جواب سؤال ورد اهل سنة
در امر الامامة وغيره
از كتب تاريخ وسيره
واخبار

المنتقض

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب المنتقض لبعض المثالب النواصب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۷۰۵۹۷
۱۰۶۰۶
شماره ثبت کتاب ۷۴۲۶۱
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۰۶۰۶

جواب سؤال ورد اهل سنة
در امر الامامة وغيره
از كتب تاريخ وسيره
واخبار
المنتقض
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب المنتقض لبعض المثالب النواصب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۷۰۵۹۷
۱۰۶۰۶
شماره ثبت کتاب ۷۴۲۶۱
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۰۶۰۶

جواب سؤال و در رد اهل سنت
در امر الامامة وغيره
از كتب تاريخ و سير
و اخبار

المنقض

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: المنقض لبعض المثالب النواصب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۷۰۵۹۷
۱۰۶۰۶
شماره ثبت کتاب ۷۴۲۶۱
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۰۶۰۶

۱

بسم الله الرحمن الرحیم
در اول کتاب این مجبر ابتدا کرده است به بسم الله الرحمن الرحیم و چون مذهب مجبر [illegible] باشند [illegible] بسم الله معلوم نشود [illegible] ظاهر [illegible] میان خدا [illegible] نام خدا [illegible] الحمد کرده است با نام خدای [illegible] صفات [illegible] لازم است [illegible] است [illegible] خود [illegible] مذهب [illegible] مجبر [illegible] بسم الله [illegible] با نام خدا است [illegible] معلوم [illegible] کتاب [illegible] ابتدا کرده است بخطبه [illegible] بعد از خطبه [illegible] است [illegible] اختصار [illegible] خطبه [illegible] معهود [illegible] بعضی از فضائح [illegible] ابتدا کرده شد بنام خدای [illegible] و درود بر رسول خدای [illegible] محمد مصطفی [illegible] صلی الله علیه و علیهم [illegible] ابوبکر [illegible] المرتضی [illegible] رضی الله عنهم

اما جواب

[illegible] مذهب [illegible] فاعل و مختار [illegible] مذهب [illegible] اهل جبر [illegible] عذاب [illegible]

اما جواب

[illegible] شرح فضائح و قبائح [illegible] مجموعه [illegible] است [illegible]

و بقری

جبر که فعل را بخدا نسبت کنند اگر همه فعل خدا است پس خطای عظیم باشد که خواجه
فعل خدا را منسوب کند برافضیان و به مذهب جبر [illegible]
[illegible]
اما جواب
[illegible]

[illegible]
اما جواب
[illegible]
اما بعد
[illegible]

[illegible]
اما جواب
[illegible]
اما جواب
[illegible]

[illegible]
اما جواب
[illegible]
الحمد کتاب
[illegible]

بوده‌اند و نباشد و این مذهب تو خواجه باطل است و خدای تعالی بصورة
خوب‌تر و نیکوتر است که مستغرق [illegible] ابلیس [illegible] است ۵
و اما [illegible] و ستم صحابه که در مواضع این کتاب تشنیع
یاد کرده است دعوی که حجت است و هوالذی برهان [illegible] درست
و اگر [illegible] موضع در این [illegible] بر سوی [illegible]
عقلی [illegible] هیچ ثابت نشود اما که فصولی که مطول‌تر است [illegible]
بتوجه [illegible] تعالی [illegible] **انکه گفته** [illegible] مذهب [illegible]
بیشتر [illegible] بر سلف صالح [illegible] ایشان و [illegible]
ایشان [illegible] دیگر [illegible] ایشان [illegible]
بوده [illegible] مذهب [illegible] ایشان [illegible] **اما جواب** [illegible]
[illegible] مذهب ایشان دو چیز است [illegible] توحید است [illegible]
عدل است [illegible] و انکه امر است [illegible]
[illegible] معقول و منقول [illegible]
[illegible] طریق اسلام [illegible] اصول و فروع [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] دعوی که کرده است [illegible]
هم [illegible] است **و اینکه گفته است** [illegible] از مذهب ایشان [illegible]

[illegible]

است می گویند که از رفض توبه [illegible] ساله توبه بکرده است و شیعی شده باد دروغ
می گویند و همو را فضی است [illegible] اگر خواجه راست گوید [illegible]
خواجه [illegible] کند [illegible] رافضی قبول [illegible] کار [illegible] که دروغ گفته باشد
و بر [illegible] کسی والله اعلم [illegible] باشد و خاین و نامعتمد باشند [illegible]
[illegible] خاین و نامعتمد باشند در هر [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] باشند [illegible] کتاب [illegible] باطل [illegible]
باشند و با [illegible] والله [illegible] راست [illegible] باشند [illegible] رافضی [illegible]
نباشد و تقیه منسوب باشند پس مصنف این کتاب بقول [illegible]
او هم رافضی و مبتدع [illegible] و این که می گوید تقیه [illegible]
اصل [illegible] رافضی [illegible] ابن الراوندی [illegible]
و هر کس [illegible] برخواند [illegible] معتمد [illegible]
الضلالة [illegible] المعالی انکه گفته است و ما کذب [illegible] الایام والانام
جمع کل عالم [illegible] واضع مذهب رفض [illegible] **اما جواب**
این [illegible] است [illegible] قطع [illegible]
[illegible] در نظم الفاظ و اجزای کلمات [illegible]
[illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible]
انصاف از انجا [illegible]
خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین **انکه گفته است** [illegible]
مذهب [illegible] محمد [illegible] ابو الخطاب [illegible]
[illegible] جابر جعفی و یونس [illegible] عبد الرحمن [illegible]
و محمد [illegible] الاحول المعروف بشیطان الطاق [illegible] سعید و ابو [illegible]
[illegible] هشام بن سالم الجوالیقی و هشام بن الحکم [illegible]
[illegible] المفید و ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی و ابو جعفر [illegible]
[illegible] و ابو عبد الله [illegible] المجلسی [illegible]
و این البرکة [illegible] **اما جواب این کلمات انکه** هر عاقل [illegible]
[illegible] علم تواریخ [illegible] رجال [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد [illegible] امیر احمد [illegible] عبد [illegible]

٥

بلکه [illegible] و او محمد بن [illegible] و اتفاق [illegible]
مذهب [illegible]
و کتب [illegible] در [illegible] توحید و [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] فصل [illegible] در اخر کتاب [illegible] است [illegible]
[illegible] جابر الجعفی رحمة الله علیه [illegible] علیه السلم بوده است
[illegible] بسیار است [illegible]
یونس [illegible] عبد الرحمن [illegible] و ابو محمد [illegible]
مومن طاق رحمة الله علیه [illegible] هشام [illegible]
طوسی شیخ [illegible] ابو جعفر [illegible] ابو طالب و ابو عبد الله [illegible]
در [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] نامعقول [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] مخالف [illegible]
در [illegible] علی [illegible] است [illegible]
[illegible] **انکه گفته است**
و گفته اند [illegible] مذهب [illegible] است [illegible] مذهب
و گفته اند که [illegible] مذهب [illegible]
اختیار [illegible] **و اما جواب**
این کلمات [illegible] مذهب [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] مذهب
[illegible] است [illegible]
اختیار [illegible]
[illegible] اما [illegible]
[illegible]

[illegible] **و این که گفته** [illegible] المتقدم [illegible]
[illegible] رافضه [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] اخبار [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] محققان
شیعه [illegible]
[illegible] مذهب [illegible]
[illegible] شیعه [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] مذهب امیر المومنین [illegible] باقر و صادق [illegible] مذهب [illegible]
مذهب [illegible] مذهب [illegible]
با ابو عبد الله [illegible] مذهب [illegible]
و او [illegible] مذهب
اختیار [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] مذهب
[illegible] مذهب [illegible]
از زید [illegible] مذهب [illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] مذاهب [illegible]
[illegible]
مذهب [illegible] احمد حنبل [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] شیعه [illegible]
مذهب [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] انبیا و ائمه [illegible]
[illegible] مذهب [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] مذهب [illegible]
اما در شرایع و فروع [illegible] مذهب [illegible]
[illegible]
[illegible] ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
[illegible] امیر المومنین علی [illegible] صحابه [illegible] اهل البیت [illegible]

۷

شیعه و مذهب [illegible] است [illegible]
و وجه [illegible] دلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible] است [illegible] و امامت [illegible]
[illegible]
است [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible]
اسلام [illegible] شیعه [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
در اسلام [illegible]
[illegible] عصمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
وارث ادم [illegible]
[illegible] عصمت
[illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قریش [illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible] ابو جهل [illegible] است [illegible]

شروعه

انکسی الصرۃ رتبو بعد کفند مصطفی وا برادر ساکۃ و اظهار دین عوض و انتشار
یالزحاصمت کخبر کان کنند او را و انکار کنند بر او و حبادادی کنند او را و
منتسم ابوطالب یعنی اینعد عبد معلوم شد که اول مرتبه که در حال بعثة ادراک حمزه
دستغرتید کرده حمزه از دنیا بیرون شد حمزه بدلس و سر اندلس خود را بعد کلمه حضرت
محمد علیه السلام قصت کرده شعر افضی بنصر النبی الخیر مشهده علیا النبی
و سبح النور عباس ثالث و حمزه الاسد المحامی حقیقته و جعفر ان خلاد ادونه الباس ساد
کونخ افدی لکم نفسی ما ملکت کبصر احمد د رنا الکس اثر اساسها
ابیات و کلمات مسلم است بو طالب الی در صفوحه اسلام و مصطفی علیه السلام

[illegible]

٨

[illegible]

[illegible]

٩

[illegible]

شیعه در صحاح اخبار بیشتر در انتظار بند الا که از مخبر معتمد بشنوند
تا روایت و اجازت درست باشد و الله مذهب جبر صحیح و مقبول و معمول
علیه باشد **وانچه گفته است** که صادق از آن خبر اثبات معروف است
که علما باید با اخبار و تصحیح آن بر آنکه هر کجا باشند و اگر دانی
که هیچ خبر نباشد که شیعه از ائمه خود روایت کنند که الا در آن روایات
بسیار از اصحاب بو حنیفه و شافعی ایشان موافق باشند در آن الفاظ و در بیشتر
معانی و اگر جایی خود باشد در بیم دریا و بل جبر باشد در لفظ و اگر بر آن اخبار
که متفق علیها است مشغول شوم احتمال نکند و بیش از آن محمل
شبهه قابل است **انکه گفته است** و چون دولت در دست خلفا بود و امیر آن
علما بی بیم بودند و امر از ... داشتند که شیعه ایشان بر ... تشنیع کنند
دین و اسلام ایشان را لعنت نتوانستندی که در مجالس ... ایشان المنکر ...
اما جواب این کلمات با نظام فهم باید کرد آنکه گفته است چون دولت در دست خلفا بود
تشنیع کردند و انکار می کنند بر سلطان آل سلجوق که ایشان خلفا را
تمکین می دارند ... سلاطین که ... دولت در دست
خلفا نیستند در دست غاصبان و ظالمان است **وانچه گفته است**
که امیر آن علما بی بیم بودند ... که امیر آن جاهلند و ایشان در روایت باز مخذول شدندی
ایشان منکران جهل و بی حمیتی آن طایفه را ... که گول ابو حامد مذهبی
که بو الفضل الخطاب کو ... که یار ... الخلف ... المؤول است
آن دولت سابق العباسیان بود هنوز بر آن حزار ... است و امیر آن زوال
کشوده علم از زیر ... که اند و همیشه تا بود است بسیار ... علما و ...
در حضرت ... سلاطین و بیشتر امرا و ... و ...
و مقبول القول و مشار الیه و ... که ... بر آن شیعه ...
... است **اما آنچه گفته است**
که ... و ... اسلام لعنت نتوانستندی ... ایشان ... که دعوی علم
... که ... رحمه الله ... علمای نبوی که
... که شیعه ... در آن ...
ملوک ... عز ... الغالی بود ... ملوک عالم را که شیعه
بوده اند ...

و کتب

و کتب و اشعار شعرا عرب و عجم مذکور و متواتر است که اکنون تو آن
که ده ... دستار بند را همه لعنت نتوانستندی و ابو العشیم عبادی که در
تم بود صاحب کافی نوشته که ... و بعد از وی لعنت ... اما الطفیل ...
حسن علی المسعودی را نظام الملک نوشته ... ابو الفضل ...
نوشته ... در این عهد ... خلفا را معتقد و مستظهر و مطیع نوشتند الحمد لله
شیعه را با ... ابو جعفر ... خوانند که در این ... کتاب که ...
یا ... را لعنت شیخ ... المفید خواندند و ...
علم الهدی ... خوانده ... که استاد ابو مسلم ... الملک نوشته
مرتضی ... نوشته ... دولت ...
بود اسناد ... از شیعه ...
روزگار بود ... اسلام نتوانستند و هر کس ...
تا ... **اما آنچه گفته است** که در مجالس مناظره شیعه را
منکر نکردند ... می گوید اما هر که در ... کی مذاهب
مختلف ... هر یک ...
... شافعی ... مخالف ...
... مذهب ...
...
... **انکه گفته است** و تو ...
سلطان ملکشاه و سلطان محمد ... رحمهما الله ... که ایشان
مدرسه و خانقاه ساخته اند **اما جواب** این کلمه که ...
...
...
...
...
...
بزرگ سید تاج المعالی محمد ... رحمه الله علیه ...
...
...
...
و ... مدرسه ... اهل علم

... و زهد و سادات و فقها عرب و عجم ... مشهور است
در عهد طغرل ... که ... مدرسه ...
...
و قرائت قرآن و تعلیم ...
بود ... در عهد دولت ... سلطان ...
است و ...
دار ...
سلطان محمد ...
...
... سلطان ...
...
...
...
... سلطان ...
...
...
...
...
...
...
...
...
... سلطان ملکشاه ...
...
...
...
... سلطان سعید محمد رحمه الله ...
...
...
...
...

بود

بود که خواجه امام ابو اسمعیل ... رحمه الله علیه با صفهان رفت ... سلطان
محمد ...
...
...
...
...
... **اما آنچه گفته** ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... **انکه گفته است**
... **اما جواب این کلمات**
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

الرسول

هم شرح وبسط تمام اهو منقول ومستند از بلاد طاهر [illegible]
از علما وفقها وغیرهم که [illegible] در اطراف علم [illegible] حجت وبیان
[illegible]
[illegible] و اما ای کلمه اسم
و احکام همه از طرق نصوص اثبات کنند [illegible]
و اما کلمه اسم که باخبار صحیح [illegible]
مذهب شیعه اخبار [illegible] علم و عمل [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] و اما ای کفایت [illegible]
[illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible] اصول و فروع و فنون علوم [illegible]
[illegible] معقول والمنقول [illegible]
[illegible] دار الجلال [illegible]
شعرا [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
در جواب [illegible] صلی الله علیه
[illegible] شیخ المفید [illegible]
[illegible] تصنیفات [illegible]
[illegible] رحمة الله علیه
[illegible]

[illegible] اما جواب [illegible]
[illegible] اما کفایت [illegible]
[illegible] الجواب [illegible]

[illegible] اما الکفایت [illegible]
[illegible] الجواب [illegible]

[illegible] اما الکفایت [illegible]
[illegible] اما جواب [illegible]
[illegible] اما جواب [illegible]

۱۴

که مصطفی صلی الله علیه و آله در باب وی در فضل شجاعت و غناء [illegible]
حتی که لفظ نازل بود که [illegible] مصطفی [illegible] لا فتی الا
[illegible]
برای [illegible] شجاعت امیر المومنین [illegible] جبرئیل
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار [illegible]
[illegible]

[illegible]

۱۵

[illegible]

[illegible]

اما جواب [illegible]

[illegible]

انکه گفته است [illegible]

[illegible]

اما جواب [illegible]

[illegible]

اما جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

جواب

[illegible]

الجواب

[illegible]

[illegible]

در عهد سلطان سعید محمود قوام الدین ابو القسم ... بعد موت برادر ...
ثلث وثلث ... [illegible]
ابن ... رتبتهم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... و العوام ... [illegible]

[illegible]

اما جواب [illegible]

[illegible]

وبت بر سنت و ائمه جماعت ... [illegible] آنکه ... [illegible]

[illegible] ... از خدا و انبیا ... [illegible]

[illegible] ... از اینجا است که ... [illegible]

الى طبيعة شر الخلق كلهم ... [illegible]

... الاباحة والتعطيل ... والجحد بالرسل والملك ... [illegible]

هم المجوس ... فانتسبوا ... [illegible] الى الاشراف ... [illegible]

و ... شیعه اصولیه امامیه ... [illegible]

[illegible] ... در همه طوایف اهل اسلام

... شیعه اصولیه اند اما جواب ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... والشافعی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... که خدا ... [illegible]

[illegible] اما جواب الغایب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بالحاکم بامر الله ... [illegible]

[illegible] اما عجب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اما جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از براى طرب شد لطافت سخن و مبالغه کنند در ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

باید که در فتح زمان رسول خدا این خواند اما جواب آنچه گفته است که ...
بدانند که مناقب ایشان چه خواند ...

[illegible]

اما جواب

[illegible]

[illegible]

الجواب

[illegible]

[illegible]

الجواب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و نیز [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... اما [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

الفضل

[illegible] ... اما الجواب ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... اما الجواب ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

شعر

[illegible] ... [illegible]

کو بتمر [illegible] عنل آن له بسنا [illegible] برای محمد ذاته العلی الکبیر [illegible]

[illegible] با بو کر له است که خواجه نظام الملک [illegible]

[illegible]

این

[illegible] الاعرابی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مشهور است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ثیان

[illegible]

مشغول

[illegible]

[illegible]

و جواب آنها هر چه اول است با کمال وضوح کشته ... [illegible] ... اعتراض

... [illegible] ...

اگر گوید

... [illegible] ...

جواب

... [illegible] ...

و مصطفی ... [illegible] ... و الحمد لله رب العالمین اگر گویند

... [illegible] ...

جواب

... [illegible] ...

اما جواب

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... ذوالفقار ... ذوالفقار ...

[illegible]

... لا إله إلا الله ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعض

از بعضی بزرگان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

كما لف الابصار من قبلها أن تطلع الشمس من المغرب

[illegible]

انا مع اعتقادی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... اختصار ... کنند ... شرف الدین ... العراقی ابو المجد رحمه الله علیه ...

اعتقاد ... سعد الملک سعید محمد ...

... در حضرت سلطنة بوده ... علما السنة و منصوبان ...

صاحب ... خواهند بود ... عطایا ...

... ابو سعد هندو قمی ...

... قاضی محمد ...

... ابو اسحق ...

... اصل ...

ابو طاهر ... سلطان سنجر بود ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الوثيق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اخر اجه شیخ را لعنت بر عمر لد شیعه سخنش آمده است و لعنها کی بخبر از کرده انبیا
...ابراهیم که اینه مصطفی حنا را شناختنش ... ابدنا ادم را ظالم خوانند سلیم را بخیل
یوسف را متهم بجعفر ... داود را فاسق موسی را عاصی مصطفی را عاشق ...
از ... [illegible] ... در کتاب ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... والخلاد ... [illegible] ... رحمة الله علیه ...
انبیا و الائمه علیهم السلام ... از الذنوب و از کبایر المعاصی ...
... علیه السلام ... کی ... لعنة الله علی ...
[illegible]
... انما جواب ... است کی ...
... شیعه ... مقبول ... رسول علیه السلام ...
... ابو بکر ... [illegible]
اگر گویند ... رسول خدای ... ابو بکر ... کی ...
و مسلمانان ... متفق اند فضل او را ... عهد رسول ...
... اخلاف ... انا جواب
... است کی سید علیه السلام ... کرده ...
... قوله تعالی ... عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ... و ...
... و شاورهم فی الامر ... صحابه ...
... [illegible] ... انما ...

دوست

دوست داشتندی که مکارم اخلاق ... داند کی این صوفی ...
نه منتفعها مومن ان رفیع قدر باشد کی کافرانش دوست ندارند
و مکارم اخلاق با مومنان محمود است با کافران مذموم است نه
بینی که باری تعالی امیر المومنین علی را مدح کرده و گفت اذلة
علی المومنین اعزة علی الکافرین بس جون مصنف لشفیعه را
ابن فضیحه باز نداند مگر ... نباشد و ... ابو بکر
ابن چنین ... و ... چنین راضی نباشد اگر گویند
که ابو بکر را بدان ... کی او ... بود و ابو بکر
جاوی می شد نشان ... دشنام می انداختند و بر او
خاک ... می ریخت تا ... برادران بردند و برافزاید کی او
او را با خود ... علیش ... او را بدست نگاه می داشت ابو بکر ...
و از ... تنها ... انما جواب این کلمات آنست کی
این ... مذهب علمای شیعه است و او باش و عوام گویند
بر ... و بر زعم مصنف اگر رسول علیه السلام ... غار
ابو بکر ... عثمان ... ببستن ...
... بیرون آید و آخر ابو بکر ...
... رفت خود ... ابو بکر ... محمد
... ابو بکر ... خدای تعالی ... تا این شیعه
... باشد ... دشنام ... تا ...
... است کی ... است الا این ... کی
این ... است ... ابو بکر ...

تا دیگر ... بی اتفاق و تعصب از همه کاتبی ... تا بدانی کی جواب
... است و آنچ حکایت است ... بد ... تا معقول
... تمایند اجابی نیست از کرامتش ... تو ... کی ...
... اگر ... کی ... بس خللی نکو دکی
... روز ... از ... بود کی ... پس
... کی بدان شجاعی بود ند کی ... بر
با خود ... تا ... و ...
... کرده اند و اگر ... کی ... برکر
وقت خود ... رسول او را ... است
تا بدانی که این حوالت بر شیعه همه دروغ است حق تعالی
این ... را بدنیا و آخرت مکافات کنا د ... بر
دروغ ... تشنیع کی بر شیعه ... است ...
و فضله اگر گویند ... ابو سفیان با نفاق ...
ابو بکر ... بود ... شام ...
بسر ... شیعه ... اسلام ...
... الله ... و ...
بکرد ... ابو بکر را جنین ... بود ...
... ابن ... می ...
دانند انما جواب این کلمات آنست کی ... مذهب
شیعه معلوم است ... ابو سفیان ...
... را ... و ... معاویه را

و لعن

و لعن ش معاویه را ... لعنت و ... حسین
را علیهما السلام ... ابو بکر و همه صحابه و ابو سفیان را تفضیلی ... ابو صحابه
... علی ... کذاب ... است او ... متقدم بود است و ...
را مناقب امیر المومنین و مثالب المنافقین نام نهاده است ... حکایت
لیلة العقبه ... بود ند کی ... رسول ... و عمار ...
و ... بودند جون ...
و ... رسول ... حذیفه منافقان را بشناخت و جون رسول ...
نزدیک رسید همه بر بالین رسول نشسته بودند و ان ابو بکر و عمر و عثمان بود
و دیگر ... رسول علیه السلم ... اسامه و اسامة زید را ...
... زیرا کی می دانست کی جون ... رسول ... این
... لیلة العقبه ... چنین ...
نهاده اند انما جواب این کلمات آنست کی ... علی ... بود ...
... و علی ... علم و ...
... و مذهب حنبل ... اول ... کذاب ...
... بر شیعه کی ... اهل سنت خلیفه اول ... لعباس ...
... کذابی و اگر ... مذهب ... است ...
شیعه ... و حدیث کتاب ... نام ... است ...
... کی ... مناقب امیر المومنین و مثالب المنافقین خواند ...
لیلة العقبة معروف است و ... نیست ... منافقان ...
... عبد الله ابی سلول و زید ... و ...
... و عمار ... حذیفه ... ابو بکر و عمر و عثمان ...
کرده است ... کی ...
است و ... منافقان را شناختن خلاف نیست ... منافق ...
و ... اسلام و اسامه زید ...
... مذهب سنی ... تفسیر ... طبری ...
و ... رسول ... ابو بکر و عمر ... اسامه زید ...
و ... اسیر ... روم ...
... رسول ... کی ...
شیعه ... است کی ... مصطفی ... اسامه زید ...
از مصطفی ... علی ... و ...
... رسول ...
این ... است ...
... و ... و ...
... این جواب ...

بداء الامامة کی یونس بن عبد الرحمن القمی الرافضی کرده است هر خبری کی رسول
گفته است اول انرا تاویل بباید تا الا ازان خبر کی رسول گفته است ان الشیطان
... کی برانی نه خبر رسول است کی شیطان خود از رسول بخن کرد لا نزعم جلوته
... الفاظ است کی لذعایت جهل این مصنف بکی است کی ذکر مخضی لوده است
وگفته است می اند گفته است رافضی و بداند کی جون می بگفتی مستغنی باشی ابهد معنی دیگر
... است کی مردی اصفهانی بکی ... کفت مرا ...
... مانند گفت معنی مفهوم نیست ... گفت معنی این است کی جون من کویم
... ذکر ... باشد کی ... شیعی ...
... بخواند اما ... گفته است ... است ...
... گفته است کی این خبر مصطفی ...
... ضعیف کند وانکار خبر ... کی تاویل ... خبر مقبول
... معنی اقوال مختلف ... این خبر را کی رسول ... در حق عمر گفته است ...
... است جون مفهوم شود شیعی وسنی را ... بماند ...
... عمر ... رسول الله ... شیطان ...
... الحاف الملک ... رسول علیه
السلم جون ... ان الشیطان ... باشد و شیطان ...
... مصطفی ... باشد و ...
... والحمد لله رب العالمین **...** ...
علی ابو الفراس استرابادی معتزلی رشید عبد الجلیل رازی رافضی گفته است ...
مسائلی کی معتزله را با روافض خلاف است ... امامت معتزله ...
موافق باشد و با رافضی خلاف باشد وعلی ابو الفراس خبری ...
است جنانکه رافضی ان را انکار ... کی جعفر صادق را ...
... والله امامان ... اثار الله قبورهما واین قول جعفر است
... ان امامان ... فاقلوا ائمة الکفر و ...
وجعلناهم ائمة یدعون الی النار ...
... **...** ...
این فصل بی اصل وسخن ... بی برهان ...
... دختر ...
... حکایت ...
... امام ...
عرض کرد امام ...
... الله ... دعوی اول ... علی

... معتزلی ... معتزلی ... مسائل ... است ...
کی مجبره را با معتزله در امامت موافقه است نیست کی مخالفتی تمام هست اگرچه با ول امر باشد ائمه
اخر مجبره را خلاف کنند وخلاف در اخر خلاف باشد در اول خاصه در امامت و همه شیوخ
معتزله علی را بر بوبکر وعمر تفضیل نهند در علم وسبقت خلاف مذهب خواجه امام سعید
رشید قدس الله روحه دران کتاب این خبر رد می کند بر علی ابو الفراس در فصلی کی او تشنیع
زده است کی امامیه بوبکر وعمر را دوست ندارند و بدکویند خواجه امام رشید رحمه الله
علیه زیدیه می کوید ایشان را بد کویند بدان حجة کی در فلان کتاب فلان اسناد
زیدیه روایت کرده اند این خبر از صادق برین وجه را این تاویل را کی بیان کرده است وهرکس
کی نقض علی بو الفراس بخواند بداند کی خواجه امام رشید دران نقل نه بادی است ونه
حاکی نه معتقد ان بلکه رد کرده اند بر شیخ علی بو الفراس وهرکس کتاب نقضات بر خواند
با منصفی این مصنف بداند کی هرجه گفته است همه دروغ وبهتان ولغضب وکذب است
والحمد لله رب العالمین **...** وابن البرقی در کتاب الواحدة اورده است از
ابو بصیر از جعفر الصادق علیه السلم کی او گفت اطلع عثمان ... رسول الله صلی الله علیه
والسلم ... **...** این کلمات
کی حوالت کرده اند ابن البرقی وکتاب ... است کی خبر وحدث ...
... هرجه ... مذهب او باشد
... کتب ... از ... مساوی واعتقاد
محدث تعلق ندارد واین خبر خود معروف نیست وجون مذهب خواجه مجبر ناصبی
جنانست کی نجاة وهلاک خلایق بمشیة خدای تعالی تعلق دارد کی مالک الملک است تا اگر
خواهد بوجهل وفرعون را بهشت برد بقیامت ومحمد وموسی بدوزخ ...
اعتراض نرسد کی مالک الملک اوست بس باید کی در عثمان وغیر وی این طریق هم بامشیة
خدای کذارد کی قطع نتوان کردن بر نجاة وهلاک غیر الا بقاعة کی این بقاعه تعلق دارد
وکرنه دست از مذهب بد نا معقول بداشتن واعتماد بر ایمان وطاعت کردن والحمد لله رب العالمین
... وهم ابن البرقی در کتاب اورده است کی ... عمر ...
معنی انکه عمر ... بوده است کی مانند این الفاظ اجرا کردن در
حق صحابه وحوالت کردن بخود ... نفسی و ...
وساحت عمر از مانند این افعال منزه داشتن اولیتر اگرچه خود خواجه انبیا را
هم معصوم نداند ... خطا وزلت ومعاصی وکبایر ... انبیا

ومرسلان روا دارند تا ... را جز انبیا معصوم ومطهر بوده اند بلا ...
رافضیان باشد تا خود درجه عمر بمذهب ناصبیان بیشتر ورفیع تر است از درجه
پیغمبران مرسل وان حوالت خود نه مذهب شیعت است وکر با داری همانند این کوید
ونویسد در عهده ی او باشد **...** وهم او کوید کی وکان عمر
بنشور علی جدران جیرانه معنی انست کی عمر بر بام حویش امدی ودر سرای همسا
یکان خود بخیانه نظر کردی این الفاظ انست کی نه مذهب شیعت است واگر
گفته اند ... مذهب مجبران ... کی علمای مجبران ...
بتفاخر ... کویند کی داود النبی علیه السلم بر بام رفت زن اوریا در میان سرای
خویش سر شانه می کرد داود در سرا و نظاره کرد وبروی عاشق شد ومحمد
مصطفی صلی الله علیه واله بر زن زید حارثه فتنه شد بمذهب همه مسلمانان درجه
عمر ... درجه داود ومصطفی علیهما السلم اگر خواجه ناصبی شاید
کی در حق انبیا روا دارد علی رغمه شیعیان نیز در حق عمر روا دارند وکر جواب
... دست ازان بدارد کی عمر اگرچه رفیع قدر است بدرجه انبیا نرسد
نیست جنانکه در فصل او بیان کرده شد والله المعین **...**
وابن بابویه القمی الرافضی در کتاب اورده است کی جون بوبکر از دنیا برفت ...
خواهان او ... محمد ابوبکر امدند وتقاضا کردند واو در حجره ی علی بود
کی مادرش اسما بنت عمیس زن علی بود علی او را گفت ...
... **...** این دعاوی وبهتان انست
کی این معنی در هیچ کتابی نیست از کتب شیعه اصولیه وکرهست اشاره باید
کردن وباز نمودن ودر اخر این کتاب این مصنف اورده است کی از ابوبکر وان
هریک از صحابه بسیاری ترکت باز ماند ... داده است بر یاست کی
محمد بوبکر ... تا بدان ... حاجت نیفتادی
ودیگر انکه علی عیب نداند جه دانست کی ...
... عبادت و ... خبر داده باشد علی را
والله اعلم ومذهب شیعت در حق صحابه کفر وشرک نیست انست کی
با وجود امیر المومنین علی علیه السلم بوبکر و عمر بوبکر را استحقاق امامت نیست
... موجبه امامت ایشان ... روا باشد واین معنی نقصان

مرتبه مصطفی باشد صلی الله علیه واله کی با نزول وحی وقران وجبریل رسول را انکار
نکنند کی نبی در سجده ... بس علی عالمتر باشد از مصطفی نعوذ بالله وهر
کس کاین فصل بر خواند کذب این مشنع بداند ان شا الله **...**
ومرتضای بغداد در کتاب اورده است کی علی دختر کی بعمر داد از بیم داد
کی عمر سوکند خورده بود کی اگر بمن ندهی حجره فاطمه بسوزم واورم
و ... کوید کی دختر بدو نرسید کی ... دانست کی از وصلت ...
نیست ومرتضی کوید عایشه عمر را حریص بکرد بران وصلت زیرا که عایشه
خواست کی عمر را بر علی ... وعمر را ... ام کلثوم دختر فاطمه بنت
رسول الله را بخواه علی رغم علی کی ... وعلی زهره ندارد کی دختر
بتو ندهد وعلی قبول نکرد عمر ازین شکایت با عباس عبد المطلب کرد وگفت
اگر دختر بمن ندهد کواه برانگیزم کی علی زنا کرده است علی گفت کواهان
... عمر گفت من حاکم ووالی ام حکم کنم ...
... علی این معنی با عباس بگفت عباس گفت ای پسر برادر دختر
بدو ده کی اگر این معنی بکند او را ... کند ...
... از خلافت ... علی گفت ... رضا ندهم کی ...
... هاشم وصلت کند عباس گفت اگر تو بدهی ... کی مرا
بر تو ولایت است وبر دختر تو مرا ولایت باشد ودختر رضا نداد وعباس
بیامد وبی رضا دختر او را بعمر داد بس خواجه رافضی این جه می کوید اگر
راست می کوید ... عمر زانی وغاصب باشد وعمر ...
... ام کلثوم بنت علی در خانه عمر بحرام بوده باشد وزید بن عمر
از وی بحرام امده باشد وعباس ... باشد وعلی ...
... باشد وبه بی حمیتی تن در داده باشد جنانکه مذهب اهل رفض
است کی علی را بهمه عجزی وصفات نقص وعصیان وبی هنری ومداهنه
ونفاق منسوب کنند کی این معنی با ...
پاسبان ... دربان واسکنده مخنث نشاید کردن کی دختر ...
رضای وی ببرند ومی دارند ... ومی کویند ...
وصلات ... عمر ... وکوید جعفر صادق را ازین وصلت

بوسیند گفت ذلک فرج غصبوها و هرکه دروغ زند از رافضی هیچ کس نباشد
این فصول مطول از بهر آن ایراد افتاده است آنست که علی بهتر نیست از مصطفی
و نه برابر مصطفی هست و دختر علی بهتر نیست از دختر مصطفی و عمر باتفاق سنیان
بهتر است از عثمان عفان و شیعه انکار نکنند که سید علیه السلام دو دختر بعثمان
داد پس چون آن روا باشد و بوده است این نیز روا باشد و هر نقصان که آنجا باشد اینجا
باشد و هر مصلحت که آنجا بوده باشد اینجا نیز درین مناکحه بوده باشد و مصطفی بفرمان
خدای تعالی داد و علی عالمتر نبود از مصطفی تا این فصل با آن فصل قیاس کنند و بدانند
که این مصنف بیشتر بهتان نهاده است برین طایفه و بیشتر دروغ گفته است و آنچ
زیادت است برین فصل آنست که در تواریخ و اخبار هست که مصطفی دختر خویش را
بپسر بوطلب داد و دختر بر ابیع بن [illegible] تا بدانند که انبیا و ائمه دختران داده
بکسانی که درجه و مرتبه ایشان نداشته اند و نقصان مرتبه ایشان نبوده است
و الفاظ که از مصنف اعتقاد در حق علی و عباس اجرا کرده است همه نسق کفر و
طغیانست که عمر و عباس و غیر ایشان را معلوم بوده است که اگر دیگران از کفر
بالسلام آمدند علی همیشه مومن بود و کرد که او را بکفر و معصیت منسوب کردند
علی از همه معاصی همیشه منزه و مبرا بود بحجت آن خبر که رسول صلی الله علیه و آله
گفت انی لا اخاف علیه ان یرجع کافرا بعد ایمان و لا زانیا بعد احصان پس امیر
المومنین از آنچ عمر گفت یا [illegible] نترسد و عمر ما ناکی چون گفته باشد و از برای
رغبت [illegible] نبوذ بدان کلمه گفته باشد دور نباشد که نه معصوم بود و آنچ این
فصل بمرتضی بغداد رضی الله عنه و بجعفر صادق صلوات الله علیه و بشیعه امامیه
کثر الله عددهم حوالت کرده است همه دروغ و بهتانست و نکاح برضای علی
رفت و عباس در آن توسط مصیب بود و عمر بدان رغبت محمود است و عاقلان
که چون دختر مصطفی زن عثمان باشد تفاخر و منزلت در آن عثمان را باشد نه مصطفی را
تا بود و ثمات این دختر سید علیه السلام می گوید نعم الختن القبر و گر دختر مرتضی
زن عمر باشد تفاخر و منزلت در آن عمر را باشد نه علی را که بنی هاشم ذکر اند و بنی
عدی ذکر اند و مرتبه بوطالب دگرست و مرتبه خطاب دگر و علی مرتضی دگرست
و عمر دگر و وزر و وبال این کلمه بدروغ که بسید مرتضی و بشیعه حوالت کرده است
همه بگردن مصنف نامعتمد و الحمد لله رب العالمین جواب آنکه گفته است فصلی مطول
که یزید بن عمر از ام کلثوم بنت علی بود و بشام رفت و بیعت کرد و شیعت منکر

نباشند

نباشند ما را و موضع نزاع نیست و از تکرار بی فایده الا ملال نخیزد [illegible]
و بزرگان دین نصیحت کرده اند و گفته اند که بر رافضی اعتماد مکن که او دعوی دوستی
علی کند و هم چنان باشد که جهود در دعوی دوستی موسی [illegible] اما جواب
این کلمات نامعقول آنست که عجب است که این نصیحت و قول بزرگان دین که خواجه
نوشته [illegible] شنیده است که با رافضیان صحبت نشاید کردن و بر ایشان اعتماد نباید کردن
بنداری این سخن بهارون الرشید و مامون خلیفه نرسیده بود تا مشوره علی بن یقطین
و فضل بن سهل ذو الریاستین چندانی اعتماد کرده بودند در ترتیب خلافت و امیر
المومنین و این خبر بنداری بسلطان ملکشاه نرسیده بود تا دختر خود را خاتون
سلغم را باصفهان علی شیعی داد و بر مجد الملک قمی اعتماد کرده بود و سلطان
برکیارق نرسیده بود تا بر کفت و مشوره رئیس ابو اسحاق [illegible] اعتماد
کرده بود و این خبر علما سنیه با سلطان سنجر نگفته بودند و [illegible]
کرده تا او را بو شرف بو طاهر وزیر قمی و بر معین الدین ابو نصر کاشی اعتماد
کرده بود و این خبر بنداری بنظام الملک ابو علی الحسن علی بن اسحق نرسیده
بود که سر همه سنیان بود تا بشفاعت دختر را بپسر سید مرتضی قمی
داد و دختر امیر شرفشاه جعفری برای پسر امیر عمر می خواست
و وقتی دختر سلطان محمود را بشاه رستم علی شهریار می داد بنداری که
خلفا و سلاطین و امرا و وزرای عالم همه جاهل بودند بدین خبر الا این مصنف
که از رافضیی در ناصبی گریخته است و بدان ماند که از همه سنیان
عالمتر و فاضلتر و متعصب تر است و هر کس که این جواب بر خواند این امانی
و نبراند و قیاس کردن شیعه را در مودة و محبة علی مرتضی با جهودان
بنداری مذهب خود فراموش کرده است که جهودان زمانی که متابعت
سامری کردند و موسی و هرون را رها کردند و روی بگوساله کردند تا بجبر
بقوم سامری ماند و این معنی فصلی معتمد بیابد در آخر کتاب ان شاء الله
[illegible] فصل آنکه بعضی از قرات قرآن بقول روافض علی بن
ابرهیم بن هاشم که از روافض متقدم بوده است که گوید در تاویل این آیت هاشم
که ربنا ارنا اللذین اضلانا من الجن و الانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من
الاسفلین این دو کس را از دوزخیان از ائمه محمد که حوالت بر شیعه کنند

یکی بوبکر است و یکی عمر که بنا خلافت بظلم ایشان نهادند اما جواب این
کلمات آنست که بر هیچ دانشمند و دانا پوشیده نماند که بهتان و زور و کذب
است که حوالت کرده است از چند وجه یکی آنکه گفته است که این حوالت
اضلال دوزخیان کنند که از امة محمد باشند و از اول آیه معلوم میشود
که باری تعالی از کافران حکایت میکند در سورة الزمر و قال الذین کفروا ربنا ارنا اللذین
اضلانا من الجن و الانس و دروغ گوید [illegible] کافر بوده باشند [illegible]
ارنا [illegible] الذین [illegible] من الجن [illegible] الانس [illegible]
کافران از آدمیان [illegible] امة محمد باشند کافران باشند که این خواهش کنند و علی عم
مصنف اگر بوبکر و عمر اضلال کردند در خلافت امة محمد کرده باشند نه با کافران
و این حکایت است از قول کافران دیگر آنکه مفهوم است از آیه که یکی جنی است و یکی انسی
و بوبکر و عمر هر دو انسی اند پس این را عام ایشان تاویل کردن و تفسیر دادن جهل و خطا
باشد و گو مفسر را شیعه را الا که خصومت باشد تفسیر این بدین معنی کنند که از [illegible]
لفظ و بیان معنی مخطی باشند تا معلوم شود که این مصنف از آیه و تفسیر و تاویلش بی
خبر بوده است و حوالت بدروغ کرده است و بر شیعه این حجت باشد که در تفسیر محمد
باقر علیه السلام و در تفسیر الحسن العسکری باشد علیه السلام و در تفسیر شیخ بوجعفر طوسی
و محمد فتال النیسابوری و ابو علی طبرسی و خواجه ابو الفتوح رازی باشد رحمة الله علیهم
که معروف و معتبر و معتمد اند و این قول خطا است و حوالتی بدروغ است و این مصنف مجبر
در مواضع این کتاب آورده است که شیعیان بوبکر و عمر و عثمان را دوست ندارند و بنهان
ایشان را لعنت کنند و از مذهب خود فراموش کرده که هزار ماه [illegible] در عهد
خلفا بنی امیه و مروانیان [illegible] بر سر منبرها امیر المومنین
علی را لعنت می کردند و بر منبرها که خطبه بنام بوبکر و عمر و عثمان کردند [illegible]
که خوارج بودند که خلفا نواصب بودند و خوارج بر عثمان ثنا نگویند [illegible] و مجبر
هزار ماه بر بوبکر و عمر و عثمان خطبه خواندند و ثنا گویند و بر علی مرتضی بر سر منبرها لعنت
کنند شاید که انصار را علی رضی الله عنهم صحابه را بنهان بد گویند که تشنیع [illegible] که بغض صحابه معصیت
است و بغض و لعنت علی کفر و خواجه کافر بدین الزام شاید که مسلمانان را بدعوی [illegible]
حجت رافضی و ملحد نخوانند و هر کس که بانصاف این فصل بر خواند بطلان دعوی این مجبر
براند و که بنهان بوبکر و عمر را لعنت کردن ملحدی باشد باشکارا بر سر منبرها علی را لعنت کردن

بدوام

بدوام نه مسلمانی باشد و الحمد لله رب العالمین [illegible] و دیگر گوید
مراد بسورة و التین محمد است و زیتون علی است این دعوی آنست که باید نخست [illegible] که
تصنیف سازد و از قرآن و تفسیر قرآن بدین صفت اجنبی و بیگانه باشد او را مذهب معتزله
و قول اهل اشارة درحق این دو کلمه معلوم است که [illegible] گفته اند ان الله تعالی اقسم بتینکم الذین
تاکلون و بزیتونکم الذین تعصرون معنی آنست که باری تعالی سوگند یاد می کند بدین انجیر
که شما می خورید و بدین زیتون که شما [illegible] سوگند می خورند [illegible] که در
شامست که یکی را تین خوانند و یکی را زیتون خوانند و طور سینین و در فصول شیخ
عبد الوهاب حنیفی آورد که مراد بتین بوبکر است و مراد از زیتون عمر است و طور سینین
عثمانست و هذا البلد الامین علی است و در بعضی از تفاسیر اهل البیت آورده اند که مراد
از تین سوگند بحسن علی و مراد از زیتون سوگند بحسین علی و طور سینین فاطمه الزهرا و هذا
البلد الامین [illegible] طاهرین اند پس اگر این همه که گفته اند روا و مجوز باشد و
مقبول باشد در حق بوبکر و عمر و عثمان اگر مصنف دیگر کسان آورده باشد که مراد تین سوگندست
بمحمد مصطفی که خاتم انبیاست و مراد زیتون سوگندست بعلی مرتضی که سید اوصیاست
خواجه ناصبی را عیب و تشنیع نباید شناختن و نتوان باید کردن اما خواجه ناصبی را همه
جمله [illegible] است باشد الا حمله بر که علی [illegible] باشد و گرچه بعد از عثمان باشد
اما جواب [illegible] ان اشکر لی و لوالدیک باری تعالی گفت شکر من گزار و شکر
محمد و علی که طاعت ایشان طاعت من بر آنست که رسول علی را گفت انا و انت ابوا هذه الامه
این دعوی آنست که مذهب شیعه آنست که عوض این آیه [illegible] و بدر [illegible] اما اگر خواجه
نوشتی [illegible] شاید که شیعه گوید که طاعت رسول و امام چون طاعت خداست باید که قرآن
بر گیرد و از سورة النسا بر خواند که باری تعالی گفت یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم پس خدای تعالی برابر کرده است هر سه طاعت با هم ذکر اگر [illegible]
بن علی [illegible] رافضی نباشد و اگر خواجه رد آرد که از من اولو الامر و معنی
[illegible] و لبید [illegible] خواهد [illegible] ایمان و اگر من گویم
که مراد از اولو الامر علی مرتضا است که سید اوصیاست و زین العابدین است که نور انبیاست
و محمد باقر است که وارث علم انبیاست و صادق است که سید العلماست و با کاظم و رضا
است خواجه مصنف سنی گوید که دروغ است و خطا است و امام جاهل و جایز الخطا روا است
پس این بیت که شاعر [illegible] در قصیده [illegible] که در حق این مصنف و [illegible] روا است

همه بیند و بی چون زالت ری باشد مرد   زود خرد و شی و کرد خود بیث خطات
بی کمان کفتی تو بارها باید کی شرا   بد اندر غضب و دشمنی العباسنت
و هم اومی کوید و نمکن لهم فی الارض و نمکین دهیم ایشانرا یعنی بوقت خروج قایم شیعة را
تا جهان داری کنند و قایم پادشاهی کند و نری فرعون و هامان و جنودهما یعنی بوبکر و عمر
را این کوید و دلیل بر کاذبی بوبکر و عمر می کوید انست کی چون عثمان کشته شد علی خطبه
کرد در بیان این خطبه کفت الا ان اهلک الله فرعون و هامان و خسف بقارون یعنی فرعون
و هامان هلاک کرد اکنون قارون را یعنی عثمان را نیز فرو برد بزمین و این سخن از وی بوذر
دانست و سلمان و مقداد و عمار یاسر   این فصل اکرچه بر سبیل حکایة نوشته
اند از قول مصنف است کی بسی توبه و استغفار بباید کردن از کفتن و نوشتن چنین الفاظ
الا اینک انکار کرده است بر خروج قایم ایدکی تواریخ به جمیع از اصحاب الحدیث کی ازامة
خبار هر کس کی نزول عیسی را معترفست خروج مهدی را منکر نیست و آن جمهور اصحاب شافعی
اند خلفا عن سلف و شیعه هر دو را معترف اند و اصحاب بوحنیفه نیز هر دو را منکر اند
این مذهبی نواست کی خواجه نوشتی در این کتاب در مواضع بر نزول عیسی اقرار کرده است
و خروج مهدی را انکار کرده است تا هم شافعی باشد و هم حنفی و هم شیعی بر شیعه
این تکلیف ها کنند بوقت خروج مهدی و نزول عیسی از آسمان و خواجه از قرآن می خواند
کی اخرجنا لهم دابة من الارض و وجود آن اعتقاد دارد و خروج دجال الجزیرة باور دارد و بر خروج
مهدی از عداوتش و عداوت پدرش علی مرتضی انکار می کند و تفسیر فرعون و هامان
از قرآن خود فرعون و هامان نیست و از ظاهر کلام امیر المومنین هم ایشان را شید و اما
این کفت اند کی شیعه کویند معنی این کلام بوذر و سلمان دانسته اند این مصنف دروغ را
تاریخ فراموش باید کردن از اسلمان در عهد خلافت عمر از دنیا برفت و بوذر در
عهد عثمان کی او را از مدینه بیرون کرده بود بود و علی خطبه بعد از قتل عثمان کرده پس
سر دکان چکونه معنی کلام را دانسته اند و چون عمر بوذر و سلمان و مقداد زنده
کی شرح علی ازان کلام کیست علی ابراهیم بن هشام چه دانست و سر کلام مر موافق
علی قوانم بعد از پانصد سال کی آن خواجه بکفت تا این کی هر چه کفته است همه دروغ
و بهتانست بخلاف مذهب شیعه   و هم چنین انکار آیة کی
وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض الایه تا آخر کفته است
بدین امامان شیعه را می خواهد کی در آخر الزمان قایم بیاید و همه زمین او را مسلم شود

ابن

این کلمات انست کی این حوالت و تفسیر این بیک ایت درست است و مذهب شیعه خلفا
عن سلف چنانست کی در خلافت ایمه طاهرین است و در خروج مهدی است و در تفاسیر آورده
اند و بران معول کرده اند بدلیل و حجة و مذهب اینست کی چون مهدی علیه السلام بیاید دین
هم این باشد و شریعة و کتاب و تکلیف بدل نشود و او خلیفه باشد از قبل خدای و اقتدا
کرده باشد بشریعة جدش مصطفی و تفسیر این ایت چون بانصاف تامل کنند او وجوه
دلالت است بر خروج و بر امامت مهدی علیه السلم و وجه اول انست کی باری تعالی کفت
وعد الله و وعد باتفاق اهل وضع بخلاف نقد باشد و وعده حاضر درست نباشد و و
عده دلالت باشد بر غیبة موعود و امام غایب در امة غیر مهدی نیست کی دیکر ایمه
کی از ایشان دعوی می کنند حاضر و ظاهر اند وجه دوم انکه کفت الذین امنوا و عده
مومنان این عهد و باتفاق در مومنی در شیعه مستعمل ترانست از بهر انکه حنفی خود را
مرجی خواند و شفعوی خود را سنی کوید و شیعه خود را مومن خواند انکه کفت
ان مومنان کی عمل صالح کنند و چون حوالت عمل بایشان کرد و مجبر کی عمل را حوالت
بوای کند خارج باشد از ایة کی بجمیع حال خدا راست کوی تر است از مجبران انکه
کفت لیستخلفنهم فی الارض کی خلیفه کنند ایشانرا و خدای تعالی در ایة حوالت خلافت
بخویشتن کرد و مجبره حوالت خلافت خود کرد و قول شیعه است کی موافق قول
خدایست عز و جل کی امام و خلیفه نص کویند از قبل خدای تعالی و مجبران امامت از
فروع و اند و اختیار خلق کویند انکه کفت فی الارض و ارض لفظ جنس است باید کی
همه زمین را شامل باشد و از عهد مصطفی تا بعهد ما همه زمین خلیفتان نداشتند نه عمر
و نه علی الابهری و همه زمین می باید تا ایة را فایده حاصل باشد انکه کفت کما استخلف
الذین من قبلهم چنانکه خلیفه کرد انها را کی پیش از ایشان بوده اند یعنی ادم و داود و هرون
و علی و این معنی کی حوالت خلافت خدا را کنند الا مذهب شیعه نیست انکه کفت
و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و ممکن کنند ایشان را ان دین کی بران بنا بوده اند
و تمکین کسی را وعده دهند کی ممکن نباشد و امروز الا کو شیعه و امام نیست کی ممکن
نه اند و کیلان همه بر سر کار خود اند بر انکو مهدی و اتباع او باشند ایت را فایده
باشد انکه کفت و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا و بدل کنند ایشانرا از پس خوف
و ترس ایشان ایمنی و اتفاق است کی مومنین ایمن و مترفه اند کی خلیفه و سلطان از
ایشان اند و این طایفه و مهدی علیه السلام خایف اند از اعدا و ایة بضرورة فایده ی باید

انکه کفت یعبدوننی بعد همه جهان مرا عبادة کنند لا یشرکون بی شیئا و انباز نکیرند با من هیچ
و این معنی در عهد عمر و علی و تا این روزکار نبوده است کی همه جهان خدایرا عبادت
کردند و شرک نیاوردند پس در آخر الزمان باشد در عهد خروج مهدی و نزول عیسی
چنانکه در تفاسیر اصحاب الحدیث و شیعه مذکور و مسطور است پس مذهب و
اعتقاد شیعه معلومست در سبب نزول ایة و خروج مهدی و نزول عیسی و اجماع
شیعه و اجماع سنة و باز کار و مخالفه نوشتن با آن تعالی و مجبران کی بالی
مذهب درست باطل و زایل باشد و الحمد لله رب العالمین
و هم چنین دو تا دلیل این ایت می کوید قالوا ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا
بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل یا رب خدایا ما را دو بار بمیرانیدی و دو بار زنده کردانیدی
این آن وقت کویند کی رجعت باشد و مهدی خروج کند و مومنی باز زنده کنند
این بهتانست کی این مصنف اکر دعوی مذهب شافعی کند باید کی حوالت عهد را
بدین سر منکر نباشد تا او را در تفسیر این ایت شبهتی نماند کی دو بار زنده کی باشد
و دو بار مرده کی باشد و با خود باید کی دست از مذهب و سوال کور بدارد و ایه را
برجعة بر شیعه انکار می کند و ما نحمد الله انکار نمی کنیم کی چون مهدی
خروج کند و عیسی نزول کند باری تعالی رعایای ایشان جماعتی را از هر امتی با زنده
کند چنانکه بیان کرده است و کفته کی و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب
بایاتنا و این حشر باشد کی پیش از قیامت باشد کی اجماع است کی روز قیامت همه خلایق
را زنده کند باری تعالی چنانکه کفت یوم یبعثهم الله جمیعا تا فرق از میان دو ایة
ظاهر باشد و فایده حاصل و از مقدور باری تعالی بدیع داشتن احیا موتی غایة ضلاله
و جهالة باشد کی روزکار موسی و عیسی و عزیر و ابرهیم کرده است و قرآن
بهمه ناطق است اکر در عهد دولت فرزند و نایب مصطفی کند دور نباشد [illegible]
مقدور نا در الذات نه از حرمت سید السادات و انکار این در مقدور خدای انکار
بعث و نشور قیامت باشد و خواجه را مبارک باد فاسقیین و رجعة در عهد ظهور مهدی علیه
السلام مذهب شیعه امامیه است و شبهت اما آن حوالت کی کرده است کی بوبکر و عمر را زنده
کنند مذهب شیعه امیر المومنین مهترست از مهدی و علی رغم المصنف اکر ایشان حق
بدست فرو کرفتند ازان عاجز بوذ و علی زنده بوذ و ایشان زنده بوذند چون علی کی مهتر است
در حال خیوه انتقام نکشید مهدی کی بدرجه ازو کمتر است انتقام چکونه کشد و شیعه

اران

ازان مبرا اند و الحمد لله رب العالمین   و اندرین ایة افترا بسته از قرآن کی خدای
تعالی کوید ماذا انزل ربکم ... کذب الحمید و ... یقتلونهم بکل ...
این حوالت نادرست و اشاره بباطل و نفاق اصل انست کی برین وجه کی بیان کرده است هر عاقل
عالم داند کی خود نه بر نظم و اسلوب قرانست و نکاله در کتابة ظاهر است و باری تعالی حافظ
قرانست و فصحا و بلغا عالم تا در نباشد کی در وی زیادت و نقصان کنند کی اکر
در یک ایه روا باشد در همه ایات و سور روا باشد پس احمد بن حضان کی قرآن را استند
با بسی کی از کثرت تصرف ایشان قرآن حاصل اول نماند بودی و هر عاقل مصنف شنود
او را نه روا دارد اما اکر این حوالت و تفسیر کوید روا باشد کی شیعه کویند در حق الجحدات
و تقدیر شرح چنین است و در تحدید نی مقدر کوید چنانکه الحمد لله و ما نعد این از قول ابرهیم
علیه السلام کی عذا این حذف کرده است الف استفهام را از برای اختصار کلام اما
در اصل قرآن زیادت و نقصان روا داشتن بدعة و ضلالة باشد و نه مذهب اصولیان است
و کر غالیی یا حشوی چنین نقل کنند مانند آن باشد کی کرامیه در اصحاب بوحنیفه
و مشبهه در اصحاب شافعی و بر شیعه حجت نباشد و اخ این را معروض کند انست کی
باری تعالی بلفظ ماضی یاد کرده است قالوا اساطیر الاولین و این حوالت بیهود و نصاری
و مشرکان عرب است نه با امت محمد انکه کفت سر نعا کذبتم و بوفیا تقتلون با شهر
شیعه ازین حوالت مبرا باشد و هم صحابه رسول ازان منزه و هر ایه مانند این کی آورده
است و کفته کی در و زیادت کرده اند جوابش همین است کی کفته شد و تکرار بی فایده
با ترک اولیتر   و در معنی این ایت کی خدای تعالی کوید القیا
فی جهنم کل کفار عنید کی رسم عرب و اصطلاح ایشان چنان باشد کی بیشتر مخاطبه
با دو کس کنند چنانکه کویند ضابحت و اصبر با عنقه و خلیلی و نظر بسیار است
پس القیا همان معنی دارد و مفسران بعضی کفته خطاب با دو زبانیه است کی دوزخیانرا
بکیرند و رافضی کوید خطاب با محمد است و علی است کی علی بر شفیر دوزخ باستد
و بوبکر و عمر را و اتباع ایشانرا در دوزخ می اندازند و اما ما نیز از فرو ادان بی همه
محبت کویند با اعدای خود و رسول خود در مبالغه
انست کی در معنی القیا عادة عرب چنان باشد کی اکرچه مخاطبه یکی باشد برای فصاحت
و نظم کلام قفا و خلیلی و مانند آن کویند و این معنی انکار نیست و اینکه خطاب با دو زبانیه
است در تفاسیر شیعه این معنی هست و آن اکر روا باشد کی دو زبانیه باشند هم روا نیند

کی دو کر مسلمان باشند اما حوالة بصحابه کردن نه مذهب شیعة است و عجبست از شخصی
کی دعوی دوستی بوبکر و عمر کند و چندین قلم مساوی ایشان برانده و کرچه و سبیل نقل
و حکایة نوشته است در غضب خدای تعالی باشد حوالت دروغ بر مسلمانان و لسان اخ
در تفسیر شیعة اورده اند در معنی این ایة است کی کوید بوحنیفه و ابو لیلی در عیادة
سلیمن اعمش رفتند در ان مرض کی دران متوفی شد او را کفتند ما را حدیثی کن او کفت
القعدونی استدونی مرا امانت کیرید و راست بنشانید عمر حمان کرد حدیثی چند
روایت کرد انکه از حسن علی علیه السلم روایت کرد کی او در معنی این ایة القیا فی الفیا
فی جهنم کل کفار عنید قال علیه السلم الکافر بجد من رسول الله و الجاحد حق ابن علی
بن ابی طالب مراد ان کافرانست کی انکار رسالت محمد شد رسول خدای و مراد عنید
انست کی جحود کرد در حق امیر المؤمنین علی بو طالب و راوی خبر بوحنیفه است و بولیلی و معلوم
است کی جاحد بن عوام جمل و صفین بودند کی با علی حرب کردند و هر جاحد کی حق علی را
بوذ در اول و اخر همین حکم دارد و تعیین حوالت نیست با بوبکر و نه بعمر شیعة
این حوالت مبرا اند و در غیر مصنف کی چون معترف است کی روا باشد کی مخاطب یکی
باشد و قفا کوید جواز روا باشد کی مخاطب علی تنها باشد و القیا کویند کی سر
خلاف او نسیم جهنم است بایک خود مخاطب دو تن اند و خطاب با دو لت محمد است
و علی الفیا فی جهنم تا او کافر را بدوزخ می فرستد و این بغاة و معاندان
و جاحدان را و محمد انرا و الحمد لله رب العالمین
و کویند خلفا و ائمه و شهیدان و غازیان اسلام و علما و زهاد کی بر افضیح ره باشند
همه را در دوزخ اندازند و موالیان خود را از عالمیان و رافضیان در بهشت برند
اکرچه عمان و خمار و بی نماز بوده باشند از قم و کاشان و اوه و ساری و سبزوار
و ارم و ورین و باید کی بولای علی و یازده امام تولا کرده باشند و تبرا کرده باشند
از صدیق و فاروق و از همه صحابه و ائمه دین این کلمات مکرر کی در مواضع
این کتاب باز کرده است انست کی حوالت بدروغ و نقل نه اصل را برو کل علما جواب
لازم و واجب نیست و در سبیل جمله جوابی مسکت انست کی نجات و هلاک خلائق بشمر
و دیه و بیشه تعلق ندارد اکر خلاف بود بدروغ و کر بر شیعکان اکر محمد اکر علی
از جماعت اجی و رستکار باشند عبادت کی خدای تعالی را یکی کویند و یکی دانند و حی
و جاویذ قدیم ازلی موصوف بصفات کمال و نادر الذات عالم الذات حی الذات مبرا
ازفعل

از فعل و ارادة کفر و بدعة و ضلالة منزه از همه فضائح و قبائح انبیا خدای را همه صادق و
معصوم دانند و انبیا را بدروغ فرستند کی مصدران توحید و عدل باشند و حوالت همه
ضلالتها از کفر و فساد و معاصی بفعل و ارادة و مشیة خدای کویند و موجب در معرفة
خدای تعالی قول انبیا دانند و محمد را سینه شکافته کویند و علی را قتال و مسلمان
کش و حسود دانند و خوانند چنانکه مصنف در مواضع این کتاب اجرا کرده است
و انبیا را نا معصوم شناسند و جزا بر عمل باطل دانند انبیا را بدروغ برند و ایشا
را جزیه تا بدین وجه حساب می کنند تا مقصود حاصل شود بس یعتقد را وی و ساوف
و قاضی و اصفهانی تعلق ندارد نجات نیابند با ایمان درست و عمل صالح باشند و کناه
مومن عاصی خود معرو نست کی یا بتوبه یا شفاعت انبیا یا بفضل خدای عامرزد
باری تعالی و کرنه بقدر معصیة عقاب بفرماید و با بهشت فرستند کی مومن خالد
در عقوبة دوزخ بنماند خلاف مذهب اهل وعید و الحمد لله رب العالمین
و کویند شرح بو نوشت تمام و او مفترض الطاعة است و علی نص بوذ و شریک رسول
بوذ چنانچون هرون که شریک موسی بوذ این کلمات از سر علم و انصاف
و دیانت نیست باید کردن تا هیچ شبهتی نماند اولا در فصول کذشته نوشت مستقصی
کی شریعت موقوف نیست بر ظهور قائم کی او امامست نه پیغمبر است و نه صاحب کتاب
و شریعة است و لا نبی بعد المصطفی بدلالة قوله تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین
اما انکه کفته است بدروغ کی علی شریک مصطفی است و وصی او و خلیفه او بعد
از رسول و رسول را در رسالت شریک اثبات کردن کفر است با انکه ذکر انبیا را
شریک بوده است چنانکه هرون شریک موسی بوذ بدلالة قوله تعالی و اشرکه فی امری
بس اکر شیعة کویند کی علی شریک رسولست ندارم کی اشارة ان لازم نیاید کی خواجه
ناصبی را کی مذهبش چنانست کی بوبکر تمام النبوة است بس اکر بوبکر تمام النبوة باشد و ناچار است
کی او بنبوت ناقص باشد و خللی نکند مسلمانی را اکر کویند کی علی شریک است علم امامة
بعد از رسول مکر نقصانی نکند باری شیعة هرکز در رسالة شریک اثبات و اجرا نکرده اند
و خواجه این دعوی کرده است و همه سالها کوید بر سر منبر از خبر ذکر کی اورده اند و ه
دروغ بر رسول خدا کی کفت لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت عمر خلیلا و سبیل اولی تر
که هر دو را کفر کلمات کی در معنی و عبارة واجب ان چند کو محمد باشد کی انکه
کوید اکر مرحبا بود مثل این روا باشد کی کوید ذکر انکه مکر خدای تعالی بدانسته باشد

کرده

الخ محمد از فضیلت عمر می دانست این و مانند این از اخبار و احاد کی موهوم خطا باشد و بیشتر
از بن روا ندارم کفتن کی هر عاقل و فاضل کی بخواند خود بداند بس اینرا کی این دعوی باشد در بوبکر
و عمر باید کی بر علی از انکار نکند یادست از همه بدارد کی محمد رسول الله همه مستغنی است
از شرکت رسالت هم منزه است از تمامت نبوة هم مبرا است از دعوی تمنای صحابه
و الحمد لله رب العالمین و عجب است کی جزان و رامین و کاشان
دعا شرح و عوامان مو و کلار کران اوه و جو اسکان قاسان و کیاکان ساری
و ارم و حز مدکان سبزوار در قفا محمد و علی در اند و بهشت برند کی ایمان شیعت
ال محمد اند و صحابه و بزرکان و اما ما بزاد و دوزخ برند تلک اذا قسمة ضیزی
این کلمات از وجوه کفته شد و این مصنف بی ایست کی از عقل و نقل از مایه دانسته با
شد کی ان الحق لا یعرف بالرجال و انما الرجال یعرفون بالحق اعرف الحق تعرف اهله
قلوا امر کثروا و اعرف الباطل تعرف اهله قلوا امر کثروا او اکر عجب می دارد کی
این جماعت بهشت شوند طرفه تر انست کی کمان میبرد کی اهل خوزستان و کاوان
طوس و حران و اردبیل و کرکمیان قزوین و مشبهه همدان و حنز مدکان ساوه و دوبا
غان نهاوند و تباعان اصفهان و خارجیان نکوه و کلان امل و خران اهواز ه
و رندان در کنده و قدان بالاتکران بهشت روند همه بهشت روند جای انکه کفر
و فساد و عصیان بمشیة و ارادة خدای تعالی کویند و علی را قتال کویند و مصطفی را
کافر بچه و اشکم شکافته و عاشق دانند و بوبکر و عمر را تمام النبوة خوانند کی را
فضیلت را لعنت کنند و کافر خوانند همه بهشت شوند و سلمان و بوذر و مقداد و
عمار و خزیمه و حذیفه و جابر و ابو ایوب و محمد بوبکر و مالک اشتر و عبد الله عباس
و غیر ایشان همه بدوزخ روند از بهر انکه منکر اختیار امامة بوبکر و عمر اند با این
کلمات را بان شبهات تباه کنند و حقیقت بداند کی بهشت مومنی و مطیع خدای را
اکرچه رومی و حبشی باشد و دوزخ منکران عدل و توحید و عصمة انبیا و ائمه و شریعة
روند و کرچه مکی و تهامی و قرشی باشند این است مذهب و اعتقاد شیعة اصولیه
و انچ خلاف این نقل و حوالت کرده اند تشنیع و تعصب و زور و بهتانست و وزر و وبال
ان بکردن وی باشد و باری تعالی بار الجواب مواخذت نکند کی غرض ما از ین جواب نفی تهمت
است و دفع شبهت و الحمد لله رب العالمین
و کویند ن و القلم قسم است بمحمد و علی انست کی مذهب شیعة در تفسیر این قسم انست
کرده

کی باری تعالی سوکند می خورد بلوح و قلم بدلالة انکه کفت و ما یسطرون و این سورة بمکه منزل
بوده است و اولین سورتی بقول بهری مفسران کی مصطفی ابتدا اقرا بوذ و سورة القلم بعد از اقرا
منزل شد ابتدا بعثة بس چکونه قسم باشد بعلی علیه السلم و بیان کرده شد کی قسم است
بلوح و قلم بقرینه و ما یسطرون و کفته اند نون از ماهی است کی مدار زمین بر واست و
کفته اند ماهی یونس است و وجهها کفته اند کی این موضع احتمال همه بکند و شرف
و منقبة علی مرتضی نزدیک خدای تعالی بیشتر از ین است کی خواجه ناصبی کمان می برد
کی اکر مفسران طوایف اسلام را مذهب اینست کی و العادیات قسم است بسم مرکب علی
مرتضی و کر کویند در حق مجاهدانست باتفاق امة علی مرتضی سر همه مجاهدانست
با انکه معلومست کی باری تعالی در قران کریم بسیاری از جمادات سوکند یاد کرده
است چون و التین و الفجر و الشمس و الضحی و العصر و مانندان اکرچه یک وجه دران
امده است کی بهر موضع محذوفی هست و تقدیر شرح چنانست کی و رب الشمس و رب الضحی
و رب العصر بس اکر امیر المؤمنین علی مرتضی با فضل و سبقت او با و فور عصمت و شرف
منزلة او سوکند یاد کند خواجه خارجی را طوفه نباید داشتن امانون و القلم
دو منزلت اینست جواب این کلمات بر سبیل اختصار و الحمد لله رب العالمین
و بلفتوح علی عالم کی در تفسیر کرده است بیاورده است تاویل این ایة کی و اذا
وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا
لا یوقنون کفته است ان دابة الارض امیر تعالی علی ابی طالب کی در دنیا خدای تعالی
او را جلوه نکند با همه اعدا او را به بینند و بذ و ایمان اوردند و ایمانشان سود
ندارد این فصل انست کی چون دعوی کرده است و حوالة بسری
معروف چون شیخ بلفتوح رحمه الله علیه و تفسیر او کی بحسنهای بامر و عدد است
انرا در طوایف اسلام و ظاهر و باهر در بلاد عالم ان تفسیر در شرطی و تن و باد شاه
روزکار حاضر باید کردن و تفسیر این ایة بدیدن اکر بدین وجه است کی یاد کرده است یاد کرد
علی و محبان و دوستان و دشمنان در انجا است مصرح همه دعاوی این مصنف راست
و همه همه حوالات و دعاوی دروغ است بس اکر نه و صاحب تفسیر وجوه و اقوال در
شرح ایة بکفته است و باخر کفته باشد کی مذهب ما کفته اند کی ابه ذر رجعة است دون
قیامه این مدعی را زجر کنند تا دروغ بر علما و کتب ننهد و معلوم شود کی همه حوالات و دعاوی
وی زور و بهتانست و بلفتوح از ان منزه است و شیعة از ان مبرا و الحمد لله رب العالمین

وزراره بن اعین الرافضی گفته است کی از صادق پرسیدند از دلیل این آیه فیومیذ لا یعذب عذابه احد
ولا یوثق وثاقه احد این در شان کیست گفت در شان بوبکر است کی باری تعالی میگوید بقیامت بوبکر را
عذاب کند کی هیچ خلق را آن عذاب نکند زیراکه او با حق ابی بر منبر نهاد بدلیل آنکه در غار با پیشرا
مار بزد پیغمبر علیه السلام دعا کرد حالی نیک شد و او را گفت این مار بر جایی نهی کی تو آنجا باشد
ورود آید چون بر منبر نهاذ بدرد آمد و از آن درد بنالید [illegible]
این جمله است کی این نقل بر وجه [illegible]
[illegible] ایشانرا فراوانست
در هیچ کتابی از کتب اصولیان شیعه مسطور نیست و صادق علیه السلام از آن دور است
کی تفسیر قرآن خطا گوید و از آن جاهل تر است کی سبب نزول هر آیه ندانند [illegible]
ابتدا سورة الفجر است کی باری تعالی میگوید کلا بل لا تکرمون الیتیم و این صفت بوبکرات
کی او خدمت [illegible] کرده بود آنکه گفت ولا تحاضون علی طعام المسکین و این نیز هم
صفت بوبکر است کی معلومست کی [illegible] آنکه گفت و تاکلون التراث اکلا لما و این
هم صفت بوبکر است کی [illegible] بوده است [illegible] آنکه گفت وتحبون المال حبا جما
و این هم نه صفت بوبکر است کی نه مذهب خواجه [illegible] موروث و [illegible]
این آیت وعیدات در عقوبت آن جماعت کی این صفات دارند کی بیان کرده شد و این [illegible]
دروغ مستحق عقاب خدا است و حجت نه نماید کی این مصنف [illegible] کتاب دعوی کرده است
کی بیست و هیچ سال این مذهب داشته است بدانکه هم دروغ است غالی و اخباری و حشوی
بوده است کی شیعه غلاه و اخباریه و دیصانیه است کی آورده است و نه مذهب اصولیانست
شیعه است و الحمد لله رب العالمین اما جواب   و هر بدی و دشنام و لعنت کی صحابه را و [illegible]
و غیرها را کرده است و گفته در رحمت و غضب خدا است بحث این آیه کی باری تعالی گفت فویل لهم
مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون اما جواب   و درین وقت کی من این مجموعه مینوشتم
جامع بخط فتی نساخ بگرفتند در دست کودکی رافضی و در این بنوشته بوذ ما کان علیٌّ
ابا احد من رجالکم فتی نساخ بگرفتند و خان و مانش بکندند   این کلمات است اول بوجه
کوشش باید داشتن تا مایده حاصل شود اما آنچ گفته است کی در دست کودکی رافضی مصحفی بگرفتند
عقلا کودکرا بر رفض چگونه منسوب کنند کی کفر و ایمان موقوف باشد بر بلوغ و کمال عقل
و خواجه ناصبی کی پانصد سالست کی در ایمان علی بن ابی طالب طعن میزند کی و هفت ساله بوذ
و ایمان هفت ساله درست نباشد بس بر آن کی این مذهب بدین گونه کودکرا رافضی شاید خواند
و [illegible] باشد اما آنچ گفته است کی نوشته
بوذ

بوذ کی ما کان علی ابا احد من رجالکم اگر بوده باشد از چند وجه خالی نیست یا سهو القلم باشد
و نویسنده [illegible] نباشد خاصه مذهب خواجه کی سهو و غلط بر همه انبیا و ائمه روا دارد
و وجه دوم آن باشد کی بجهل و بی علمی بنوشته باشد مستحق ملامت باشد و چون توبه کند
اما نشر آن [illegible] نباشد خاصه مذهب خواجه کی جهل بر ائمه و خلفا روا دارد و وجه
سیوم آن باشد کی باعتقاد نوشته باشد بس ملحد و کافر و ضال باشد بهر مذهب کی [illegible]
[illegible] و از هر کو باشد و حکم او [illegible] کی خواسته کی [illegible] و قول او [illegible]
[illegible] غیر کتاب خصومت و تعصب در میان نبسته باشد بس آن لعنت
و عقوبت عاید باشد [illegible] کاتب مصحف [illegible] با اصل مسله [illegible]
مصنف دعوی میکند کی بیست و هیچ سال این مذهب داشته است و داند کی بنا مذهب شیعه
بر عدل و توحیدست و بر اثبات نبوة بعد از آن مذهب است کی امامان مفترض الطاعه دوازده
اند بعد از مصطفی صلی الله علیه و آله السلام کی بعد از و اجماع است کی شیعه تا دوازده امام
از فرزندان علی بن ابی طالب دانند اول ایشان [illegible] علی و آخر ایشان مهدی بن الحسن الزکی و همه را
معصوم و مفترض الطاعه دانند و امامة درین ائمة در غیر ایشان روا ندارند و قبول نکنند
از [illegible] صفات [illegible] بس با این اعتقاد و مذهب چگونه نویسند کی علی [illegible]
[illegible] و دیگر آنکه شیعه [illegible] کی علی مرتضی پدر هر
یازده امام است و پدر حسن و حسین است و امامت [illegible] در نسل او باقی است و سادات
عالم [illegible] ناصبیانند از فرزندان علی اند و هر که نه از فرزندان علی باشد [illegible]
[illegible] معلوم شد کی این معنی بر مذهب شیعه
اصولیه لایق نباشد کی بنویسند و باعتقاد کنند کی ما کان علی ابا احد من رجالکم
کی این معنی مخالفة اجماع قرآن باشد برین وجه کی بیان کرده شد و الحمد لله رب العالمین
الله علی محمد و آله المعصومین من اولاد امیر المومنین
و چون رافضی [illegible] باشند تفسیر ابن عباس و ضحاک و سدی و مقاتل و [illegible]
و [illegible] را چه کنند و تفسیر هشام و کلبی و مجاهد [illegible] این کلمات است کی [illegible]
[illegible] عباس رضی الله عنه ابن عم مصطفی است و پدر خلفا است و شاگرد و [illegible] علی مرتضا است
و هواخواه علی و آل علی بوده است و با بنی امیه و با معویه و یزید و با عبدالله زبیر خصومتها کرده
[illegible] اقوال و افعال ایشان منکر بوده و مناظرات
و مجاورات او درین معنی در کتب مخالف و موالف ظاهر است بس ناصبی کی چون ابو عبدالله عباس

خوانند چنان باشد کی جهودان خود را بو عزیری خوانند و ترسا کی خود را
بر عیسی خوانند و بحمدالله تعالی عبدالله عباس از جبر و تشبیه بیزارست
و از معویه و یزید دور و اختیار در امامت منکر و مولای علی مر
تضا است و الذین ائمه هدی اما ذکر مفسران کی [illegible] ذکر رفت
اگر شیعی نبوده اند همه عدلیان اند از جبری و مشبهی و ناصبی
و اشعری هم نبوده اند کی بروزگار ایشان [illegible] تشبیه و حشوی
جبر از شورستان پدید سر بر نیاورده بود تا اشان را از خود
خوانند و بدانند کی هر کس کی تفسیرشان خواند اعتقاد و مذهب ایشان
بداند کی نه جبری بوده اند نه قدری و نه جهمی نه اشعری و نه مشبهی
و نه خارجی و گر شیعه امامیه خواهند کی از مفسران خود [illegible]
از جماعتی نامعتبر نامعروف نزنند کی خواجه آورده است از تفسیر
محمد باقر [illegible] زنند و از قول جعفر صادق و از تفسیر حسن عسکری
علیهم السلام و بعد از آن از تفسیر شیخ کبیر ابو جعفر طوسی و تفسیر
شیخ شهید محمد فتال و از تفسیر خواجه ابو علی طبرسی و تفسیر شیخ
بالفتوح رازی رحمة الله علیهم و غیرهم همه متدین [illegible]
همه معصوم و اخیار [illegible] عالم و امین و معتمد هیچ نه مجبر و نه
مشبهی و نه غالی و نه اخباری و نه حشوی و الحمد لله حمد الشاکرین
اما جواب   و محمد بن نعمان الاحول در کتابی آورده است
کی امامان همه غیب دانان باشند و در گور همه غیب دانند [illegible]
[illegible] کسی زیارت ایشان شود بدانند کی موافق کیست و مخالف
کیست و عدد [illegible] و [illegible] همه دانند و حسین علی و شهیدا
[illegible] قیامت [illegible] زنده شوند و یزید [illegible]
و قاتلان ایشان همه زنده شوند تا حسین و شهیدان ایشانرا بکشند
و [illegible] بدوزخ شوند   اما جواب   این کلمات کی [illegible]
است از معنی دو راست از معنی و عقل بر خلاف نقل و شرع است
کی از نص قرآن و اجماع مسلمانان معلومست کی غیب الا خدای تعالی
ندارند

ندارند و هو یعلم السر و اخفی و لا یعلم الغیب الا الله و قال الله تعالی
فلا یظهر علی غیبه احدا و قال و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو
و مصطفی صلی الله علیه و آله با جلال و رفعت و درجه نبوت در مسجد
مدینه زنده بود [illegible] و احوال [illegible] تا جبریل
بیامدی معلوم وی نشدی بس ائمه کی درجه انبیا ندارند در خاک خراسان
و بغداد و حجاز و کربلا خفته و از دنیا [illegible] بر فته چگونه دانند
کی احوال جهانیان بر چه جمله است این معنی هم از عقل دور است هم از شرع
بیگانه و جماعتی حشویان کی بیش از این خود را برین طایفه بستند
این معنی گفته اند و بحمد الله از ایشان کسی نمانده اند و اصولیان شیعه
از ایشان و از چنین دعاوی تبرا کرده اند و بر خلاف و بطلان این
دعاوی تصنیف کرده و [illegible] مشبهی مجبر خارجی را
طعنی نماند و حدیث زنده شدن حسین و شهدا کربلا بدنیا مذهب
محققان شیعه خود انست کی هم در آن حال کی کشته شدند زنده
شدند بدلاله قرآن کی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله و چون
[illegible] آیة این موضع احتمال نکند چون خواهند رجوع با تفاسیر
[illegible] شیعه میکنند تا شبهه زایل شود و مقصود حاصل
اید اما آنچ گفته است کی بیش از قیامت یزید و زیاد و خوارج را زنده
کنند و بکشند اصلی ندارد و از جمله خرافات و هذیان باشد
و با اصول راست نیست بلکه بقیامت زنده شوند و جزا اعمال بد
خود بستانند و با فرعون و قارون ابد در عقوبت دوزخ بمانند
اما معنی قیاس [illegible] کردن با آن اخبار بدروغ کی ناصبیان
[illegible] از منصور عمار روایت کرده اند کی [illegible]
[illegible] بکنار دریای عمان اید و بو لولو را [illegible]
[illegible] و زنده شود و منقارش پاره پاره کند و خاید [illegible]
بقیامت هر شب چنین باشد کی او کشنده عمر است [illegible]
بن علی بهتر است از عمر و بو لولو بهتر است از کشنده حسین [illegible]

اکر رواست این روا باید داشتن وکرنه دست از هردو برداشتن و عقوبة عصاة را
حوالت بقیامة کردن تا موافق عقل وشرع باشد کی کار دین وشریعة بدست
بجهان نیست تا جنانکه خواهند می کردانند والحمد لله رب العالمین اما جواب
و طعنه که جعفر صادق را بر سیدند کی بتر من قوم کدام باشند او کفت
سه کس باشند انکس که دعوی خدائی کرده باشد و خدا یکی است و انکس که
دعوی نبوت کرده باشد بدروغ جون مسلمه کذاب و غیر وی و انکس
که دعوی امامت کرده باشد جون بو بکر و عمر و غیر ایشان از دیکران الی امامنا هذا اما جواب
الی یومنا هذا اما جواب ———— این کلمات انست کی ممکن کی این خبر
از اخبار احاد باشد و مذهب ما انست که اخبار احاد علم و عمل نکند و اکرچه جنانست
کی صادق علیه السلم کفته باشد و او معصوم است و خطا نکوید در فرعون
وهامان و در نمرود کنعان راست باشد و در مسلمه و طلیحه و غیرهما
کی دعوی نبوت کرده اند بدروغ و کذلک در ایمه ضلال هر کس که نه بحق
دعوی امامت کرده باشد جون معویه و یزید و مروان و یزید ناقص
و ولید ماجن و غیرهم کی نه استحقاق دعوی و طلب امامت کرده اند
و اینها باشند کی بخالفت قران و قول مصطفی علیه السلم کرده اند
و تیغ در روی علی مرتضی کشیده باشند و حسن را زهر داده و حسین
را کشته و قران بر نیشانه ی تیر کرده و کفته کی ها انا ذا کر جبار عنید
و منجنیق در کعبه انداخته اینست مذهب شیعه بی تقیه و
تعصب کی در هر فصل بیان کرده می شود والحمد لله رب العالمین
عبد الجبار مفید رازی در کتاب خود اورده است کی عمر خالد
و ابن ولید را بفرستاد تا دستار در کردن علی کرد و او را بزور بیعة
کشید و کفته بود اکر نیاید سر شر بکیر خالد بیامد عمود در دست
داشت و علی اصلع بود عصابه بر سر بسته بود خالد کفت بیعة
بکن اکرنه این عمود بر سرت زنم علی عمود از وی بستد و در کردن
وی کرد و بر بخت تا او شفاعت کرد و علی او را خلاص داد و رسول
از این حال خبر داده بود کی بپرهیزید از روزی کی علی را ببیند عصابه
سرخ بر سر بسته و ازین معنی بهتانهای زیر دی می نهند اما جواب

این کلمات انست کی او را معلوم نیست کی انکار و تعجب مصنف از بن فضول انکار و جه
است اکر از انست کی عبد الجبار مفید رحمة الله علیه بیعت سقیفه را منکر بوده است
و کانه شیعت خلفا عن سلف بیعت سقیفه را منکر بوده اند و امامت نص کویند
دون اختیار و امام را معصوم کویند نه جایز الخطا و امامت از اصول دین کویند
نه از فروع و اکر تعجب از انست کی علی بی نفت و بتول بن کو جون مذهب خواجه
از فروع است و اختیار امة را در وی اثر است عجب نباشد کی علی نیز امامت
او طمع داشته باشد کی اخر در فضل و درجه کمتر از بو بکر نبوذ و در فتن خالد انجا
زن عمر بطلب علی معروف و مذکور است و عمود در کردن خالد کردن از قوة و
صلابت علی مرتضی دور نباشد و خالد و امثال او را بنزدیک امیر المومنین جندین
عظمت نبوده است و این معنی که حوالة کرده است بشیخ مفید عبد الجبار رحمة
الله علیه جایز است و روا باشد کی بر سبیل حکایه جای نوشته باشد کی نه
عقل او را منکر است و نه سمع والعهدة علی الراوی اما جواب ————
و خالد را خود دشمن تر دارند و رسول او را سیف الله لقب داده است و ان مقامات
کی او را بوده است در حرب اهل و مسیلمه کذاب و جنک با بنی حنیفه و حروب
شام و غیر ان و مشرکان و انج او کرد خود کدام کس کرد و او بوذ شمشیر خدای
و مبارز دین و بهلوان اسلام و هر که کی رسول قومی را بتر سانیدی کفتی سر و لحق تهدید
والا ابعث علیکم سیف الله جنانکه رسولش خواند پس بقول رافضی خالد سیف الشیطان
باشد نه سیف الله جنانکه رسولش خواند اما جواب ————
این کلمات نه از فهم باید کردن و با انصاف سماع کردن تا عناد و تهمت کفت این
مصنف نا منصف مجبر مدبر از جهره اهل استماع ببیان جواب زایل شوذ و بتوفیق
من الله العلی الکبیر اما انج کفته است کی خالد را خود دشمن تر دارند ندارند و کو دوستش
ندارند بدان هم نقصان کمتر کنند کنه امام است جون بو بکر و عمر کی طاعه ایشان
لازم دانند بلکه خالد کی است از احاد صحابه مدرشرح ولید مغیره بوذ مخزومی کافر
بوذ کی بمکه مصطفا علیه السلم جون حلقه ی میم کرده بوذ و منکر بعث و رسالة
بوذ و بر قران فسوس داشته و بر صحابه استهزا کرده اکرجه مصنف او را درین کتاب
زندیق العرب خوانده است و انج کفته است کی رسول علیه السلم خالد را سیف الله
لقب داده بوذ طرفه نیست از اعتقاد مصنف مجبر کی دشمن کیش علی مرتضی

عمرو بن العاص است خواجه ناصبی او را رشید هذه الامه لقب داده است جنانکه در روایه
فراوان هست بس اکر خالد را بعداوة علی سیف الله خواند طرفه نباشد و دلاله بر خا
رجی مصنف یکی اینست کی جندین منقبه درین فصل بکفته است مدروغ و بر است
در همه کتاب عشر عشر از امیر المومنین بکفته است اما مکر خالد بجلاح باشد
بتر کیبه جنین مصنف امیر المومنین را کی خدای و قران و جبریل و انبیا کذشته
مداح باشند و فضایل و مناقب او در توریه مسطور باشد و در انجیل مذکور باشد
و اراز بعضی در زبور باشد و در ایات و سور قران مشهور باشد خواجه اکر نکوید
و ننویسد معذور باشد و انج کفته کی انج خالد را بوذ خود کرا بوذه است لاشک
تفته کرده است و اکرجه تقیه امنکر است و تغیه باطینی داند و اکر ان علی را بر خواهد
او را معلوم همه علما مسلمانانست کی فتحهای اسلام و غزوات بزرک در عهد ٥
مصطفی همه بتیغ و قوت و بازوان امام همام بوذ کی دین و اسلام بوجود او بنام
بوذ با ول بر عرش خدا بش نام بوذ و بر در کعبه بر دوش محمد مقام بوذ و ولادتش
در بیت الحرام بوذ و زکوتش در رکوع و قیام بوذ و نفقه شی در صلوة و صبا و بوذ
اسد الله علی اعدایه الغالبین و سیف رسول الله علی الجاحدین والنا کثین والمارقین
خدا را ولی بوذ و مصطفی را وصی بوذ و دین و شریعة را متولی بس اکر در عهد
خلافت شیخین جون خالد و لید بحرب عجم نرفت از ان بوذ کی حوالت احکام شریعة
و رجوع مشکلات و بیان معضلات و حدار وش و جوابات بو بکر و عمر از و بر
سیدند و او را ملازمت روضه نبوت واجب بوذ تا خللی بشریعة راه نیابذ
کی این کار کی خالد و امثال خالد سرابد امیر المومنین بدان التفات کمتر باشد
کار او بیکار عمر و باشد برد ر مدینه کی اجلا صحابه و کبرا مهاجر و انصار را
جانها بحلقها رسیده باشد و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا
هنالک ابتلی المومنون وزلزلوا زلزالا شدیدا بس اکر عمر نرود بحرب عجم
معذور باشد علی معذور تر جون اصل نباشد متابعت عمر را بنشاید تا این
جمله بخواند و بداند کی بصواب است و بتو فیق ملک وهاب است اما جواب
و جون عمر بو بکر را بکفت خالد را از حروب شام معزول بکن در ان وقت کی او
مالک بن نویره را بکشته بوذ و خلاف بوذ در ان که او از جمله ی مرتدان بوذ
یا از جمله ی مسلمانان رای عمر ان بوذ کی خالد را معزول کنند و بو عبیده را به
سپاه

سپاه شام کنند بو بکر کفت لا اغمد سیفا سله الله علی اعدایه من شمشیری کی خدای
بر دشمنان بخوذ کشیده باشد با غلاف نکنم یعنی خالد را معزول نکنم و جنین کار زن
بهره کو سی رافضی باطل نشوذ اما جواب ———— این فصل نیک نیک فهم باید کردن
اولا در انکه بو بکر عمر را کفت کی خالد را عزل کن جند خطاست بقول خواجه یکی انکه
بندار کی بیشتر رافضیان کی خالد را کی خدای بر کزیده باشد و رسولش سیف الله
خوانده باشد و امیری نصب کرده باشد عمر کوید معزولش بکن عمر بقول خواجه
ناصبی بخالفت خدای و رسول را امر کرده باشد و این خطای عظیم باشد کی بو عمر
روا می دارد تا خالد را فضیلتی بکوید و بر بهتر از خالد کفر متوجه کند دیکر انکه
مکر جون قتل مالک بن نویره از خالد واقع اید عمر ان خبر فراموش کرده باشد
کی و خالد سیف الله لا یخطی کی خواجه درین کتاب اورده است با این خبر بمصنف
رسیده است اما عمر نشنیده است و جون خالد سیف الله لا یخطی باشد قتل مالک
بصواب باشد اما عمر مخطی باشد بقول مصنف ناصبی و انج کفته است کی صحابه
را خلاف بوذ در انکه مالک نویره مسلمان یا مرتد بایستی کی صحابه را این خلاف بوذ کی
کی از علی مرتضی بوذ کی مبتلا باشد بقتال و قتل اهل قبله و مسلمان کش باشد خالد
روا باشد کی مسلمان کشد کی سیف الله لا یخطی است و با خود بمذهب خواجه
مجبر روا باشد کی مصطفی خود دروغ کفته باشد کی بمذهب خواجه دروغ و زلت بر
انبیا روا باشد و با این کلمه خود شیطان بر زبان مصطفی بداده باشد جنانکه کلمه
تلک الغرانیق العلی جنانکه مذهب مجبره است ادا می کی هم مصنف خالد خطا نکند و دیکر
انکه جون عمر باور کی و تدبر و رای باشد کی خالد را از امیری شام معزول کند این رای
با صواب بوذ یا خطا اکر صواب بوذ بو بکر را ترک ان کردن خطا باشد و کر صواب نبود
جا کونه شاید کی رای عمر خطا باشد و کر قول او روا باشد کی در بیشتری احوال بو بکر بقول
کتیبذ اکر رافضیان نیز قبول نکنند مکر مسلمانان نظر بوجه می کنند و می دانند کی
هرجه کفته است همه بی اصلست و بی فایده والحمد لله رب العالمین اما جواب ————
کی بو طالب بابویه در کتاب خود اورده است کی طلحه عایشه را دوست داشت
و زبیر ام سلمه را و ایشان و اینان هر دو را دوست داشتند و مترصد می بوذند
مرک رسول را و می کفتند از و بر هیم و بزن هم سران جوش باشیم از قولش خدای
سوار شان در خشم شکست بدین ایة کی و لا تنکحوا ازواجه من بعده ابدا کی خدا لعنت

کی زنان پیغمبر را بعد از وی باز نو کنید اما جواب این کلمات کفر وضلالة
وبدعت ودروغ وبهتان ولغو وتعصب وعین زندقه وما یة الحاد نعوذ بالله منها
نیک فهم باید کردن او را صد هزار لعنت خدای ولعنت اهل زمین واسمان وهمه فرشتکان
وادمیان وجنیان بر انکس باد کی این مذهب دارد واین باعتقاد کند کی غبار خواحش
بر دامن زنان رسول خدای نشیند برعموم وخصوص بر دامن زنان مصطفی کی امهات
المومنین اند واضعاف ان بر انکس باد کی چنین تصنیف سازد ودروغ بر علما شیعه
نهد بر انکس کی روا دارد چنین تهمت بر زنان رسول نهادن کی مادر مومنان اند وبران
کس کی درین باب تعنته می کند وبران نا معتمد کی چنین دروغی بر مسلمانان نهند
ونویسد وکوید وروا دارد بر عوام وعاقلان تلبیس کردن حق محمد واله الطا
هرین اما تشنیع این دعوی اینست کی شیخ بوطالب بابویه رحمه الله علیه
بزرک ومتدین بوده است اما معلومست کی از درجه نداشت در علم کی تصنیف سازد
پس اکر این مصنف باغیر وی از مجبره کتابی باز نماید هر حوالت کی درین کتاب
کرده است بر شریعة امامیه راست باشد وتشنیعها همه بر جای خود وکرنه عاجز
باشد معلوم شد کی هرچه کفته است بیشتر بهتانست ودروغ ولغو وتعصب
از سر نا منصفی ومجبری وناصبی دیکر انکه معلومست کی عایشه رسول را علیه السلم
از جان عزیز دوستر داشته است وطلحه مردی بوده دمیم الخلقه وان کسرا کی
معشوقه ای دو عالم در کنار باشد کی خورشید تابان از جمال وی بر شکل اید دیده ش
بر جو طلحه چکونه ابذ حاشا عنها وعنه صلی الله علیه واله وحدیث ام سلمه رضی
الله عنها مصنف بحساب کو نوشت کی بشیعة الاعصمة کی درین دعوی نکنند
دیکر همه خصال محموده درین کویند وکذشته از خدیجه الکبری کی مادر فاطمه
زهرات وسیده نسا العرب است وخیر نسا رسول الله است ام سلمه را از هر یکی
از دیکر زنان رسول دوستر دارند وکر این مصنف مجبر راست می کوید کی بیست وپنج سال
این مذهب بتقلید داشته است بایستی کی دانستی کی اعتقاد شیعه در ام سلمه
وطلحه وزبیر را خود زهره نباشد کی بدیده بجای کشند کی افتاب کستاخ در حجره
ایشان بجهد واین نه عذر طلحه وزبیر است کی ایشان چون امام را کشته خواهند
دور نباشد کی رسول را مرده خواهند اما جواب کی عایشه وام سلمه
قصد هلاک رسول می کردند ومی کفتند زن همسران خود باشیم غایة دروغ است

اکر جوی

وکر دعوی تاریخ دانی کند بایستی کی دانستی کی عایشه از بنی تیم است وام سلمه از بنی مخزوم
وعایشه بنت ابی بکر بن ابو قحافه بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره واز قریش
است ومحمد مصطفی سرهمه قریشیانست وام سلمه از بنی مخزوم است ام سلمه بنت امیه
بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم پس چکونه کویند تا محمد بمیرد وما زنان همسران
خود باشیم تا بدانند کی از چند کونه درین یک فصل بهتان عیان کرده است وچون نیک
انصاف تامل رود بباید دیدن تا خود چنین حوالت بمذهبی لایق تر باشد کی مصطفی را
معصوم دانند یا مذهبی کی عاشقش خوانند وچون خواجه مجبر محمد را عاشق کوید
بر زن زید حارثه اکر عایشه را کوید روا باشد کی نه عایشه بهتر است از محمد ومذهب
شیعه امامیه هرزو اعتقاد کفر است وهر کس از نو بفتن کی خواهد کی اعتقاد شیعه
در عایشه وام سلمه وهمه زنان مصطفی بداند باید کی کتابی کی در تربیه عایشه کی مادر
دولة امیر عباس غازی وعهد قاضی القضاة عبید حسن استرابادی باشاره امیر سید
شمس الدین الحسنی رحمه الله علیه ساخته ام بر کیرد وبخواند وبداند کی چنین تهمة بشیعة
امیر المومنین رواست ونیا فتن است والحمد لله رب الارضین والسموات وصلی الله علی سید البریات
وعلی اله الطاهرین وازواجه الطاهرات امهات المومنین والمومنات اما تشنیع
ودر کتاب الارشاد کی مرتضی بغداد کرده است اورده است کی ارتد الناس الا سبعة از پس
رسول خدای همه صحابه مرتد شدند الا هفت نفر سلمان وبوذر وعمار وخالد سعید وبودجانه
ومقداد وبلال اما جواب این کلمات انست کی اکر درست باشد کی مرتضی رضی الله عنه
کتابی کرده است کی انرا ارشاد خوانند این حوالت راست باشد واین دعوی متوجه وکرنه
معلوم شود دروغ زنی مصنف از وجوه اول کتاب الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد
تصنیف شیخ المفید محمد بن محمد بن النعمان الحارثی است رحمة الله علیه است ودر دیار عالم هیچ
فقیه ومتعلم وعالم نباشد کی نسخه از کتاب ندارد بر باید کرفتن وبخواندن اکر این کلمات
درین کتابست دعوی ان مدعی قبول کردن وکرنه همه دعاوی این مرد قیاس کردن کی همه
دروغ وبهتانست ومذهب شیعة انست کی کفر مرتد نشد وارتداد بمذهب شیعة بعد از
ثبوت ایمان روا باشد پس چون رسول علیه السلم بکذشت همه همان بودند کی بودند ومرتضی
کی دلیل کوید کی ارتداد محالست لاستحالة جمع الاستحقاقین چکونه کوید مومنان مرتد
شدند تا این معنی نکو نهم کنند تا ما ده حاصل اید دیدان روزکار این عادت بود کی مردمان
اشغال شوند واین عادت این روزکار است کی مصنف بیست وپنج سال رافضی بوده باشد بقوله

وبعد از ان ناصبی شده است وکتاب وی بر وجه کی دلالت است بر نصب وخبر وخروج او
ختنه ودیکر انکه چون مومنان بعد از مصطفی هفت نفر بوده باشند چنانکه حوالت کرده است
بمرتضی رحمة الله علیه پس مرتضی با حزاله فضل ونبالة کی اصل عبد الله عباس را وجابر
عبد الله انصاری را وبو ایوب را وحباب بن الارد را وخدیفه یمانی را وخزیمه ثابت را
ذو الشهادتین را وسهل حنیف انصاری را ومحمد بوبکر صدیق را وماننده ایشان کروهی
کثیر وجمی غفیر کی باتفاق بنص امامت علی کفتند وانکار امامت بوبکر کردند
همه را مرتد کفته باشد کی اینها نه اران هفت کانه اند کی خواجه اورده است وغیر این
جماعت از بقایای کی انکار اختیار کردند روز سقیفه بنی ساعده کی ذکر اسامی ایشان
در فصلی مفرد بیاید در اخر این کتاب از مهاجر وانصار تا بدانی کی این قول همه
دروغ وبهتان نهاده است بر علمای این طایفه وما را از چنین نقل ووبال ونکال
ان شا الله خاطر نباید اما تشنیع ابو جعفر الطوسی در کتاب الممدوح
والمذموم بیاورده است کی صهیب رومی بنده بود کی چون بولولوه عمر را بکشت وا
بو عمر بکریست وچون صهیب کی بر عمر بکریید باشد بلیش رافضی نکرکی عمر چه بد
باشد اما جواب این کلمات بوجه فهم باید کردن اولا این بو ناصبی کمر رافضی از کتاب
بعالی حکایتی کی بیشتر شیعه بدیده اند وبخوانده وبدانند کی ماند کی از مادر مهربان تر
باشد وشیخ بو جعفر رحمة الله علیه این کلام بدین وجه کفته است ...
کی صهیب بنده بود کی بر کشتن چنو خواجه ی بجز دکر به قناعت کند کی ...
کافکان این قدر خود کند یعنی کی نیک بنده ی بود ...
وصادق دوستی جان بر میان بستی چنانکه مختار بو عبیده ثقفی رضی الله عنه ...
واطلب کردن وجنکها اوردن وبکشتن کی کار مردکان نیک طالبست چون خواجه ...
نه بمجرد کریه کی ان کار بستاران وزنان باشد تا خواجه معنی کلمات مردکان
بداند انکه طعن زند ونقل کند پس معنی اینست نه انکه خواجه بطعن وتشنیع یاد کرده
است والله اعلم اما تشنیع وکویند کی عمر در بر شکم فاطمه زد وکودکی را
در شکم او کشت کی رسول او را محسن نام نهاده بود انست کی این خبر راست درست وبر بن
وجه نقل کرده اند ودر کتب شیعی وسنی مذکور ومسطور است اما خبر مصطفی است کی
الاعمال بالنیات اکر غرض عمر ان باشد کی علی را بدر برد تا بیعت کند بر خلافت بوبکر
نه ان بوده باشد کی چنین سقط شود وممکن کی خود ندانسته کی فاطمه در پس در ایستاده است

اکر چنین باشد انرا قتل خطا کویند وکر عمدا کرده باشد همه نه معصوم است حاکم خدا است
دیان نه ما وما درین فصل بیش ازین نتوان کفت والله اعلم باعمال عباده وبضمایر همه دبیرا
سرهم اما تشنیع وکویند عمر وعثمان فاطمه ی زهرا را منع کردند کی بر رسول خدای
بکرید وکفتند ما اواز تو نمی توانیم شنودن وکر خرافات ومحالات رافضی مشغول شویم
کتاب دراز شود اما جواب انست کی در کتب شیعة این معنی اورده اند اما نکویند
کی عمر وعثمان تنها منع کردند چنین اورده اند کی بعضی از صحابه ی رسول منع کردند اکر این
منع بقصد کردند مستحق ملامت باشند بدنیا واخرت ودیکر انکه فاطمه در غیبت پدرش
جزع وفزع می کرد وعمر وعثمان وغیر ایشان شاکردان وخدمتکاران پدر فاطمه
بودند روا باشد کی دلشان بر وی بسوخته باشد وروا داشته باشند کی خاتون دو
عالم دختر سید ولد ادم چندانی جزع وفزع کند ورنجهای کران بر نفس خود نهد
واز سید علیه السلم شنوده باشند کی فاطمه بضعة منی من اذاها فقد اذانی واواز
کمتر نه کدای بمیرد فرزندانش بر وی کریه ونوحه کنند همسایکان ودوستان ایشا
نرا منع کنند وکویند ما اواز وناله ی شما بدین وجه نتوانیم شنودن محمود باشد پس اکر
صحابه رسول دختر مهتر را منعی کردند از نوحه وکریه اران بود کی طاقه جکر کوشه ی
رسول خدای زاری کند وبر خود خواری کند ما این وجه را بهتر می دانیم اکر خواجه
سنی بر دیکر وجه حمل کند او داند کی کل انا بترشح بما فیه اما تشنیع
کی حسکای بابویه کفت من هیچ شب نخسبم تا صد بار لعنة بمعاذ جبل نکنم ومعاذ جبل
رضی الله عنه امین وکار دار رسول بود وبر اعمال یمن وتعلیم شرعیات ورسول علیه السلم
در خق او کفته بود اعلمکم بالحلال والحرام معاذ بن جبل نمی شاید کی یک شب بسر
بیرد دانشمند رافضی یاد کرد تا او را چند بار لعنة بکنند مکیف برانها کی خلافت
وامامت کردند اما جواب این کلمات همانست کی در مواضع کفته امد کی دروغ
وبهتانست وور رووبال بکردن ان کس کی کوید وروا دارد دروغی بر پیری زاهد عالم
متقدم نهادن کی سیرة وطریقة شمس الاسلام حسکا رحمه الله علیه همه علما فریقین را
معلوم باشد از عفة نفس وکوتاه زبانی وپاکی نفسی ومی دانم کی این لفظ خود مصنف شنوده
است یا از کسی نقل کند اکر خود شنوده است بدان معتمد نیست کی قولش در مثل این
دعوی مسموع باشد وماننده ان دروغ است کی بر خواجه بالفتوح نهاده است در تفسیر ایة

واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض والبته او را خبر نه و در تفسیر او
نه چنانست و گر حوالت با صحاب خبر کنند همه اعدای حسکا باشند هم مسموع نباشد
و شیعة خود این حوالت نکنند و گر ما نیز خواهیم کی بدروغ بعلما او حوالت کنیم
توانیم اما انکس راک بقیامت و بعث و نشور ایمان درست باشد هما ناکی روا ندارد
کی حوالت بدروغ کنند بعلمای مرده و زنده اما انچ در اخر فصل گفته است کی
رسول علیه السلم گفت اعلمکم بالحلال والحرام معاذ بن جبل دانم کی این خبر صحابه را
گفته باشد و حوالت کان و میم خطابست بدیشان باشد پس معاذ عالمتر باشد
از قول رسول بلفظ خبر بحلال و حرام هم از بوبکر و هم از عمر کی سید دروغ نگوید
و تقدیم مفضول در عقل بر فاضلتر قبیح است و بمذهب خواجه امام بر ابیان حلال
و حرام باید پس معاذ اولیتر باشد بعد رسول بامامت از بوبکر و عمر و اجماع
مهاجر و انصار با ثبوت این خبر و امامت بوبکر نه بصیرت باشد کی چون رسول
بالف مبالغه گوید و کاف و میم جمع مخاطبه و معاذ اولیتر باشد بامامت
و ترک اولی در امامت روا نباشد و گرنه پندارد این خبر مهاجر و انصار نرسیده
باشد اما خواجه نوسنی نشنیده باشد لازم اید کی او عالمتر و عارفتر باشد از همه
مهاجر و انصار و چون با نصاف درین فصل تامل رود فایده حاصل اید و شبهت زایل شود
والحمد لله رب العالمین ――― و ز انکه مقصود و اضغان رفض
ان بوده است تا صحابه و تابعین را خاین و نامعتمد بکنند تا اعتماد از شرع برخیزد زیرا که
چون ناقلان منافق و بد دین و نامعتمد باشند بر نقل ایشان و بر قول ایشان اعتمادی نماند
و از نجا گفته است کی با فضیی دهلیز ملحدیست زیرا که چون سعید قداح بسوی مغرب نهاده
بود و مصر و افریقیه در دست خلفا العباس بود سعید قداح بر شکل طبیبان گشت
در نواحی اصفاهان و کره و کرابکان و دیه دیه می گشتی و مردم را بالحاد دعوتی کرد
شخصی با وی افتاد از روافض کوفه نام او بوزکریا شیره فروش بکره بودلف افتادند
بنزدیک امیر احمد بن عبد العزیز بن دلف بن ابی دلف العجلی را و امیر اصفاهان و کره
بود و کرابکان شخصی از مقربان امیر احمد بیافتند نام او محمد بن الحسن جهاد
بختان المعروف محمد دندان داعیه بود در الحاد و در کار بود صعب و فضالی
مرد و بختانی متوی و او را پیش امیر احمد حرمتی بود تمام سعید قداح را عادت
بودی کی در میان سخن بر سبیل طبیبی سخنها ملحدانه گفتی و ذم عرب و مساوی اشان
ایشان

ایشان گفتی و رسول خدای را نام بردی گفتی ان شتربان چنین کرد و چنین
کرد این محمد دندان او را بشناخت وسه لعین محمد دندان و سعید
قداح و بوزکریا شیره فروش در میان نهادند و دعوة الحاد
را تمهید می کردند محمد دندان سعید را گفت تو بزرگ شخصی اما فضیحت
مرنجابد پیر و دم این عرب طرار غالب شده اند مکن و عیب محمد مکوی
کی ملوک جهان سر در سر دشمنی او کرده اند و نتوانستند کار هم
کار کم یابی و بدین طریق مردم را دعوت کم توانی کردن با او را
کی هم انصار نند دشمنهم بکن کی باز ابو بکر و دولتهای مرد هم
از اشان خاست بگو که همه منافق بودند و بت در بغل نماز می کردند
و بتان در مسجدگاه پنهان کرده بودند تا بهانه ی نماز بت را می پرستند
و همه لیس اخر و بر بکردیدند و شریعه او بگردانیدند و بر خاندان و اولاد
او ظلم کردند و عمر بجهه فدک بدر بد و در بر شکم فاطمه زد و فاطمه
را منع کردند کی بر بدر خود بگرید و حسین را سر ببریدند و علی و دیگر را
شیر ببندند خود کن زیرا که ایشان در نقل این دولت جدی بکرده
اند و بگو کی همه مظلوم و مغصوب بوده اند و بدین مردم در دعوه
توان خوانا آوردن و درین هم کار بسیار یا وی و از اشان شی چند
را که از اشان کاری نیامد بر دست گیر چون سلمان و بوذر و مقداد
و اخبار و ان دیگران را بمنافقی هاداری چون این معنی مقرر کرده
باشی و یاران او را خاین و نامعتمد کرده باشی مقصود خود بیابی
و اعتماد از شرع او برخیزد کی از اشان بدیشان رسید چون
ایشان خاین و خاین و منافق بوده باشند قول ایشان و نقل اشان
همه باطل بود و خود نیز هم چنان باشد کی اینها کی گفته اند
عن المرء لا تسئل وابصر قرینه فان القرین بالقرین یقتدی کی چون
این کردی ابطال سخن او کرده باشی زیرا که چون بگفتی کی شرع
در خیفیه است تا قایم آل محمد بیاید و شرع را قوه دهد باطن و تغییر
را قوت کرده باشی و تغییر کرده کی امام معصوم و منصوص باید
تا شرع از او بشنوی سعید قداح این معنی از محمد دندان قبول کرد

فرستاد

وبدعوة رفض تمهید الحاد می کرد تا همه مغرب را در دعوة خود اورده
و تا امروز هنوز مصر در دست فرزندان سعید قداح بمانده است و خود را
فرزندان رسول نام نهاده اند و اما حق دانند ملحدان ایشان را و گویند ان
فرزندان اسمعیل بن جعفر صادق اند
این فصول و معارضات این کلمات مومن مستبصر یک یک بجان سماع
کنند تا شبهه هر مشبه و بطلان هر مبطل و تهمت هر متهم زایل شود
و فایدة از ان جواب ان حاصل اید ان شا الله تعالی و به الثقة و منه
المعونة او لا حکایه و اضغان الحاد علیهم لعاین الله تشری از اول
تا باخر معلوم و مفهوم است کی بوده و از کجا بوده اند و اتفاق کجا کردند
و اول برجه مقاله بود و اسامی بهری درین کتاب بمواضع کی حاجت
بود بمعرفت و بذکر همه روزگارها خواهد اما درین جایگه کلمانی
شامی روشن بود ان شا الله او لا سعید قداح خود در کتب تواریخ
مذکور نیست و اصل الحاد میمون بن سالم القداح است بهری گفتند این
سعید پسر میمون قداح بود و بیشتران چنین اورده اند کی سعید خود نبیت
میمون سالم است انکه درین سالم کی پدر میمون ملعونست خلافست بهری
گفتند غلام مصریان بود بهری گویند ادیب بود فلسفه خوانده بود
و این پسرش میمون بر دامن زندقه بر رو رش یافته بود و این میمون ...
در جهان می گشت تا تمهید دعوة الحاد کند هر کجا کی برسید کی ولا
بیت حنیفیان بود قرار نگرفت و هر کجا کی ولایت شیعه بود از ان نگرفت
کی دانست کی دعوه او با این دو گروه در نگیرد چون بحدود دیلمان رسید
و کره و کرابکان و ان بقعه رسید و جهل و ... ما یکی و کمر
بقیعی مشبهیان بدانست انجا توقف کرد و قرار گرفت و این محمد
دندان علیه اللعنه مشرک زاده بود بدرش و او مشبهی بودند اما
خود ملحد بودند و از دهی بودند از حدود دیلمان و در خدمت امیر
احمد بن عبد العزیز گستاخی داشت و امیر احمد درین وقت بکره
بود اما حاکم بود بر قاشان و درین وقت بود کی احمد بن موسی
بن محمد التقی را علیه السلم نوازش کرده بود و مال و نعمت و خلعت
فرستاد

فرستاد تا او ساکن قم شد و انجا مدفونست در قبه ی موسویان و در
ضویان قم همه از نسل وی اند تا معلوم شود کی سیرة امیر احمد بن عبد
العزیز چگونه بوده است در آل مصطفی علیهم السلم و این بوزکریا علیه
اللعنه او لا کوفی نبود اصلش از جالکا و انان بود و شیره فروش
نبود شیر فروش بود کی مادرش دایان حدود کاو و گوسفند کاو و
گوسفند داشتی و او از کودکی شیر و ماست گردانیدی و فروختی پس
خواجه در اینجه و شهر او هر دو غلط است و پدرش را بوصابر المنجم
خواندندی کی دعوی نجوم کردی و مادرش زنکی جادو بود اصلش
از بار یامش عیالانه کاهنه و لادتش بدهی از نواحی ری کی عیالاباد
خوانند پس این هر سه ملعون بکره بودلف بهم افتادند کی دشمنان
توحید خدای بودند کی درجه ی اولست و منکران بعث و نشور بودند
کی رکن اخرست و رسالت و امامت موقوفست بر اثبات عدل و تو
حید خدای و ترتیب هم قواعد اصل بودند اشان الجا برو آن عمر
و علی بود انکه با یکدیگر این سه ملعون بنشستند پس پنهان از همه
جهان و انداخت کردند کی هر یکی بولایتی دیگر شوند و دعوی دیگر کنند
بکما سم توحید و نور شریعة و اثار مسلمانی منقطع و مضمحل گردانند
خاک بر سر ایشان و بر سر همه ملحدان کی باری تعالی حفظ شریعه
و اسلام وعده کرده است تا بقیامة لیظهره علی الدین کله بر انکه
گفتند یکی از ما بحدود خراسان و ماورا النهر شود و الحاد عوی
سند گفتند کی لایق نباشد کی انجا غالبه اصحاب بوحنیفه کوفی
دارند و ایشان بوجوب معرفة خدای تعالی بعقل و نظر گویند و منکر
تعلیم و تقلید باشند از ان با امید شرند و گفتند بولایت ماوراء النهر
و تو کاشان و بهم دیگر باره گفتند سخن ما با ایشان در نگیرد کی
ایشان بوجوب معرفة بعقل و نظر گویند و امام معصوم را منکر
تعلیم و تقلید باشند با ایشان هم در نگیرد گفتند بحدود مکه و یمن
و طایف و جبال و حدود دیلمان سخن ما هم مقبول نباشد کی انجا غلبه
زیدیان دارند و ایشان بعدل و توحید گویند و معرفة از طریق نظر دانند
...

دوزخ خبر انکه اتفاق کردند اتفاقشان بدین امتاذ که محمد دندان علیه اللعنه هم دران
حدود می باشد باصفهان وولایت همدان وکره ونهاوند وهم وکرد که همه مشبهه
بودند وحنیفانی کامروز هستند در اصفاهان وهمدان ان وقت بودند وغلبه شبهه
داشتند وان ملعون انجا قرار کرفت ومی کفت ومی کفت خدای تعالی جسم است وشکل
وصورة دارد وصعود ونزول کند وجون بر عرش متمکن باشد پای بر شرف دارد
وپای بغرب وخایه شرحند کوه احد است وهرشب ادینه بر خری نشیند وبزمین فرود
اید ودر مساجد مشبهه نزول کند وطعام وشراب خورد وحرش باطلف اید
وپیش از انقلاب صبح باعرش شود تعالی وتقدس عما یقول المشبهة والجسمة والمجبرة
علوا کبیرا واین دو ملعون را کفتند جون دعوه نو من رجد درین حدود منتشر
شود این نه ان خدای باشد که محمد کفته است ومسلمانان دعوی کنند وهدی
وخللی ازین عظیم تر نباشد وانجا بماند ودعوی برو جه کرد که کفته شد وهنوز
دران حدود این مذهب ظاهر است بس اکر محمد دندان تعالیم کفتی وامام معصوم دانستی
ونفس مذهب او بودی بایستی که قم وبجاشان بودی نه بکوه وکرامیکان اکه
میمون بن سالم القداح علیه اللعنه کفت من بولایت مغرب شوم که انجا رسیده
ام وطریقه وسیره ان قوم بهتر دانم که ایشان را بالحاد میلی باشد وحوب
معرفه بقول مغبر کویند وعقل ونظر بر اثر دانند ودعوه من وجه کردن
کیرم که این همه هدم توحید خدا است وهم انکار رسالت مصطفی که موتی
کویم که حدای را این ... رسول نباید وانسی وصدق رسول خود بی نظر خاتم
معلوم شود موقوف باشد ... عوام دران سرکشته ...
باشند ومقصود ما حاصل شود ... دعوه کرد ...
انجا باقی است ... خلافت ... مصنف اورده است که هنوز ...
... خلفا بنی عباس ... بغداد ... عامل ...
... دربند ... نیشان ... چنانکه ...
انجا ... خلیفه باشد ... بلاد ... مصنف ...
... تشیع می زند ...
معروف ... انجا ... بکردند ... رد ابو دیک که خلیفه حق د ... باد لعنتشه ۵
ملحدان ومغاربیان مصر دعوی خلافت می کنند تا اینک منهم کنند که صنف

منع بر که می زنند امد سوی باسر فصل جون محمد دندان را قرار بران حدود بیفتاد از جرام
زاده بو زکریا عبلانه را کفتند تا جانب لرستان وحدود خوزستان باید رفتن که
ولایت خوارج است واین طریقه سیوم که هدم شریعة محمد است اغاز کردن ومی کفتند
که محمد صلی الله علیه والمحق امد وبعد از وی بوبکر صدیق وعمر فاروق خلیفه ...
بودند ودر قول وفعل ایشان خللی وزللی نبود اما عثمان عفان مستحل وبی امانت
بوذ ومالهای مسلمانان ضایع کرد وغنیمت بیت المال بر خویشان خود صرف کرد و
رسوم وقواعدان دو خلیفه را رعایة نکرد وبدعتها نهاد وغلامان خرید وبای
ان حدود شریعة بدر نهاد وعلی بو طالب هم چنین قتال وکذاب بوذ ودر حروب
جمل وصفین ونهروان بسی مسلمانان را بکشت وخونهای ناحق ریخت وطلحه وزبیر را
بکشت وبا ام المومنین قتال کرد ومساوی از داماد دو کانه سغمبر اغاز کردن
ولعنت ایشان اشکارا بکردن تا هدین که مردم در ایشان بد اعتقاد شوند وایشان را کافر
وضال ومضل دانند واین کلمه دران حدود بر زبان خوارج نهادن که رحم الله الشیخین و
لعن الله الختنین این که محمد دندان مشبهه را از طریق توحید برکردانید تا از خدای بر
کردند وتولای میمون قداحی ولایه مصر ومغرب دان مایه که بتوانی از ره رسالت مهجور
کردان که رکن دوم است وین که بو زکریای شیر مرد وشم مردم ان ولایت را از طریقه
امامت نفور کردانید تا این هر سه قاعده که طریق دین وجاده حق است مضمحل وباطل
کردد وهر سه سو بکوییان اسلام برا ورده باشیم واین جه ما تقریر کردیم هم انکار
باشد بر قران وهم انکار باشد بر قبله والحیار وصحابه که چون بنی بغداد بر رک
درختهای کوچک که بدو معتقد باشند تا جار بیفتد این بود امدن ورفتن ایشان
واتفاق ومذهب واختلاف ان سه ملعون نه انکه خواجه مصنف بیان کرده است بخنان
رکیک بی معنی لعشق مذهب جبر وهوا وتعصب کرین که همه عاقلان دانند که شناختن
ودوستی وپی روی علی ... موقوفست بر عدل خدای وبر توحید او وبر رسالت مصطفی
وبر عصمة او وبحمد الله تعالی این سه ملعون را مترا ودعوه ونشست نه بقم بوذ ونه بکاشان
ونه ابه ونه بری ونه بورامین ونه بسبزوار ونه بساری وبلادمازندران تا هیچ شبهت
بنماند در مذهب وقرار وقاعدت ایشان وروز قیامت بضرورة بدید اید که صادق ۵
کدام است وکاذب کدام محق کدام است ومبطل کدام کلا سیعلمون ثم
کلا سیعلمون فسوف تری اذا انجلی الغبار افرس تحتک ام حمار وبحمد الله ان ثنا خود:

مدلل وحجة حق ظاهر است وزاهر وباطل مضمحل وبست فصلی دیکر معقود بیان کرده
شود بر سبیل ابتدا در شرح اسامی واصحاب الحاد وداعیکان ایشان که از ابتدا حالة تا
انتها در اطراف جهان خاسته اند مستخرج از کتب ومصنفات سنیان که هر یک را نام
ولقب ونقل چبوده است واسامی ان مواضع که ایشان خاسته اند تا این مصنف مجبر احوال
ایشان بداند ومعلوم مجبران شود که با از احوال ان ملاعین مدا برین خبر نباشیم و
نقض کیش بد وقواعد نا محمود ایشان برین طایفه واجب تر است واز اخ علما شیعه
شرح داده اند بتفصیل این مجملی است از ان ومقصود ما وهمه خوانندکان از وی حاصل
است والسلم علی النبی المصطفی وعلی اله الایمة الهدی فصل بدانکه اول
داعی این جماعت را یزید اهوازی بوذ که او را بسواد کوفه بر سنا زند بر همی کاو را
بابقور اخواندند بدعوة کروهی مجوسان از فرزندان بهرام کور ودر بین ده مردی بود
از اولاد کسری نام وی قرمط که قرمطیان را بدو باز خوانند که ابو فتوح حمدانی ...
قزوینی که ملحد شد از نسل وی بوذ وجماعتی دران حدود در دعوة این یزید اهوازی
وقرمط امدند علیهما اللعنه داعی دوم شان ابو سعید احسائی بوذ که او را بجانب
بحرین بر سنا زند کفتند بوطیف منزل کن انجا شد ودکانی بکرفت وتخمهامی فروخت
ودعوة الحاد می کرد ودر قطیف مردی بوذ سنبر نام باسه بسر حسن وعلی وحمدان ایشان را
بدعوة این ملعون در امدند وازجانب بنی عرین مذ نام او زکریا بوذ وبزرکان بو سعید
بنشست وبا او الف کرفت واورا نیز بدعوت در اورد واین زکریا را بنی کلاب بر سنا ذ
بدعوت الحاد تا جهار صد سوار جمع کرد وبو سعید را بمو عدی معلوم خواند ان ملعون
با پسران سنبر واتباع ایشان از قطیف بیرون امدند وجمعی را بکشتند وبسیاری را اسیری
ببردند ومالهای عالم ببردند درین میانه خادمی بوذ از ان ابو طاهر جنابی بو سعید او را
هلاک کرد بعد از ان مردی بو سعید نام او زکریا اصفهانی از فرزندان بهرام کور او را مقتدا
کردند ودعوبها بزرک کردند جون نکاح بنات واخوات ونکاح غلامان ویکی را
از پسران سنبر بزنی کرد وان پلید بر سم زنان برامد ومردمان کفتندی هذه امراة
الرب خاکشان بر دهان بعد از ان بو طاهر را نمود که بو سعید قصد قتل او می کند
ابو طاهر ابتدا کرد وبرا بکشت ولشکرها جمع کرد وبخانه کعبه امد وخرابی عظیم کرد
وحجر الاسود بکند واز انجا بالحسا برد وبسیاری مسلمانان وحاجیان را بکشت وز انجا
لشکرهای کران اورد وبعراق امد بطلب قتل ذریة مصطفی وفرزندان علی نقی وحسن زکی

در راه سنکی بو سینه بر ان ملعون امد وبدوزخ رفت وبعد از وی یکی بر خاست نام وی جوشب
ویکی دیکر نام وی علی بن الفضل دندانی ودران حدود طریق قرمط را ظاهر می کرد وبعد از ان
این جوشب دعوی نبوت کرد وجنان نمود که شریعة عقوبة است وراه حزم دین اشکارا
کرد وشتم انبیا می کرد وعلی بن الفضل علیه اللعنه دعوی خدای کرد واباحت اشکارا
کرد مردان وزنان وکودکان را بهم جمع می کرد وخویشتن را رب العزة نام نهاد لعنه
الله وبعد از ان یکی بر خاست نام وی عیسی ببغداد ویکی بر خاست از شاکردان وی نام
وی ابن نفیس ویکی دیکر حلاج ورای وتدبیر اشکارا کردند وشعبده ونیرنجات می
ساختند خلیفه وقت را معلوم شد ایشان را هلاک فرمود وبعد از ان از شهر هراة
مردی بر خاست از ین قوم ودعوی کرد که مرده زنده کنم ویکی دیکر از داعیکان ملاحده
نامش ... ودیکری نامش ولید واصل همه کبری که بود وبعد از ان بیرون بوذ او را بو حاتم
رازی خواندندی بر خاست واو را منعم خواندند ودر ری وطبرستان مشهور متوتی تمام یافت
ودر مباحات کشاده کرد ومناکحت وتزویج بر خلاف شریعة بنهاد وجماعتی را از راه
ببرد وبعد از ان در حدود جیحون از کنار اب مردی بر خاست او را بالحسن بستی
خواندند معروف بمرد که وزیر بو صلاح وپارسای برامد واز سر کبر که مردم را بالحاد
دعوة می کرد امیر خوراسان نوح بن منصور خبر یافت او را هلاک فرمود ودر سواد
... کفتند یکی بر خاست نام وی زکریا بن محمد الزندمانی بر طریق قرمط دعوة
کرد وبر حاجیان زد وفتوی داد که اهلاک کرد ومالهای بسیار ببرد تا بر دست علوی
هلاک شد واز دیار سیستان یکی بر خاست نام اسحق خنسفوج هم بر طریق امیر
خلف سیستان ورا هلاک کرد ودر نیشابور محمد موبزی علیه اللعنه پیدا امد
بدعوة الحاد استاد اسحاق زاهد رحمة الله علیه ابو الحسن سیمجور را بر ان داشت
که وبرا بانکال هلاک کرد ودر زمین ختا را در ایام نوح بن منصور بو سعید ملک بر
خاست مردی بوذ مکین دران دولت ولیکن کیش کبر که داشت دعوة الحاد کرد
وفتوی کرد باستحلال المحارم وتعطیل شرایع عبد الملک بن نوح بن منصور بفر
مود تا ان ملعون را هلاک کردند ودر طالقان خوراسان علی قلانسی پیدا امد در ایام
سبکتکین پدر سلطان محمود نور الله قبره وتبعی بسیار بدست اورد وجون امیر
سبکتکین انجا رسید امام محمد بن الهیصم رحمه الله علیه انجا بوذ از حال باز نمود
وفتوی کرد تا امیر سبکتکین ان ملعون وخواص او را بر درختها کرد وجماعت را همه هلاک

وبا یامر سلطان محمود رحمة الله ابو بکر اسحق و برادران معنی بخر بصها کرد
تا او مطالبت کرد این جماعت را که در اطراف واکناف عالم از این جماعت شوم
نامی و فسد وی کشند و دران عهد ایشان را شوکتی و قوتی بنماند تا
بعهد سلطان سعید ملکشاه نور الله قبره کی این قوم شوم در دیار قهستان
ظاهر شدند و حصاران بر اختند و تمهید الحادی کردند بعد از وفات
سلطان ملکشاه خبث عقاید ان ملعونان ظاهر شد کی جمعی را از
مسلمانان هلاک کردند و منبرها و مسجدهای بلاد گیلان و حدود دیلمان
می سوختند و ویران می کردند و در ولایت طبرستان جمعی بسیار از سا
دات فاطمی را هلاک کردند و اما ان وقت را عقد کردند و حسن صباح
علیه اللعنه در حدود الموت بدید امد و قصه ی او در اول کتاب
برفته است کی ان ملعون از کجا امد و چون ساخت و هم عهد از او کی
بودند و چه بود اعادهٔ ان و چون خنبا و بغزوین و رکن فاش شد
از زن خواجه یا محمد زعفرانی رحمة الله کی رئیس اصحاب بو حنیفه
بود حسن انکبخت وروی بدان حدود اورد و چون از خلیفه و باذشاه
مددی نیافت تا مظفر باز کشت و خواجه حسین همدانی کی مقتدای
شیعه بود بغزوین فتوی کرد بخون ملاحده و ترکان و اصحاب
حکم را تحریص کرد بر قتل ایشان و خواجه بلقاسم کرجی سنی او را
مدد کرد و حسن صباح بفرستاد تا خواجه اسکندر زاهد را بکشتند
و بلقاسم کرخی و زین الاسلام و امیر احمد بل را شهید کردند و چون ملاحده
عالم حسن صباح را معتقد ساختند و متابعت کردند بدین وجه کی معلوم
است تا از غفلت خلفا بغداد کار او قوت کرفت تا بدین حد کی معلومست
و از دستبرد ملعون کی در کرد کوه بدید امد از ان متوهم بود و امیر
داد حبشی را در خوراسان غزا کارهای باطل داشت و این از خبر
در اصل بر اعتقاد کبری بوذ از قصهٔ بور حان بوذ و در بن عهد
هفتاد کس را از ملاحده بردار کردند و چون معلوم شد کی اتفاق
این ملاعین با مصریان چکونه افتاد بس نواید مسلمانان را حاصل امد
اجه مصنف و هم مذهبانش بدانند کی متهم کیست او را خود ه

مذهب

مذهب اسمعیلیان بصره و دیکر بقاع را بنیاد بر ان است کی امام زیادت
از هفت نشاید بر حساب کواکب و هفته ی ایام و امثال ان از سباعیات
کفتند اول علی است دوم حسن سیوم حسین چهارم زین العابدین پنجم
باقر ششم صادق انکه دعوی در محمد اسمعیل کردند کی پسر زاده ی
صادق بوذ و او را هفتم دانند و ائمه است کی جعفر صادق را مولای
بوذ از پارسی بچکان بودست او یعنی جعفر مسلمان شده بوذ نا
مش میمون بن طیسان با محمد بن اسمعیل بمکتب نشسته بوذ انکه نام وی
با بازن کردند و قتی مبارک ش خواندند و وقتی میمون و قداح و برا لقب
نهادند یعنی بقدح الیام بخاطره چنانکه کوزکان بکیر بکر الغت
نهند و چون او با محمد اسمعیلی بوذ بعد از محمد موسی از ان فاسد
اعتقادان کی بودند دران روز کار بدو تولا کردند کی طبعی و خاطری
نیکو داشت و چون او بمرد او را بسر بصری پدید امد نام او عبد الله بن سالم
بن میمون در لشکر مکرم از دیار اهواز انجا تمکین نیافت کویند دعوی
نبوت کرد و طریق شوید اشکارا کرد و کفت خدا دو است قصدش
کردند بکریخت ببصره شد میان بنی عقیل منزل کرفت و قومی بر اثرش
بیامدند از انجا بکریخت بدیار حمص شد با کروهی از خاصای خویش
و دعوی علوی کرد و پسری امد نام وی عبد الله بن عبد الله در
مخرقه و شعبده دستی داشت از انجا بدیار مغرب رفت و کفت من
فاطمیم علوی و بدین معروف کشت و بدان دیار مستولی کشت او را
پسری امد نام وی بو القسم و از ملاعین کی اتباع او بودند خاکستان
برهان او را قایم خواندندی و کروهی اند کی در وی دعوی خدای کردندی
ان ملعون در ترتیب کار ملاحده کتابی ساخت نام ان البلاغ الاکبر
و الناموس الاعظم او را پسری امد نام او محمد بنا بشهد بنشست از بن
محمد دو پسر ماند احمد و حسین احمد بجای پدر بنشست و از وی پسری
بماند نام وی سعید او نیز بنیابت پدر بنشست انکه عبد الله بن سعید و او را
پسری امد اسمعیل بن عبد الله انکه پسرش معد بن اسمعیل کنیة او بنی تمیم
و بر مصر واقف بغتبه مستولی کشت و فسادهای عظیم از وی تولد کرد

وز تغییر دین و سنة کوشید و از پس بو تمیم مغر بوذ و بسی بدعتها و ضلا
لات در عهد او ظاهر شد و بعد از ان المستعلی بالله کی لقب بوذ و نامش
نزار بن المستنصر بالله از اولاد بو تمیم بوذ و در تا رهست کی مقتدر
خلیفه معتمدی را از ان خود بجانب مصر فرستاد تا از سادات نسیب
و علویان حسب خطهای معروف بستدند کی این جماعت نه از اولاد
علی و فاطمه اند و نسب ایشان بدین دعوی کی می کنند باطلست و اله
یشان از اولاد میمون قداح اند و بفرمود تا بدیار شام و زمین حجاز
چون مکه و مدینه و دمشق و حلب بکشتند و خطوط جمله سادات و
علویان بستدند هم درین معنی و از اینجا السن سلاطین ال سلجوق مر
ستادند نصره الله ارواحهم اما او را از ندکانی مساعدت نکرد
کی این شغل را شفقت نمودندی و در بلاد خوراسان همه سادات کی ...
مشجرات دارند و کتب انساب متفق اند کی این جماعت علوی نیستند
این جماعت ملحد خوانند و الحاد کثری بود چنانکه حق تعالی کفت
ان الذین یلحدون فی ایاتنا و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه و زندیق خوا
ندندشان از انجا کی بوقت کشتاسب و لهراسب کی ملوک اتش پر
ستان بودند مردی بدید امد نام او زردشت دعوی پیغمبری کرد
و کتابی جمع کرد انرا زند و پا زند خواندند مردی بوذ بعد از وی
نامش مانی از پس وی دعویها کرد دید و خدای می کفتند یکی نور
و یکی ظلمت بس بشیعه زندا این جماعت را زندیق خوانند و نیز مطیشان
خوانند بسبب ان قرمط کی شرح داده شد و ایشان خویشتن را باطنی
خوانند بدو معنی یکی انکه هر ظاهری را باطنی کویند دیکر کفتند ما را
با هم اسرار ی باشد کی دیکران را بران اطلاع نباشد و سبعی خوانند شان
کی با ائمه ی هفت کویند یا بقول ایشان از ائمه کی بعد از محمد اسمعیل
دعوی می کنند باطل باشند و اسمعیلی چون معلومست کی چرا ش
خوانند شان و شرح اسامی و احوال ایشان از کتب بسیار است و طومار
ها باید اما این ماجه از خلاصه احوال ایشان درین مختصر یاد کرده شد
تا خواجه مصنف ناصبی بر شیعه تشنیع زده است به تهمت مکر بانصاف

تاملی

تاملی بکند و بداند کی اصول و قواعد الحادچه بوذه است و ملحدان اول و اخر از کجا بوذ
و بحمد الله و منه کی این مطعونان نه قمی بوذه است و نه کاشی و نه اوه و نه رازی و ...
و نه از حصار و نه از ارم و نه از بلاد مازندران و نه از دیار کی بشیعه ... معروف
و مشهورات بلکه همراه ولایات و نواحی و دیار مجبران و مشبهان بوذه ...
و دعوت بدین وجه کرده اند و حواله معرفت خدای بتقلید و تعلیم و قول پیغمبر و شما
صادق کرده اند و انکار دلیل و حجت و نظر و تفکر کرده اند چنانکه اصل مذ
هب خواجه مصنف مجبر است و خدای تعالی توفیق داد ما را تا کشف اسرار و ...
بکردیم و ان دعاوی بی حجت و کلمات بی شبهه بدلیل باطل و مضمحل کردانیدیم
و الحمد لله علی کمال افضاله و صلی الله علی نبیه و الطاهرین من اله ...
و بدان ای برادر کی با غضی تفضیل نهید علی را بر ملایکه و انبیا ... است کی مذهب
شیعه اصولیه است کی هر یکی از انبیا کبار بمعجز ا... از امیر المومنین علیه السلام
که ایشان هر یکی اند و هم معصوم و ایشان اصحاب و حجج خدا بوده اند و ان درجه
نیست اما مذهب ایشان چنانست کی امیر المومنین بمعجز است از هر یکی از ملایکه از بهر
کثرت ثواب و قبول مشقت و انکه طاعت او واجبست بعد از مصطفی بو ... ان
و اجماع شیعه است بران و در اخبار هست بجهه این شبهت را ازایل کرد انچنانکه
رسول علیه السلام کفت مثل المومن عند الله کمثل ملک مقرب وان المومن اعظم
عند الله من ملک مقرب و مانند این اخبار بسیارست پس چون مومنی بمعجز باشد از
فرشته ای امیر المومنین اولیتر کی افضل است از فعل خدای و معصوم است از همه خطا
و چون بکفتی کی علی مخصوص بوذ بامامت از قبل خدا ... چنانکه
رسول مخصوص بوذ برسالة و معصوم است هم چون او و از میان هیچ دو فرقی نباشد ...
عصمة و نصبة و طاعة هر دو واجب باشد شرم داری کفتن و چون از مصر نوبی
بزند ... مشرح بکوی کی رسالة از میان هر دو بیشتر کدا است
این کلیات است کی شبهتی نیست کی چنانکه مصطفی نص است برسالة و معصوم است
از همه زلت بمذهب شیعه امیر المومنین نص است بامامت و معصوم است از همه ...
الا درجه رسول علیه السلام دکر است کی رسول مقتدا است و علی مقتدی و رسول
مطاع است و علی مطیع و او صاحب کتاب و قبله و سنة و شریعتست و علی را
این درجه نیست و این فرقی روشن است در درجه ی نبوت و درجه ی رسالت ه

دلچسپی بزرگست و زیادت است از همه منازل و درجات و هر که علی را با رسول در
رسالت و نبوت شریک داند کافر و مبطل و ضال و گمراه و مبتدع باشد و مذهب
شیعه اینست اما حدیث آنچ گفته است که اگر کسی کیا او را با رسول شرکت است
سرق بدین شد عجبست که خواجه صد و بنجاه سالست که علی رؤس الملا می‌گوید
که بو بکر تتمه نبوت است و سرش بخی شد و آنجا بنا کنند سر بی تن شد تا بداند
که باحیان قاعده این حواله روا نباشد والحمد لله رب العالمین
و رسول خدا ابرا صلوات الله علیه نویسی و علی را همین نویسی
این کلمه است که بحث این از سر تحصیل تصنیف کنند و از ائمه این باعث شود
که معنی صلوات از خدای رحمت باشد و از ملایکه استغفار و از مومنان دعا و باری تعالی
در قران عزیز در کسینه مسلمانی که او را مصیبتی رسد صلوة می فرستد اذا که گفت
الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة و بصلوة تنها قناعت نمی کنند رحمة بر سر نهاده و در این موضع
بر عموم همه مومنان را گفت هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات
الی النور پس اگر روا باشد که خدای تعالی صلوة فرستد و روا باشد که ما و همه
مومنان بر علی و آل او از معصومان صلوة فرستیم و که شبهة است و امتناع
از آنست که شیعه علی را با مصطفی علیه السلم در صلوة برابر کرده اند نقصان در
اختیار خواجه بیشتر است که زیرک داناتر و هوشمندتر باشند او جلدک کناس
و نقل پیغمبر را که بمیرند رحمة الله علیه گویند و بوبکر صدیق و عمر خطاب و علی مر
تضی را همان لفظ گویند که ایشان را و چون بصلوة ایشان را با رسول شارکت
باشد اولیتر از انکه ایشان را در لفظ رحمت با این جماعت برابر کنند پس اگرچه صلوات
را معنی رحمت است از برای اظهار فضیلت رسول و امام شیعه لفظ صلوات اجرا
کنند تا مباینتی باشد و این معنی چون از قرآن است شد نقصانی نکند والحمد
لله رب العالمین و رسول را معجز گوئی و علی را هم معجز گوئی
جواب این کلمه است که خواجه نو کشتی در این دعوی مذهب خود فراموش کرده بوده
که در چند مواضع در این کتاب بتشنیع یاد کرده است که روافض امام را معجز گویند
چنانکه پیغمبر را و این را فضیحت نام نهاده است آن کلمه مذهب همه مجبران عالم
اینست که در عهد خلافت عمر [illegible]

از خوف

از خوف آن با نفیر و فریاد پیش عمر آمدند عمر دره بر گرفت و از خانه بیرون آمد و بحضور
جمهور اصحاب دره برآورد و زمین را بهیبت و سهم می‌گوید ساکن شو اگر نه
دمار از تو برارم تا حالی از هیبت عمری زمین جماد ساکن شد و مردم این شنیدند
و این از معجز بلیغ‌تر است یا عمر درین منزلت زیادت از پیغمبر است یا ز که شریک
خالق اکبر است که از خدای تعالی بود که زمین و آسمان را خطاب کرد قال لها وللارض
ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین پس اگر شاید که عمر در حکم
بر زمین جماد با خالق اکبر هم‌سر باشد گوئی چرا نمی شاید که مرتضی با مصطفی
در ابلاغ حجت معجز برابر باشد تا این شبهت در نحر مجبر شکن بماند و عمر
خود قدمی دارد عجب‌تر اینست که مذهب همه مجبران چنانست و در کتب
اصحاب ایشان مکتوبست و بر سر کرسی خود بظاهر افزایند که بوبکر طاهر
ان یجد جید [illegible] ذکر کرده است و هم با یعقوب ارک یک جسم در دو مکان
در یک وقت محالست نزدیک همه عقلا و گویند اخی له همدانی [illegible] کرم
در میان بسته بهمدان [illegible] باز گرد دهان پر سوخت از گرمی که بود
و مانند این ترهات که همه کرامات اولیا خوانند و معجز از من بلیغ‌تر جاودانه باشد
وحرمة بدین عظمة کوا باشد پس اگر شیعه گویند چون امامی بجماعتی از اهل
شرک و ضلالة رسد و دعوی امامت کند و ایشان برآن انکار کنند باری تعالی
از برای نصرة شریعة محمدی را بر دست وی حجتی ظاهر گرداند بر داعی منکران
شریعة و تقویة اسلام برآن انکار روا نباشد کردن عقلا و شرعا و انچه
گفته است بطعنه که معجز علی چون معجز رسول داند خطائی عظیم است که معجز
بر دعوی ائمه غیر معجز باشد بر دعوی نبوت و رسالة و علی را منزلت رسول
نه جا الله بیان کرده شد و علویانی که از فرزندان علی اند
از حسن علی تا مهدی همه را بمنزلة رسول داند جواب این کلمات اینست
که مذهب شیعه اصولیه چنانست که محمد رسول الله بهتر است از هر یک از انبیا
از مرسلان و از اولوا العزمان و بهتر است از هر یک از ملایکه و کروبیان و مقربان
روحانیان و برین دعوی دلیل اجماع است و علی وصی اوست و امام امة اوست امنا
[illegible] از مصطفی بهتر است از هر یک از ائمه او و حسن بعد از وی
همچنین بصورت [illegible] تا بمهدی همین حکم دارند که گفته شد و روا نباشد که کسی

بهتر باشد از ایشان از جمهرانرا که تقدیم مفضول بر فاضل در عقل قبیح است
آنکه گوئی هم رسول و هم امام فرستاد کان خدای بود در خلقان این یک را در کرد این یک را
ذکر یکی با ذکر رسالة و یکی بنقیر امامت جواب این معنی آنست که بشرط نه آمده است
مصنف را که امام بعد از رسول فرستاده خدا باشد و آن از غایت بی علمی و تعصب
و بغض امیر المومنین است و از قران این آیت بخواند است که باری تعالی بوقت مصلحتی غراب
با [illegible] بفرستد چنانکه گفت فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه اگر برای تقریر
امامت و ثبوت خلافت علی مرتضی را [illegible] فرستد عجب
مستبعد نباشد و چون قیاسی بانصاف و نظری بوجه بکند این شبهة زایل باشد
و محمد رسول الله نمی شایست که با بنو اعمام و اعمام ساعی در ادا
رسالة و تبلیغ حجة مواساة کند چگونه شایست که علی مرتضی با عصمة و طهارت و قوة
و شجاعت و استیلاء بنو هاشم و ضعف بوبکر و قلة قبیله بنی تیم واندکی عدد بنی عدی
و تنهای عمر علی و ایشان مواسا زد این کلمات آنست که علما و عقلا
امیر المومنین چگونه قیاس کنند در صورة محمد را با علی و کفار قریش را با صحابه رسول که ایشان
انکار وحدانیة می کردند و اصنام و اوثان را عبادت می کردند و قران بقول نمی کردند
و رسول را جبرئیل آمد و حرب و قتال امر می کرد در آن چنان حالة توقف معصیت
وحی فرمانی باشد و اصحاب ایشان بودند بتوحید خدای و قران قبول کرده بودند اعنی بود
در خلافت که نص است باختیار توقف اولیتر بود و در کتاب موافقة الصحابه که در
مذهب خواجه کرده است باید خواندن تا سکوت و سکون و توقف علی بدانند که چرا بود
و این بر آن قیاس نکنند تا شبهت حاصل نباید پس رسول علیه السلم در حالة اول عمر
توقف کرد و می گفت لکم دینکم ولی دین و آن خبر که او کرد که این آیه منزل شد
که وقاتلوا المشرکین کافة تا شبهت نماند علی و سالی زبیر
بوبکر نماز می کرد و ده سال در دنبال عمر نماز می کرد و ساله ای که خلف [illegible] نماز می
گفت و دعا می کرد و امیر المومنین می خواند ایشان را و در تدبیر مهما با ایشان
بود و از قبل ایشان حکم می زد این فصل اینست که رد بنا شد
که بعد از مصطفی امیر المومنین با فضل و عصمة در نماز اقتدا بکسی کند که دانسته
است که تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است و گراه باشد مقتدی نباشد و گر او الی کرد
حق او بود کبیرا بروی منة نبود و انکار و تبرا اقرار کرد و جسیم معاونت داد

اخبار

اخبار ما نیست که او ایشان را امیر المومنین خواند و گر خوانده باشد در فصل رضا علیه السلم
و مامون نا ولی با حجة بگفته ام که برون عیبی نباشد و تدبیر و رای امیر المومنین
در امور شریعة و فتوح ثغور او در آن اصل بوده باشد و ایشان طفیل او که او عالم تر
و فاضل تر بود از هر یک و حقها که رده باشد از قبل خدای و رسول زده باشد نه
از قبل بوبکر و عمر بحجة آیة والحافظون لحدود الله او اولیتر است بدانکه معصوم است
و عالمتر از هر یک از امت ای عجب علی قوی تر بنی هاشم بیشتر حق
ظاهرتر تیغ تیزتر و معصوم چون رسول علیه السلم اینست که چنین
است اما امام عالمتر است و معصوم است و مصلحت او بهتر داند چنانکه بایست و شایست
بهر روز کاری کرد و کسر ابروئی اعتراض نرسد که ها نا اعتراض ائمه را بر اختیار
خود باشد نه بر نص خدای والسلم علی من اتبع الهدی دو مرد
از درگاه آمده محمد برسالت علی بامامت آن یکی که رسولست جان فدا کرده زخم
خورده از آن دشمنان از شهر برآمده دوستان بیگانه شده بیگانه اشنا گشته
خود را بر قبایل عرض کرده هیچ قول قبول نا کرده زخم بر روی آمده سنگ بر دندان
خورده پای آبله شده بغار گریخته شب راه کرده روز بشب آورده اداء الامانة
و تبلیغ رسالة کرده این یکی را که امامست قوم بیشتر قبیله او بسیار تر در خانه
تن مرده منشور بر طاق نهاده با اعداد دشت در کاسه کرده پیچ در مشتک خون
از و ببینا آمده باطل را حق می گوید باری مبطلان می دهد باطل آن مناکحت و بحا
لفت می کند این بدان چه ماند و آن بدین چه ماند این فصل نیک
تامل باید کردن تا معلوم شود که هر دو بیکدیگر نیک مانده است و هر چه رسول
کرد امام همچنان کرد اما چون قلم بدست حسودان باشد نقش صورة پریشته چون
صورة شیطان باشد اگر رسول جان فدا کرد امام در بستر و خیبر جان فدا کرد
اگر او زخم دشمنان خورد این زخم دشمنان خورد اگر او راد و ستان دشمن شدند
این را اهل جمل و صفین و نهروان همه دوستی نمودند و دشمن شدند اگر اخاخویش
بیگانه شد اینجا برادر عم مصنف نه عقیل بر معویه رفت اگر مصطفی روز عید
دار عبد المطلب خود را بر قبایل عرض کرد علی روز بیعة شوری خود را عرضه
کرد معروف بر مهاجر و انصار عرض کرد تا در خبر است که زیاد غلام بنو ذر
غفاری گفت با الباب یوم الشوری و کان امیر المومنین علیه السلم ارفعهم صوتا

فقال يا يعني ابابكر وانا كنت احق بها منه فرضيت لكم كما رضيتم لانفسكم لقرب عهد كم
بعبادة الاوثان ثم بايعتم عمر وانا كنت احق بها منه فرضيت لكم ما رضيتم لانفسكم
لقرب عهدكم بعبادة الاوثان ثم تريدون ان تبايعوا عثمان وانا احق بها منه فرضيت
لكم ما رضيتم لانفسكم وساحتج عليكم بحجة لا ينكرها عربيكم ولا عجميكم ولا كاتبكم
ولا اميكم فقال الزبير قل يا ابا الحسن ولا تقل هجرا ثم قال ويحك يا زبير ا ومتى يقول
الهجر ثم قال عليه السلام انشدكم بالله ايكم احد اخا رسول الله معه غيري قالوا
اللهم لا قال فانشدكم بالله ايكم احد قدم اثنتي عشرة صدقة وناجى رسول الله ﷺ
حيث يقول قدموا بين يدي نجويكم صدقة غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله
ايكم احد من له زوجة مثل زوجتي فاطمة عليها السلام قالوا اللهم لا قال فانشدكم
بالله ايكم من له ابنان مثل ابني عليهما السلام قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله ايكم
من غسل رسول الله غيري قالوا اللهم لا قال ايكم غيري من قال له النبي انت مني بمنزلة
هرون من موسى الخبر قالوا لا قال ايكم من قال فيه من كنت مولاه فهذا علي مولاه غيري
قالوا لا قال ايكم من نام على فراش رسول الله غيري قالوا لا قال ايكم من سلم عليه
جبرئيل وميكائيل واسرافيل وثلثة الاف من الملئكة يوم بدر غيري قالوا لا قال
ايكم من مسح رسول الله عينيه واعطاه رايته يوم خيبر غيري قالوا لا قال ثم قال
ايكم من ادى الزكوة في ركوعه غيري قالوا لا ثم انشدكم بالله ايكم احد
عرف الناسخ والمنسوخ غيري قالوا اللهم لا ثم قال ايكم احد اذهب الله عنهم
الرجس اهل البيت غيري قالوا لا قال ايكم احد بارز عمرو بن عبد ود غيري
قالوا لا قال انشدكم بالله اتعلمون ان الله جمع هذا كله لي فقالوا اللهم نعم قال
فاشهدوا وكفى بالله شهيدا بيني وبينكم چون ازين حجتها وغير آن چهل سوگند كی
در كتب مسطور است عرض كرد آنكه زياد غلام بوذر غفاری رضی الله عنه برخاست و
گفت الله اكبر الله اكبر افتتنوا بالدنيا ونسوا الاخرة اتتركوا الرجل بفضله
وانكروا به حقه ثم قال من احب الاله ثم النبيا فحقيق بان يحب عليا
خواجه مجبر بدان التجا نبوذه است جمله گفتند انی علی الاتراكين نبوذ سيد
سادات عصر قبلی اهل تقا هرچه گفتی راست گفتی يا امير المومنين كه لا يا ذا اب
گو بگفتار تو در گو بذ كی لاه وان بتها خواجه عبد الملك نهانی راست رحمة الله عليه
وبجبان اخولئ خبر است كی علی مرتضی بر قوم انكار بی كرد واظهار وابلاغ حجة
بوجهك.

بر جماعة وحق خويش ايشان چون كوش باز ندارند بدارم محجوج ومخطی او نباشد با امامت او را بر
رسالت مصطفی قياس می كنند اولا واخرا وظاهرا وباطنا اگر او را زخم بر نبوی امذ ابن را بر
سر انداز اگر او بوقت عجز بغار رفت اين بوقت عجز ومنع در خانه بنشست اگر او از مكه
بمدينه امذ اين از مدينه بكوفه امذ وقبيله همان بوذند بيشتر نشذ اگر علی در خانه
تن بر ذ نه محمد پناه با بو طالب داذ اگر اين منشور بر طاق نهاذ بزعم مضيف او كفت
لكم دينكم ولی دين اگر او در حال اول بده صحابی قناعت كرد اين روز اول بسلمان
وبوذر ومقداد و ده صحابی قناعت كرد اگر اين باول قتال نكرد نه سيد باول صلح كرد
اگر مصطفی باخر قتال كرد كی قرآن بايذ كی اقتلوا المشركين نه علی بقول مصطفی باخر قتال
كرد ولا خبيار قتال كرد يا علی انك تقاتل بعدی الناكثين والقاسطين والمارقين
اگر امام صلح كرد از رسول اموخت اگر جنگ كرد او دید اگر اين در صفين ظفر نيافت
او در حنين ظفر نيافت اگر او روز فتح مكه ظفر يافت او نيز جمل ظفر يافت اگر
او مواسات كرد برای مصلحة واگر او سال دومه تبرد از مشركان شد اين نيز روز
وشب خاد دبذه كی معجزات شد اين برابران قياس می بايذ كردن تا هيچ شبهتی بنماند ما
جند بنی حجة وبينة والحمد لله الناصر لاوليائه والقاهر علی اعدائه
وبينتی چون نوبت خلافت بذو رسيد در حرب صفين بيك ساعت سی هزار مرد كشته
شذند وعبد الله عباس او رای كفت مصلحت در آنست كی اين عاملان عراق واذربيجان
ومصر ومغرب براعمال خود نشان معزول دار اين ابيعت چون رسيد آنكه بعد الان اعمر
خواهی معزولشان بكنی علی كفت كی نكنم كی نبايذ كی ايشان جوری در عهد خلافت من بكنند
كی من بزان باخود باشم تا بنگرم تا خود بابة امارة هستند يا نه ابن عباس كفت لاجرم كار
بر تو دراز شوذ [illegible] اين كلمات انست كی ظرفه افتاذه است تخی باجاهتی
كی اگر امامی بحق او مصلحتی وقتی در التفرق توقفی كند بی حجتی ومداهنه وبا اهل منسوب كنند
واگر وقتی برای نصرة اسلام وقوة دين خدای شمشير بركيرد وبا طغاة وبغاة قتال كند ﷺ
بمسلمان كشتن او را حوالت كنند وگويند تعقل وقتال اهل قبله مبتلی بوذ چنانكه اين مجبر
مدبر درين كتاب آورده است وامير المومنين علی بن ابی طالب متابعة مصطفی صلی الله عليه وآله
بهر وقتی انچه مصلحت بوذه است وشريعة اقتضا كرده است آن كار فرموذه است
ابتدا صلح وتوقف اين كار كرده است واتمامی حرب وخصومت ايشان كرده است
وشبهتی بنماند در كار امير المومنين با قول رسول عليه السلم كی او گفته يا علی حربك حربی

ويادی كيانی تا هركس با انصاف تامل كند فايده تمام بياوذ وانچ در اين فصل گفته است
كی چون كار با وی افتاذ می دانم كی بحق باوی افتاذ يا بباطل اگر بحق با وی افتاذ طلب خون عثمان
ازوی كردن باطل باشذ واهل جمل وصفين همه مبطل باشند وگر خود علی مبطل بوذ دگر باره
اجماع حجة نباشذ واو خوذ امامت را نشايذ كی خصومت عايشه ومعويه كرده باشد
تا درين كلمات انديشه كند خواجه تا چه لازم ايذ والسلام [illegible]
وگر بعد از رسول خلافت علی را بوذی با بو بكر همان كردی كی با معويه كی هر ذيك تو بو بكر همان
ومعاويه همان وانباع بوبكر ومعاويه يكی امد بل كی معويه بهمه چيز از بوبكر بيشتر بوذ
هم بسپاه وهم بسلاح هم بمال وهم بنسبة وهم بجوانی وچنانكه با اصحاب جمل يك
روز بيست هزار از افضل الناس كشته امدند وچون طلحه وزبير كشته امدند اين همه
از بهر حق خوذ بايستی كی آن روز با بوبكر وعمر وعثمان همين حرب برآراستی وحق خود از
دست بدادی خصوصا كه نص بوذ از قبل خدای ورسول اين روز همان علی بوذ بل كه آن روز
قوی تر بوذ كی بوبكر بخلافت بنشست زيرا كه علی جوانتر بوذ وبعهد رسول نزديكتر بوذند
وهرچه در حق علی رسول گفته بوذ بنصوصيه وعصمة او همه صحابه را در گوش وپيش
ديده بوذی وتا بسی سال برامذن بسی كارها فراموش شذه بوذ [illegible]
اين كلمات كی بايستی كی با بوبكر وعمر همان كردی كی با معويه كرد لازم نيست از وجوه يكی آنكه
آن روز اين قوة نداشت كی اين روز تباس بر مصطفی كی باول بعثة بنماز می كرد وباخر كار
تيغ ولشكر می اورد وفتح مكه می كرد پس بايست كی فتح مكه مصطفی روز اول بكردی تا
تا شبهتی بنماند دگر آنكه اگر بوبكر وعمر با وی همان كردندی كی معاويه كرد از انكار
فضل ومنع در روی او وكشيدن ومال وشان از بيتهاك كردن وبر معنا ظلم كردن
چون نكردند نكرد وعجب تر انست كی امير المومنين در وقتی كی باجماع امت خليفه
بوذ با بغاة وطغاة حرب كرد خواجه مجبر بعد از پانصد سال تصنيف ساخته است
وتشنيع می نهد بر علی بس نعوذ بالله اگر با بوبكر وعمر حرب وخصومت كرده بوذی
خواجه او را كافر ومبطل خواندی وگرچه در حرب جمل وصفين تقيه می كند كی بترسد
كی سرش بتيغ ببرند از وقت خود تقيه حاجت نبوذی زفان وقلم در ميدان عداوة
افكندی ونعتها نهاذی وبعضا انها گفتی الا خود علی المنزل همه جهان بحد
جای صلح وتوقف وجای حرب وخصومت وانچ گفته است كی هر ذيك تو بوبكر
همان ومعويه همان بلی همانست اما مصلحت با وقات تعلق دارد وانچ گفته است كی بروز

حرب جمل بيست هزار مرد كشته امدند عجب است كی فراموش كرده است ان دعوی كی در اول اين
كتاب گفته است كی اگر علی را مرد انكی ظاهر شذ در عهد رسول از بركات معجز رسول بوذ
عليه السلم وبعد از رسول عاجز ودرمانده بوذ وهيچ ظفر نيافت اخر اينجا اعتراف داده
است كی بيست هزار ناكثين را بيك روز هلاك كرد واز بغض علی وعداوة او ايشانرا از افاضل
الناس خوانده است ونمی دانم كی افاضل الناس چگونه باشند جماعتی كی تيغ در روی امام كشند
واو را دشنام دهند چنانكه می زدند كی الا ان ابا الحسن قد اشرك علی منبر كی شذ ما اين
همه مسلمان وتا شتنی باشند واز افاضل الناس باشند اما انها كی گويند امام نص است دون
اختيار نيز بزرگ كافر وملحد ورافضی باشند ای مسلمانان اگر منكر امامت بوبكر رافضی
باشند منكر امامت علی چرا نباشند هر دو بر يك خداست كی انچ رافضيانرا
لازم است در انكار امامت بوبكر وعمر وطلحه وزبير وعايشه را هم چندان لازم است در
انكار امامت علی نه اجماع بر دو حاصل است يا آن دعوی نكنند يا دست ازين طريقه بدارند كی
هر دو دعوی بهم راست نيايد چنانكه گفته اند دعت وجوز ازين ره فرد وبروز نايد
بهم [illegible] وخوذ امامت وخلافت بيشتر بروكار باز بسته نيست
امام اعظم بدان كار می بايد اين امة را با حق بخداوند حق رساند وداد وانصاف ضعيف از
قوی بستاند دوم بدان بايد تا حق خويشتن بر خويشتن نگاه تواند داشتن پس بقول رافضی
علی خلافة را نشايسته باشد زيرا كه زحق خود بر خود نگاه بتوانست داشتن نه
حق غيری بوی توانست رسانيدن ونه قوة ان داشته است كی ستر ثغور اسلام كند وخوف
رافضی او را باسيری وعاجزی ومظلومی ومحرومی ومرحومی مرا نهاذه است كی عمر د د
بر شام ديش نتواند زدن وبوبكر حق او نتواند بردن وخالد دستار در گردن او نتواند كردن
وعثمان چوب بسر او در نتواند بستن ومعاويه با وحرب نتواند كردن وطلحه وزبير
با وان همه زشتيها نتواند كردن بسر او ونزين عجز ونزين حرمة امامة در عامة جمهور
اعظم چگونه تواند كردن وخوذ خدای تعالی ان كسرا بنابم تمام رسول چون كند ورسول آن
كسرا بوصی وخليفه خويش چگونه كند كی بقول رافضی شايسته ولايق نباشد لخوفه
وعجزه من الاعدا پس اين او ان همه ابيات اولا وهم رسولش را تا نبا وهم علی را است
تا ليشان كی تن بزد وفرمان خدای بجای نيا ورد يا مداهنه كرد [illegible] بر بن وجه
كی ايراد افتاذ بگوش هوش بايذ شنوذن تا فايده حاصل شوذ ان شاء الله اولا معلوم است كی درجه
خدای درجه وحدانية است ومثل ومانند وشريك با مصورست وجبن وخوف ومدا هنه

در حق خدای روا باشد و رسول و امام مخلوق اند و این معانی ممکن باشد در ایشان اولا چگونه روا باشد کی خدای ظاهر و قادر و زنده و عالم می بیند و می داند کی موسی را کی فرستاده بود از شهر مصر بدر می کند تنها بر عصه با وی می گریزد خائفا فخرج منها خائفا یترقب و فرعون مخلوق عاجز دعوی خدای می کند کی انا ربکم الاعلی و باری تعالی با قهر و قدرت در این توقف می کند و چون نمرود طاغی دعوی خدای می کند و خلیل را با آتش می اندازد در آن توقف می کند و چون زکریا بی گناه را می کشند و جرجیس معصوم را بدان حالت و نکاله می کشند تأخیر می کند و چون از خون یحیی زکریا بی گناه عالم بلای شود توقف می کند و چون جهودان ذون بطلب مسیح می آیند و او از بیم ایشان باسمان می گریزاند و چون محمد مصطفی کی سید همه مخلوقات است آن آدمی خود می کند بدر خالد کی سیف الله لا خطی است سلاناقه خواری و جفا بر پشت وی می نهند و بوجهل سنگ بر پایش می زند و مجروح می کنند و بدر خال المومنین سنگ بر لب و دندان او می زند و چون مکیان بکشتن او جمع می شوند او در آن شب تاریک پنهان از خلق بغار می گریزاند و خدای تعالی بدان باید تا حق بر حقوران بنگاه دارد و انبیا را خود نصرة دهد و مظفر کرداند چون نکند ما تاکی بران اصل و قاعده کی خواجه مجبر آورده است نه اعتراضی استقرار باشد نه انبیا نیز ملاحیه رسالة دا شده باعتقادانکه بدین ملاحات باشد خدای را چگونه شاید دانکه بدین خایفی باشد و درماند کی رسالة را چگونه شاید پس اگر نه دران توقف برای مصلحت بود امامت در جه یکی سیوم است کی امام مخلوق است موضع خالق ندارد و ولی است رفعة نبی ندارد این توقف نیز برای مصلحت باشد و کر عجز باشد کی خالد دشنام در کرزن کند و خود نکرد عجز انجا بیشتر باشد کی بدر خالد سلاناقه بر پشت نهد و نهاد و کر عجز باشد کی عثمان چوب بر سر زند و نزد و خود کجا قوة و زهره کی از داشت عجز انجا بیشتر باشد کی بوسفیان سنگ بر دندان زند و زد پس اکر عاجز بان عجز امامة جمهور اعظم را انشا یند بحمد این عجز رسالة نیز و انبیا را چگونه بشاید و کر عجز و توقف بمصلحت نقصان امامت علی کند عجز و توقف همه انبیا در اول بعثة نقصان رسالة ایشان کند پس این نادان او را خدا برا باشد کی آنرا کی از مدینه و مکه و بیت المقدس پیش پنهان بناید کرنختن رسالة فرماید و انبیا موسی و عیسی و محمد را باشد کی عجز داند کی بکاری قیام نتوانند کردن قبول کنند و تا این اجبر بلی باشد

کی تو بر می کند کی آنکس اهلیت ندارد پس بقول خواجه رافضی بر سنی شده هیچ از آن انبیا لایق نبوت و رسالت نبوده اند لختی بهم و عجز هم و جبن بهم و کرنه درین صورت رواست انجا کی درجه کمتر است روا باید داشتن و دستار ازین طریقه بدین حجة و مذهب نامعقول برداشتن اما جواب دوم برین فصل آنست کی امام برای آن نباید تا حق ضعفا را از اقویا بستاند لازم آید بر قول خواجه انتقالی کی تا عمر خطاب از جهان برفته است هیچ کس امامة و زعامت بحق نکرده است زیرا که معلوم است همه عقلا و فضلا کی تا امامت مروانیان و امویان و عباسیان تا غایت الیوم هنا حق ضعفا از اقویا باز نستدند و نه حق مسلمانان بمسلمانان رسانیدند و نه حق خود بر خود نیکاه داشتند اولا معلوم است کی در عهد این خلفا در بیشتر اوقات راهها نا ایمن بوده است و مسلمانان رنجور و خراجها و باجها تحاذه اند و خمر و زمر آشکارا کرده و ظلم و عدوان بی اندازه و این خلفا یا منع می نتوانستند کردن یا که اگر نتوانستند و نکردند خلافة و امامت را نشایسته باشند کی بقول خواجه ناصبی خارجی امام بدین کار می باید تا دفع قوی بکند از ضعیف و یمنت دوم آنست کی این دفع نتوانستند کردن بقول خواجه مجبر استحقاق و اهلیة زعامة و امامت نشایسته باشند و این خطا او اختیار کرده باشد کی عاجزان را تمکین خلافت کند و ثانیا مسلمانان را باشد کی اجماع کنند بر کسی کی اهلیة امامت ندارد و ثالثا بر خلفا باشد کی تولیة کاری کنند کی از عهده وی آن بدر نتوانند آمدن اما جواب سیم کی امامة کسی را شایسته باشد کی حق خود بر خود نکاه بتواند داشتن حکوید خواجه مجبر خلیفتان بغداد در سرو کیلان و دکر بقاع کی متغلبان و مدعیان دارند حق هست یا نه اگر در هیچ جای حق ندارد پس امام بغداد باشد نه امام همه عالم و مذهب خواجه درین وجه برین قسمت فنا اندک می اید و چون امام همه عالم باشد ایشان را در جیلان و مصر و یمن و طایف حقا باشد هم لقبهم و هم لرعیتهم پس اتفاقست کی این حق هرگز نکاه نداشته اند و ضایع ساخته است و مخدر شده است و مالهای مسلمانان کی دران حدود مستهلک می شود و خونهای مظلومان کی دران بقاع هدر می شود همه بکردن ایشان باشد و عاجز و مقهور و مغلوب و مرحوم و محروم باشند و امامت را نشایند و این بیان ... کی در امیر المومنین علیه السلام خواجه آورده است و در آخر آن فصل گفته ... برای آن باید کی ثغور اسلام کند این منصف هرگز کرده است و کی شنوده است کی لشکری از دار الخلافه روی بروم و الموت نهاده و طلب ظفر و نصرت کرده پس بقول خواجه امامان خواجه کی مذهب گزیده است همه ضعیف و مغلوب اند و حقها ضایع و مسلمانان رنجور و بدعتها آشکارا و مخالفان اسلام مستولی پس برین طریقه دو زکار عمر بقول خواجه مجبره

وهیر و ایمان بشناسند ازا عطا یا و ارزاق بخوانند در حق ایشان بود کی بغصب دست برو کرفته بودند بدان طریق کی خوانند باز بشناسند و بدان نقصان عصمة و امامت نباشد و توقفات در وقت عجز و مصلحت وقت بر حد کرختن انبیا باشند ازا اوطان خویش و توقف مصطفی در مبدای بعثه و رفتن او بغار و ماندن او و چون از هیچ نقصان نبوة و رسالة نکرده باشد این نیز نقصان امامة و عصمة ایشان نباشد برین وجه و نسق کی بیان کرده شد و الحمد لله رب العالمین ... و هر وقت ابو جعفر المنصور جعفر صادق را بخواندی و از سر سیاست و سلطنت او را تهدید و وعید کردی و گفتی کی برای ... اشنوم کی جماعتی از اهل حشو و ضلال بر تو می آیند و می خواهند کی تو بر منا خروج کنی و گفتی من بکشم ذخلیفه توی اما جواب ... این کلمات اگر بوده باشد آنست کی الحق ابو جعفر امامت بس گران خریده بود کی بو مسلم مرغزی طلب خفوران می کرد نیاقت او را و برادرش را ابو العباس سفاح را بدین کار بنشاند خود نه اجماعی بود نه بیان و نه نزاری و نه مرد کتر از ابو حنیفه کوفی دران روزگار کسی نبود بران امامت منکر نبود و بیعة نکردیم او تا انجام ان وقت با خصمی چون بو حنیفه از زجر و رنج کی در کتب مذکور است اما اگر بو جعفر المنصور صادق را علیه السلام تهدید کرد و صادق بمصلحت وقت جوابی بنرم داد تا آتش غضب او بنشیند نزارم دلالت نباشد بر حقی بو جعفر و نه بر باطلی جعفر صادق قیاس بر قصه ی موسی علیه السلام کی در حالة دعوة و اظهار نبوة و ابلاغ معجز بر فرعون طاغی او را می گوید الم نربک فینا ولیدا و لبثت فینا من عمرک سنین و فعلت فعلتک التی فعلت و انت من الکافرین یعنی اینست کی تو آنی کی ما ترا از کودکی و طفلی بپروریدیم و سالهای دراز پیش ما بودی و تو کردی آنچه کردی و تو از جمله ی کافرانی و موسی علیه السلام نه درین سخن انکار کرد و نه خصومت و عداوة فرعون برای مصلحت وقت اظهار کرد و جواب او را بنرم تر داد کی خواجه از صادق حکایه کرده است بدروغ چه گفت گفت فعلتها اذا و انا من الضالین کردم چنین و من آن جمله ی کمراهانم و نعوذ بالله اگر صادق مانند این گفته بودی کی خواجه انتقالی مدبر بدست اقرار کردی پس اگر روا باشد کی موسی عمران کلیم سبحان با معجز و کتاب و شریعة و درجه ی نبوة و منزلة رسالت با فرعون طاغی و کافر در حالة غضب او مانند این سخن گوید و نبوة او را نقصانی نباشد اگر صادق

تا الی یومنا هذا عالم مهمل و معطل است و حق از امة خارج است و کر گویند سلاطین و شحنکات ایشانند هر چه ایشان کنند حکم ایشان را باشد اخر اگر دعوی تاریخ داند بی کی هیچ دیده باشد و نوشته و خوانده و دانسته باشد حادثه مرح با مسترشد و حادثه ی محمد شاه با خلیفه و احداد دیگر مخالفت و خصومة ببرار بغداد تا آن غایت نرسند کی وقت بوده است کی بیخته ی بغداد برا الکی با نواب دار الخلافه مسامحت نکرده اند و درین جوابهای شافی همه نادر تنها بحمد الله حاصل است و همه شبهتها زایل و الحمد لله علی الائه و صلی الله علی انبیائه و اولیائه ... و حسن بن علی با هم تا دار است کی تو مان مومنان ببرد و خلافت بمعویه بفروخت و مال بستد و هر روز بخدمت معویه می رفت و ادرار و ادرار و اقطاع کرفت و هم چنین هر یک از ائمه علی الحسین و باقر و صادق و کاظم و رضا ... همه ... با خلفای بنی عباس بودند ... و از خلفا مال استده اند و دعوی خلافت نکرده اند و با دشمنان خدای تعالی مجاهدت نکرده اند امامان منصوص از قبل خدای ... این کلمات او از آنجا گفته است کی حسن علی خلافت معویه بفروخت مذهب خواجه آنست کی امامت باختیار امة است پس دیگر باره چون تره و اشنان باخرید و بفروخت انتفاذ جایز امامت حسن علی تا بفروخت با نبوذ شرا اگر حسن را نبوذ بیع باطل باشد و خلافت معویه را اصلی نماند و کر حسن را بود با نص بود تا اختیار اگر نص بود نتوان بفروختن کی وحی منقطع بود و نص معصوم باید دانستن خطا است و معصیة است و کر امامت اختیار بود از قبل امة با اجازة امة نشاید فروختن و امة این اجازه نکردند پس علی الوجوه اختیار امامة معویه بقول خواجه انتقالی هم باطل و بی اصل است و حسن را خود امام ندانند و آن روزگار دکر باره زمانه کی نه امام باشد و انسان از لوط کی بو سبیل می ادبی اجرا کرده است کی حسن هر روز بخدمت معویه می رفت از آیه قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی خدای در حق معویه فرستاده بود و رسول علیه السلام در حق معویه گفته بوده است کی انی تارک فیکم الثقلین الحسن و کرباری تعالی بنص قرآن طاعت بو سفیان جاهل و معویه باغی و یزید خمیر و عمر و عاص عاصی و مروان رانده و عبد الملک جبار و ولید پلید و خلفا بر واجب کرده است این حسن علی را علیه السلام خدمت معویه بایستی پس اگر نه و آیات در حق حسن و پدرش و مادرش و برادرش منزلت و طاعة ایشان بر امة واجبست معویه و غیر معویه را خدمت ایشان باید رفتن و طاعت ایشان واجبست کی اولو الامر معصوم و ائمه منصوص اند و الحمد لله رب العالمین ... ایچ در حق هر یکی از ائمه معصومین گفته است همه انست کی گفته شد و اگر ایشان از بنی امیه

علیه السلم با شخصی که ازو هزار فاطمی را در دیوار کرفته باشد و با امامی جون بو حنیفه
و ادارد جنانکه معامله بی مجامله کردن بحنی نرم کوید توجه مصلحت بین اکر
اینجا نقدند و تشدید دلالت بودی بر حقی فرعون و نوسی و مجامله دلاله بودی بر بطلان دعوی موسی
اینجا نیز نقدند و وعید دلاله باشد بر حقی بو جعفر و نوسی و غیر سالکی و جواب برین وجه
دلاله باشد بر بطلان جعفر و درین فصل این قدر کفایت است عاقل منصف را والحمد لله
رب العالمین [red text, illegible] و موسی کاظم هم چنین با هرون الرشید عهد و پیمان
بست و سوکند هاخورد برین وجه [red text, illegible] کی خواجه بعد از چهار صد سال بی
باز نماید در تصنیف نکو عهد با امامان جون بر ادر اکر حسن علی با معویه عهد و فا کرد معویه
اورا بزهر بر دست اسما بنت جعده بمشوره مروان بتدبیر ابو سفیه هلاک کرد و کر کاظم
عهدی کرد بدان وفا کرد و هرون الرشید از بی وفائی او را بر دست سندی بن شاهک
هلاک فرمود تا اینان همه صابر و مظلوم و شهید باشند و ایشان همه متعدی و ظالم
و غاصب والعاقبة للمتقین انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب [red text, illegible]
و علی موسی الرضا با مامون همین کرد و اندران بیعت نامه کی بخط مامون است معاذه است
و خط علی موسی علیه السلم بر انجا نوشته است و اورا امیر المومنین خوانده و کفته رضی
الله عنک و نفسی فداک و جعلنی وقاک کی کل سوء بر اکر خلافت و امامت ایشان را بودی
جمارو دا اشتندی کی ظالمانرا این همه تقرب کنند و خلافت ایشان اوراد دهند و امیر
المومنین خوانند خود کفتندی حق ما هاست و بیعت نکردندی تا کر ایشان بکشتندی شهید
بودندی جنانکه زکریا کی در درخت بریدند و جرجیس را کی بدان راه عذاب می کردند
و یحیی را کی بر خوان بکشتند و هیچ کس از بن معصومان حق وا پوشیدند [red text, illegible]
این فصل جون بانصاف فهم کنند همه فواید ازو حاصل شود و همه شبهتها زایل کردد
ان شا الله اما اخ رضا علیه السلم با مامون سازکاری کرد و خط نوشت و عهد بست
نقضه فراموش بیاست کردن اشبهت حاصل نیامدی او کامامون اورا خواند و کوید این
حق تر است و من دخواهم کردن و تو او لیتری برین کار بقرابت و علم و عصمت جنانکه
معروف است از کفت و خط او بس اکر رضا علیه السلم بلفظ نیکو تواضعی کند با حق
خود رسد از عرف و عقل دور نباشد و از اصل و فضل و عقل او بدیع نباشد و اخ
رضا علیه السلم اورا امیر المومنین خوانده است نقصانی نکند در جه ی رضا را نمی
بینی کی باری تعالی در قران بتا شر اخدا واله می خواند جنانکه در اول مدا فلح کنت بجعلون

سع الله

جواب ان الرضا علیه السلم دعی ماموند علم الفرد امیر المومنین

مع الله الها اخر اکو خدای روا باشد کی بتانرا اله خواند رضا را روا باشد کی مامون را امیر
المومنین خواند و نقصان امامة او نباشد و امیر المومنین ان باشد کی باشد نه انکی خوانندش
و خدای ان باشد کی باشد نه ان کی خوانندش با بو بکر بکو قیاس کند تا شبهة زایل شود
و هم جنین حکایة بی کی کفته از یوسف پیغمبر علیه السلم کی در ان زندان کافران اخلاص
نخواند برین لفظ کی یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار
یعنی ایشنکی خدایان پراکنده بهتر اند یا ان خداوند یکی است جه می کوید خواجه انتقالی
درین کلمه یوسف انبیا را کی خدایان نشاید خدایی خواند و نه بنبوت او را نقصان
کنند و نه بدان قول خدای ایشان درست می شود اکو علی موسی الرضا مامون را امیر
المومنین خواند عصمة او را خلل باشد و نه مامون امیر المومنین شود انما این قیاس
کنند تا شبهة خارجی زایل شود و العاطفی کو بر طریق تواضع کی بر رضا حوالت کرده
است جون مامون او را اکرام کند و شفقت نماید و خدمتهای بی اندازه کند و در
حق او کلماتی اجرا کند کی مانند ان کس نکفته باشد او لا رضا شر خواند و کوید الله اعلم
حیث یجعل رسالاته و شرف و فضل و نبالة اصل او بر ملای قوم شرح دهد اکو رضا
بر طریق تواضع و کرم مکافات ان کلمات کوید نقصان مرتبه رضا نباشد و نه زیادتی
درجه مامون و اخ کفته است ایشان کی انکار کند خدا ایشان اکر کشته شوید شهید
باشند جون زکریا و جرجیس و یحیی عجب است کی مصنف انتقالی کی دعوی علم تواریخ
کند این قصه نشنیده است کی جون مصطفی علیه السلم بدستوری و اجازت باری تعالی با
مشرکان مکه صلح می کرد روز حدیبیه سهیل بن عمرو پیش رسول امد تا عهد بندد رسول
علیه السلم امیر المومنین را بنشاند و می کوید اکتب یا علی بسم الله الرحمن الرحیم سهیل
عمرو می کوید من راضی نباشم بنویس باسمک اللهم کی اکر ما اعتراف دهیم بخدای رحمان
و رحیم خود دین تو قبول کرده باشیم سید علیه السلم می کوید امح یا علی ما کتبت و
اکتب باسمک اللهم و هم جنان کرد کی سهیل عمرو خواست انکه سید کفت بنویس کی هذا
ما قاضا علیه محمد رسول الله و علی علیه السلم بنوشت سهیل عمرو می کوید اکر ما اعتراف
دهیم برساله تو خلافی نماند صلح برین بی کنیم کی بنویسی کی محمد بن عبد الله کفته است
و بنویس امیر المومنین امتناعی بکرد و کفت نه و الله لرسول الله علی رغم انفک تا رسول
بفرمود تا بستردند و بنوشتند کی هذا ما قاضا علیه محمد بن عبد الله بس برین قول کی
مصنف انتقالی اورده است می بایست کی رسول علیه السلم با قوه و شوکه و امکان

نکرده بودی بر سهیل عمرو و بر همه کفار و نام خدای از خدای محو نفرمودی و نام خود از رسالة
بنستردی تا اکر کشته شدی شهید بودی جون زکریا و یحیی و جرجیس با این فضل را صلح
رضا و مامون قیاس کنند کی مامون را امیر المومنین خواندن سهل تر است کی نام خدای و رسول
در کذشت از خدای و رساله محو کردن و هر نقصان کی بدان صورة نبوة مصطفی را است
درین صورة امامة رضا را می داند بر اکر رسول علیه السلم در عهد با کافران رواست
کی نام خدای از خدای محو فرماید کردن و نام خود از رسالت بستردن روا باشد کی رضا
در عهد مامون اورا امیر المومنین خواند و بنویسد و هیچ نقصانی نکند اکر از تقیه و مدا
هنه است این نیز تقیه و مداهنه است اکر ان مصلحت است این مصلحت باشد و اینجا
خدای خدای باشد نه بتان و مصطفی بر حق باشد نه ایشان و اینجا امام رضا باشد نه
دیکران و عجب تر اینست کی اکو یکی از این ایمه بکربلا باهفتاد و اند تن نفس زکیه کشته اید
و درجه ی شهادة بیاوذ و خواجه سنی کوید تهور و تهلکه کرد و خود را بخود
هلاک کرد و انرا با قتل جرجیس و یحیی قیاس نکنند و امر بقتل را شاب نایب داند
و کشنده را مسلمان خوانند و کر دیکری جون رضا با دشمنی بسازد و صلحی کند بمصلحت
امة و رعیت این را مداهنه و بی حمیتی و بنا اهلی منسوب سازد اخر اینها مرا
از دست توجه باید کردن و جه شاید کرد اکر کور نه ای ببین خسیران کرد کی جر
جیس و یحیی و زکریا با حسن علی و صادق و کاظم و رضا همان کردند کی لوط و شعیب
و هود و ارمیا با هم ان ی کنند کی مصطفی کرد در غار و یونس در دریا و همه اقتدا با انبیا
کردند و حق ایشانرا بود و رضا علیه السلم با این همه مصالحة و مجاملات سلامت
همیافت تا حجة بلیغ بتر باشد اما جه نقصان کی این جماعت او لاد مصطفی اند و ایمه
هدی و فرزندان زهرا و نایبان مرتضی و اصحاب علم مفتیان احکام شریعت متولیان
دین برکزیدکان خدای معصومان از همه زلت و تهمت و خطا ذریة بعضها من بعض
والله سمیع علیم [red text, illegible] و از همه عجب تر انست کی نام مهدی خلیفه ی وقت
است و صاحب الزمانست و می کریزد و این فتحها کی در جهان ی باشد تا اکنون و تب
کی از جانب شام فتح سنی رسید بدولت و اقبال سلطان عالم کی کافر ترخیه غلبه
کرفته بود و اند هزار از ایشان بر مسلمانان زده و ولایت خراب کرده تا اتابک علی
کوجک و سپاه بسر دانشمند تاختن کردند و اند هزار کافر بتیغ بیاوردند
و جهل و سنک از قفای ایشان بی زدند و می کشتند فتحی بدین بزرکواری بحر ایت

برابر

بس این ی بایست کی قایم کردی او در سرداب تنهی زند تا کی و با خود دست با کافران
باز نمی باید نهاد تا او بیاید بس جهان روز ببرده باشد و بدین امام کی در سرداب تو دارد
اسلام بر باید جیدن بر او را بر مسلمانان و بر مسلمانی جه حقیست و از وی جه راحت
و معونه است بس جون جنین است ما بدانستیم کی روافض را مقصود نه دوستی علی است
بلک مقصود همه دشمنی بو بکر است و عمر است [red text, illegible] این کلمات بانصاف و
دیانت بی تعصب و عداوة فهم باید کردن کسلا بکمل تا ماده حاصل شود اما
اخ کفته است کی قایم غایب و محجوبست و کس او را نمی بیند قیاس باید کردن بانصاف بر خلفا
خود کی همیشه در خانها و مسروری و محجوب بوده اند و مرد بوده است کی در بغداد شصت
سال زنده بوده است و مرده است و هرکز نه دست ظهر داده است و نه بدر انش را
و هرکز نه برای فتحی و ظفری و منع دشمنی و قلع قلاعی بدر بیامده اند اما اخ حکایه
کرده است کی فتح سنی از شام بر امد از اتابک علی کوجک و غیر او نصرهم الله علی
الکفرة و المشرکین و کفته کی این بایست کی قایم کردی و از بی ادبی و بیجبری کرده تا
الفاظی در حق مهدی علیه السلم کی دلالت است همه بر خبث عقیدة مصنف او لا درست
است حدیث فتح و ان قصه اما خواجه کی دعوی بصیرة و دانایی ی کند باید کی از هر طرفی
کی فتحی بر اید خبر دارد و جب مذهب خارجی باز نبوشاند و عجب است کی از شام
تا بوی این خبر می دارد اما از بجاه برسنکی ری بی خبر است کی ملاحده و تعلیمیان
کی معرفة خدای از طریق سمع و قول معصوم اثبات کنند قلعه ی ساخته بودند
با مثل فقهو بر نهاده ذخیرها عالم بر انجا برده و سلاحهای کران در وی جمع کرده
و مردان جنکی را در وی نشانده راهها بر مسلمانان حنفی و شفعوی و شیعی بکرفته
و ناامن کردانده عیشها بر مسلمانان منغص کرده ضعفا را از مهمات محروم
کردانیده تا در شهور سنه ثلث و خمسین و خمسمایه قافله ی کاز سفر حجاز
باز کشت با عدة و الت و بوک و ساز همه حنیفیان نکو اعتقاد و سنیان عدلی نه
جبری انذ هزار مرد از ماوراء النهر و غزنین و بلخ و خراسان و خوارزم و بلاد دار
نامدرقه امیر عارض با بنایخ اتابک می رفتند تا بسطام جون بدرقه باز کشت
ملحدان از مهر بان بشبخون اوردند و جهار صد هزار دینار صامت و ناطق ببردند
و جهار صد و هشتاد و اند مسلمان حاجی و غیر حاجی را شهید کردند و جان جند
بار کی در هر سالی کردند و می بود راهها مخوف مسلمانان بجان و مال بر خطر

تا پادشاه المهدی و برکه مصطفی و مرتضی فتحی شیعی امامی با قبال صاحب الزمان مهدی بن الحسن
العسکری از مازندران سر امد با عدت و آلت و ساز و قوه و شوکه و نصرت کی کوه
گیران از هیبت شاه کوچ کرد فتح و ظفرش همچو که زمین بوس کرد تا ان قلعه
تا پادشاه المهدی ستد و ان کلاب جهنم و خنازیر مجبر را طعمه سگان و کرکان
کرد و روی زاب با حدود استراباد و گرگان گرد همه بدولت ان شاه شیعی
میمون لقا خجسته پی لشکر کش ملحد کش و چون قلعه بستد ملحدان این کشت
و بهر را خسته و بسته کرد و ویران نیستاد و همه کوتوال شاد موش معتقد
و ذخیره فرستاد وآبادان کرد و ان طریق از خوف ان ملاعین ایمن و سالک شد
و مسلمانان برسته اند و می شوند بر این اکثر انصاف است این نه بس است کی امیر
المومنین خلیفه بغداد کردن و لشکر او کی خلیفه بغداد است در و کار است
و او در بغداد تن زند تا کار دیگران می کنند پس بقول خواجه مجبر اسلام
برباید چیدن و خون و مال مسلمانان ضایع می کردن تا آنکه کار او بدر باید و ترسم
کی انکه کار او بدر باید جهان روز بسر رسیده باشد و نه کوتوال او را نه مسلمان
و مسلمانی جمع حقوق است و جمع معونه کرده است بس پیدا است کی خواجه مجبر
و ناصبی را مقصود نه دوستی عباسیان است و غرضش بغض و عداوة با طالبیان است
پس اگر امیر علی کوچک کرد بضرورت بایست کی واتم کند اینک شاه غازی
کرد بایست کی خلیفه بغداد کردن کی اگر قایم حاضر و غایب است
خلیفه این حاضر و امین است و خطبه و سکه بنام او است تا فرق بود میان حا
ضر و غایب و میان سنی و رافضی و نگوید اجرا باید کی خطبه و سکه در شرق
و غرب بنام خلیفه سنی باشد و جهاد با ملحدان شاه شیعی کند و کار کوتوال
علی کوچک بنیابت خلیفه می کند که کل شاه غازی بنیابت قایم می کند
تا هیچ شبهه نماند و این روان غلام کند باز که نه چون نیز است و بر همه ملوک و جها
نداران و مسلمانان واجب است از ترک و تاجیک و شیعی و سنی نصرت دین خدای کردن
بقدر طاقت بخلاف آنچه خواجه مجبر طعن زده است در مهدی علیه السلم و اگر
کروه زیادت از ین خواست کردن اگر نه بفتوی خواجکان مجبر بغض ا
نکین زحمت کردن و بحمد لله صنو را از بیم تیغ شاه در راه خراسان زهره
ندارند کی رنجی بمسلمانی رسانند و حدث آتابک علی کوچک بحمد الله خود غازی

و معتقد

و معتقد است اما مصنف خود علی بزرگ را چنان دوست هم ندارد کی علی کوچک
را آنجا دوست دارد خود ندارد اما بدروغ لاف می زند و عالم السر و الخفیات
داند کی بوبکر و عمر کی صدر اول اند و بوحنیفه و شافعی کی بزرگان اخر اند
از چنین تصنیف راضی نباشند و از چنین مصنف تبرا کنند کی بیشتر لغو و هزیان
و کذب و طامات و ترهات و بغض و عداوت است و وزر و وبال ان تا بقیامة
در گردن این مصنف بماند ان شاء الله تعالی

و ان جماعت کی مذهب رفض نهاده اند چنانکه گفتیم ملحدان بودند سر بکریبان
رفض بر اورده دعوة برو رفض کردند انگه در الحاد کشیدند و میلشان
بکیش گبرکی بود کینه دین می خواستند از صحابه و تابعین و غازیان
اسلام و در رسول طعن نمی یارستند زدن کی کس قبول نمی کرد در یاران
و زنانش طعن زدند تا بدین غرض ان را خود خستند و موبهای کونا گون بد
اغاز بدین کردند کی برفاطمه ظلم کردند و حسن را بزهر بکشتند و حسین
را تشنه لب در کربلا سر ببریدند و بوجوب کردند و مورد انش را بیردکی بردند و وا
ویلی و وا حسینی در روز عاشورا در پیوستند تا عوام الناس گویند مگر چنین
است
این کلمات است کی بحمد الله و منه و برکات مصطفی و المرتضی
ائمه هدی در فصل پیشین بدرست کردیم کی اصناف الحاد همه مجبره و مشبهیان
بودند و معرفت خدای خبیر گفتند نه بنظر و از و لا جرم مشبهیان بودند و دعوة
الحاد کردند و میلشان بترسایی بود و نه مذهب اثبات کردند چون ترسایان
و کینه بر آل مصطفی می خواستند کی بقیة و ذریة آن گروه بغاة بودند
کی امیر مومنان و شیر و ای شقیان ایشانرا بصفین و جمل و نهروان کشته بود
و ان خونهای طغاة بغاة سیلهای عظیم رانده و از تجاسرت کی بهری منکران تو
حید شدند و بهری دیگر منکران رسالت و گروه سیوم منکران امامت
کی خوارج اند و بر حسین تفویض کنند و یزید را امیر المومنین دانند و شرح
تمام رفته است چنانکه هر کس کی خواند بداند کی برما هیچ غرامتی و ملامتی
نیست و اما جواب کشتن حسین و نوحه و کربلا و شربه و قصه عاشورا
در جواب این فصل کی از پس این فصل گفته است برو و تشییع بشرح بتوفیق
خدای تعالی و برکات سید انبیا محمد مصطفی و سید اوصیا علی مرتضی

ان شاء الله و الحمد لله رب العالمین و این همه بدیشان خود
رافضیان کردند کی دعوی دوستی و پیروی ایشان می کردند و ان شیعی با مان رافضی
لقبان کی در سپاه علی بودند و فرمانش نمی بردند و با او اعتراضها می کردند
و نقض عهد می نمودند و قولش را رد می کردند و بتقیه و مداهنه منسوبش
می کردند و اگر گفتی بیایید تا بحرب شام شویم از ان تا سان تنی گفتندی
گرما است و اگر زمستان بودی گفتندی سرد است و اگر در مصاف بودندی
با یکدیگر خصومت می کردند و چون حجهودان بر یکدیگر حسد می بردند
تا او را از اعمال ایشان ملال گرفت و بر منبر کوفه می گفت ای یا اشباه الرجال و لا رجال
و ریش و نه مردان مجتمعه کردید به و تفرقه که مفترعه بدید می جمع شوید
متفرقه می پراکنده شوند و لشکر شام می امدند و تاختن می اوردند و اموال
دین از ایشان معونت می خواست ان می کردند و فرمانش نمی بردند تا او
از درد دل می گفت و ما منع اشقاها ان یخضب هذه من هذا ایشان تنی
نزنند بستها نا موی محاسن من چون من رنگ کنند چنانکه با زخدای من مرا خبر
داده است از پس ان تخرج کی بر منبر نشد آن بود کی پسر ملجم رافضی
او را بکشت او گفت فزت و رب الکعبه برستم بخدای کعبه از دست و جور
روافض و همچنان بود کی ان مرد مردان و شیر سوار میدان جبار جهان
گفت رافضی بدین پیکر برز شد جمع شود و چون دستی بر دین فشا نی
نامدند شود بهری می گفتند مردی جادو است و رای ندارد و بهری گفتند امان
واسیر گیرد کافر شد کی حکمین بکرد بهری خوارج شدند بهری غالی
بهری غرالی بهمه حلولی بهری شتام و لعان و عیاب شدند تا او از همه
بیزار می جست و بعد از جامی کی هم از روافض بشب نوزدهم ماه رمضان او را
بکشت و این بهتر امامی است و بورد کتر معصومی پیش روافض که هم ایشان
بکشتندش نه بوبکر کشت و نه عمر و نه عثمان نه طلحه و نه زبیر نه ما
و نه پدران ما و نه سلطانان ما و نه پدران ایشان اگر بدانی کی او را کی
کشت عبد الرحمن ملجمش کشت کی هم رافضی بود از کوفه و خدمتکار
علی بود و هرچه با همه اهل بیت رفته است بدرستی کنم کی شما رافضیان
کرده اید و همه مستوجب لعنت و مذلت و بوبنه اید ...

این کلمات با انصاف از همه دل و جان سماع باید کردن و ما را بهمت و دعا مدد
بکردن کی در جواب این کتاب همه تقرب بخدای کرده ام و همه تبرک بمصطفی
و مرتضی و امید می دارم بر حمت و آمرزش و وز جزا و ان الله لا یضیع اجر
المحسنین اما انچ گفته است کی این همه بدیشان خود رافضیان کردند
عجب این عقل عقلا را از ما پایی کرد در اول کتاب فصلی مطول در بن
دارد کی اصحاب رفض فلان و فلان بودند و در موضع گوید زنادقه بود
و جای دیگر گوید ابن المقفع بود و این همه تشنیع و بهتان فراموش کند
و گوید رافضیان در سپاه علی بودند و فرمانش نمی بردند با همه فضلا
و عقلا از پادشاه و رعیت و قاضی و مفتی و خواص و عوام حنفی و
شفعوی و شیعی بدانند کی بحرب اولش باخر نمی ماند و اخرش با اولش
و انچ گفته است کی فرمان علی نمی کردند و تابستان می گفتند گرم است
و زمستان می گفتند سرد است تا او را از ایشان ملال گرفت تا اخر فصل این
هست و چنانست کی حکایت کرده است و امیر المومنین با منزلت او را چنین و نقصیر
و انکار و نفاق ایشان خالی نکند کی در عهد همه انبیا و در لشکر ایشان
مانند این و بیش از ین بوده اند و کفته و کرده و قران مجید از ان همه حکایت
می کند اما بر یاست کی مصنف نو ناصبی از برای حرمت مهاجر و انصار این فصل
را انکار نکرده بودی و برایشان تشنیع نزده بودی کی رافضیان عهد علی
در این احوال اضعاف مهاجر و انصار کرده بودند کی با رسول علیه السلم همان معا
ملت کرده اند و سید علیه السلم از دست و قول و عمل ایشان هم چنان
متشکی بوده است و نالان که علی از دست این رافضیان و فزان از ان جمله
حکایه می کند او لا گروهی بزمان محمد را می گفتند ما با تو ایم و بدل
با تو نبودند و دشمن وی بودند تا ایة امد از خدای تعالی کی اذا جاءک
المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله و الله یعلم انک لرسوله و الله
یشهد ان المنافقین لکاذبون بدیگر موضع چون نماز سر با و کسالی می
کردند و زکوه با کراه می دادند و بر محمد انکار می کردند و او تنگ
دل می شد تا ایت امد کی و لا یاتون الصلوة الا و هم کسالی و لا ینفقون الا
و هم کارهون و چون رسول در تابستان عزم غزا کردی می گفتند کی ما

بگو ما کرم شمشیر نتوانیم زدن تا آیه می آمد کی قل نار جهنم اشد حرا لو کانوا یفقهون
وچون لشکر عرب به مدینه می آمدند می گفتند وعدهای خدا و رسول غرور است و دروغ می فرمودند و آیت کی
حکایت عمرو دارد تا رسولای ایشان آیه می آمد کی ما وعدنا الله و رسوله الا
غرورا وچون رسول عزم مصاف کردی عذرها بدروغ می نهادندی کی خانهاء
وخانها خراب است نتوانیم آمدن تا حق تعالی گفت یقولون ان بیوتنا عورة وما
هی بعورة ان یریدون الا فرارا وچون امیر المومنین علیه السلام تنها سوار و [illegible]
وآله می گرفت و تنها پیش عمر می رفت ایشان در خانها نشسته و در خانها
و شهر بسته چون رسول را با او [illegible] داشتند ومی ترسیدند درین صفت کی قرآن
حکایه می کند کی واذ زاغت الابصار وبلغت القلوب الحناجر وتظنون
بالله الظنونا هنالک ابتلی المومنون وزلزلوا زلزالا شدیدا و دیگر آیت گفت
عفا الله عنک لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا وتعلم الکاذبین
و دیگر وقت کی بر قول و وعده مصطفی [illegible]
و بدل بر خلاف او [illegible] می آمد یقولون لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز
منها الاذل [illegible] در آن تهمت و شبهه [illegible] حکایه می کند [illegible]
[illegible] موضع کی انکار می کردند [illegible]
[illegible] اصرار می کردند چنین حکایه کرد از آن قوم [illegible] عبارت کی قال
فان رجعک الله الی طایفة منهم فاستاذنوک للخروج فقل لن تخرجوا معی ابدا
ولن تقاتلوا معی عدوا انکم رضیتم بالقعود اول مرة فاقعدوا مع الخالفین
و مانند این آیات کی از قوم عهد رسول حکایت کرده است باری تعالی پس اگر
آن قوم کی با امیر المومنین چنان معاملات کردند رافضی بودند این جماعت کی با سید
المرسلین این معامله کردندی ندانم رافضی بودند یا نبودند اگر رافضیان
نبودند رافضیان علی اقتدا بدیشان کردند کی با رسول همان کردند [illegible]
خود نیز رافضی بودند [illegible] رافضی خود مذهبی باشد کی در عهد رسول و علی بوده
باشد و بر همه مذاهب تقدم دارد و ایشان را قدم سبقت است در ایشان
طعن نباید زدن و اگر خواجه سنی گوید ایشان منافق بودند و نقصانی
نکند کی در لشکر او منافقان باشند بنبوت مصطفی را [illegible] جماعت نیز کی خواجه
از ایشان حکایه کرده است هم منافق بودند و امیر المومنین را نقصانی نکند کی

کردر

کی در لشکر او منافقان باشند پس اگر با مومنان دگر بودند ومنافقان دگر اگر اینجا نیز
شیعیان معتقد دگر باشند و منافقان دگر تا با یک دگر بنا بر کنند تا همه مقصود
حاصل باشد و همه شبهت زایل
الخ گفته است کی عبد الرحمن ملجم لعنه الله
رافضی بود او را یک دست کی کوفی بود و خود شاگرد او بود نیک مانده است اما حادثه
[illegible] بولولو فیروز بود عمر خطاب را بکشت کی آن [illegible] بود کی [illegible] عمر
شده بودند و او مغضوب بود [illegible] عمر بود و بیعت کرده بود بخلافت بر
عمر و در بعضی تواریخ هست کی این بولولو فیروز نام بود و غلام مغیرة بن شعبه
بود وکان نصرانیا فی الاصل والله اعلم پس اگر عبد الرحمن ملجم رافضی بود
بولولو فیروز [illegible] بود والخ گفته است کی نشان رافضی آن باشد کی بر یکدیگر جمع آیند
و متفرق کی [illegible] شوند در فصلی کی بعد ازین هست متوجه شود کی صفه کیست
و بکه لایق تر است چنانکه شبهت نماند کی با صبیان چون جمع آیند چگونه پراکنده
شوند در مواضع و مواقفی کی [illegible] باشد و اما الخ گفته است
کی هرکس از لشکر علی بیرون انکار می کردند کی [illegible] دارد و [illegible] ندارد حکمین چرا
کردی امامان [illegible] کی کافر شدی سبحان الله چه مانده است این بحث
به بیعت شوری کی چون عمر خطاب حوالت و اشارت در امامت بدان شش شخص کرد
[illegible] بنهاد و مهاجر و انصار در آن سرگشته و [illegible] شدند و کبرای
مهاجر و اعلا انصار [illegible]
[illegible]
امامت نص نیست اختیار و اجماع است تا بر [illegible] معتبر کنیم امروز دگرباره گوییم
اختیار و اجماع نیست امامت بشوری است وچرا آنکه روز حکمین علی رای کنند ده
چندان روز بیعت شوری عمر رای کنند اما ما روا نداریم کی زبان و قلم برخیال
الفاظ بی بنا بنهیم کی مصنف در حق امیر المومنین اجرا کرده است وگرچه این قوم عمر را
زیادت از آن می کنند کی ایشان علی را کنند پس اگر انکار مهاجر و انصار
عمر را در بیعت شوری خللی نکند انکار اهل حکمین فضل و منقبت علی را زیادتی
ندارد این [illegible] می کنند تا [illegible] حاصل آید
الخ گفته است
کی علی بر کشتن امامی بود نزدیک روافض و او را هم ایشان بکشتند در نوزدهم ماه رمضان
نه بوبکر بکشت نه عمر نه عثمان نه طلحه نه زبیر لکن عمر خطاب بر کشتن امامی است

نزدیک خواجه داور ابولولو فیروز بکشت نهم روز از ماه ربیع الاول و او را نه علی کشت و نه حسن
و نه حسین نه سلمان نه بوذر نه عمار نه [illegible] الخ گفته است نه طلحه بکشت
نه زبیر دگر باره بحساب [illegible] نیست این دو شخص [illegible] را او را بکشتند اما ظفر نیافتند
وکشته شدند [illegible] تقصیر نکردند با عدو ایشان باری خواجه
بنیست جواب معارضات این کلمات کی ایراد افتاد تا هر کس که بوجه بر خواند مقصود
آن داند [illegible] مستحق لعنت [illegible] خود هست [illegible] علی [illegible]
الا مومن تقی ولا یبغضک الا منافق شقی والحمد لله رب العالمین
وچون هنگام حسن بود روافض تیر بر رانش زدند وطنفسه از زیر وی کشیدند و ردا ش
بربودند و همه رافضیان [illegible] معاویه
صلح کردن و مختار عمر خود را گفت آن وقت کی حسن بن علی را [illegible] شده بود کی معاویه
از شام می آمد و حسن دانست کی روافض با وی همان کنند کی با پدرش کردند مختار بو
عبیده [illegible]
[illegible]
معاملت چون کنیم مختار بزرگتر شیعی است نزدیک رافضیان این و مانند این کرده
اند و بوده است [illegible] این کلمات [illegible] ماند
اول الخ حوالت کرده است [illegible] حسن علی و صلح او با خال المومنین خواجه [illegible]
وخذلان قوم نمی دانم کی آن نقصان عاید می داند بحسن علی یا بقوم کی با او خیانت کردند
اگر عاید می داند بحسن کی امام حق است چرا صلح کرد [illegible] و مانده است
بدان صلح کی رسول خدا صلی الله علیه وآله کرد با پدر خال المومنین آنکه هنوز مسلمان
نشده بود [illegible]
پس اگر عهد و صلح با بوسفیان [illegible] نقصان رسالت مصطفی نکند عهد و صلح
حسن علی با پسر بوسفیان [illegible] نقصان امامت او نکند کی حسن [illegible] رسول
هست [illegible] بو سفیان [illegible] شیعه حسن علی کرده است
[illegible]
وخیانت کردند اما [illegible]
از مهاجر و انصار کی روز احد با خیر المرسلین همین معامله کردند و اگرچه رافضی نبودند
رسول را در مصاف مجروح بگذاشتند [illegible] بوسفیان غالب آمده [illegible] چنانکه

یکی ماند

یکی نماند اما انصار کی با رسول آن کردند هیچ نشاید گفتن کی جمهور [illegible] بودند اما
اینجا کی با حسن علی این کردند ایشان را لعنت شاید کردن کی رافضیان بودند رسول مجروح
در مصاف افتاده تنها همه بگریختند چنانکه قرآن خبر داده است تولوا الا قلیلا منهم
اجماع است کی الا علی مرتضی نمانده بود [illegible] کنند سهل حنیف انصاری [illegible] بود
و در حق این رافضیان کی از حسن علی برگشتند هیچ آیتی نازل نشد اما در حق آنها کی [illegible]
[illegible] الا متحرفا لقتال
او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله الایه پس خواجه بوسنی آنها کی از حسن برگشتند
رافضی خواند ندانم کی آنها را کی از مصطفی برگشتند چه می خواند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] صدر اول و جمهور اعظم اند و بعوض ایشان
هم رافضیان را لعنت می کردن کی باکی نباشد اما الخ بر مختار بو عبید ثقفی
رحمه الله علیه تشنیع زده است کی عمر خود را گفت بیا تا سرش ببریم و بمعاویه فرستیم
عجب نباشد از [illegible] کی دعوی علم تواریخ کند [illegible] کی مختار امیر
المومنین [illegible] دعا کرده باشد و ثنا گفته و نصرة وعده داده
بصحة قول آن معصوم او صد هزار خارجی و باغی را از اعداء آل رسول و مصطفی بکشته
ورخت سعادت بجنة المأوی برده [illegible]
[illegible] این قصه هر کس که داند مختار را متهم نخواند و مجرم نداند و این چنان بود
کی چون آن امام معصوم و سید مظلوم حسن علیه السلام نزدیک سعد ثقفی آمد کی عم
مختار بود و سعد بر موصل والی بود از قبل معاویه [illegible]
داشتن مختار رحمة الله علیه از صفا عقیدت [illegible] حسن علی [illegible]
کی [illegible] عمر [illegible] رسانند [illegible] اعور حارثی شیعی
آمد [illegible] رسانند کی قبله شیعیان
و امام مومنان است و وارث علم انبیا و امامان است رای تو درین اندیشه چیست
[illegible] رحمه الله علیه از زهاد عالم [illegible] دنیا و کارشناسان جهان
بود گفت ای پسر [illegible]
[illegible] حسن علی را هلاک [illegible] معاویه [illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم اوست تا خود عمت چه سر دارد تا اگر

خیانتی بدل دارد ما را معلوم شوذ و بهمه حال چاره ی بسازیم و ابن سعید را از دست او بجهانیم
مختار رحمه الله علیه بیامذ و این معنی در سر واعمش بگفت عمش خوذ معتمد و معتقد بوذ
جواب چنان داذ کی نبشته است و مختار ایمن گشت و مطمین القلب شد و این معنی مختار
عیبی و عاری نبوذ از غایة حمیت بوذ و از فرط شفقت و صفا اعتقاد پاکیزه و این مصنف
چون حوالت کند ایشان را اول و آخر و غرض ازان شناختن ایشانست تا باید بودن و این بود
احوال حسن و قوم او کی گفته امذ تا بدانند کی نه بر حسن علی ملامتی هست در صلح و توقف
و قوم او چون اقتدا بروز احد کرده باشند دران گو بختن و بذدلی هر عذری کی الجا نهند انجا
باشذ و حق همیشه حق باشد و کر چه ضعیفی نماید و باطل همیشه باطل باشذ و کر چه قوتی دارد
ان الباطل کان زهوقا [illegible] و چون وقت حسین علی بوذ روافض نامه
بر نامه داشتند و او را بهزار مکر و دستان از حجاز بکوفه کشیذند و چنانکه عادة روافض باشد
کی در سر کاری سازند و چون چوبی از سلطان بدیشان رسذ همه سر خویش گیرند و جانب
سلطان ابستند همه دلها پیش عش بایکدیگر راست بنه عمر سعد و شبث ربعی الیربوعی و عمرو
بن الحجاج الزبیدی و شمر ذی الجوشن الضبابی و سنان بن انس النخعی و خولی بن یزید الاصبحی علیهم
لعاین الله و غیرهم اینان همه روسا قبایل کوفه بوذند کی قاتلان حسین علی بوذند اول نامه
بکوفه کشیذند همه شیعة بوذند و مسلم عقیل را از حسین درخواستند و حسین مسلم را
بفرستاذ همه برو بیعت کردند هژده هزار مرد رافضی از بران هزار عهد و سوگند خوردند
کی با حسین غذر نکنند بنفس و مال مواسات کنند و مسلم را بدین امانت و زنهار بخویشتن نزول
کردند و در سر دعوت و بیعت می کردند و در سر مزا امذن و شذن کرفتند بیزید بدمشق
بوذ و ولایت عراق و خوراسان بعبیدالله زیاد لعنه الله کی پسر عمش بوذ داذه بوذ و او کوذکی
عمر بیست و دو ساله بود و در سیاست و ناباکی و فطانت و تدبیر پادشاهی نهایت کمال بوذ
جاسوس ها کرذ تا ازین حال اگاه شذ رییسان روافض را تهدید کرد همه سوگندان بدروغ
بخوردند از همه عهدها کی کرده بوذند و زنهار با جگر گوشه ی زهرا و نبیره ی
مصطفی یکسو نهادند مسلم بن عقیل را بدست باز داذند تا او را و خانه خدا یش را
هانی عروه مرادی بشومی روافضیان کردند اینان را ببردند و از بام کوشک بهو دورا
بزیر انداختند سرها از تن جدا کرده کودکان روافض رسن در پای ایشان بستند
و در انجا کی بازار بوذ پایمال بر خاک انداختند همه روز تا کناسه می کشیدند و ازان همه نامها
کی نوشتند و بیعت و سوگند یکسو نهاذند و جانب عبیدالله ایستاذند حسین

ز کی

حسین علی ازین همه آگاه نه و چون بطف کربلا امذ انجا کی او را بذانجا آورده بوذند
بنامه و بیعت خون عمر سعد و عمرو حجاج و شمر ذی الجوشن برابر او بفرستاذ چون برو در
رسیذند حسین علی می گوید کی نه شما مرا خواندید تو کی سنانی تو کی شمری تو کی شبثی
و فلان و فلان عهدنامه نوشتید و مسلم را کی پسر عم من بوذ درخواستید اینک صد
و پنجاه نامه دارم از آن شما در حرجی این می گفت من ننوشتم و آن می گفت من ننوشتم و
انکار و جحود می کردند و آن بزرگ و سلالة دین را کر را بدروغ زن می داشتند
و تیغ در روی او کشیدند و آب بروی ببستند و سرش ببریدند اگر تو دانی کی کی کرد مردانم
از سپاه شام کسی نبوذند همه کوفیان رافضی بودند کی حرب او بر خود بنشستند و او را
بکشتند تا بایه ی ایشان پیش عبیدالله ملعون زیادت شوذ و ده تن از کوفیان اسبان را
بر سینه ی پاک و پشت عزیز او براندند سینه ی پر علم باقی آل عبا و پشت جگر گوشه ی
زهرا شیخ [illegible] مرتضی محبوب مصطفی مشهور [illegible] و سما مذکور در ملا اعلی خوذ
بکوفتند و تفاخر می کردند تفاخر می کردند و رجزهای گفتند و شعرها می خواندند
نحن رضضنا الصدر حتی الظهر نکوی ابوبکر کجا بوذ و عمر و عثمان کجا بوذند مهاجر
و انصار کجا بوذند بوحنیفه و شافعی و محمد حسن کجا بوذند تابعین و تبع تابعین و زهاد
و عباد کجا بوذند ما و پدران ما کجا بوذیم ایمه و قضاه و فقهای ما کجا بوذند کی شما را با آن
طعن در ما و لعنت و احز [illegible] ایذ ای شما رافضیان کرده ایذ تا و ان یاد کران جون
بی بنیذ همه رافضیان بوذند و شما بر منوال و منهاج ایشانیذ و از ایشان بهتر نه ایذ
اولا عمر بن الحجاج کی میمنه لشکر کوفه داشت او بوذ کی در حرب صفین طلایه دار علی بوذ
و رنجی بوذ مطاع در لشکر علی و عمر سعد کی امیر سپاه سالار بوذ روز حرب صفین با پسر
عمش هاشم المرقال بن عتبه بن ابی وقاص میسره ی سپاه علی داشتند و شمر ذی الجوشن
کی سر حسین ببرید صاحب وضو علی بوذ و او را و پدرش را علی برساله بمعاویه فرستاذه
بوذ زیرا که خطیبان علی بوذند تا در اهل شام تفرقه کنند کی معاویه خلافت را نشایذ
و مهاجر و انصار ابر علی بیعت می کردند و خولی بن یزید کی سر حسین بشام برد صاحب
سلاح علی بوذ و سنان بن انس نخعی کی ایشان بوذ با شمر در کشتن حسین برادر زاده کی
مالک اشتر بوذ و کر هر یکی را از روسا قاتلان حسین بر شماریم دراز شوذ علی الجمله
همه رافضیان بوذند پیشانیها سیاه بکرده چنانکه اینها کی ما نماز شب می کنیم
پس این شما کر ریز یاد بکران چون بی بنید بمحاکی ما عذر بیزید و زیاد نمی خواهیم

همه فاسقان و ظالمان بوذند ما چه کنیم و ما را چه گناهست اگر کردند و خوانده ی
رسول بر دیذ شما رافضیان بر دیذ نوحه و وا ویلی چه درخورد است [illegible]
بر سبیل تطویل در حق حسن علی شرح داده است بهری راست و بهری دروغ و این
قوم کوفه با وی کردند از همه انواع و شهادة حسین بران وجه بیش تر
چنانست کی شرح داده است و سبحان الله العظیم شانه چه مانند است این
کوفیان و رافضیان با حسین علی کردند بدانچ مکیان و مدنیان کردند
از مهاجر و انصار پیش ازان با عثمان عفان کردند جمع کننده ی قرآن
داماد سید پیغمبران تو آن قوم را هر نام کی خواهی بنه و هر لقب کی خواهی
بده کی بعد از عمر خطاب پیران مهاجر کبرا انصار احلاف قبایل و روسا
ایشان چه تیمی چه عدوی چه مروانی چه اموی همه متفق الالفاظ و
الاقوال شدند کی امام بحق بعد از عمر خطاب اختیار امة عثمان عفانست
با رسول هجرة کرد بدو دختر با رسول وصلت کرد او را بعهد و پیمان
بیعت کردند راست چون امامت بروی قرار گرفت همان جماعت کی بیعت کرده
بوذند و عهد بسته برگشتند و عهد و پیمان بشکستند و او لیز [illegible]
و صحابه کی مخالفه عثمان کرد عبدالرحمن عوف بوذ کی عثمان حمای استحقاق
از مال زکوة بیکی از بنی حکم بخشید عبدالرحمن بن عوف الزهری
مسور بن مخرمه را بفرستاذ و باز ستذ و بر مستحقان زکوة قسمت کرد و
قصه ی مقتل عثمان همه احتمال نکند اما آورده اند کی چون قوم جمع
امذند طلحه کی از جمله ی عشره ی نا جیه است بنزدیک خواجه بر در سرای عثمان
با حضور قوم عدیس سری ی گفت عثمان از بالا می گوید هذا طلحة کما
ترون اللهم اکفنیه شره فانه حمل هولا و الیهم علیه اللهم بنان بن
عیاض را بکشت مهاجر و انصار جمع امذند کی کشنده را بدرست باز ده
عثمان گفت لم اکن لا قتل رجال النصرانی ازین سبب آتش در سرای عثمان
نهاذند و سه روز آب بروی ببستند چنانکه کوفیان بر حسین علی و عثمان
از طلحه و زبیر و عایشه فریاذ و آب می خواست ایشان نداذند تا مار نهاد
ایشان را رافضی نشاید خواندن امیرالمومنین علی چون فریاد عثمان شنید
و بچارکی او دید بیامذ و می گوید ایها الناس ان هذا الذی تصنعون

لا یشبه

لا یشبه امر المومنین و لا الکافرین لا تقطعوا عن الرجل الما فان الروم و الفرس
لیوسر فیطعم و تسقی گوش با علی نکردند ناصبیان سنگین دل و قطره ی آب
بدان پیر ندادند اما صحابه ی رسول و زنان رسول را رافضی نشاید خواندن
آنکه محمد بوبکر صدیق بدیوار سرای عمرو بن حزم الانصاری فرو شد و
کنانه ی بن بشیر و ابن حمران و عمرو بن حمق الخزاعی و جماعتی از اهل
بیعت اول و عثمان بر دیگ زنش و انثله قرآن می خواند سرش بر مصحف
ببریدند و کر با حسین چنان معامله با خر رافضیان کردند با عثمان
چنین معامله با اول ناصبیان کردند تا خواجه مجبر حال عثمان با حال حسین
قیاس کند تا شبهة برخیزد همه ناصبیان بوذند سبلتها سوها ن
بکرده چنانکه این جماعت کی می گویند ما سنیانیم تا هر دم آن پیر برد کوار شیخ
المهاجرین و الانصار می گفت ای مسلمانان ازین چه خیانة دیده ایذ
نه شما مرا بخلافت بنشانده ایذ و بر من بیعة بسته ایذ ای طلحه ای زبیر
ای عبدالرحمن ای فلان ای فلان زنهار البتة التفات نکردند چون رافضیان
کوفه و چون محمد بوبکر با جنجری تیز بیالین او رسید عثمان می گوید
یا بن ابی بکر ان اباک لو راک لیهاک اگر پدرت ترا برین حالت دیذی
ترا از قتل من نهی کردی این می گفت من خبر ندارم ان می گفت من بیعت
نکرده ام چنانکه کوفیان بطف کربلا با حسین علی با چنان امامی و صحابیی
در حرم رسول کشته امذ زنان و بردگیان او چون بردگان عور و عرجه
اسیر و مبحیر در بدر چنان نکاه می کردند و مهاجریان و انصا
ریان اگر چه کوفی و رافضی نبوذند سرش بر مصحف می بریدند و در
تفسیر محمد بن جریر الطبری سنی باید دیدن کی کودکان مدینه
با عثمان کشته زیادت ازان خواری کردند کی کودکان کوفه با مسلم بن
عقیل و هانی عروه و می آورد کی هفت روز رها نکردند کی دفنش کنند
خواجه مجبر نگوید تا این دو زین العابدین و باقر و صادق کجا بوذند مومن
طاق و شیخ المفید و هشام حکم و بوجعفر بابویه و بوجعفر طوسی
و حسکا بابویه و بو اسمعیل و امیرکا و عبدالجبار مفید کجا بوذند ه
رافضیان قم و قاشان و آوه و ورامین و قوسین و ساری و آرم کجا بوذند

تا وبدران با کجا بوذیم کی خواجه بعد از پانصد سال زفان بنفرین و لعنت را
فضیان دراز نکرده است عثمانرا نو کشتی دشمنی بوبکر و عمر من باشم الخ شما
خارجیان کردید کناه بر دیکران چکونه می نهید اکر ندانی کی کی کرد بیا
تا بکویم همان جماعت کی اختیار و بیعت کردند برکشتند و بکشتند پس
قیاس باید کرد قصه حسین را با قصه عثمان برین وجه تا هیچ بحیر
واشتباهی نماند واخ زیادتست جوان بجمع کردن اولا ان کو بیان اخر حسین
علی جماعتی بماندند چون مسلم عوسجه و زهیر قین بجلی و حبیب مظهر
و ابو ثمامه صایدی و عبدالله عمیر کلبی با چهل کس نفسهای زکیه
همه مومنان معتقد شیعیان مستبصر کی جانها فدا کردند و تنها
در سبیل خدای کردند عجب تر اینست کی از چندان مهاجر و انصار
کی عثمان از همه فریاد می کرد یک تن فریادش نرسیدند نه بچوبی نه
بسنکی نه بشمشیری تا حسین علیه السلم اکرچه کشته شد کشتن او چون
کشتن امیران بود و کشتن عثمان چون کشتن اسیران بود پس هنوز ه
رافضیان کونه و نابحزک کردند کی سنیان مکه و مدینه و این فعل اختیار
کردن ما به ین محمود باشد و دلیل بران کان قوم کی حسین علی را کشتند نه شیعی
بودند و نه مذهب ما داشتند انست کی از ان روز تا الی یومنا هذا شیعه نهارًا
جهارًا خلفا عن سلف ایشانرا کافر دانند و لعنت واجب دانند و دلیل بر انکه
کشندکان عثمان مذهب خواجه مصنف داشتند انست کی هیچ سنی زهره ندارد
کی ایشانرا کافر داند یا لعنت کند پس چون بر کشنده ی حسین را کافر دانیم
و خواجه کشنده ی عثمان و حسین را مسلمان داند پس هم فوایدا زوی حاصل ابد
اما الخ کفته است کشندکان حسین همه خدمت پدرش علی مرتضی کرده بودند
کذلک کشندکان عثمان خدمت بوبکر و عمر کرده بودند و یکی خود محمد بوبکر است
و ان وجه کی بیان کرده شد واخ کفته است سنان انس جاذ داده ی مالک اشتر
بوذ و صاحب وضو علی بوذ تصغیر بحساب کور تر است کی شرحبیل بن مدرکه
روایت کرده است از عبدالله بن یحیی کی کفت در ان حرب بذرم صاحب وضو و ضا
حب مطهره امیر المومنین بوذ و کور می شاید کی پسر نوح النبی کافر باشد و بمذهب
خواجه بد مصطفی کافر باشد اکر مالک اشتر را کی شمشیر شیر خدای بوذ

برادر زاده ی خارجی باشد بش پس نقصان نکند شیعت را و مصنف را فراموش نباید کردن
کی این جماعت کی ان روز از حسین علی برکشتند و با عبیدالله کمراه یار شدند چون امیر العرا
ق مختار بن ابو عبیده ثقفی شیعی رحمة الله علیه خروج کرد بطلب خون حسین و ال حسین ع
بیشتر ان بودند کی از عبیدالله بن مرجانه برکشتند و با مختار یار شدند و باقیان خود علف
تیغ مختار شدند و همه را بدرکات جهنم سپردند فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله
رب العالمین [...] کی کشندکان حسین علی شامی بودند نه چنین است کی اصول
کار همه شامی و بصری بودند و بهری حجازی و بهری کوفی کی بقیة السیف امیر المومنین بودند
اول عمر سعد وقاص است کی مصطفی صلی الله علیه و اله از فعل بدو و بد پسرش را خبر داده بوذ و مولد
عبیدالله بن مرجانه طاغیه معروفست کی هفت معروف از قریش در پدرش باد دعوی کردند
قرعه زدند بنام بوسفیان برامد و او را خود زیاد بن ابیه خواندندی و بوشتندی و عبیدالله
زیاد حرامزاده و بد فعل کی بدترین صفة باشد [...] و مادر ان باشد بدو وجه طمع توان
داشتن و مسلم بن عمرو الباهلی کی مشیر و مدبر بنی امیه بوذ و همیشه خصم امیر المومنین
بوذه و منقد مره ی عبدی صاحب سر خال المومنین خارجی زاده و محمد اشعث نه پسر
اشعث قیس است با نو عبدالرحمن بن ملجم و خاسوس قطام خارجیه و بدرجعده است
کی حسن علی را کشت و محمد اشعث کیرنده ی مسلم عقیل است همه خارجی و دشمن امیر
المومنین بالملعون نه از خدمتکاران بنی امیه بوذه است پس چون طاغی نه در م
خریده ی بوسفیان نیست معقل مدبر نه علام زیاد حرامزاده بوذ و مانند این همه
شامی و خارجی متولی عمر سعد امیر عبیدالله بود او سلطان یزید پلید نکا النعر کا
المعنیه کالملاح و اسامی همه پوشیده نیست بر ما اما کتاب دراز شود و ملال
خیزد خوانندکانرا و این قدر کفایت است [...] الخ کفته است کی نزد
عراق و خوراسان بعبیدالله مرجانه داده بوذ چون سلطان پسر زاده ی هند باشد
و امیر پسر مرجانه باشد قسمت چنین باشد کی عراق و خوراسان بعبیدالله مرجانه
رسد و پسر فاطمه ی معصومه را کی پدرش نور دیده ی امیر بینش است چندانی نرسید
از همه عالم کی در وایمن و مرفه بنشیند تلک اذا قسمة ضیزی و [...] الخ
کفته است کی کشندکان حسین علی شیعت بودند و نه انسته است کی شیعه او بنی همدان
و بنی ثقیف و بنی مراد و بنی مدحج و بنی خزاعه بودند کی هرکز نه برکشتند و نه عهد
و پیمان بشکستند چون سلیمان صرد خزاعی و مسیب بن نجبه و زهیر قین بجلی و حبیب

مظاهر و رفاعه بن شداد و مسلم بن عوسجه الاسدی و ابو ثمامه ی الصایدی و عبدالله بن عمیر الکلبی
و حر بن یزید و سعید الغزا و کنانه ی بن عتیق و شبیب بن مالک و عمرو بن قریظه و عبد الرحمن
بن عبد ربه و مانند ایشان کی دین داران بودند بدلیل و حجت نی تهمت و شهرت نه سنانکی امن
خارجی و خولی یزید مابون و زرعه شریک مطعون و شمر پسر ملعون و مره ی منقد کل انباب
و مانند ایشان مشتی او باش نجباد کفار اشرار دین بدروغ با بغض وخته در دبیرستان کفر لوح
بدعة اموخته علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین [...] الخ کفته است
کی مصنف انتقالی اکر ما ان روز زمان بودی متابعت حسین علی کردمانیم و عذر خواستمانست
انصاف اینست کی بر قول و اعتقاد و قلم و تصنیفش پیداست کی بعد از پانصد سال کرده
است و برحلال زادکی خود دلیل الکمحته است کی متابعت حسین فاطمه کردن یا متابعت
یزید معویه و الاعمال بالنیات و یوم ندعوا کل اناس بامامهم و چون این مهملات
کفته امد و این جوابات برین وجه ایراد افتاد و شبهات زایل و باطل و مضمحل
کشت فصل [...] کی مهم تر است در خاتمه ی این فصل بر سبیل ابتدا ایراد افتد بتوفیق
خدای و برکات ال و ائمه هدی او ان تغیر بر کی ان مصنف کرده است از حکایات
و الزامات بر مذهبی معتبر نتوان کردن کی خود را فاعل و مکتسب فعل خود کویند و نیک
و بد خود را حوالت بخود سازند و مدح و ذم و ثواب و عقاب بر اعمال پیوند کنند
و جزا بر اعمال کویند تا کو نیا نرا نشاید کی ذم کنند بر انک با حسین علی کردند
از نکث عهد و غدر و خذلان و مکیان و مدنیان را مجبور نتوانند داشتن و کفتن بدان مخا
طبه کی با عثمان کردند و عثمان و حسین را درجاتی باشد بقبول الم و صبر بر بلا
و نیل شهادت بمذهب خواجه سنی چه کافر چه مومن چه ملحد چه موحد چه
موافق چه منافق چه ناصبی چه رافضی چه شیعی چه سنی همه مجبور و مکره اند مبر اند
از فعل نیک و بد قدرت موجبه خدای افریده است مکلف را در افعال البته اختیا
ری نیست کافر قادر نیست کی بت نپرستد و جهل نتواند کی ایمان اورد ملحد
چکونه تواند کی مومن شود کی خدا بیش بر ان داشته است و قضا چنان رانده است
و او مقهور است خلاف فعل و خواست خدای نتواند کردن علی را خدای ع کشت عبد
الرحمن ملجم در میانه بهانه است عمر را خدای ع کشت بولولو در میانه بهانه است
قتل حسین رضا و قضا و خواست بر بان مذهب کی مصنف دارد نشاید کی فعل
بزرک را بر رافضیان حوالت نکنند و ایشانرا مجبور نخوانند و عجبست کی هرزنا

ولواطه کی خواجه کند همه فعل خدای باشد اما الخ رافضیان کنند همه فعل ایشان
باشد و عجب تر انست کی دکر باره از مذهب بد خود فراموش کرده است کی باری تعالی
مالک الملک است اکر خواهد این رافضیانرا با این همه شتامی و لعانی و عیابی علی رغمه
همه را ببهشت فرستد و خواجه انتقالی را با چنین تصنیف کی برای زاد قیامت کرده
است و با این مذهب نو کی اختیار کرده است بدوزخ فرستد کی جزا بر عمل نیست واو
مالک الملک است و تعز من تشا و تذل من تشا بیدک الخیر و از اکی مذهب و اعتقاد این
باشد روا نباشد کی در مذهب مسلمانان طعن زند باید کی بمشیة اکنند تا خود خدای
چه خواهد و بقیامت چه باشد و کر نه و خواجه را باید کی افعال خیر و شر را بمکلف
رجوع کند باید کی مذهب نو را دست بدارد و با سر مذهب اولین شود و می کوید
و می نویسد با خلاف ساقط باشد و شبهت زایل و وفاق حاصل و الحمد لله الذی هدانا
لهذا و [...] الخ درین فصل و در ذکر مواضع بر طریق تشنیع یاد کرده است کی
این طایفه روز عاشورا اظهار جزع و فزع کنند و رسم تعزیة را اقامت کنند و مصیبت
شهدای کربلا تازه کردانند بر منبرها و قصه کویند و علما سر برهنه کنند و عوام
جامه چاک کنند و زنان روی خراشند و مویه کنند و این معنی را بتهمت و بدعت منسوب
کرده و نامرضی دانسته از غایة بغض ال رسول و از فرط عداوت اولاد بتول او لا
معلوم همه جهانیانست کی بزرکان و معتبران ائمه فریقین از اصحاب امام مقدم بوحنیفه
و امام مکرم شافعی و علما و فقها طوایف خلفا عن سلف این سنة را رعایت کرده اند
و این طریقه نکاه داشته او لا خود شافعی کی اصلست و مذهب بدو منسوبست بیرون
از مناقب اوراد و حسین و شهدا کربلا مراثی بسیارست و یکی از ان قصیده ی است کی می کوید

اَبکی الحسین و ارثی جحاجحا ... من اهل بیت رسول الله مصباحا

تا اخر قصیده با مبالغتی تمام و کمال و در قصیده ی کی می کوید

تاوّبَ همّی و الفواد کئیبُ ... وَ اَرّق نومی و الرقاد عجیبُ

تا اخر همه مرثیه ی اوست بصفتی کی بر چنان معانی دیکران قادر نباشند و مراثی شهدای
کربلا کی اصحاب بوحنیفه و شافعی را هست بر عدد و بی نهایة است پس اکر عیبست اول
بر بوحنیفه است و بر شافعی و بر اصحاب ایشان انکه بر ما انکه چون فرو تر ای معلومست کی خواجه
بومنصور ماشاذه باصفهان در مذهب سنة در عهد خود مقتدا بوذه است هر سال این روز
این تعزیة با شوب و نوحه و غریو داشته اند و هر که رسیده باشد دیده و دانسته باشد

وانکار نکنند و آنکه بغداد کی مدینة السلام و مقرّ دار الخلافه است خواجه علی غزنوی حنفی
داند کی این تعزیه چگونه داشتی تا بحدی کی بروز عاشورا در لعنت سفیانیان مبالغتی
کرد سایلی برخاست و گفت معویه را چگوئی با داری بلند گفت ای مسلمانان از علی پرسد
کی معویه را چگوئی آخر دانی کی علی معویه را چگوید و امیر عبادی کی علامة روزگار
و خواجه مَعیّ و سلطان بحق بود او را در حضرت المستضیء بامر الله بپرسیدند این روز کی
فردا عاشورا خواسته بود کی چگوئی در معویه جواب نداد تا سایل سه بار تکرار کرد
بار سیوم گفت ای خواجه سوالی مبهم می پرسی نمی دانم کی کدام معویه را می گوئی آن معویه را
کی پدرش دندان مصطفی بشکست و مادرش جگر حمزه بخایید و ببست و اندر بار تیغ در
روی علی کشید و سرش سر حسین ببرید ای مسلمانان شما این معاویه را چگو بیند
مردم در حضرت خلافت حنفی و سنی و شافعی زبان بلعنت و نفرین برگشودند این
و مانند این و تعزیه حسین هر موسم عاشورا بیغداد تازه باشد با نوحه و مزیاد
و امـــا بهمدان اگرچه مشبّهه را غلبه باشد برای حضور رایت سلطان و لشکر
ترکان هر سال مجد الدین مذکر همدانی در موسم عاشورا این تعزیه بصفتی دارد
کی قمیان را عجب آید و خواجه امام نجم ابو المعالی بن ابی القسم بزاری نیشابور بان
کی حنفی مذهب بود این تعزیه بغایت کمال داشتی و دستار بگرفتی و نوحه کردی
و خاک پاشیدی و فریاد از حد برون کردی و ری کی از امهات بلاد عالم است معلومست
کی شیخ ابو الفتوح نصر آبادی و خواجه محمود حدادی حنفی و غیر ایشان در کاروان
سرای کوشک و مساجد بزرگ روز عاشورا چه کرده اند از ذکر تعزیه و لعنت
ظالمان و درین روزگار اغر هر سال خواجه امام شرف الائمه ابو نصر الهسنجانی کند
در هر عاشوری بحضور امرا و ترکان و خواجگان و حضور حنفیان معروف و همه
موافقت نمایند و یاری کنند و این قصه خود بوجهی گوید کی دیگران خود ندانند و بنا
رند گفتن و خواجه امام بو منصور حفده کی در اصحاب شافعی معتبر و متقدم است بوقت
حضور او بری دیدند کی روز عاشورا این قضیه بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان
درجه و تفضیل نهاد و معویه را باغی خواند در جامع سرهنگ و قاضی عمده ساوی حنفی
کی صاحب سخن و معروفست در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه بنو عی
گفت و این تعزیت بصفتی داشت از سر برهنه کردن و جامه دریدن کی مانند آن نکرده بود
و مصنف کتاب اگر داری است دیده باشد و شنوده و خواجه تاج شعری حنفی نیسابوری

روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند کی چه مبالغه کرد در سنه خمس و خمسین و خمسمایه
باجازت قاضی با حضور کبرا و امرای بر این بدعة بودی چنانکه خواجه مجیر اسفالی بمجلس
حنفیان و شعبیان برفته باشد آخر مجلس شهاب مشاط رفته باشد کی او هر سال کی ماه
محرم درآید ابتدا کند بمقتل عثمان و علی و روز عاشورا بمقتل حسین علی آورد تا سال
پیرار بحضور خاتونان امیران و خاتون امیر اجل و این قصه بوجهی گفت کی بیمی بود دم جامها
چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم سر برهنه شدند و زاریها کردند کی حاضران گفتند
زیادت از آن بود کی بزعفران چاک کنند شیعت و کرامت علما و قضاة این معنی بتقلید و مدا
هنه می کنند از بیم ترکان و چون سلطان موافقت با قضیان باشد و گر باعتقاد
می کنند خلاف ایشان خواجه را نقصان باشد اما آن با داد در بلاد خوارج و مشبهه
کی روا ندارند کردن ذکر همه حنفیان و شفعویان و شیعه از سنه را متابعت
کنند بر خواجه پنداری از این هر سه مذهب بیزار است و خارجی است پس باید کی
بخوزستان و لرستان شود کی خارجیانند تا نه بیند و نشنود کی تعصب کی اورا
سنت کسرانیست و تعزیه حسین علی داشتن متابعت قول خداست قل لا اسالکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی و موافقت قول مصطفی است کی گفت من بکی علی الحسین او
تباکی وجبت له الجنه تا هم گوینده و هم شنونده در رحمت خدای باشند و منکرش
المنافق و مبتدع و ضال و گمراه باشد و خارجی و مبغض فاطمه و النبی و علی و اولا
دش و الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون و این روافض هر یک
را از بنی و علی قرابی می کردند چون زید بن علی و یحیی بن زید و محمد بن عبد الله
و ابرهیم بن عبد الله الحسنی با خمری و الحسین علی بفخ و قاسم رسی و یحیی بن هادی
و محمد بن القسم صاحب طالقان و یحیی بن عمر الحسنی و مانند ایشان را کی اکثت بوان
شمار و ای کردند کی ما این کنیم و این کنیم علوی از نهر ان خواستی کی مهری
از دنیا در رسد و با امر معروف و نهی از منکری کنند بقول شما رافضیان مغرور
شدی خروجی بکردی روافض چون او را از شیعه اسبان سلطان بشنیدندی بسر
خویشتن گرفتندی و بیچاره را بدست و او دادندی علوی گرفتار شدی خلفا آل عباس
با ایشان همان کردندی کی سلجوقیان کنند با هم دیگر با بکشتندش یا کور کردندی
یا محبوس کردندی چون چنین بود ما را اندرین چه گناه رافضی را گناه بیشتر بود
کی ما را ابنه بینی چون زید بن علی الحسین خروج کرد بر امیر عراق یوسف بن عمر الثقفی

کی از قبل هشام بن عبد الملک بود رافضیان کوفه او را قرائب کردند و چهل هزار مرد
برو بیعت بکردند قرار میعاد خروج شب اذینه بود بیست و یکم صفر سنه احدی و
عشرین و مایه خروج کرد هزار مرد در کوفه افتاد شب تاریک در کوفه افتاد
لشکر سلطان و اتباع زید بهم فراز آمدند چون روز شد از آن چهل هزار دویست
و سی مانده بود نصر بن سیار و نصر بن خزیمه دیگران همه گفتی بزمین فرو شدند زید علی
از نصر خزیمه بپرسید کی یا سبحان الله آن قوم کجا شدند او گفت او را نو بپرسیدند
کی چگوئی در بوبکر و عمر گفتی من گواهی دهم کی پدرم زین العابدین تولا کردی
بدیشان و گفتی برحمهم الله کانا امامین عدلین بدین سبب ترا رها کردند
زید گفت صدق رسول الله هم الروافض لهم خزی فی الدنیا و الآخرة
آنکه چون بر زید علی دست یافتند تبری بر پیشانیش آمد و کشته شد
و پنهان در جوی دفنش کردند تا مروانیان ندانند هم رافضیان ره نمونی
کردند تا او را برآوردند و برآویختند و زنش را بدست و دادند
تا زن اسبش را از دستها نگاه بر نهاده ببریدند همه رافضیان کردند هم
و اعلی هم با حسن هم با حسین هم و او لاد او هر یک را رافضی گروهی کشت و هم با
زید علی این وفای و با هر یک از اهل بیت رسول خدای همین کردند
این فصل مستقصی بکوش و هوش سماع باید کردن تا چون
شبهه زایل شود همه فایده او حاصل شود و لاحج از زید علی المظلوم
صلوات الله علیه حکایه کرده است و از دیگران سادات رضی الله عنهم
شیعه اصولیه ایشان را مفترض الطاعه نگویند و خروج از شرایط مو
جبه ندانند در امامت و امر معروف و نهی از منکر تنها بلشکر و حشر حاجت
نباشد کی با تمکین و حصول شرایط مفرد توان کردن و برای آحاد الناس واجبست
و چون کشته شدند خدا ایشان بر صبر و برای آلم و قبول مشقت ثوابهای عظیم وعده
داده است و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه
الابصار و مصنف حوالت قتل ایشان به بنی العباس کرده است و بیشتر از سادات
را خود عبد الملک و هشام و ولید و یزید کشتند کی مروانی اند تا دانی کی تهدات
است کی اخرین خلیفه ای ایشان عمر عبد العزیز بوده است و اول این خلیفه بنی
عباسیان بلعباس سفاح و عدد اسامی همه خلفا و القاب ایشان ما در کتاب

البراهین فی امامة امیر المومنین بیان کرده ایم در تاریخ سنه سبع و ثلثین و خمسمایه
و امـــا آنچ گفته است کی ایشان بغرور رافض مغرور شدندی بایست کی نشنوند
کی کامل و عاقل و بالغ و عالم و فاضل بودند و گر زید بن علی علیه السلام ندانست
کی او این بود بعد از وی دیگران بایست کی بدو اعتبار گیرند و السعید من وعظ
بغیره پس این غرامت و ملامت مگر بدیشان عاید تر باشد کی بر رافضیان کوفه
و گر مصنف این فصل برای بدعهدی روافض آورده است کی با زید علی وفا نکردند
راست می گوید و بر مجلس سامی انتقالی پوشیده نباشد و در تواریخ خوانده
باشد و نوشته کی دیر است تا مردم بدعهد در جهانند و مردم را مغرور می
کردانند و در فتنه و آفت می نهند چنانکه طلحه و زبیر کی از بزرگان
مهاجر و انصار اند را امامت و بیعت شوری یاران درجات رفیع نزدیک
جمع کردند بیامدند و بحیلت و افسون ام المومنین را کی جفت پاکیزه رسول بود
و دختر بوبکر صدیق بود خراب کردند تا بیا تا خون عثمان طلب کنیم کی او را
علی بو طالب فرمود کشتن و کشندگان را و چون محمد بوبکر و مالک اشتر در لشکر
علی اند و خصومت دیرینه با یاد او دادند و چندانکه عایشه امتناع و انکار
می کرد ایشان غرور زیادت می کردند کی نام تو بدین حرکه در جهان بماند
و خون عثمان بدان بزرگی هدر نشود و علی و اولادش و اتباعش تا بقیامت
جرمی نکنند و لاف نزنند هر چند کی عایشه انکار بیشتر کرد زبیر عوام
بعداوت علی تکرار بیشتر کرد تا آنکه چون دل عایشه بدین نرم کردند و او را
خراب کردند چنانکه روافض گوینده زید بن علی را و عایشه می گفت بیک
زن و شما دو مرد این کار بر نیاید کی علی امامست و خداوند شمشیر
و قوه و لشکر است و عالم ترجمانیاست بعلوم دینی و احکام شرعی
در افتادند و از مهاجر و انصار و از ابنا المهاجرین الاولین و الانصار
المتقدمین اند هزار سوار و پیاده جمع کردند و سوگند و عهد و پیمان
کی هم نشست و هم زبان باشند تا شر علی از مسلمانان کفایت کنند و
خون عثمان کی ایشان کشته بودند از علی کناه باز خواهند و بزینت
مکر و دستان زن رسول را علیه السلم کی باری تعالی گفته بود و قرن
فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی بیرون ببلیس کردند و از خانه اش

بیرون آمدند و در هودج بنشاندند و خلاف طبع اعتصاف وقتال علی آوردند و رسول
خبر داده کی یا علی تحاربک حمیرا ... وچون لشکرها بهم رسیدند در بصره
شهور سنه اربع وثلثین من الهجرة وامیرالمؤمنین را پنجاه وهفت سال بود این روز
وده سال بیش بود کی مصطفی را وحی آمد وبیست وسه سال بیش بود کی مصطفی هجرة کرد
وده سال در خدمت مصطفی بمدینه بود وچون سید علیه السلم از جهان نهان شد
بیست وچهار سال وازماه خلافت بوبکر وعمر وعثمان بود ومدت خلافت امیر
المؤمنین پنج سال وچند ماه بود واو این قتالی و حربها این بود در بصره با طلحه وزبیر
وقوم ایشان ودر شب نوزدهم ماه رمضان ضربت یافت واو را شصت وسه سال
بود مدت عمر مصطفی صلی الله علیه وآله چهل سال از هجرة رفته انکه چون ان
هر دو لشکر بهم رسیدند از شیر غزان امام متقیان مبارز میدان ایمان تیغ
از نیام بیرون کرد چنانکه در تواریخ مذکور است اسحار اشخاص ناکثین باد تیغ
لرزان کرد دست وسر مبارزان دیان بازار از زلزال کرد راست چون شهادت ذلزال
ان بود لکوشها رسید چون برگ درخت خزان همه در پای ... بیشتر
کشته شدند واندکی از ان بگریختند بیشتر کی هودج داشت دران میانه بماند و
شرح قصه درین کتاب مفصل نتوان گفت تا امام اشکر ولشکر منهزم مروان
کرختند طلحه وزبیر کشته العقله اشتر ببغناذ و هودج بر زمین امد امیرالمؤمنین
علیه السلم عبدالله عباس را ومحمد بوبکر را رضی الله عنهما بفرموده بود تا محافظة
اشتر وهودج می کنند تا نا اهلی وبیگانه چشم بروی نیاید این هودج و شخص
بر هودج رسیدند یکی عبدالله عباس پسر عم مصطفی و همیشه شاگرد وهواخواه
مرتضی و بهترین خلفا ومحمد بوبکر صدیق پسر صدیقه برادر علی واحد منکار
ومرزند وجاکو چون ... این هودج و شخص بکوشه عایشه رسید ایشان را ...
واین شد وگفت این هولاء القوم این قوم کجا شدند عهد وپیمان وسوگند را ...
کردند جرا اثر از بین حجرات ... ماند کی کوفیان ...
علی کردند اما اگر ایشان رافضی بودند کو چنان کردند اینان یاری سنیان بودند
چنین جرا کردند محمد بوبکر وعبدالله عباس رضی الله عنهما می گویند را ...
دار الماندان بران دو کانه عهد بشکستند واز تو برگشتند بلی انکه اینان ...
قومی نباشد کی یجتمعون ذبذبة ویتفرقون مقرعة واجر دیدن کی ...

حون عثمان عفان جه کرده دوم انست کی ابیشا نیا کفتند کی تو ادر حق امیرالمؤمنین علی ورد
فضیلت ادبی لحبابه از رسول روایت است واین کلمات را بتو منسوب کردند کی تو گفته ی
در حق او

اذا ما العیش حکک علی الحرک — تبین غشه من غیر شک
فقینا الغش والذهب المصفی — علی بیننا اشبه الحک

از بنح و وجه ترا رها کردند کی اینها ناصبیان اند علی را دوست ندارند عایشه گفت ا...
دوست شده را کی از اذعه است کی رسول مرا خبر داده است واین قوم ناکثین اند
کی سید علیه السلم گفته است وانک تقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین خواجه
مصنف باید کی این حادثه را با حادثه زید علی قیاس کند کی سابق است بران پسر واضعاف
از ناصبیان اموختند کی اول ایشان کردند تا اگر عمر را کشتند ناصبیان کشتند وگر
عثمان را کشتند هم ایشان کشتند وگر با عایشه خیانت کردند هم ایشان کردند نکوی نا دشنام
ولعنت وتفریق دیگران بحلیست تا کجا بود هم اولیشان واخر بیشان تا کجا بودند هر روزی
جماعتی از تو بیابند وبزرگی را فراب کنند ومغرور کردانند وباخر یا بکشندش و یا
بگریزند واین عادت تو است واسلاف تو کی یجتمعون ذبذبة ویتفرقون مقرعة وگر
خواجه مصنف را این فصل ظرفه می اید از ین نزدیکتر وروشنتر باز نمایم کی هم انکار
نتواند کردن باشد کی دست از سر کار ما بدارد وان انست کی معروف ومشهور است
کی سالها است کی بفضل وعقل مسترشد خلیفتی بوده است ودر عهد او جماعتی از
نامعتمدان خوارج سنی لقب خواستند کی خاندان عباسیان را حرمة وناموس بردارند
باتفاق بیشتر امی درامدند وبتدریج می کنند این سلطنت وجهانداری وجهان بانی
از مشرق تا مغرب خلفا وبدران ترا بوده است وهرون ومامون را دار الملک مرو و
خراسان بودی وسریر گاه ببغداذ ودر همه شهری از بلاد عالم متولی زبون بودی
بفرموده ایشان وترکان اصولی و ... وشوکتی نبود واین از روزگار معتضد ...
خلیفه بیدا امد کی ... قیمرد کی طغرل بود کی برفت وداد را زاود
وترکان منوه کرفتند وگر ملکشاه ومحمد وبرکیارق وسنجر را قوتی بود مسعود
را باری ان قوتی نیست کی او بلهو وطرب مشغول است ولشکر او همه بدل وجان نتواند
کی امیرالمؤمنین وقت وخلیفه روزگار بی واین چندانی باشد کی رایت عالی تو از بغداذ
روی بهمدان نهد هر منزلی کی نرسی لشکر تو بیشتر باشد ولشکر مسعود از ...
تو وهیبت فر تو خود کفایت باشد بذین فریب وغرور چنان بزرگواری را فراب کردند

ومغرور بکردند جنانکه اصحاب جمل وروافض کوفه کردند تا مسترشد خلیفه لشکرها جمع کرد
وروی از بغداذ بهمذان نهاد جاسوسان سلطان خبر اوردند کی خلیفه امد او خود سلطانی
ساکن وعادل وکاردان بود ورعیت دوست مشورت درین کار با امیران وخواجگان
کرد همه گفتند او خلیفه است بقوت نومی کند وگر نه جرأت بودی این دولت واین اسم از خاندان
ایشان بیفتاده بود واین کار خود ایشان را باستحقاق نیست کی در لشکر تو هزار
بو مسلم هستند واو را ... دارد ودیگر ... تو در جهان ... کار تو ...
کرد عین الدوله خوارزمشاه کاردان وکربز بود گفت وگر باز شاه نخواهد کی این معنی
بخویشتن کفایت کند من تنها بروم با قبال تو وان مشتی بازاری غوغای خارجی طبع
ناصبی فعل سیاه نای گرسنه ابیشر تقبولی نا مرد را جه محل باشد کی جندان باشد کی
شیهه ی اسب ترکان بشنوند البته سر خویش گیرند کی قاعده ی ایشان همین است
یجتمعون ذبذبة ویتفرقون مقرعة امیر پس نقش بازیار مقدمه ی لشکر بغداذ بود
وخوارزمشاه مقدمه لشکر سلطان بود مرج ... بیکدیگر پیوستند وان در ذو القعده
بود لسنة تسع وعشرین وخمسمایة راست جون شیهه اسب سلطان بشنیدند جنانکه قاعده
ایشانست یار رافضیان کوفه موافقت کردند وهمه بگریختند وچنانکه ایشان زیر
علی را تنها بگذاشتند اینان ناصبیان وقاموکبه ی خلیفه در مصاف گاه رها
کردند وسر خویش گرفتند سیدی بدان بزرگواری اسیر وغریب ومتحیر فرو ماند
دران حالة نا امیدی ... گوید این هولاء القوم کجا شدند ایشان وزیری
گوید هولاء یا مولای یجتمعون ذبذبة ویتفرقون مقرعة وگر بربن خارجیان ناعهد
... وقا اعتمادی بودی بدرایت درخانه منزوی نبودندی بیرون امدندی وسر نگون
اسلام کردندی کی خلیفه برای این باید کی حق مسلمانان بدیشان رساند وحق خود
برخود نگاه دارد نه جون قایم را فضیان کی درخوانه باشد اما جون نامعتمدی این
خارجیان وضعف یقین ایشان بدرایت را معلوم بود با قایم موافقت کردند وتصرف
نمی کردند ندامت مسترشد را سودی نبود وملامت فایدتی نکرد در خیمه ی پر پشم
محبوس مانده بود وپشت دست می خایید وبران جماعت کی او را مغرور کرده بودند
ونفرا بکرده لعنت ونفرین کرد دایم کی ایشان یاری رافضی نبودند ومسترشد دران
خیمه می گفت اخر من جه کردم کی اینان از من برگشتند گفتند اینا ... جنان بود
کی تو لعنت علی بازجایگاه خواهی نهاد جون ان ز اعتقاد باکیزه وسیرة نیکوی تو

بدالسنة

بدانستند کی روا نداری از تو برگشتند وعهد وپیمان بشکستند کی اینان دشمنان علی اند
کمترا متابعت کنند کی علی را دشمن دارد وان سیّد دران غصه وبلا ومحنة می بود تا ناگاه
بردست ملاحده ی ملاعین شهید امد کی مو ... در معرفه خدای قول پیغمبر گویند وجون
درجه ی شهادت بیافت باذربیجان بمراغه مدفون است وقبر ش ظاهر همه زیارت
ناصبیان وخارجیان کی باول واخر با ایمه وخلفا جنین معامله کردند واخ بعد از ان
با پسر ش راشد کردند خود معلوم است کی بذکران همه کتاب مطول شد وخواجه انتقالی
... بایست کی جون احوال زید علی وان سادات دانسته بود از این احوال نیز بیگانه
نبودی با یکدیگر قیاس کردی وبدانستی کی باول واخر رافضیان این معانی از
ناصبیان اموخته بودند وانتدا بایشان کردند از نکث بیعت وکشتن امام وبکشتن
اولاد ... ...
خانه باحسان باز راست نباید والحمد لله ومنه که باجود این جوابها ومعارضات
ان سبیها ... را خطری واثری نماند وبر عاقلی مصنف کی بخواند سره بداند والحمد
لله کما هو اهله وصلی الله علی خیر خلقه محمد المصطفی واله الاکرمین من اله
وجون نوبت خلافت بمامون رسید وفضل بن سهل ذو
الریاستین وزیر بود کی بر مامون جنان مستولی بود کی دست خلیفه بر بسته بود ومامون تا کی
تا ن حکم نتوانستی کردن وتوقیع فضل کردی ومهر او نهادی وبر درم ودینار نام ذو الریاستین
بودی ومشرق ومغرب وفرمان لشکرها در تحت تصرف او بودی وا ومامون را فراز اورد کی
کی رایات سیاه ولباس سیاه طرح کرد ورایات ولباس سبز کرد واو را گفت خلافت وال علی ده
کی حق ایشانست تا دنیا واخرت تو بسلامت باشد تو اجرا باید کی از بهر فرزندان خود ولد
العباس کا خویشان تو اند بدوزخ روی وحق با خداوندان حق ده بدست خود تا ممکنی تا پیش
خدای تعالی معذور باشی واین همه از بهر ان کرد فضل سهل کی رافضی بود منکر المحسن فرات
کی وزیر معتضد بود کی شرح او رفته است وسهل کی پدر فضل بود زنده بود وهنوز گبر
بود ورافضی نبوت فضل مستولی بودند وخلیفه را وصی بود اتفاق بران نهادند
کی خلافت با علی موسی الرضا دهند مامون الحاحها کرد ورضا دانست کی ان بحالت از ایشان
بنیاد اکی رسول خبر داده بود ونیز رافضی رضا نکنند قبول نکرد وبهزار جهد ولایة
عهد قبول کرد ودو سال ولی عهد بود ومامون بمرو شادمان بود وعلویان براعمال

ازهم ولوز ... کرم علیه ... لنقله و ... اللهم ... ابو ... الحبیب ...

سنیه بودند فضل سهل هر روز در خدمت علی بن موسی الرضا رفتی روزی خلوت ساخت انکه
گفت پنهان همه مردم کی بن کار او انجا رسانیدم کی این طاعیه را از اطراف بیار انتر چه اکرام
او واجب شمردم ابو قوت دار رستگار کردم و این سخن و ماجری در شرو بوذ اکنون
بیا تا او را بکشیم و دولت بردن سپاه شرق و غرب چون مهره ی موم است در دست من
علی موسی رضا گفت لعنت بر تو باد من نداشتم کی کار شما رافضیان نه خدای باشد
هوای باشد مرا این کین نیست مرد این عم من و منعم من با من و بنا رات من از کرد کی
بذ راستی باید راز من نکردند من با و غدر کنم و کفران نعمت کنم این از ما نسزد و خدای
تعالی این گمان نه دارد و ترا کی بذان کار کردن و داستن کارهای کبر کار نجا
رسانید کی کلید ملک مشرق و مغرب در دست تو نهاد و خاتم خلافت روی زمین در
انگشت تو کرد این روا داری کی کنی و اندیشی مرا خود بی نعمتی بر تو است چه جشم
باید داشتن چون جنین انکرد فضل سهل از و نا امید شد کبری و روا فضی و حشت اسه
نفسی دامنش گرفت برفت و مامون را گفت چندانکه من اندیشه می کنم این کار از بیت
خانه بخواهد افتادن و بوجود این علوی مردم سر از طاعة تو بیرون خواهند کردن
و ولد العباس خود همه دشمن شدند و در بغداد ماتم خلافت برداشتند و از بهر او
مردان ابن عمان تو برابراهیم بن مهدی ببیعت بکردند این کار را سرو بن بایست
و علویان جهان بگیرند و نیز می اشنوم کی این علوی پنهان دعوی تو می کنند و در سر
شیعه را بر تو بیرون خواهند اورد تو اولیا دولت تا علم و زهد و سیرت او ببینند
تو در چشم ایشان خوار شدی مامون گفت چکنم کی جهان بر کردانیدم گفت او را
شربتی دهیم و گوئیم او بمرد مامون راضی شد فضل سهل رافضی او را زهر داد و دکر
باره در افاق خبر دادند تا لباسها و رایات سیاه کردند و علویان را معزول کردند

این کلمات محالات و ترهات بی مغز و تیشر بی لب کی از سر نا انصافی ایراد کرده
است اگر چه کسی بدین نکند چون شروعی برفت بر تو نتوان گذاشتن پس بضرورة کلماتی
لایق بسکت بر روذ بتوفیق باری جل جلاله اولا معلوم ست کی از اول این فصل تا اخر ش
همه دلالت است بقول این خواجه بر بر مود دیانت و غایت امانت و عصمة رضا علیه السلم
و حجت انکه گفته است بر جهل و دیانتی و نا معتمدی و سست اعتقادی مامون ...
و عقلا اهل سنة بر معانی این کلمات کی درین فصل اورده است واقف شوند عرض ...

مصنف بر انند و اعتقاد ش معلوم کنند کی بر چه وجه است اما انچ در اول فصل حکایت
کرده است با مبالغت از فضل و درجات و رفعت و نوة و شوکه و صولة و حرمت و وقار
و تمکین و فرمان فضل سهل عجب است کی در اول کتاب اورده است کی با فضیان را هر گز
قدری و منزلتی نبوده است وان تقریر فراموش کرده است وان شر عقله بعضها ... مرتبة
هر یک معترف شده تا جای کی گوید بلحسن فرات حاکم بود بر مقتدر خلیفه و جهان او داشت
و مامون خلیفه را با جزالت فضل و نبالت اصل و کثرة عقل وان همه علم و عدل در ملک
و خلافت جمادی بانده کرده و کلید جهانبانی و خاتم ملک و خلافت در دست فضل
سهل نهاذه و او را رافضی خوانده و بحمد الله تعالی علی رغم مصنف ماخوذ در فصلی مفرد
بیان کرده ایم کی همیشه بر کار ملک در عرب و عجم بر شیعه بگشته است و تکرار اسامی
ایشان شرط نباشد و ملال افزاید و بیچاره بسطوح بازی ماند کی چون تنها باشد همه
بازیهای نشسته بیند و با حریف جابک اسیر باشد و بند انسته است کی هر کس کی در خواب
دشمن را بیفکند و تعبیرش ان باشد کی هر کز برنخیزد و در فصلی گفته کی اینان لقب بودن
و بذو الریاستین فضل معترف شده تا ان قول نیز خطا باشد اما انچ حوالت بفضل
سهل کرده است بیشتر دروغ محض است و بهتان زیرا اصل از تغلب او بر مامون خلیفه
کی اتفاق است بر انکه مامون عالم و عاقل و فاضل بوذ و در رای و تدبیر و جهان داری
دستی تمام داشت و گر او را در رضا علیه السلم اعتقادی پدید امد از ان بود کی در احوال
اخرت اندیشه داشت واز اخبار رسول واز ایات قران بدانسته بود کی حق با آل
مصطفی است و نظر بر وجه کرده و اهل حق را بدانسته و رضا را علیه السلم بخویشتن
خواند و تمکین کرد نه بقول دگران و ولایت خود بر وی مقرر می کرد و فضل سهل
کی مدد می کرد از ان کرد کی خدمتکار و مشیر بوذ او را پس اگر همه بقول فضل
کرد چرا چون دگر باره بر خلاف ان گفت انکار نکرد و گردنش نزد کی تقلید او
هر بار بر خلاف یکدیگر قبول کردن غایة جهل باشد بی حجة و بینة کی انچ فضل پنهان
همه جهان رضا را گوید بیا تا مامون را هلاک کنیم بهمه حال یا رضا یا مامون نقل
کرده باشد یا هم فضل گفته باشد اگر رضا گفت بایست کی مامون فضل مجرم و
متهم خاین نا معتمد را هلاک کردی نه رضای معصوم منزه مبرا را و فضل خود محال است
کی ان فضل با مامون بیارد گفتن و چون ایشان هیچ دو نگفتند مامون عیب نداشت نرانم
کی خواجه مصنف از ان سر کجا خبر داشته است کی هیچ ندانست الا فضل و رضا علیه السلم

و نا الملی کو نبوذ و گر نا ملی بوذ چون با مامون نقل کرد بفعل بد فضل چگونه روا داشت کی
رضا را هلاک کند و از بن ابیت بر بیگانه افتاذه بوده است کی و کالت و دارزة و زاجری
و درین کلمات نیک تامل باید کردن تا فایدة بر خیزد و اما انچ حوالت کرده است ان
تغییر کسوت و رایات و لولد العباس چه مامون مو بوذ بقول فضل سهل اگر حق بوذ
بر شیعه تشنع نباید زدن و رافضی خواندن و مبتدع شناختن و گر ان تغییر باطل
و بدعه است بقول خواجه مامون در ان مدت مبطل و رافضی و مبتدع بوده باشد
یا باجتهاد خود تا بتقلید فضل و عجبست کی از خبری کی مصنف درین کتاب اورده
است کی رسول علیه السلم گفته است کی خلافت در ولد العباس بماند تا بقیامت
مامون با فضل او ان خبر در حق خود بنشنیده بود کی مگر مصنف عالمتر است
کی شنیده است و دانسته و گر خبر متواتر است مامون جهد کرده است بتقلید فضل رافضی تا
قضای خدای بگرداند و قول رسول را باطل داند و امامت بر رضا تقریر کند و این همه با دلالت
باشد بر جهل و نادانی مامون و بر فضل و دانش مصنف یا نه و ان خبر بدروغ اورده است
و مامون عالمتر باشد و مصنف از سر جهل و تعصب اورده باشد تاملی باید کردن تا کدام
وجه اولیتر است درین باب و چون خواجه منکر کسوت سیاه و رایت سیاه نا و از ان کی امامت
رضا گوید رافضی و مبتدع و بی راه داند مامون خلیفه را این هر سه دانسته باشد و چون
رضا علیه السلم روا ندارد مامون را کشتن و غدر کردن و مامون بتقلید بی حجة فضل سهل
روا دارد کی چنان سیدی را بی جرم و بی گناه زهر دهد و بکشد در حق او درست باشد
این ایت و من یقتل مومنا متعمدا فجزاوه جهنم خالدا وان حوالت کی مصنف سنی بمامون خلیفه
کرده است و مخالفت قول مصطفی و خلف وعده و خلاف عهد و نقض سوکند و تلبیس و زبیر
غاصب مبتدع ضال و کشتن بیان و کشتن رضا همه دلالت است بر ظالمی و غاصبی و غیر
انک در تامل اورد نعصاب عقل در بن کنند و امام چنین نباید کی مقبول شرع و دین باشد
و بحمد الله بقول خواجه علی موسی الرضا علیه السلم مبرا و منزه و بی گناه و مظلوم بوده است
و چون بانصاف تامل رود معلوم شود کی هر چه گفته است همه دروغ و بهتان و محال و بی
اصلیست کی بجا هم اورده است و ندانسته است کی برف بسیار بکرما ان نیست کند و شبهتی را
اعتبار باشد کی حجة نباشد و هر که اعتبارش باشد کی اب بر دست نباید و باری تعالی ما را
مدد کرد تا هر شبهت کی اورده است بحجة باطل کردانیدیم بان کی معلوم و معلوم ست از کتب
و اثار و تواریخ و نقلهای درست کی مامون را از خود خاست کی رضا را بیاورد و امامت بر وی

عرض کرد و عاقل باید کی هیچ وزیری زهره ی ان نباشد کی خلیفه ی با ان بزرگواری و فاضلی
کی دست از ملک و خلافت موروث مکتسب بدارد و بدیگری سپارد کی اگر مانند این سخنی بانحلی معلوم
شوذ و زیر و غیر وزیر را خون بر خطر باشد و چون چاره و فضل و علم و عفة و زهد و اجابة
دعا و اثار و براهین رضا متواتر شد بعزم و نا رضا را زهر دادند و در همه تواریخ و اثار
چنین است از مخالف و موالف کی رضا را مامون کشت و کس نگفت تا این مدت کی فضل سهل کشت
الا این خواجه کی رافضی بوده است و سنی شده است و هر کس کی چنان کار بزرگ بر فضل بندند
بر خود خندد و این قدر در جواب این کلمات کفایت است لیهلک من هلک عن بینة و یحیی
من حی عن بینة .... و گر این تا هم کی دعوی می کنند بیایذ با ذهم ایف
کنند کی نه تا ایشان بهتر است از علی و حسن و حسین و علی موسی الرضا کی بدرست کردم کی با هر
یکی چه کردند بر ظالمان اهل البیت بحقیقت شما اید و همه ملعون و مذموم اید انکه تعرض
چون علوی خروج می کنند رافضی را در بسر او می بایست ایستادن و تیغ خوردن مسله تا هم
بنهادند تا از دست غلو یان برستند اکنون چون نگاه کنی هر چه بر ال رسول رفته است
خود سروبن از رافضیان خاسته است و هر کو جمع اهل رفض را جمالی نبوده است و نباشد
اما جواب .... این کلمات نکرر و ترهات مزور و لقمه ی خام مشتی عوام نا تمام
و وراز اعلم بعید از جهة معنی کی انانیم ان کشتند کی با علی و حسن و حسین و رضا کردند
انست کی الباری اظلم همه از ناصبیان اموختند کی با عمر و عثمان و عایشه و طلحه و زبیر
و یزید و عبید الله و با مقتدر و مستنصر شد و راشد کردند از کشتن و بر کشتن و مخالفت عهد
و پیمان و خذلان و دروغ و افسوس چنانکه بیان کرده شد بتفصیل و این سنة سنة سیئة
ناصبیان بنهاده اند و من سن سنة سیئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة
تا این نیز کی دعوی کنند بدروغ کی رافضیان اختراع کرده اند وزر و وبال همه بگردن نا
صبیان باشد از ان اول این ملک عبد الرحمن ملجم ابا زبکر بن عبد الله و شبیب بجره التمیمی بوذ
در اختیار قتل امیر المومنین و هر سه خارجی بوذند از بقیة تیغ امیر المومنین و هر سه از نهروان
بجسته متولی ان امر قطام خارجیه مشیر اشعث قیس ناصبی که در مشیر یک در قتل امیر المومنین
علیه السلم را عبد الرحمن ملجم لعنه الله یکی شبیب بن بجره و یکی وردان بن مخالد هر سه مجبر
و خارجی علیهم لعنه الله و لعنة اللاعنین و حسن علی را زهر جعده بنت اشعث بن قیس داد
بدرش خلیفه بن امیه برادرش محمد اشعث ندیم عبید الله بمشورة مروان با ذره بر دست
ابیسونیه کنیزک عبد الله عمر خطاب زهر معوبه ... فرستاده ... رای عمر عاص زده

شنوی شرحبیل کی و محصور بود ... تاریخ بود باید کرد ... خوانده اند تا شهید شده اند
کی لعنت بر نویسنده و آلت و دهنده و شمشیر و شمشیر زن بر ایشان باد و اما آنکه عذر ایشان خواهد
امام زمان باد بی باید جستن بیزد که همه با ارادت و رضا و قضای خدای بوده است و این آیت را
اثری نیست کی وما الله یرید ظلما للعباد و حسین علی را علیه السلام علی رغم انف المصنف
سلطان وقت فرمود کشتن یزید معاویه بکینه روز بدر کی اقربای بزرگ او را کشته بود
بعوض آن و آن لفظ بزرگوار امیر المومنین یزید عجبست کی خواجه انتقالی ننهاده است کی

لیت اشیاخی ببدر شهدوا   جزع الخزرج من وقع الاسل
لاهلوا واستهلوا طربا   ثم قالوا یا یزید لا تشل

تا شبهتی نماند در آن امیر یزید بسر زاده هند جگر خواره سپاه سالار عبید الله ماذر شرجانه
زهی نسب زهی حسب زهی خانه متولی لشکر عمر سعد وقاص مهاجر و صحابی رسول و احد
عشره بیعة رضوان قاتل شمر ملعون سالب سنان ملعون همه خوارج مشتبهی با پاکزاده منکران
توحید و عدل خدای دشمنان مصطفی و مرتضی زین العابدین از دست عبد الملک و هشام مروان
و کوتاه دست باقر در عهد عمر عبد العزیز در مانده و محنت جعفر صادق از دست جعفر
بو منصور بوده تا حق عاجز و در مانده کی ... از اولاد علی و فاطمه در زندانها
کشته امامی چون بوحنیفه را بکشته موسی کاظم از دست هارون الرشید مظلوم و مهجور
و محروم با خوکار سندی بن شاهک مقتول و مسموم فرمایند کی قتل رضا مامون با نکو رها
او ذ تقی و نقی از دست معتصم و مستعین و مستعان در مانده و زکی هم چنین داوار و ستم
احوال ایشان ما کتب بسیار است درین کتاب ذکر همه احتمال نکند بس آنچه علاما
از آنست کی خایف است چون خوف زایل شود ظاهر شود باتفاق همه اصحاب الحدیث
و تفسیرها ظاهر است در تاریخها مشهور در عقل مقرر در قرآن مذکور در نقل و اخبار
مسطور و چون خواجه نزول عیسی را معترف است خروج مهدی را چرا منکر است کی آن
ائمه که اقرار کرد بهر دو اقرار کرد و آنکه انکار کرد هر دو انکار کرد
خواجه مصنف یکی را اقرار کرد و یکی را انکار کرد بس عیسی تنها اقرار کردن ترسائی
باشد و حجتی از پس است خواجه را کی بیست و پنج سال رافضی بوده است و در میانه ناصبی
شده و باز دعوی ترسائی می کند و اما ... اخ گفته است کی چون هر وقت علوی خروج
می کرد و رافضی دلیل او بابیست ایستاذن و تیغ خوردن مسلم نیست تا زندانیان تا از دست
... و بخورد آمده است کی ناصبی ... ائمه ... حسین حایت

و دور ذ

خوردن این مسئله بنهاذند کی خلفا را زمانه بدر نباید آمدن و ملازمة خوجه بنهاذ باید بود و چون
معتز و بدر آمذ بر دست ایشان باز دادند تا کشته شد و چون مستنصر شد بدر آمذ بکوهستند تا او شهید
شد و کلو راشد بدر آمذ بر دست تیغ ملاحده ملاعین باز دادند تا کشته آمذ تا دیگر بیرون نیاید
کی خواجه تیغ نمی تواند خوردن این مسئله بنهاذند تا رسته شدند از دست عباسیان اکنون
چون نگاه کنی هر چه بر خلفا و سادات بنی عباس رفته است خود سر و بن از همه از ناصبیان
خاسته است کی ایشان را مغرور می کرده اند و بوقت مدد و نصرت می گریخته اند تا جهان نیمی
امامان گیلان بدست فرو گرفتند و خطبه و سکه بنام خود بکردند از آن حد و دو بهر کی
امامان و متغلبان مصر بدست فرو گرفتند و خطبه و سکه بنام خود بکردند و ایشان را مغلوب
و محروم رها کردند همه از شومی و سستی و بی برمانی و بد عهدی نواصب و چه فرق است میان
آنکه قایم غایب است و از نور احتی با جل غم نمی رسد و از میان آنکه خلیفه حاضر است و اهل شام
و گیلان از و محروم اند این حضور بازپس تر است از آن غیبت و گرنه تیغ و قوة و نصرت
سلاطین آل سلجوق و امرا و ترکان غازی بودی نصرهم الله علی الکفرة و الملحدین بودی اخ
بودی تا چون این جواب و معارضات بر خواند احوال این مذهب کی گرفته است بداند کی چنانک
نوری و سره نیست والحمد لله رب العالمین ... این رافضیان همه دغل داران اند
اما جواب این کلمه آنست کی بدین نقد و عیار و معیار کی خواجه دارد از جبر و تشبیه
و تدویر و تمویه نقد عدل و توحید و نبوة و امامة الا دغل نباشد اما چون مذهب خواجه
تلبیس را لم روا است روا باید داشتن کی این دغل نیست سره است اما خدای تعالی بصورة بدوی
نماید و اخ او را سره می نماید دغل است اما خواجه سر بگریبان بحث بر کند کی یوم تبلی السرایر
باشد ببیند کی عدل و توحید علوی باشد و جبر و تشبیه اموی کی العدل و التوحید
علویان و الجبر و التشبیه امویان و چون سر بگریبان بحث بر کند بداند کی دغل آن باشد
کی خدای عادل را ظالم گفته باشد و رسول را معصوم ناسق و عاشق و امه را جایز الخطا
و وجوب معرفة بسمع گفته و تلبیس را لم روا داشته و تکلیف ما لا یطاق نداند باشد
کی خدای تعالی را منزه داشته باشد و رسول را صادق و امین و امه را ناضر و معصوم و و
جوب معرفة بنظر و وجه دلیل از جهة عقل و تلبیس را لم محال و تکلیف ما لا یطاق
قبیح والحمد لله رب العالمین علی صحة اعتقادنا و ثبوت اعتمادنا ...
آن روز کی رسول علیه السلم مسجد قبا د نماز اذینه کرد و جبرئیل این نماز آورده بود و
فضیلة این نماز بگفت سید علیه السلم شادمانه بود جبرئیل گفت در امت تو جماعتی

خواهند بود و ایشان را لقبی باشد و آن لقب رافضی است این نماز نکنند و از فضل جمع
و جماعت محروم باشند و نشان ایشان آن بود کی این جفت ترا نا شایست نسبت کنند
و اشارت بعایشه رسول علیه السلم گفت الا لا جمع الله شملهم ...
هر منصف کی انصاف خواهد و فکر کند همه شبهتش بر خیزد و همه مقصود خویش یابد
و دروغ و کذب و بد فعلی و قله امانت این قایل اند ان شاء الله اولا خبر خود از جمله
اخبار احاد است و هیچ راوی معتمد ندارد و در کتب معتمد مذکور و مذکور نیست و بمذهب
ما اخبار احاد ایجاب علم و عمل نکند و از مذهب شیعة اصولیه این مسئله معلوم و مفهوم
است دوم آنکه از کجا مسلم است کی شیعة نماز اذینه نکنند کی معلوم است از مذهب
بوحنیفه کی در شهری منقول باشد کی هر صنفی از اصناف محترفه و صناع در آن شهر
باشند و گر یکی در باید وجوب ساقط باشد و بمذهب شافعی باید کی چهل نفر حاضر
باشند تا نماز اذینه واجب باشد و گر کمتر ازین عدد باشند واجب نباشد و بمذهب
اهل البیت علیه السلم چنانست کی چون هفت شخص باشند نماز اذینه دو رکعت واجب
باشد بعد از خطبه بس نماز اذینه در وجوب بمذهب شیعة موکدتر است از آنکه
بمذهب فریقین وگر روا باشد کی با فقد عذر باطل کردن و در زن کنی وجوب نماز اذینه
ساقط باشد اگر شیعه گویند با فقد امامی معصوم نماز اذینه فریضه جماعت
ساقط باشد با آن قیاس می باید کردن و نیک تامل باید کردن تا فایده حاصل آید
و بحمد الله و منه در همه شهرهای شیعة این نماز بر قرار و قاعده هست و می کنند با خطبه
و امامت و شرایط چنانکه در ری و جامع بقم ... جامع آوه و ... و مسجد جامع
بوده این و در همه بلاد شام و دیار مازندران و انکار این غایت جهل باشد و آنچه گفته
است کی رسول دعا کرد کی الا لا جمع الله شملهم و بمذهب بعضی فقها اقل جمع سه است
و بنزدیک بعضی دو است بس خدای تعالی پندارد دعای رسول اجابت نکرده است و محال قول
بنهاده است کی در هر جامعی از شیعت و سادات از پنجاه هزار تا بده هزار و در هر
مجلسی از دو سه هزار تا پانصد و بیشتر و کمتر جمع می شوند و رسول دعا بر آن وجه کرده
بس قسمتی باید کردن تا خود از اولین باشد کی گوییم رسول این دعا نکرده است
یا آنک گوییم رسول دعا کرده است و خدای اجابت نکرده است و جمع شیعه بر خلاف
درخواست و دعای رسول آباد و حاصل است با کثرة و قوة و شوکت ...
و زینه مران بعد می باید کی گوییم رسول منزه است از مانند این دعا و نکرده است و گو

خواجه انتقالی با برخلاف این می باید فتوی می باید کردن و رسول را خاین و دروغ زن و نامقبول
می داشتن و جمع شیعة می دیدن و می اشنودن تا بیرون و اخ گفت جبرئیل علیه السلم سید را گفت
در امة تو جماعتی رافضیان باشند عجبست کی جبرئیل و رسول این مسئله ندانستند کی
بیچاره رافضی در اختیار مذهب رفض مکره و مجبر باشند و خدای تعالی ایشان را از ازل
رافضی در آفریده باشد و بتقدیر رافضی کرده و ایشان را بر خلاف اراده و علم ...
نتوانند کی سنی باشند تا رسول و جبرئیل این تشنیع بر در سرای خدای بکرده بودندی و را
فضیان بی گناه را لعنت نکرده و دشنام نا داده بودندی کی قضای ازلی بر بنشسته
ایشان کرده باشد خدای و راه دعای رسول غلط بوده باشد برین اصل و برین قاعده
و آیة و لا تزر وازرة وزر اخری بهرزه آمده باشد و اما ... اخ گفته است کی
رسول را جبرئیل گفت نشان ایشان آن باشد کی این جفت ترا نا شایست گویند دلیل
بر بطلان این قول آنست کی رسول آن روز کی در مسجد قبا نماز می کرد هنوز در مدینه
نشده بود و واقعه کی عایشه و دروغ منافقان بدین بعد از آن بود بس چون رسول
از جبرئیل شنوده بود کی هر کی عایشه را نا شایست گوید مبطل و رافضی باشد بعد
از آن چون منافقان دروغ بر عایشه و آن حادثه بمدینه بود بعد از هجرة و بعد
از وجوب نماز اذینه و رسول گرم شد و او را با خانه پدر فرستاد بس بایستی کی
جبرئیل را باور داشته بودی و قبول نکردی و گرم نشدی و او را با خانه بو بکر نفرستادی
کی جبرئیل گفته بود کی رافضیان باشند کی او را نا شایست گویند و دروغ گویند و دوستش
ندارند و ازین معلوم شود کی خواجه انتقالی دروغ گفته است و جبرئیل ... جبرئیل
خود زهره ندارد کی رسول را خبر کند و خود بداند کی علم غیب الا خدای نداند و شیعه
عایشه را نه هیچ زنی را از زنان مصطفی و دیگر انبیا این تهمت ننهند و همه مومنین و مو
منات را دوست دارند و نیکو گویند و خدای بفضل خویش رافضیان را مذمت نکند و
دعای رسول مستجاب ... و خواجه انتقالی این همه نقلهای کاذب و بد فعل و روایات
است کی در اول کتاب تقریر کرده است کی مذهب رفض صد و پنجاه سالست تا کی بنهاذه
است و درین فصل می گوید آنجا کی در عهد رسول دروغ بر عایشه بنهاذند رافضیان
بودند بس مبارک باد کی انصفی مدعی بحدث نیست دگر باره تا بدانی کی هر چه گفته
است و نبشته است همه محض دروغ و بهتانست و بدین حجتها شبهه او همه باطل
و مضمحل گویند والحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ...

فصل اخبار آن بیاورد که مذهب رافضی خانه‌ای باشد که از خانه چهار حد دارد و چهار حد را با جهودان دارد
زیراکه بزبونی جهودان مانند و همه جبری جحود کنند چون جهودان و همه روز نفرین
و اشارت با هم بخو کرده‌اند چون ایشان و لعنت شعار ایشان باشد چون جهودان و چون ایشان
تبعهٔ موسی و هرون کنند و دشمن محمد و عیسی باشند و بدان دوستی جفای کشند و آن دعوی
کنند در موسی و هرون و بنی اسرائیل و از ایشان آن نقل کنند که ایشان نگفته باشند
و همچنین رافضی دعوی تبعیت علی و فرزندانش کنند و از ایشان روایت کنند آنچ ایشان
نگفته باشند و در دوستی ایشان مذلت می‌برند و لعنت می‌شنوند و بوبکر و عمر را با همه بزرگان
دین شتم می‌کنند و وقیعت می‌کنند الجواب این فصل که گفته است که مذهب
رافضی خانه‌ای ماند که چهار حد دارد خود قیاسی نادرست و مشابهتی بی‌اصل است و ما درست کنیم
ان شاء الله که مذهبی که بجهود و ترسا مانده‌تر است اما بنقد جوابی مسکت است که عقلا و علما
را معلومست که حدود خانه بیرون از خانه باشد و نقصان و خلل حدود عاید و راجع نباشد با اصل
خانه معلوم را اگر پیغمبری معصوم را چون نوح و لوط و محمد علیه السلم حدود خانه با جهود
و گبر و کافر و ترسا باشد پندارم هیچ عاقلان ایشان را مذمتی نباشد و نقصان جهودی
و ترسایی و مشرکی عاید نباشد با نبوة و رسالت و عصمة و درجهٔ نوح و لوط و عیسی و موسی
علیهم السلم و باید که سرای نبی و امام و همه مومنان از این صفات مذمومه خالی باشد که او حاکم
سرای است نه حاکم حدود و گر در حوالی سرای مومنی مطیع بهر چهار حد خمر خورند و زنا کنند
و کارهای بد و ناشایست کنند و آن مومن در آن میانه منکر و کاره باشد عقلا و شرعا
بر وی هیچ متوجه نشود و ایمان او را نقصانی و خللی نکند بلکه ممدوح و مثاب باشد که در آن میانه
ایمان دارد و طاعة خدای بجای آرد تا علی رغم مصنف اگر حدود سرای شریعة با این چهار نوع
است که بیان کرده است معلوم شود که شیعه را از آن نقصانی نباشد و اعتقاد و مذهب
عیب موحدان شیعه را خللی نکند و ایمان و صلاح ایشان بدان بیامیزد ... باشد من بین
فرث و دم لبنا خالصا سایغا للشاربین تا آخر فصل که ما و مومنان خدای را با نبال مصطفی
و مرتضی فضلی و شبهه را بیان کنیم که مجبری عادت است بسرای که چهار صفه
دارد در داخله از خارج و شرح هر یکی بحجة بیان کنیم تا دلش تنگ نباشد ان شاء الله
اما آنچ گفته است که حد اولش با جهودی دارد زیراکه بزبونی جهودان مانند جواب
است که معلوم نیست که از زبونی چه می‌خواهد در بازارها و محافل شیعه را حرمتی
نباشد همه عقلا دانند که بخلاف اینست و همیشه بخلاف این بوده است و پوشیده نیست

کرده همه اوقات در نیسابور که مهین شهر بلاد خراسانست سید اجل فخر الدین رضی
بر بالای همه علما و قضاة و ائمهٔ فریقین نشسته‌اند و همه سلاطین و پادشاهان ایشان را
محترم و مکرم داشته‌اند و اسباب تجمل و حشم و خدم ایشان معلومست و بتدریج که
فروتر آییم در سبزوار نه سید اجل همیشه از والی و شحنه و قاضی و ائمه محترم‌تر
بوده است و در رشتت و خاست و فرمان روانی و مقبول القولی از همه زیادت
تر و بجرجان چون سید شرف الدین ماضی و ناصر الدین و نور الدین و سید منتهی
و اکنون سید اجل جمال الدین و سید مستنیر الدین نه همیشه رفیع قدر و مقبول القول
بوده‌اند و هستند و باسترآباد چون سید نظام الدین و جز از این سادات آن
ماضیان و باقیان چون سید صدر الدین سمرقندی و کمال الدین استرابادی و معین الدین حیدر
ایشان نه همه بهمه روزگار با پادشاه و محترم و معظم بوده‌اند و هستند ملوک
مازندران چون شهریار و قارون و کرد بازو و اصبهبد علی و شاه شهید رستم علی در
جهانداری و قلعه‌کشایی و لشکرکشی و دشمن‌کشی و فضل و بذل و عقل و عدل
و فضل از آفتاب معروف‌تر اند و مقبول حضرة سلاطین و خویشان آل سلجوق هستند
و آن خاندانها از آفتاب معروف‌تر اند برقرار و قاعدة عمرها الله ببقائه و سادات سادات
سید الحسن و اولاد و شرف الدین و تاج الدین و قطب الدین و بها الدین همه با علم و فضل
و شرف و نسب عالی و مال و جاه که بوده‌اند و هستند همانا پوشیده نماند و خواجه امام
بوجعفر امامی و خاندان او و کذلک در همه اطراف جهان از ملوک و سادات و علما و
دبیران و در شهر ری که از امهات بلاد عالم است در عهد مرتضی قمی که بود که بروی طلب تقدم
و ریاست کردی و معلومست که علمای فریقین هر آذینه بسلام مرتضی رفتندی و از وی عطا
ستدندی و سلطان در وقت اشراق او بسرای او رفت و نظام الملک با عظمت هر سال اند بار
بسرای او رفتی و دانم که چنین سید زبون نباشد و در عهد سید کامل الحسنی کرا زهره بودی
که بروی زیادتی طلب کند و در عهد سید شمس الدین پیر شیعت مگر مصنف دیده باشد
که در همه محافل و جامع سالهای دراز از اصحاب بوحنیفه و شافعی کس بر بالای او ننشست و نتوا
نست نشستن که عماد الدین کبیر خود منزوی بود و قاضی القضاة ظهیر الدین بدیگر جانب نشستی
و روسا و ائمه خواجه مصنف داند که یاد و جلوه ... کانی کردند و سید اجل شرف الدین
مرتضی از عهد بیست و دو سالگی که از مکتب و مدرسه بدر آمد تا الی یومنا هذا کرا زهره بوده است
در بلاد عراق و خراسان که در هر و حضرتی از سادات و علما و قضاة و اصناف مهتران که بروی

تقدم جویند و طلب رفعة کنند و با جوانی و کودکی در محافل ملوک واسطهٔ قاضی حسن استرابادی
و عماد محمد وزان بوذی همیشه و بدو تفاخر کردندی و در همه عراق همین حساب باید
کردن تا معلوم شود که همیشه غالب و محترم و بزرگوار بوده‌اند تا بحدی که ناصر الدین بو
اسمعیل قزوینی رحمه الله علیه در حضرت خواجه قوام الدین وزیر حاضر بوذی خواجه
امام ابو منصور ماشاذه در آن حضرت رفت خدمت کرد و بازگشت که بر بالای ناصر الدین
نتوانست نشستن پس بیخ دانم که که بوده است زبون و این بزرگان از حرمت و رونق
و جاه چگونه بجهودان مانند که داشته‌اند تا آن دعوی با این حجة در تحریر مجبر شرم باید
و گر از این زبونی آن می‌خواهد که خواجه با مصلحی در بازاری بگذرد و سواسی بی
عقلی او را بی‌ادبی باسفاهتی بکند او جواب ندهد ابرا زبونی می‌خواند هر از غایة جهل
و کمال بی‌دانشی و نقصان عقل بندانسته است که حلم و فروتنی و سکون و صلاحیة
و خویشتن داری سیرت و طریقه پیغمبر است و طریقه امامان و صفة مومنانست
نه سرمایهٔ جهودانست چنانکه باری تعالی حکایة کرد از احوال سید اولین و آخرین صلی
الله علیه و آله هر چند که صنادید قریش و کفار مکه چون ولید خالد ولید که سیف الله
است و پدر عمر عاص که رشید هذه الامة است بقول خواجه ناصبی و غیر ایشان سلاانه
بر پشت عزیزش شکنبه نهادند و سنگ بر پای مبارکش می‌زدند و بوجهل شتر مردی که
بوجهلیانش پشتیبان دارند و خواجه پشتیبان مردی داد اول کتاب وصفش کرده شاعر
و ساحرش می‌خواندند و او از غایة کرم با این جفا رنج می‌کشید و صبر می‌کرد و هر چند
جفا بیشتر کردند ساکن‌تر و حلیم‌تر و بردبارتر بوذ و می‌گفت اللهم اهد هولاء القوم
فانهم لا یعلمون پس بایستی که جهودان آن روزگار او را از خویشتن دانستندی که آن
زبونی بوذ چنانکه جهودان را است بره عادة باشد و چنانکه خواجه مجبر بشیعه
استهزا کند آن قوم مشوم بمحمد مصطفی استهزا می‌کردند و بتسلی دل عزیز او آیه
می‌آمد که و لقد استهزئ برسل من قبلک و ایشان صبر و حلمی کردند فاصبر کما صبر
اولوا العزم من الرسل پس بقول خواجه رافضی بدین سنی شده همه انبیا زبون بوده‌اند
چون جهودان و جبرئیل مصطفی را خبر می‌داد که تو اقتدا کن باین معانی با انبیا و طایفه‌ای
باشند که اقتدا بتو کنند در طریقه هر شیعه‌ای که شیعة اهل بیتک ...
صفة آن قوم از امة که در این طریقه متابعت می‌کنند چه باشد تا آیه می‌آید و اذا
خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما پس خواجه که بار آوراست و حلم و فروتنی و صبر بر بلا

و سکوت و سکون بر جفا که بدلیل و حجة درست کرده شد که اقتداست باقوال و افعال مصطفی
و همه انبیا و اولیا بسیرت و زبونی جهودان مانند که می‌کند یا اگر باین خوانگی او دست
یا خربنده‌ای بدنسبی یا سواسی بلجی معتقدی را دشنامی دهد و او التفاتی نکند آن اقتدا
باشد بمصطفی و بهمه انبیا و اولیا بزبونی و جهودی و لاشک بدین حجة او رسوا شود و این
کلفهای بد همه برو بقیامت وبال و سبب نکال شود و ذلک هو الخسران المبین و اما
آنچ گفته است که شیعه همه خلق بدروغ کشند چنانکه جهودان از موسی و هرون دگرباره
از مذهب بد و راویان نامعتمد و تیز بر مجبران کهن و اضعاف مذهب خود بی‌خبر
بوده است که از هزار خبر بدروغ بر صحت خبر و قدر و تشبیه نقل کرده‌اند از ابو بکر
و عمر و عبد الله عمر و از بزرگان صحابه که آن بزرگان از آن آگاهی نبوده است با این اخبار
درست معتمد با این که درست نامعتمد بی‌اصل که در جبر و تشبیه و قدر و اثبات رؤیة
و صعود و نزول خدای تعالی نقل کرده‌اند معارضه می‌کنند تا دلش بگیرد و شرح همه
در کتاب احتمال نکند که بغایت مطول شد و اما جواب این کلمه که ما فرزندانرا
حسن و حسین نام نهیم و شیعه بوبکر و عمر و عثمان ننهند دروغ محض است و بهتان
بی‌اصل که بسیاری از شیعه فرزندان را بوبکر و عمر و عثمان نام نهاده‌اند در بلاد عراق و خرا
سان و بلکه از معروفان شیعه از راویان ایمه بوده‌اند که نام ایشان یزید و معویه بوده است
چنانکه یزید الجعفی و معویة بن عمار و غیر ایشان و سر همه شیعه خود امیر المومنین
فرزندان را بوبکر و عمر و عثمان نام نهاد و بوبکر و عثمان بطف کربلا در پیش برادرشان الحسین
بن علی علیه السلم شهید شدند و عمر علی را خود نسل و ذریة بسیارست و اگر اغلب
حسین و محمد و علی و حسن و محمد و موسی و جعفر و مهدی و حیدر و بوطالب و حمزه و ما
نند این نام نهند از عرف و طبیعة آدمیان معروف و معهود است که در مباحات از خورش
و پوشش آن بیشتر خورند و بیشتر پوشند که دوستر دارند و طبعشان بدان مایل‌تر
باشد که در مباحات امر و نهی نباشد کسرا تا اگر متعذر را دو هم سرایه باشند که یکی سکباج
دوستر دارد و بیشتر خورد و آن دگر حلوا بیشتر خورد روا باشد که آن یکی از این یکی
را بقاضی و شحنه برد و رفع و غمز کند که تو چرا سکباج بیشتر خوری یا آن دگر گوید
تو چرا حلوا دوست نداری یا چرا کنیزک خواهی ... و گر کسی مانند این گوید
و کند عاقلان از او نپسندند و ندارند از بهر آنکه این جمله از جملهٔ مباحات است و مو
قوف باشد بر مراد و طبع و عادات مردم و هر کس که آن اختیار کند که دوستر دارد

نام فرزندان اختیار کردن از جمله‌ی واجبات نیست از جمله‌ی مباحاتست امام محمد و علی
و حسن و حسین کی سنة است بر فرزندان نهادن پس اگر شیعه برای آنکه محمد و علی و حسن
و حسین و حمزه و جعفر و بوطالب و عقیل و حیدر و موسی و مهدی را دوست دارند و
متابعت سنة نام ایشان بر فرزندان نهند ملوم و ماخوذ نباشند و خواجه انتقالی را و
هیچ مجبری و مشبهی را نباشد کی عیب ایشان کند و تشنیع زند و مثال این مسأله چنان باشد
کی مردی کی مذهب بوحنیفه دارد پسر خویش را بوحنیفه نام نهد باید کی شافعی مذهبان
سلاح بر گیرند و بد رسوای او شوند و گویند این اختیار دلالت است بر دشمنی شافعی و گر شافعی
مذهبی شافعی بر پسر نهد حنفیان این دین خصومت کنند کی این دلالت است بر عداوة بوحنیفه
و این معنی هیچ عاقل بر دل نگذارد و اختیار نام علی و حسن و حسین دلالت نباشد بر عداوت بوبکر
و عمر و عثمان و در آنکه شیعه این جماعت را دوست تر دارند از آنکه صحابه را هیچ شبهتی
نماند و در آنکه صحابه را بد نگویند و دشمن ندارند شبهتی نیست کی سابقان اولانند و مهاجران
و یاوران و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و امثال این اخ در این وقت و تا نشان و ذکر
مواضع نام بوبکر و عمر و عثمان بر فرزندان کمتر نهند شبهتی نیست و از اسباب نزول هست
و آن غیبیست کی مصنف انتقالی را معلوم نیست با این همه دعوی و کر معلومست مگر بعداوة
امیر المومنین باز می پوشند و آن چنان بود کی از مفتی محتشم کی خواجه را بوذ در عهد سلطان
ملکشاه و برکیارق رحمه الله علیهما کی فتوی کرد کی فاطمه را علیّتی بوذ کی او را بعلی
نشایست داد کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا کی آن نه علة بوذ عصمة
و طهارة بوذ کی معصومه را الا معصوم حلو نه شاید داد آن بیر دانشمند سنی متعصب
چنین فتوی کرد با ترکان تلبیس عثمان کاین رافضیان دعاوی بغض صحابه می
شوند و نام پسران را ابوبکر و عمر و عثمان بر می نهند و فرزندان ابنیت ایشان کانند و
ملحد و حرامزاده می خوانند و نامشان می برند و اشارة بفرزندان خود می کنند و غرض
صحابه‌ی بزرگوار اند این تشنیع بر شیعه می زد بطمع ناموس و بازار جه و دانکانه
تا جماعتی از شیعه کی فرزندان را بنبرک صحابه و اقتدا با امیر المومنین علی بوبکر و عمر و عثمان
نهاده بودند رشوة برند و چون حال بدین انجامید شیعه این حال رفع کردند بر خواجه
علی عالم و فقیه بلمعالی امامتی و شمس الاسلام حسکا و بوطالب بابویه و سید رئیس
محمد کیکی و سید امام تا نکذیم رضی ایشان کنند چون دین اختیار بر شما تشنیع می زنند
ترک این تبرک کنی و این اسامی کی سنة است بر فرزندان منهید تا کسرا بر شما سخن نباشد

تا برکات و کلفت و فتوی بیر دانشمند سنی این طریقه را باطل شد و منقطع گشت و وزر و وبال آن
بگردن خواجه مفتی و مصنف انتقالی چون این احوال داند باید کی بر شیعه بتبرک اختیار این اسامی
تشنیع نزند و تهمت ننهند تا ماخوذ و ملوم نباشد والحمد لله رب العالمین ا...
اخ کفته است کی رافضی را عادت باشد کی بیشتر بهتان نهد چون جهودان انصاف اینست کی هر
مسلمان حنفی و شفعوی و شیعی کی انصاف و استقصا در این مجموعه کی این خواجه کرده است نظر
کند ... تا آخر بر خواند بداند کی الا ... هیچ دروغی و کلمات و هیچ بهتانی نهاده است چون
درست شود کی چهار دانگ از این اخ کفته است و نوشته است دروغ و بهتان و تهمت و تعصب و عداوة
و بغض است مقتدی او باشد بجهودان و او بهتر ماند کی دارد با ایشان و گر چه رافضی بوده
است و اکنون سنی است انصاف اینست کی مذهب جهودان و ملحدان هم سره می داند خدای تعالی
مکافاتش کنا د بهرج کفته است و نوشته از اخذه الیم شدید و امثال این اخ کفته است
و دروغ بر رسول علیه السلام نهاده است کی کفت یهود هذه الامة الرافضه و بیرون از آنکه خدای
تعالی داند کی رسول منزه است از مانند این کفتن و در هیچ کتابی مسطور نیست و آن هیچ محدث ه
مذکور نیست و بیچاره خود را نصیب کرده است از آن خبر بی شبهت کی رسول علیه السلام کفته
است من کذب علیّ متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار و معارضه کرده اند این خبر را کی از اخبار ه
احاد است بخبری متواتر در حق مذهب مصنف در آخر این فصل بیاید ان شاء الله تعالی
و کو دوست شود از خبر کی آورده است در حق روافض باشد نه در حق شیعه کی قایلاند بعدل و توحید
و منفران بنبوت و امامة و معترفان بکتاب و سنة و شریعة اند و روافضی نه آن باشد کی خواندش
آن باشد کی باشد کی ترکمان روسی را بی رنگی خوانند و سیاه را بی کافور و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت
و حد دوم این خانه کی با کبری است زیرا که همچنانکه کبران یزدان و اهرمن گویند و اعتقاد کرده
اند کی هرچه نیکی و خوشی و راحتست از فعل یزدانست و هرچ زشتی و بدی و مضرت است از فعل اهرمنست
رافضی همین کوید خدای عز و جل خالق خیر و نفع و نیکی است و خواهای آنست و هرچه شر و زیانست
از فعل شیطانست بشرکت هما و مذهب حق آنست کی خدای تعالی خالق خیر و شر است و مرید همه اشیا
است و اوست نافع و ضار و آفریننده‌ی حرکات و سکنات اوست و در خلق افعال کبر یاوی شریک نیست
و همچنانکه کبرکان خود را مولای الپساسان دانند رافضیان خود را مولای علویان دانند و همچنانکه
کبرکان ملکوشنیت و بشرپرست دانند رافضیان خلافت بنسبت دانند و نص کویند بجای پرپرداتی
و همچنانکه کبرکان از همه صحابه عمر را دشمن دارند رافضی عمر را دشمن تر دارد بسنة بر کی و هم
چنانکه کبرکان کویند بختنصر و بمرد و باسمان شد و زنده است و بیرون آید و کیش کبرکی تازه

کنند رافضی کوید قایم نمرد و زنده است بیاید و مذهب رفض تازه کند و جهان بگیرد و ذوالفقار را خود
دارد تا همه مسلمانان را بدان بکشد ... این طامات نامناسب و ترهات ناموزون و امثا
لات و لغو و عبارات بدروغ کی از سر تعصب و بغض ایراد کرده است بر سبیل اقتصار انست کی ظا
هر می شود کی بیست و پنج سال کی بقوله بر این مذهب بوده است اصول این مذهب بحمد الله ندانسته
است و از فروع بیگانه بوده است و اللحن بکر حنیفه است کی جاهل بوده است ... کی
مذهب کبرکان اینست کی یزدان مطبوع است بر خیر و البته شر نتواند کردن و اهرمن مطبوع
است بر شر و البته خیر نتواند کردن و قادر نباشد بر خیر بخلاف این صورة کی آورده است کی
از مذهب شیعه اصولیه معلومست کی باری تعالی قادر است بر سایر اجناس مقدورات مالا
نهایة له هرچه صحة مقدوریت دارد و قادر است لذاته و بر خیر قادر است و بر شر قادر است
و همه مقدورات با جمع مقدور اوست اما چون عالمست بقبح قبایح و مستغنی است از فعل
قبایح و عالمست کی مستغنی است از فعل قبایح اختیار فعل قبیح نکند تا حاصل نیاید بر صفة
نقص و عقل عقلا و ابات عدل از قران و مذهب انبیا همه بر صحت مذهب شیعه کواست
کی باری تعالی قادر است بر قبیح چنانکه قادر است بر حسن اما اختیار فعل قبیح نکند از این وجوه
کی کفته شد و همچنین مذهب شیعه اصولیه اینست کی نا من مکلف قادر است
بر فعل حسن و قادر است بر فعل قبیح و مخیر است اگر خواهد ایمان آورد و طاعت کند و گر خواهد
کافر باشد و معصیة کند و قدرة صالح است ضدین را و مکلف مخیر است بر خیر و شر
و نیک و بد و کفر و ایمان قادر است پس این مسئله بخلاف آن قیاس است کی خواجه کرده است
کی یزدان مطبوع است بر خیر و قادر نیست بر شر و اهرمن مطبوع است بر شر و بر خیر قادر
نیست و مذهب کبرکان در این مسأله بمذهب مجبران ماننده تر است کی کویند هر مکلف کی
مطبوع باشد از فعل خدای بر ایمان و طاعت هرگز کفر نتواند آوردن و معصیة نتواند کردن
و مکره است و مجبر چنانکه یزدان و این بنده کی کافر و عاصی است اختیار ایمان و طاعت نتواند
کردن چنانکه اهرمن و در این صورة کویند ابلیس و فرعون و بوجهل هرگز نتوانند کی ایمان آرند
و سلمان و بوذر و مقداد بقهر خدای با ایمان داشت نه بفعل ایشان بود پس مجبری بهتر می
ماند بکبرکی در این صورة و هر عاقل کی بانصاف تامل کند انکار نکند کی در این اختیار مجبری
بکبرکی بهتر ماند کی دارد کی برافضیی و آن شبهه دوم کی تلبیس کرده است بر عوام کی شیعه
منفعة و مضرة از خدای ندانند بخلاف آنست منافعی کی از فعل خدای تعالی باشد چون اصول
نعم و فروع نعمت و خلق همه اجسام و همه اعراض مخصوصه همه از فعل خدای تعالی دانند

و مضرات بسیار چون بیماری و مرگ و خلق موذیات همه اگرچه در آن لطف و اعتبار و اعواض
باشد همه از فعل خدای تعالی دانند و طاعت و معصیة را حوالت کنند بیندکان و مکلفان
تا خدای تعالی نافع و ضار باشد و بنده بر خیر و شر قادر است بخلاف یزدان و اهرمن و چون
مذهب مجبران درست شد کی بکبری ماننده تر است در این صورة این قدر کفایت است و تمام
والحمد لله رب العالمین و امثال این اخ کفته است کی همچنانکه کبرکان آل ساسان
باشند رافضیان مولای علویان باشند اینست کی عجب اید از کسی کی دعوی مسلمانی کند
و نماید کی از علم بهره‌ی دارد و سر بکربیان امتی برآورده است آنکه علویان آل و ذریة
فاطمه را با آل ساسان قیاس کند و نداند کی در این اجرا سید و لد آدم را صلی الله علیه و آله
با ساسان کبر برابر کرده باشد و حقیقت اینست کی غرض این مصنف انتقالی این
بوده است از جمع این کتاب تا جای بواطن و اسرار کیش ملاحده را ظاهر کند و جای
بزمین محمد و علی را با ساسان کبر برابر کند و چون هردو را کافر بحقه و ناپاک زاده
داند این معنی هم روا دارد و کر تقصیر ان ایمان داشتی بدین آیة مقر بودی کی باری تعالی
محمد را صلی الله علیه و آله می کوید قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و علویان
را دوستی فاطمیان با آل ساسان کبر برابر نکردی و شیعه و اتباع ایشان را با کبرکان
برابر نکردی و کر بمحمد علیه السلام معترف بودی این خبر را انکار نکردی
کی مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق و کر باجماع امة
و قول صحابه‌ی کبار راضی بودی و از تابعین بزرگوار مخالفت این حدیث بروایت کی
باتفاق و اجماع از صاحب شریعة روایت کرده اند کی کفت النجوم امان لاهل السما و اهل
بیتی امان لامتی پس شیعه اگر خود را مولای سادات مفترض الطاعة معصوم منصوص دانند
متابعة قران و اخبار متواتر کرده باشند و مانند کی کردن ایشان با آل ساسان کبر ه
اختیار سنت الخاینه حرام زاده‌ی و بی اصلی و بد دینی و کم اعتقادی باشد تا معلوم شد
و عقل اشو ذ کی در این فصل این ناقل را چه لازم است در بنا نیکانی کی در رخت ایشان رضا
عه حمیت بودی تا این مجموعه با استقصا بخواندی و مطالعة کردندی و بکلفتی کی بر خلاف
قران و عقل و اخبار مصطفی فتوی کردن الا غایة بدعت و ضلاله نباشد نعوذ بالله
منها و در این الزام خواجه را مذهب خود فراموش نبایست کردن کی تا بوده است خود را مولای
العباس داشته است و نه ابنی از قران حجة دارد در آن متابعت و موالات و نه خبری
از اخبار متواتر پس مکر اقتدا بکبرکان باشد بموالات آل ساسان تا چون یادش آرند

یا دست ازان اجرا و تشنیع بدارد یا این متابعت رها کند اما آنچ گفته است کی رافضیان چون کبرکان ملک بشبهت کویند بداری دکر باره مذهب بد خود فراموش کرده است کی خلافت وسلطنت الا بنسبه نکفته است وان در غیر عباسیان روا نمی دارد و این خود سلجوقیانرا است باتفاق دکر کبرکان هنر یزدانی کویند نه مجبران همه ایمان مومنان بهدایة سبحانی کویند و همه کفر کافران باضلال ربانی پس مذهب کبرکان خواجه دارد تشنیع بر دیکران چکونه می زند و بحمد الله ما در فصول مقدم بدلیل و حجة درست کردیم کی امامت بعلم و نصوصیة و شجاعت و عصمة است نه بمیراث و خویشی و نسبت است چون بخوانند بدانند و با فقد این خصال امامة نباشد و کر مرد نسیب و بزرکوار باشد تا این شبهة زایل باشد و این معارضات در حق خواجه استغنائی حاصل و جواب آنچ کفته است و رافضیان عمر را دشمن دارند چون کبرکان این دعوی کهن است و بحمد الله هرکز بدست نبوده است و کر کبرکان عمر را دشمن دارند کی ملک از ایشان بستد چون بدنها داد و بکشت روا باشد کی اینان نیز بر دشمن دارند که الانسان عبید الاحسان و چون این شبهت و نفی این تهمت در فصول این کتاب برفت بدلایل و حجت وجهی نبود اعادت آن اما جواب آنچ کفته است کی همچنانکه کبرکان کویند کی کیخسرو بنمرد باسمان رفت و زنده است و باخر الزمان بزمین آید و حق ظاهر کرداند و باطل زایل کرداند نیک مانده است این طایفه و دعوی بمذهب اهل سنة و جماعت خلفا عن سلف و بغایه بعید و دور است از مذهب شیعة بدان دلیل کی مذهب اهل سنة و جماعت چنانست کی عیسی پیغمبر هنوز زنده است و باسمان رفته است و باخر زمان بزمین آید و حق ظاهر کرداند و باطل زایل کرداند پس در این صورة با این اقرار مذهب خواجه انتقالی بمذهب کبرکان مشبه تر است ازانکه شیعة نکفتند کی قایم وقتی دعوتی کرد و نکفتند کی باسمان شد خود ابتدای خروجش ابتداء دعوه امامت باشد پس مذهب کبرکان و کیخسرو بمذهب مجبره بهتر می ماند بنزول عیسی و حیاة او و کر روا باشد کی عیسی را کی شریعتش منسوخ شده است و حکم کتاب او زایل بزمین آید هم روا باشد داشتن کی از فرزندان مصطفی شخصی مهدی امه باشد از غیبت ظاهر شود و نقوت و نصرت شریعة جدش کند کی هر کس کی نزول عیسی را مقر است خروج مهدی را منکر نیست و آنچ کفته است کی ذو الفقار مرتضی بر کیرد و مسلمانان همه را بکشد بغیر ا... غایت نا انصافی و بد یقینی است کی او الا کافر و ملحد و ضال و کمراه و منافق را بکشد

و عالم بعدل و انصاف بیاراید و از جور و ظلم و عدوان خالی کرداند چنانکه خدای و رسول و ائمه و صحابه خبر داده اند و خواجه چون در فصول این کتاب علی را بهتر است از قایم سلمان کشتی خواند عجب نباشد کی قایم را مسلمان کش خواند اما آنچ هر دو الاحق نکرد والحمد لله رب العالمین خاکش بدهان و حد سیوم این جانه با ملحدی دارد زیراکه بشعار و دثار ماند کی کرده اند ملحدان و لابر مسلمانان کینور باشند و ملحدان بعزیر مصر کویند رافضیان بقایم کویند چهارم ملحد لاف از علی و ال علی زند و رافضی لاف از علی و ال علی زند و علی و ال علی از رافضی و ملحد بیزار اند و رافضی رایة سپید دارد و ملحد رایة سپید دارد پنجم کویند دین شرع اعتمادی نیست عزیر مصر شرح از داند رافضی کوید قایم شرح از داند کی معصوم است و ششم ملحد ذم بوبکر و عمر و همه صحابه و سلف کند و رافضی همین کند و اصل مذهب رافضی خود اینست و هفتم ملحد را در هیچ زاهدی و امامی اعتقاد شان نباشد همه اعتقاد شان در عوای خود کی غازی کو هیچ سنک دلی باشد و رافضی را همین سیرت باشد هر کجا باشا در هیچ قاضی امامی زاهدی مصلحی اعتقاد شان نباشد اعتقاد شان در خماری مفسدی خوانی باشد اندی تبرا کشیدن ... فقط و رافضی خبر العلم زند در بانک نماز و ملحد همین کند هشتم رافضی انکشتری در دست راست دارد و ملحد همین کند نهم ملحد پنج تکبیر کند بر مرده و ملحد همین کند و دهم ملحد در نماز دست فرو کذارد و رافضی همین کند و ملحد بهفت امام باز بیذارد نطق علی و رافضی دوازده کوید و رافضی علی و ائمه دکر را صلوات الله علیه نبیسند و کوید و ملحد همین کند و همه را صلوات الله علیه نویسند و نام امامان در نماز کویند انکه ملحد وضو همچنان کند کی رافضی ... این کلمات و فصول کی از سر جهل و بی علمی و خیانه ایراد کرده است بتوفیق خدای تعالی و ببرکات مصطفی و الشریر و ذان شاء الله تعالی و به الثقة اما جواب این کلمه کی حد سیوم خانه با ملحدی دارد چون از این فصل فارغ شویم خانه کی خواجه را دین نمایم کی کجاست و چکونه است کی پنداری مستست راه بخانه نمی داند و بعد ازین روشن کردانیم کی سر از ننک مذهب ازان خانه بدر نتواند کرد اما آنچ کفته است اول که رافضیان بر مسلمانان کینور باشند چون ملحدان جوابش اینست کی همه مسلمان کی این کتاب کی این مدعی ساخته است باستقصا تمام بر خوانده اند کی بدان مصطفی چنان عن سلف چکونه کین و عداوة ظاهر کردانیده است و بر شیعة ال رسول بس کینوری

ملحدان خواجه بهتر می ماند تا عمل خود بر دیکران نه بندد اما جواب آنچ کفته است ملحدان خود را بر عزیر مصر بندند رافضیان خود را بر قایم بندند بس طرفه تر نیست ملحدان خود از امة مصطفی خارج اند اما در خطه ی اسلام نه زیدیان طایفه ی اند خود را بر امامان خود بسته اند چنانک ائمة کذشته ایشان وانها کذشتند و اهل سنة و جماعت خود را بر خلفای بسته اند اکر امامیان بامامت قایم کویند تشبیه باین دو طایفه اولیتر باشد کی ملاحده کی از خطه بدر اند تا کینه دری خواجه ی انتقالی معلوم تر شود و این تشبیه باطل باشد و این شبهه زایل دکر انکه امامیان منفرد اند کی امام غایب کویند و دیکران کی امام ظاهر کویند بیکدیکر بهتر مانند در دعوی تا بینک تامل کند کی چه لاف نشر آید و آنچ کفته است معلوم شود کی محض خطا است و دروغ صرف و اما آنچ کفته است کی رافضی لاف از علی و ال علی زند و ملحد همین کند قیاس باید کردن بر مذهب خویش کی نیک مانده است بمذهب خوارج علیهم لعاین الله کی ایشان همه لاف از بوبکر و عمر زنند پس بوبکر و عمر از خوارج بیزار اند و لاف ایشان باطل و علی و ال علی نیز از ملاحده بیزار اند و لاف ملاحده باطل و کر شیعة در لاف با ملاحده برابر اند سنیان همه با خوارج برابر اند در ان لاف و ملحد و خوارج یکی اند در استحقاق لعنة و عقوبة اما جواب آنچ کفته است کی رافضی رایة سفید دارد و ملحد هم چنین دارد بندارم دلالت مانند کی نکند کی اتفاق است کی رسول هر دو رایة داشته است سپید بعلی داد و سیاه بعباس و ال علی سفید دارند هنوز و ال عباس هنوز سیاه دارند و کر بدانکه ملحد بر کرفت باطل شد مجسمه و مشبهه همه سیاه دارند بایستی کی باطل شدی و خواجه ی سنی ترک ان کردی و زر خلیفتی اکرچه در دان دارند از عیاد و قیمتش بنکاهد و قران اکرچه زنادقه خوانند از حقیقت بنشود و رایة سپید علی اکر ملحدان بر کیرند مذهب حق اخلالی نکند و ملحدی را سوزی ندارد و ملحدان بانک نماز و قامت کویند و بهمه حال دست بنشوانند داشتن کی حق مبطلی اختیار کند این حق باطل نشود و همه شریعة باین قیاس بایدکردن تا این شبهت زایل شود و رایة خود نه از اصول مذهب است و نه از فروع بلک علامات و نشان لشکر و سار سیاست و مشابهه بدان دلالت ماند کی نکند با جماع امة و اما آنچ کفته است کی ملحد کوید بدین شرع اعتمادی نیست شرح از عزیر مصر دهد رافضی کوید شرح شریعة قایم داند کی معصوم است هم دروغ و بهتان کفته است از ملحد خود بشرع ایمان ندارد دیکر ا...

ضرورة دعوی شریعة کند عزیر مصر شرح ظاهر است جواخود را متهم کرداند کی من شریعة نمی دانم و مذهب شیعة خود معلومست درین مسله و از پیش بیان کرده شد کی امام نه از برای بیان شریعة می باید کی از رسول و ائمه و کتاب و اجماع معلوم شده است و دران خللی نیست و زیادت از ین نکویند شیعة کی اکر در مسله ی فقهای شیعة را خلافی پدید آید و مشتبه شود بر ایشان بر امام واجب باشد کی انشا را بیان آن معلوم فرماید و علم بوجود و تصرف امام لطف مکلفانست و غیر این نیست کی بیان کرده شد و این تشبیه کی کرده است باطل تر است از همه باطلی و اما آنچ کفته است کی ملحدان بوبکر و عمر و صحابه و سلف صالح را دوست ندارند چنانکه رافضیان بحمد الله بحساب کور تر است و بتشبیه مخطی تر و بحوالة جاهل تر از ملحد نفی صانع کند و قدم عالم کوید و بعث رسل را منکر باشد و بعث و نشور را محال دانند و بشریعة محمدی ایمان ندارند پس چنان بندار است و خود چنین است کی این مصنف کهن رافضی بوسنی بوبکر و عمر را از خدای و رسول بزرکتر می داند و دوستر می دارد و درین سنی هم حزم نشاید بودن پس اکر ملحد با این اعتقاد صحابه را دشمن دارد کو دار چون باصول ایمان ندارد اکر بفروع ندارد همان حکم دارد و پندارم کی بوبکر و عمر و همه صحابه ازد وسنی ملحد بیزار اند تا خواجه کی دی روز با سنیئی کر ختنه است این وکالات در باقی نهد و محبة بوبکر و عمر را بر توحید خدای و نبوة مصطفی ترجیح نهد و اما آنچ کفته است کی اصل مذهب رافضی همین است کی صحابه را دشمن دارند خطای نوحش است او لا اصل مذهب رافضی نمی دانم خواجه بهتر داند کی بیست و پنج سال باعتراف خود رافضی بوده است اما اصل مذهب شیعة اصولیه امامیه اثنی عشریه انست کی اسمان و زمین و هرچه در میان اسمان و زمین است از جمادات و حیوانات هیچ نبوده است از اجسام عالم و از اعراض مخصوصه همه خدای تعالی افریده است و صانع عالم خدا است و قدیم است و لا قدیم سواه و ما کان معه من اله موصوفست بصفات کمال لم یزل و لا یزال مخالف همه ایشان معلومات و معدومات و موجودات تبارک و تعالی قادر است بی آلة و عالم است بی علة چنین دانسته موجود بی بدایه سمیع و بصیر مدرک جمله مدرکات غنی است و حاجت بهرو روانه سرمد همه طاعات کاره ان همه مقبحات مثل و مانند و شبیه ندارد جا و مکان و شهوه و نفرة مردی روا نباشد قران کلام اوست از اول تا اخر همه صدق و حق است خدای تعالی بدین چشم سر چنانکه دیکر چیزها بینند بنشاید دیدن نه در دنیا و نه باخرت و هرچه جز از ذات اوست و موجود است همه محدث است و او قدیم و باقی هست

از لی است کفر وظلم وطغیان ومعصیة نخواهد و بنا فرمنید و دوست ندارد از نو وازفاعلش
راضی نباشد پیغمبران اول از ادم تا محمد صلی الله علیه وعلیهم همه صادق وامین قولش همه
حجة است فعلش همه حق وبعد از وی امام نص ومعصوم علی مرتضی است نص از قبل خدای
معصوم از همه خطا وبعد از وی تا بقیامة امامان باشند کی موصوف باشند بدین صفة
وبعث ونشور ووعد ووعید وثواب وعقاب وتفضل واعواض حق است وسوال گور
درست وتکلیف ما لا یطاق قبیح است وجزای مکلفان برا عمال ایشانست این جملی است
از اصول مذهب شیعت امامیه اصولیه اثنی عشریه نه دشنام وبغض بوبکر وعمر وعثمان
کی خواجه انتقالی بفتوی خواجگان سنی لقب مجبر مذهب بتعصب وخصومت وبهیج عوام
واوباش وارذال الناس درین کتاب بیان کرده است کی شتم وعداوة بوبکر وعمر بدارم
نجاة اخرة را بنشاید وگر این نجاه ببعث ونشور وقیامت وحساب وثواب وعقاب
ایمان داشتنی چنان کی اگر اما لها ی عالم وجاه دنیا اختیار چنین تصنیفی کرد کی هر کس
کی مومنی مسلمانی ملحد باطنی خواند بقول سولیا ومایل باشد اگر این نباشد
انکه لعنه است وشتم ملحد را در زاهدان وامامان اعتقادی نباشد ورافضی اقمر
نباشد مگر در خاری مفسدی هوائی مسخی چنان کی عقل بر چنین سخن می خندد کی این بیچاره
کی این تصنیف ساخته است اختیار مذهبی کرده است کی اگر در خدای دعوی کند خدای ظالم
کفر اخر بی فاسق زنا خواه رخدای داند کی کفر ومعاصی همه بارادة ومشیة او باشد
وپیغمبرش از کار مذهب راست باشد کی فاسق وعاشق باشد وامام هرچون کی باشد
داند وگو نداند اگر شجاع باشد وگر نباشد معصوم خود نعوذ بالله نص خود روا نباشد
انذی کی اختیار بو هریره وبو عبیده باشد فراتواتی زاهدانش وعار فانش هر کجا لت
ابنایی باشد دست ایمان نی پیمانی برخ ما لی غلام باره ی از جهان اوار لهی خاص لقمه
سلامی گدای سیاه بانی حز کی نی نوای بار وای برکره ی سندان وخرقان ومجالس
مادی کرمنیه از مان ورو زه بکرخته پیش کنار گرمی در دسته روای باشد چون غولی
در غاری نهان شده برین رسم وقاعده زاهد مجبر از مشبهیان بیلاش می روند ودست
در وی می مالند وبا بلهان وجهال وعوام وخر بطان می نمایند کی این شتره شبلی و
جنید وبا یزید ونوری دارد وخود نداند کی از ایشان بهزار فرسنگ دوری دارد وشد
ومعرو فست کی امیر غازی قایمان الحرمین العنتدر ملان گوه زاهدی هست مبارک
زاهد ما هیان وچند سالست کی انجا است امیر یا منحو کی نی نمازی یاد یده تنکلها از ن

دنیا ورفته چون خوار پیشه وغولان یا بان بفرمود تا از کوهش فرا خشد وگفت زاهد
چنین باشد شریعة مصطفی باشد وستحق لعنت خدای باشد چنین زاهد شیعه خواه
ایمان واعتقاد اگر ندارند شاید بس خواجه با این مذهب واعتقاد واختیار شاید کی تعرض
مذهبی نکند کی خدای منزه دانند ورسول را طاهر ومطهر وامام را نص ومعصوم وعالم وفقیه
وال الفص رسول کی بشراب ورباب ونقص واخص ونرد وشطرنج وجنگ ورود وجنگ
متهم را او ده نباشد دین بدلیل دارند نه بتقلید اسلام بحجة نه بشبهت ایمان با خلاص
بعاریه نماز حقیقه نه مجاز این مذهب با مذهب مجبر کی محک عقل وشرع بر باید زدن
تا خود سره گدامست وناسره گدام حق گدام وباطل گدام والحمد لله علی الایمان
والاسلام والسلم علی النبی والامام وا بعد امّا رافضی در نماز خیر العمل زند وملحد
هم چنین کند جواب اینست کی ما ایلی وکلماتی کی نصوص شریعة وبعزیمت باینة تعلق دارد
ومفتیا وعاما کطوایف وجه نفقه وسبب نزول ان دانند ودر کتب مذکور ومسطور باشد
چون عوام وجهال دران دخترمی بر منبر ودر حلقه ی ذکر فتوی خطا کردن از غایه
جهل وبی علمی باشد اول اتفاق است کی کلمه حی علی خیر العمل در بانگ نماز وقامت نه مو
ضوع شیعه است ورسول علیه السلم فرموده است ودر عهد بوبکر وخلافة او موذنان
گفته اند واز عهد بوبکر می گویند تا روزگار عمر خطاب ترک کردند کی عمر گفت
چون مردم می اشنوند کی نماز خیر الاعمال است در زکوة وروزه وحج وجهاد تغافل
می کنند وتکاسل می نمایند وتقصیر می کنند ترک این لفظ کنیم تا مردم ترجیح
ننهند نماز را بر دیگر عبادات وغرض از ترک ومنع کلمه حی علی خیر العمل کفتند این بوده
است با ختیار عمر وبا قیان کفتند می بود تا بعهد امیر المومنین کی با معویه قتال کرد
از یهود وقوم با گل نماز وقامت چو یک چند بود معویه گفت فرق باید میان ما وایشان
خیر من النوم اختیار کرد بدل حی علی خیر العمل پس اتباع علی وسنة مصطفی ماند از ه
واتباع معویه از ان عدول کرده اند وامـــــا ملحد را خود مذهبی نتوان بود زن
از اصول وفروع مذاهب مسلمانان از عجایب چیزی اختیار کرده اند و نه دیده وان
نه دلالة کمال ملحدان باشد ونه دلالة نقصان موحدان باشد وگر چه نه خیر العمل گویند ونه خیر
من النوم وملحد ملحد باشد وگر بروزی هفتصد بار هر دو بگویند واین کلمات نه نقصان شیعة با
شد ونه نقصان سنه وگر مصنف گویات ونه دیده است وعوام ده است باید کی بپرسد وطلب کند
تا بدانند کی تنیدن طایفه ی از دو سلمانان واز امة محمد کی بعد از وی حیدر خدای وعصمة انبیا

معترف باشند وبعد از مصطفی امام بحق علی مرتضی را دانند ونص حق گویند ومعصوم دانند علی را و
حسن وحسین را وبعد از زین العابدین امامه در زید علی علیه السلم دعوی کنند وبیشتر فقه ایشان فقه
بوحنیفه باشد وایشانرا نیز اجتهادی باشد موافق مذهب فریقین وقیاس در مسایل تفریعات
روا دارند وعلامة مذهب شیعه ودر سنن این مذهب بسیار معروف دارند وفقهای بسیار معتبر
ودر بلاد عالم چون جبال جیلان وبلاد دیلمان ویمن وطایف وکوفه ومکه کی حرم خدا است این
مذهب ظاهر ومعروفست والبته در مذهب تقیه نکنند ودر زی سادات بسیار اند نقیبان
ودر بسیاری این مذهب دارند ومقبول الشهادة والعدالة بوده اند پیش قاضی القضاة الحسن الاسترابادی
رحمة الله علیه چنانکه سید امام ابو الفتح ونکی ودر پیش قاضی ظهیر الدین چنانکه خواجه امام
بو جعفر کیل کی بر کلای همه اصحاب بو حنیفه نشینند در حضرت مجلس حکم ومعدل وعزکی
باشد با این همه در بانگ نماز وقامت حی علی خیر العمل زنند ووالی وقاضی وپادشاه دانند وعلما را
معلوم باشد ونه نقصان عدالتشان کند ونه کسر از مره باشد کی در ایشان طعنی زنند وامام
ایشان نه امام اصحاب فریقین باشد همیشه بطنوری باشد شجاع عالم زاهد کی خروج کند
واهل کوفه بیشتر این مذهب دارند واز کوفه تا بعداذ کی دار الخلافه است بسیار نیست
وامیر مکه سیدی حسنی است این مذهب دارد وبیرون انکه حی علی خیر العمل زنند اشکارا در نماد
دست نظاهر فرو گذارند وعلم سفید دارند پس اگر این جمله ملحدی است وملحدی خود
همین است بایستی کی خلیفه بغداد الحاد از کوفه بر داشتی کی پنداری کی بالموت داه دور است
اخر بکوفه نزدیکست واز مکه برداشتی کی حرم خدا است معذور نباشد خلیفه کی رها کند کی
در حرم خدای ملحدی اشکارا باشد وسلطان عالم بایستی کی از حد ود جیلان وجبال دیلمان
برداشتندی کی چگونه شاید کی سلطان ممکن وملحدی ظاهر باشد وامیر اتابک قتشقر وسنقر
کحل وجاولی وامیر غازی عباس وامیر عادل غازی تا بنابخ اتابک بایستی کی این ملحدی از ری
برداشته بودندی وابونرکن وبرداد خراب بکرده کی دو سه دیه اچه محل باشد کی بندار
کی رافضیان این شعار تقیه پنهان دارند زیرا تقیه نکنند واشکارا گنند این جمله
وقاضی حسن استرابادی کی در مشرق ومغرب مانند نداشت بایستی کی منع کی ملحد را ابا
وچون ظهیر الدین کی مفتی مسلمانانست باری این هدا هنه نکردی پس معلوم شد کی خلیفه
وسلطان وامیران واین دو قاضی همه عالم وعارف اند ودشمن ملحدان وملحدی خیر العمل
وعلم باشد ونه دست فرو گذاشتن بلی باشد کی نفی صانع کنند وعالم قدیم دانند
ومعرفة خدای بقول رسول حوالت کنند وهمه دانند کی خیر العمل وعلم سفید ودست
گذاشتن دلالت ملحدی نکند پس اگر نه وخواجه انتقالی کی سه هفته ونیم است کی سنی

شده

شده است بعتری داند از خلیفه وسلاطین وامرای اسلام وقضاه وحکام عالم باید کی بجهل همه
فتوی نکند وبی حمایتی همه بدا بکند وتیغ برگیرد وجهان راست بدارد وهمه زندیان وشیعیان را
بکشد وهر عاقل فاضل کی این فصل وجوابش باستقصا برخواند جهل وبی امانتی ومبغضی ومتعصبی
این مصنف بداند بار خدایا توفیق رفیق کردان واز عصمة خود ما را بهره ده تا از کوبیم
ونکنیم ونویسیم کی بقیامة مرما ملامت نباشد وبدنیا بر ما غرامت نباشد انک انت الهادی
الحافظ المعین امـــــا انچ گفته است ملحدان انکشتری بدست راست دارند ورافضیان
هم بدست راست دارند واز وفور جهل وکثرة تعصب بندانسته است کی انکشتری داشتن
نه فریضه وواجب بلکه سنت است اگر کسی هر کو ندارد دین واعتقاد ومذهبش را نقصانی
نباشد فکیف کی در کیفیه ان کی در کدام دست دارند چگونه دلالت الحاد واسلام باشد
امد نمی باید سخن اگر اصحاب ما را در اخبار ی معلوم شده است کی بدست چپ باید داشتن
وخبر کل مجتهد مصیب باست است ما نیز خبری کی از جعفر صادق علیه السلم روایة
کرده اند روا باشد کی او نیز با فرو منزلت او یکی باشد از جمله ی مجتهدان کی اخر کمتر نبا شد
بر اجتهاد دیگران اقتدا کرده ایم بدان خبر کی فرمود کی علامات شیعتنا خمس کفت ه
علامات شیعتنا پنجست التعفیر الجبین پیشانی برهنه دارند در سجده والتختم بالیمین والمکثری
بدست راست دارند وزیارة الاربعین وبستم صفر زیارة حسین وشهیدان کربلا کنند والصلاه
احدی وخمسین وپنجاه ویک رکعة نماز در شبانروزی از فریضه وسنة ونافله بجای ارند
والجهر ببسم الله الرحمن الرحیم ودر نماز بسم الله بلند گویند وگر چه قراءة نرم خوانند
در مواضعی کی نرم باید خواندن پس این اجتهاد جعفر صادق است وسنة محمد مصطفی صلی الله
علیه واله وطریقه علی مرتضی وسیرت ائمه هدی اگر خواجه انتقالی ملحدی می خواند فرما ن
روا باشد وگر چون ملحدان نیز وپس از حکمی شرعی در او بیرند دست بباید داشتن پس باید کی
همه مسلمانان دست از قران خواندن ونماز کردن واظهار کلمه شهادتین بدارند بهر
انرا کی ملحدان بدان تظاهر کرده اند تا این جمله بدانند وحقیقه جهل خویش بدانند وانچ گفته
است کی ملحد بر مرده پنج تکبیر کنند ورافضی پنج کنند جواب با انصاف فهم باید کردن
تا فایده حاصل شود وشبهت زایل اول از رسول واهل بیت وصحابه معلوم است کی تکبیر
در نماز مرده پنج کرده اند وشیعت از خود ننهاده اند وامة بارین متفق اند کی رسول
علیه السلم روز احد بر حمزه هفتاد تکبیر کرد وسبب ان بود کی هر باری کی فارغ شد
جبریل امد کی ملایکه زمره ی سبز ند سپید نماز با سر گرفتی با صحابه می شمردند تا چندا ن

اعادهٔ نماز کرد کی تکبیر هفتاد شد اکنون اگر تکبیر چهار باشد عدد هفتاد محال باشد کی چون
چهارده بار باسر گیرد هر بار پنج تکبیر هفتاد تمام باشد پس اگر چهار کند شصت تکبیر باشد با وده
نماز زاده بماند اگر سه بار کند هشت دو بار باشد دو بماند خلاف اجماع باشد بنماند الا
آنکه دو بار پنج باشد تا دو بار شاید کردن و اصل اول بقیاس اخر باطل باشد کی هفتاد تکبیر
چهار چهار هفده باشد دو بماند و تکبیر نماز مرده تمام نشود بنماند الا حساب راست
کی چهارده بار درست هفتاد تکبیر باشد زیادت و نقصان و این حجتی بلیغ است هر کس را
کی بینند خواند و سره بداند دیگر آنکه بمذهب خواجه نه قیاس در شریعة روا است اگر قیاس
تکبیر بر فرایض نماز مرده است در شمار بودن پنج است تکبیر پنج باید کرد اگر بر عدد صحابه
و خلفا است رسول را نیز بر حساب باید کردن پنج باشد اگر قیاس بر ارکان شریعة است
پنج است اگر خواجه قیاس برین عدد نکرده است ائمهٔ ما کرده اند و مجتهد بوده و کل مجتهد
مصیب بارک مذهب چنانست کی نص است از قبل خدای و تکبیر پنج است بدین دلالات و اشارات
والحمد لله رب العالمین ٥ و درین مسائل انواع دیگر گوید کی با ملحدان از راه مکر رفتند از ری
معروف زاده‌ئی و بالموت بردند بدو رش پس بجها کشیند و حرمها کرد و ملحدی کردند را
تحریر و تعریستا ذکسان امیر جمال الدین حمار و از مسلمان بحیله را بعد از دو سال بری
باز آوردند روزی حکایه از ملاعین مرا دکه می کرد از انواع گفت مرده‌ی را بی نماز دفن
کردند من از یکی پرسیدم چرا نمازش نکردید فقیه صورتی بود گفت از بشما چار سم
بو کی گویند مرده زنده و ابو این بگفت و پشیمان شد و گفت نمازش غایبانه در کرده اند
بر خواجه مصنف با اعادهٔ کمتر باد کی ملحدان نماز بر مرده خود نکنند و بحث و نشود
ایمان ندارند و ان بدیشان هر دو است موجب در معرفهٔ خدای اقوال انبیا گویند پس خود
نه تکبیر پنج کنند و نه چهار والحمد لله رب العالمین و اما ـــــ الخ گفته است
ملحد در نماز دست فرو گذارد و در انگشتری همین کند جواب این فصل با استقصا در فتح جهای
نبود اعادهٔ از کردن اما وقتی ملحدان را باسیری در روزگار امیر عماد الدوله بلقشب
بقزوین آورده بودند تا ملحدان از آن اسیران این ماجری می کردند ائمه هر سه طایفه
دران میانه گفت حسن صباح را بپرسیدند کی چون در اصول مذهب کی وجوب معرفه است
بمجبره اقتدا کردی در فروع چرا همان طریقه نگاه نداشتی گفت خواستم کی از هر
مذهبی اختیاری باشد مرا و نیز در شیعة قلة عددی بود گمان بردم کی روی بمن آورند
خود پشیمانم کی هزار جبری می آیند و یکی شیعی نمی آید و چون بالفتوح کوزه خوار قزوینی
بالموت

بالموت شد چنانکه معروفست بزرگ امید ملحد را گفت شما خطا کردید رایت اسفید و خبر
العمل و دست فرو گذاشتن کی اگر بعکس این بودی من بسیار را بشما فرستادمی تا
رسولی کاز قبل عین الدوله خوارزمشاه بالموت رفته بود باز آمد و بعینه این حکایة
می کرد برین وجه و ملحد اگر رایة سپید دارد و اگر سیاه ملحد باشد و اگر حی علی خیر النوم زند
و اگر خیر العمل ملحد باشد و اگر دست فرو گذارد و اگر در بندد ملحد باشد و سنی و شیعی
بفعل ملاحده الوده نباشد کی اصل الحاد بر وجوب معرفتست بسمع این دیگر فرع است
و بفروع التفاتی نباشد درین معنی و معلومست کی سید علیه السلام در نماز دست فرو گذا
شتی و صحابه را و این هم چنین و عجبست کی خواجه انتقالی کی رافضی بوده است و سنی شده
است مالک را نمی شناسد کی بعد از امامین بو حنیفه و شافعی از مالک بزرگتر فقیه
و صاحب مذهب نیست و صد هزار مالکی در شام و بلاد مغرب هستند با قول و حرمت
و مجلس و درس و فتوی و مصنف درین کتاب او را بمواضع بعد از ذکر بو حنیفه و شا
فعی از کبار مجتهدان خوانده است و معلوم همه علما و فقها فریقین است کی بمذهب
او دست فرو گذاشتن است کی استاد شافعی است خواجه تو سنی می بایست کی حرمة
حرمت مالک بگفتی کی دست فرو گذاشتن در نماز ملحدی است و مالک مجتهد را حرمت
شافعی ملحد نخواندی کی اگر خواجه را با رافضیان خصومتی و عداوتی هست با مالکی و مالکیان
و زیدیان و مجتهدان عداوة نیست پس اگر دست فرو گذاشتن دلالهٔ ملحدی باشد زید
و همه زیدیان و مالک و همه مالکیان بقول خواجه کی چهار شبانروز است تا سنی شده است
ملحد باشند و باجماع همه طوایف اسلام هر کس کاین جماعت را ملحد داند و خواند ملحد
و بددین و بد اعتقاد باشد کی ملحدی نه بدست فرو گذاشتن است بدان است کی وجوب
معرفهٔ خدا را حوالت بسمع و قول پیغمبران کنند و اما ـــــ الخ گفته است کی
ملحدان هفت امام گویند از اولاد علی و رافضیان دوازده گویند از اولاد علی از آن
تشبیه نادرست است کی هفت نه دوازده باشد و معصوم نه جایز الخطا باشد و ملحد
نه مسلمان باشد و بمذهب امامیه امامة از اصول دین است و تعلیم باطلست و بمذهب
شیعة امام زمانه غایب است و بمذهب ملاحده لعنهم الله امام بمصر ظاهر است و بمذهب
ملحدان عالم ترسست و بمذهب شیعة محدث است و بمذهب ملاحده معرفت خدای بسمع
است و بمذهب شیعة عقلی است و اگر شبهة در انست کی دعوی ائمه در اولاد علی است نه بمذهب
خواجه در بنی امیه و مروانیان بوده است این دعوی و اکنون در عباسیانست و بحمد الله

ماند کی و تشبیهی حاصل نیست از این وجوه کی بیان کرده شد و صد هزار لعنت بر همه
ملحدان باد شرفا و عزتا و دران جماعت کی مذهبشان در اصول بمذهب ملحدان ماند
و بر آنکس کی مسلمانان را ملحد خواند عن محمد و آله اجمعین و اما ـــــ الخ گفته
است کی ملحدان علی را و فرزندانش را تا با سمعیل صلوات الله علیه نویسند و گویند و رافضیان
علی را تا بغایبهم صلوات الله علیه گویند و نویسند بیان این فصل و جواب آنکه صلاة چه باشد
و بر کی باشد و چه معنی دارد پیش گفته شد و جهی نبود اعادهٔ آن کردن و اگر خواجه
شیعی را شاید کی عمر خطاب را با فضل و تقدم او در اسلام و قوة و صلابة و سبقت ٥
و هجرة او در دین امیر المومنین خواند و نویسد و بعد از آن بجور بنی امیه را چون یزید
حمیر و مروان را نیز و هشام نا تمام و یزید ناقص و ولید ماجن خمار زمان را هم
امیر المومنین خواند و نویسد و از علی و عمر شرم ندارد و روا دارد و موفق نشد تا
اجر امیر المومنین میان عمر و علی و یزید مفسد و علی معصوم و مروان خطی و عادل
و ظالم و صادق و فاسق همه امیر المومنین باشند نزدیک خواجه آنکه با محمد د ل
غار باشد وجه آنکه سر بریده حسین بن علی پیش برکنار باشد اگر رافضیان علی و زین
العابدین و باقر و صادق را صلوات الله گویند چه معصوم اند از همه خطا منزه
مانند از قبل خدای عالم اند بشرایع و احکام با این فضل کی گفته شد قیاس
می باید کردن تا خود عبارت برکو باشد تر است و برآنکس کی بر علی و فرزندانش صلوات
نفرستند چنانکه بر مصطفی و بر آنکس کی یزید خمر خواره را امیر المومنین خواند چنانکه
یار غار و ایشد آعلی الکفار و زفان تعرض بر بزه می داشتن و اما ـــــ جواب الخ
گفته است نام امامان در نماز خوانند بنداری در مدت رافضیی هم نماز نکرده است کی اخر
اگر یک نماز کرده بودی یا دیده یا دانسته بودی کی در نماز هرگز نام ائمه نخوانند
و مذهب شیعة انست کی اگر نام ائمه بدین بنده گواری کسی در نماز بخواند نمازش
باطل باشد اما چون نماز بکرده باشد و سلام بداده در تعقیب دعواتی کی هست و خوانند
دران میانه نام ائمه سنت است کی بر خوانند و اگر نخوانند بزه‌ی نباشد و نقصانی
نکند و بنماز خود تعلق ندارد و چون رخصة است بمذهب همه مسلمانان کی بعد
از سلام جولاهه و کفشگر و دکان موزن دعا گوید بر جمله و نقصانی نکنند
اگر نام ائمه طاهرین برند بندارم هم نقصانی نکند تا این الزام دیگر باره در تحریر
تحیرش بماند کی نام این ائمه بر عرش خدای مسطور است و در توریة و انجیل مذکور است
و در تعقیب

و در تعقیب بعد نماز مشهورات و اگر خواجه کور و کر نیست باید کی در خیبات کی همه طوایف اسلام
خوانند کی خود دعا است این کلمات کی اللهم صل علی محمد و علی آل محمد ایشانند کی هم
فرزندانند و هم خویشانند و آل ابرهیم هم ایشانند تا خواجه را این شبهت مکرر نماند و شود
کی تا نام ایشان باتفاق امت خیبات تمام نیست و بی بهر ایشان درین نظام نیست والحمد لله
رب العالمین و اما ـــــ الخ گفته است کی ملحد وضو همچنان کند کی رافضی خدای
عالم است کی ملحد هرگز وضو نکند مگر بریا و از بیم تو ملحدان کی در هر مذهبی این نوان
عقیله اند بو سنی بو شیعی بو حنیفی هیچ را اصلی نباشد کی انجا بضرورة تا علتی تا افتی
دور راه باشد مگر شخصی کی دین بدلیل و حجة قبول کند و ایمانش از ریا باشد و مذهب
درست و بکوری خواجه انتقالی شیعة وضو بموافقة قرآن کنند خلفا عن سلف
بدین آیت کی باری تعالی گفت یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم
و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین دو اعضا مغسوله
و دو ممسوحه بنص آیة و فرمان خدای اگر ملحد هم چنین کند برای ملحد و فعل ملحد
دست از حق نشاید داشتن اینست جواب این شبهات و معارضات این کلمات
بتوفیق خدای تعالی و هو حسبنا و نعم الوکیل ـــــ خاکش بدهان و حد
چهارم این خانه و اعتقاد دوسیرت با دهریان دارد زیرا که دهری گوید محمد حکیمی بود
و سخنش همه رمز بوذ و همه انبیا هم چنین حکما بوذند و رموز محمد علی دانست
و علی را الناسر المنبوة خوانند و گرچه خدای و انبیا ایمان ندارند علی را دوست دارند
و رافضی گوید سخن محمد دو روی داشت ظاهر و باطن روی ظاهر را ابوبکر و عمر و دیگران
گفت و روی باطن را علی گفت کی این اغلال عبادات و ستر عبات از خواص ساقط است
و رافضی نیز همین گوید کی با علی همه ان گفت کی از دیگران نهان داشت ـــــ
این کلمات انست کی دیگر باره از سر نا انصافی و عداوة علی و بغض شیعة بدروغ حوالت
کرده است و بر عوام تلبیس کرده و خواسته کی باطل بحق بماند و حق بباطل زایل
کرداند و باری تعالی بشارة داده است و گفته است کی جاء الحق و زهق الباطل ان
الباطل کان زهوقا بحمد الله سبحانه و تعالی کفر و بدعة و شرک و ضلالة و الحاد
و جاحدت و معاندت و تشبیه و جبر و تعطیل و غدر همیشه نگونسار و مضمحل
و زایل و مردود و مذموم بوده است و عدل و توحید و عصمة انبیا و رفعة اولیا و شریعة
هاشمی و دولت محمدی و دین حنیفی و نور عقل و نظر و براهین قرآن همیشه روشن

وظاهر و باهر بوده است لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و الحمد لله رب العالمین
او را معلوم همه فضلا و علما و مسلمانان نیکو اعتقاد است که سرجمله دهریان حکما اوایل بوده‌اند و
رؤس مردادکه چون ارسطاطالیس و بقراطیس و زردشت خره و بهرام نه عنی که هر یکی از دهریی بوده
دیده و کرده‌اند که حزم دین و مهیار بزرکوار و امثال ایشان که همه عالم قدیم کنند و یکی
بعلة الاوائل و بهری باشر طبع و هیولی و طبع و هیولی عبارت است از دره‌ای اول کی مجبران
امة محمد اثبات کنند و فرقی نیست میان این و ان و کروهی از ایشان بسه قدیم کنند و
ایشان همه کی دهریی نهاذند نظاهر بجبر و تشبیه کرده‌اند و همه مشبهه و مجسمه
و مجبره و قدریه از نسل ایشانند و موضعش بشرح بیان کرده شود ان شاء الله تعالی
کی دهری و جبری یکی مذهب است بدو نیم باز کرده و اغ حقیقتست اولین مجبری و بیشتر
مشبهی ابلیس مغبون ملعون بوده است کی او را تشبیه کرد جوهر خود را بر رفعة بر جوهر
ادم و کفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین جز مشتبهان شد و جون کفتند
جرا ادم را سجده نکردی کفت رب بما اغویتنی یا رب خدایا تو مرا اغوا و اضلال کردی
سراجه کناهست بذین کلمه سر مجبران و رئیس قدریان شد و شرح این از کتابی شود
معلوم شود کی کرده اند و اما رسالة ابلیس خواندالی اخوانه المجبرة کی درین کتاب
شرح از همه بیشتر نشود بر مجبران امة محمد همه با ابلیس اقتدا کرده‌اند و همه
اضلال و اغوا و کفر و زندقه و فساد و معاصی را حوالة بقدرة و فعل و رضا و مشیة
و ارادة باری تعالی کنند تا اقتدا با ابلیس درست کرده باشند کی ابتدا اغویتنی
تا باری تعالی را منم جیم خویش اماوا انیا ما نماینده نسبت سار لعنت کرده است
ومقاومت همه را بعذاب الیم و سموم و حمیم و عید فرموده است سبحانه و تعالی الا ان
بهم منهم و منهم تعکس منهم اجمعین بس خواجه را کی صاحب خانه مذهب ابلیس
ظاهر مجبر باشد نقل خدا انا مذکور باشد خلیفه او این را بشرح لعرف مذهب اهل
توحید شاید کی نکند خواجه منکر مشبه مجبر و شرطیه و احنفی لا ابغضه الا
منافق شقی و اما انج کفته است کی دهریان علیهم لعاین الله علی را اساس
النبوة کویند لعنت بر دهریان باد کی نبوت مصطفی را اساس حاجت نیست اما انکه ما
تمام است قول دهریان درین کلمة بقول مجبران کی بو بکر را تمام النبوة کویند و همه حال
نبوة ناقص بوده باشد تا بو بکر ایمان اورد تا انکه تمام شده باشد و هم جنین را ویان خواجه
بر روع نقل کرده اند از مصطفی در کتب مسطور کرده کی سید علیه السلم کفت ما ابطا عنی

الوحی الا ظننت انه نزل علی عمر تا هر خدا این را سامی داند و هر محمد را بز کمان و هر عمر را مار
ندهی رسول دانسته باشد بس دهری مجبری بهتر ماند بتقارب این الفاظ از انکه برافضیی
و خواجه نوشتی بنداری جون این تشنیع می زده است ان خبر فراموش کرده بوده است و عباره
مصنف نوشتی این مایه بندانسته است کی هر کس کی در خواب در ابد و جو بیدار شود سر
و جامه و ریش پلید باشد تا جون این فصل تمام نخواند بداند کی بپاک او کتا و فوک نعج
و اما انچ کفته است کی دهریان علی را دوست دارند و لا جون ندارند کی دوستی علی
فرع است بر دوستی خدای و مصطفی هر که ایشان را دوست ندارد علی بر دوستی ایشان راضی نباشد
اما بنوا خواجه مصنف دهری بهتر است کی وی بدان حجة کی دهری بی دین علی را دوستی
دارد و خواجه کتابی بدین بزرکی بکرده است همه ملا از عداوة علی و اولادش و علی را
دشنی دارد تا از دهریان کمتر باشد اما جواب انچ کفته است کی شریعة
را ظاهری و باطنی هست این مذهب باطنیان و صباحیان است نه مذهب شیعه ان و
ایشان را از ینجا باطنی کویند و بیان این مسئله و دکر مسایل کرده است بر ملاحده و بو الخطیه
و دهریه و غلاه و غیر ایشان از اصناف مبطلان خواجه امام سعید رشید رازی قدس
الله روحه در کتاب فصول بیان کرده است بوجهی روشن بباید کرفتن و بر خواندن تا این شبهت
زایل شود و بحمد الله مذهب شیعه از ان روشنتر است کی بحنین تهمت متهم شود ۵
و اما انچ کفته است کی علی علومی دانست کی دیکر صحابه ندانستند با رسول الله وی
اسراری کفت کی با دیکران نکفت از صحابه و اهل بیت هر طرفه نباید داشتن و انکار قران
نه طریق علما و دین داران باشد کی رسول خدای با بعضی از زنان خویش سرها کفته است
بنهانی و کفته کی کسرا مکویید جنانکه قران بازین کند و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا
و با امیر المومنین هم کفته است و ایة النجوی ظاهر است یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول
فقدموا بین یدی نجویکم صدقة و علی بو طالب علیه السلم مخصوص امد بدین درجة ده درم
بداذ و ده سر کرد و ایه منسوخ شد تا دیکران طمع بردارند و الا علی بران عمل نکردی و دران
جه شکست کی علی علیه السلم عالمتر و عارفتر و فاضلتر است از همه صحابه و از همه اهل
بیت جنانکه شیث از همه فرزندان ادم در عهد او فاضلتر بوده است و کذلک سام و اسماعیل
و هرون و یوشع و شمعون و علی عالمتر از همه امت بمنزلات و موالات باحکام شریعة
و بیان عبادات و معاملات و مواریث و نکاح و طلاق و عتاق و همه شرعیات بیانه
قوله تعالی و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم و قال النبی صلی الله علیه و اله

انا مدینة العلم و علی بابها و قال امیر المومنین علیه السلم علمنی رسول الله الف باب
من العلم فتح لی من کل باب الف باب و درین شبهت نیست و کر از ین اسرار این خواهد ان
مصنف نوشتی حق است و درست است و کر از ین اسرار ان میخواهد کی هر مسئله ی شرعی را
ظاهری و باطنی هست ان مذهب باطنیان است کی وجوب معرفة خدای تعالی از طریق سمع
اثبات کنند و هر جای نشانی داده می اید تا خواجه فراموش نکند مذهب ملحدان کی
بکارش باید و الحمد لله رب العالمین و کر تیغ و قلم بدست رافضیان
بودی همه مدرسها خراب کرده بودندی و منبرها بر کرفته و مسلمانی را نکذاشتندی
کی شربتی اب خوردندی این کلمات انست کی جون بوده ی شرم دریده شد
امید انصاف بریده شد کی در اول این فصل دعوی علم غیب کرده است کی هرکز هیچ بیغمبر
و امام نکرده است و جون کوید اکر قلم و تیغ بدست روافض بودی یک کس را زنده رها نکردندی
باتفاق دعوی علم غیب کرده باشد و الا کافر و ملحدی نباشد کی این دعوی بیارد کردن
کی لا یعلم الغیب الا الله کی دران دیار و بلاد کی قلم و تیغ در دست شیعه است جون مکه
و مدینه و حلب و حران و بحرین و بلاد مازندران بندارم کی عدل و انصاف ظاهرست
و بخون و مال مسلمانان نه فتوی کرده اند و نه بغارت بر داشته اند و بازرکانان حنفی
و شفعوی کی ایند و کویند بخلاف این نمایند کی خواجه می فرماید و بسالی در هزار کار این
خواجکان شیعی و سادات علوی در بسیط عالم بیشتر اند کی همه منفعة مسلمانان
باشد بندارم کی بقطره ی و شربتی مضایقه نکنند و حدیث مدرسه و منبر بانصاف تامل باید
کردن که خواجکان و ملوک شیعة بسیاری مدارس کرده اند و مساجد در اسلام و منبرها
نهاده و جوامع ساخته کی در فصول بیشین شرح این رفت و اعادت شرط نیست بس عاقل
داند کی انکس کی مدرسه کند مدرسه نکند و انکس کی منبر فرو زند منبر نسوزد و هر عاقلی
و مدرسه ی و منبری کی رفیع تر و عالی تر و نیکوتر است همه خواجکان شیعة کرده اند
جون مجد الملک و زین الملک کی مدرسه ی رایشان کرده است و شرف الدین نوشروان خالد
و رباطهای معین الدین و مدرسه ی صفی الدین و مجد الدین و غیر ان کی روشنتر است از افتاب
و نکرار ملال افزاید علی رغم المصنف الانتقالی و الحمد لله رب العالمین
فصلی دیکر نوشته است کی اعتقاد رافضیان اینست کی این مالها و خراجها می باید کی بعلویان دهد و کافر
کیا و فضل اباید و تعویذ بیل و کند و ج بسر که و هیته ی دزد رسد می باید کی بعلویان
با علم و زهد رسد اما جواب اول انست کی مصنف انتقالی بنداری دکر باره

فراموش کرده است ان کلمه کی سخن برمز با دهریان داند یا با رافضیان کویند و اینجا سخن
برمز کفته است تا هم دهری باشد و هم رافضی بقوله و جواب این کلمات کفته شود تا بدانند
کی خواجه کرا از علویان دوستتری دارد او لا کل کیا بر کمید ملعونست و کانوکیا
بسوزش و فعل ابلیس الموت و تعویذ بیل بو جعفر کرد کی نشد کی کندوج بسرکه نوشابه
خاکسار و هنه دزد بلغنا بو کوره خر اصفهانی علیهم لعاین الله بس اکر شیعة نوید بحی
باید کی مسلمانان و نعمت جهان بدین ملحدان و بد دینان رسد از مسلمانی و اعتقاد باکیزه دور نیست
و جون کویند کی نعمت و مال باید کی بعالم و زاهد رسد هم در عقل نیکواست و هم در شرع مقبول
بس اکر خواجه انتقالی را می باید کی بملحدان رسد و بسادات نرسد فرمان او راست کل طایر
یطیر مع شکله و المرء مع من احب بر طریق استهزا و لشکر این علویان
دانی کیا باشد کفشکران در غایش و دباغان اوه و عوانان قم و کنده دهقان و رامین و کیا
کان سارکن وارم این کلمات انست کی جون قلم بدست دشمن باشد ملک
مجبری مشبهی بغیضی مبغضی انتقالی مقلدی مفسدی صفة نیکان ازین بهتر نکند کی کفته
اند ی هیچ تکلف این سخن سخت نکوست از کوزه همان برون تراود کی در وست
او لا لشکر المرتضی کیا باشند شیر مردان فلیسان باشند و سپاه سالاران در غایش و
سادات دراز اهران و جوانمردان در مصلحکاه و معتقدان در رشقان و دهقان ابه
و روزبهان قاشان و تاز یان و علما قم و سادات و شیعة قزوین مردان مردانه و روسا
و مصلحان و رامین و شب خیزان نرمین و سروهه و معتقدان خوابه و ملوک و اصبهدان
ساری و دلیران ارم و عارفان سبزوار و شجاعان و مبارزان نیسابور و مهتران
جرجان و بزرکان دهستان و مومنان جرباذقان و امینان استراباد نه فتنی ۵
دوع بادی سیاه نقابی نوابی جفا اموی طبع مروانی انکه خارجی شکل مجبر اند
مذهب مشبهی دعوی جون قمار بازان در کنده و سواسان بالان کران و حشر
کوا از بالمان و خر دزدان در شهرستان و کوه کبریان قزوین و اجلاف همدان و کلان
اثار و طبرستان و خران مرو فان و خربندکان ساوه و مشبهیان اصفهان
و کاوان اذربیجان و بی نفسان ابهر و ناکسان زنجان ایشان باشند نه ایشان
فیا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبیس القرین تا هر کسی کی این بر خواند این نیز بداند
کی جواب چنین باشد و الحمد لله کما هو اهله و اکنون کی روافض
با مال و ملک اند و علویان با اموال و املاک از برکات فتوح عمری است و لا افتاب

روشن تر است کی هرگز هیچ نه در ابتدا اسلام تا اکنون یک دیو نشستند و یک غزا نکردند اگر از اول حسین بن علی رضوان الله علیه از حرب جمل و صفین و نهروان هیچ غزات نپرداخت و حسن در خانه بنشست و معویه تسلیم کرد و حسین و اولاد حسین در هیچ غزاة نبوذند از زین العابدین در اول تا اخر ایشان کی دو از ده تن بودند بر ترا که ایشان بذند هرگز یک غزا نکردند دایم بوذ ایشانرا از ارزاق و عطایا بوذ ه کی خلفا آل عباس بایشان می دادند و خدمات رسول خدای بجز انکه ایشان علوی بودنی بر این همه نصرت اسلام و کلمه حق کی بر عالی شد و رایت شرک گو نکون شد بوبکر و عمر و عثمان و دیگر خلفا شد غزوها در عهد ملوک بنی امیه و بنی مروان و خلفا آل عباس و نایبان و بندگان و کماشتگان ایشان بند مهاجر و انصار رنج بردند و غازیان اسلام تا همه علویان با مال و نعمت شدند رایگانی و بشکرانه نعمت لعنت بعوض های می دهند اما جواب — این کلمات مکرر و ترهات مزوّر کی در هر فصلی بضرورت تازه می گرداند تا عداوة علی و آل فاطمه مضاعف و دشمنی و نکیر باشد جای روشنائی کور و نهاد خیانت و نجاة اخوت کی بر آنسته است از علما بزرگ مهران و بیرانی کی اصول مذهب خوارج دانند کی عداوة علی جهاد اکبر است و دشمنی فاطمه سرمایه اعتقادات ما و کشش یاد این معنی کی از آنست حرام چنین اعتقاد جاه نوان یافتن است — اینچ گفته است کی روافض با مال و دنیا اند و علویان با اموال و املاک دارند ببرکات فتوح عمر بن الخطاب کی هست اما اگر نیست باید کی ببینند کی این نعمت در این دیار و بلاد مشترک است از میان مسلمانان و مشرکان و جهودان و مومنان و موحدان و ملحدان و علویان و رشنیقان و ترکان و تاجیکان پس خواجه نوشتی نمی دانم کی تاختن چرا بر سرای علویان آورده است خاص مگر تا بدانند کی خواجه را کو خصوصی هست با علویان و شیعیان کی هیچ روغ نگوید کی دشمنان بوبکر و عمر اند تا بنزدیک خواجه نوشتن بوبکر و عمر بهتر باشد از خدا و محمد خاکش بدهان کی از جهودان این طایفه شنیده است کی همه پیغمبران بحدای کرامی اند و علویان را کرمالی و ملکی دارند بکسب دست و رنج بدست آورده اند و موروث و مکتسب ایشانست و اگر از برکات عمر بوذی همه علویان بوذی نه هر برادری را در برابر عاوی هست کی سیر اشکم نان نمی یابد و هست کی طوق زر در کورز آشبه دارد پس منت خدایرا باشد کی نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا

بعضهم فوق بعض خود انرا شکر می کنند کی امیر بزه است کی آوردند و اما جمعه اگر غزو این شش بوبکر است و نه عمر را و نه عثمان را و نه بیت علی و بنت خدایاست کی امیر بزه است و بدان روایح گفته است کی علویان نیستی نبوذه است از اول تا با خر و است می گوید فتحهای در نصرت های اسلام بخیبر و حنین و احد و بدر و خندق و مکه و ذات السلاسل و غیر ان نتیجه بازو و تیغ علی بوذه است حیدر کرار در که بوذ و شان تا و لا حالت کی بوذ الفقار جهان گشوذ و اسلام ظاهر کرد ختمی بر سر امیه و مروان بنی خدا ایشان نیز اگر بطفیل غزات کرده اند و خود هرگز نکرده اند کی منت بر سر علویان می نهند و از غزات بنی امیه معاویه است کی معویه با علی کرد بیست و اند مصاف و یزید با حسین علی کرد بدشت کربلا و هشام عبدالملک کرد با زید علی و بکر غزاتی کی خواجه می گوید اینست کی هیچ روز بی لشکر بی دم نفرستادند و نفی نکردند دا اما آنچه گفته است کی علی از حرب جمل و صفین و نهروان باز نپرداخت راستی می گوید و ان خود تا بالا داند با اهل حق و مسلمانان و علی را خود بدان ملامت و مبتلی دانند و گناه کار و حرکت حسن و حسین چون اهل معویه و یزید نایب باشند بعزیمت حسن و حسین اگر جهاد نکنند معذور باشند کی چون داعی نباشند و غیبتی اهم بشایند و اجتناب آنچه گفته است جهان بوبکر و عمر و عثمان گشوذند و علویان با مال و نعمت شدند و لعنت بعوض ها می دهند از خود نه چنین است بوبکر خود آن حرب بذه نکرد و عثمان هیچ غزات نکرد و در غزوات و حروب عمر خطاب پیشتر نیست اما بعضها ان از آن بوبکر و از آن عثمان و از آن عمر هرگز هیچ کس از بذ بیامذ هیچ نوعی نه بعلم و نه بمال و نه بجهاد و غزاة مگر عبدالله عمر رحمه الله کی بر دین خویشتن دار بوذ و از دو تن هیچ کسی نه پیذ و علویان بیشتر کرد نداز همه و کریم تعالی دو جهان برای مصطفی صلی الله علیه و آله بیافرید و کنت لولاک لما خلقت الافلاک گویند و خواجه مصنف خود در اول کتاب اعتراف داده است و بگفته است کی اگر نه برکات مصطفی بوذی نه بوبکر و عمر جون دیگر بدویان بوذندی اکنون خلافت تراخویشتن و خلافت مذهب نباید کردن اگر بوبکر و عمر و عثمان و همه مهاجر و انصار شاید کی بطفیل مصطفی شریعة یافتند و برکات مرتضی دنیا و نعمت یافتند و نجات و شفاعت و بهشت یابند و منسوبان و جد و بذر ایشانند و بدین همه نعمت دنیا و دین و منتی بر عمر و عثمان نهند اگر عمر نیز در عهد خلافت خویش و ولایتی کشاید کی در آن ولایت هنوز کبر و ترسا و جهود اند بیرون از مسلمانان شاید کی منتی بر سر علویان نهند و چندین منت بر سادات نباید نهادن کی منت خدایراست بخلق بنعمت و مصطفی راست بقوام شریعة و مرتضی راست

بسیف و عصمة و نصرة و حدیث لعنة بر ادبی و بهتانست چنانکه در مواضع گفته اند و نکوار ما را افزاید و اینچ گفته است کی از سال بر منبرهای اسلام علی را لعنت می کردند انصاف اینست کی چون مسلمان خواجه مصنف باشد آن منبر کی بروی علی را لعنت کنند آنرا منبر اسلام خوانند کی اسلام بدوستی علی اسلام باشد و انجا کی علی را لعنت کنند منبر بدعة و کفر و ضلالة باشد و آنچه گفته است دعا عباسیان این را باز خواستند عجبست کی ایشان بسر عثمان علی اند منتی بر سر کس نشاید نهادن و ندانم کی خواجه انتقالی بعد از چهار صد سال کیست و این منت بر سر کی می نهد و می ماند بدان مرد کی لکام اسب او را بوذ و لجه از سر برادر بی وغایة خارجیی گفته است کی علویان را نه هنر بوذ و نه زهره و خود از جرّی و مجبری نداند کی مایه کی هر هنری و اصل هر شجاعتی ایشانند و از نعت و منقبت ایشان قرآن مالامست و اخبار از ثنایة و شعرا عالم و احبا الوف مدایح ایشان بنظم آورده اند شاعری می گوید

الیکم کل مکرمة تؤول اذا ما قیل جدکم الرسول
کفاکم من مدیح الخلق طرا اذا ما قیل امکم البتول

سادات را کی جد بزرگوار سید المرسلین باشد و بذر خیر الوصیین و ماذر سیدة نساء العالمین باشد اگر کسی ایشانرا بی هنری نسبت کند جهلی است چون و بی زهره خواند در لعنت و جفا و نفرین باشد و جواب — اینچ گفته است بنی امیه دیر و ابنا اولوالامر بوذند ای بسا رسوای کی انجا باشد کی خداوند امر و فرمان بنی امیه و بنی مروان باشند خوش گوید

اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم سبیل الهالکینا

و امیر المومنین خود با سه گروه حرب کرد اول با کافران انکه کی در خدمت رسول بود دوم با اصحاب جمل و ایشان مخطیان بوذند در عایشه پوشیده کردند و حق با علی بوذ ه ه اما جواب این کلمات است کی خواجه در این کتاب بچند موضع نفی تقیه کرده است و انکار ها نموده و تقیه را باطنیی بر او کرده و اینجا تقیه صرف می کند پس بقول او باطنی باشد کی چون علی بر حق باشد لازم این کی عایشه بر باطل باشد و گر عایشه بر حق بوذه است لازم این کی علی بر باطل بوذه است و چون نیارد گفتن و نیارد نوشتن ناچار تقیه کرده باشد علی رغمه و گوید بر عایشه پوشیده داشتند با علم و عقل و دانش عایشه چگونه کار بذین عظیمی کی جنگ علی باشد نتوان پوشیدن و گر پوشیده اند آنکه طلحه و زبیر پوشیده باشند پس ایشان باری چون چون علیی تنوری کنند و رخصة دهند و سعی کنند مبطل باشند و هر دو از عشره اند ندانم تا تقیه است کی خواجه کرده است

یا نه پس اگر طلحه و زبیر کی چون علی مرتضی کی خلیفه بر حق است و مختار امت خروج کنند و رضا دهند مبطل و ضال نباشند این ندر باشد کی مخطی باشد این جماعت کی انکار امامت بوبکر کنند کی خلیفه اول است مگر کافر و رافضی باشند هم مخطی باشند پس در حق منکران امامت بوبکر کتاب بدین صفت ندانم کی روا باشد کردن با انکه و محالست کی طلحه و زبیر تا منکران امامت علی باشند دروی اذ کشند تا خواجه هر دو حال با یکدیگر تباس می کند تا اصحاب جمل را مبطل و ضال و هالک می داند با انکه با فضیا بنا نیز تا جی می داند و کر نه حجتی بیاورد کی امامت بوبکر اولیتر است از امامت علی مگر بوبکر نص و معصوم است و علی اختیار و جایز الخطا با این طریقه سره تهم کند و تقیه با نکند یا باطنیی لازم نیاید و یا چون تقیه می کند صد جایگاه شیعه را بتقیه کردن تهمت ننهد و هر کس کی با انصاف در این فصل تامل کند فایده همه کتاب حاصل آید ان شاء الله تعالی — و عایشه و طلحه و زبیر توبه کردند — این کلمه انست کی این نوشتی صلب را گوید چکونه معلوم خواجه شد کی عبارت معاذ بنشست هر دو را اکنشته یافتند و چون پیغمبری بعد از انکه واقعه افتاد نخواجه نیامد و جبرئیل ندا نمی نبوم کمتر اید و غیب خود نداند پر تجویز باشد کی روا دارند کی طلحه و زبیر در حالت نزع از عداوت و خصومة علی توبه کردند و نجاة یافتند پس بکرم و تفضل بدین اصل جایز باید داشتن کی هشام حکم و مومن طاق و محمد نعمان مفید و عبدالرحمن یونس و بوجعفر بابویه و حسکا و بوطالب و عبد الجبار مفید و علی عالم و بلمعالی نقاش و بو تراب دوریستی و علی باسکسک و علی بن بوک و بلمحاسن میثان و نقیبه بلحسن و بلمعالی رازی و مانند ایشان همه در حال نزع از عداوة بوبکر و عمر توبه کرده باشند و نجاة یافته و رافضی نباشند پس زبان و قلم نگاه باید داشتن از عداوت و مثالب ایشان و این صورت را با توبه ی طلحه و زبیر قیاس می کردن و کرنه بر عیب سخن تا گفتن چون این جماعت را کی عمر و بوبکر می داند و لعنت می کند ایشانرا نیز کی دشمنان علی بوذند و تیغ از کشیده شدند حمایة ناکردن تا شیعه ایشانرا بذ می گویند کی جواب یکی همه راست نباشد و یکی همه دروغ اگر راستست همه راستست و گر جایزاست همه جایز است و گر محالست همه محالست و حدیث مسلمانی بذ کی باتفاق می خوانند و می دانند آنکه گفته است و علی کنت انا و طلحة والزبیر اخوانا کونوا من الذین قال الله تعالی و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین — این کلمات انست کی منزه باشد امیر المومنین علیه السلام از چنین سخن کی تیغ بر کشیده و جماعتی را می کشند و می گوید امید دارم

کی بقیات ایشان اخلاص باشد و نه حق امیر المومنین است و مذهب جفا نیست کی حرب با امیر
المومنین حرب است با مصطفی بدین دلالت کی او را گفت لحمک لحمی و دمک دمی و حربک
حربی و سلمک سلمی و ما در اصحاب و احوال جمل و صفین و نهروان این قدر کفایت
است کی همه را هالک دانیم و مذهب شیعه بی تقیه اینست و کر روا می دارد کی امیر
المومنین علی بر منکران امامت خویشتن و جاحدان حق خود دل خوش کرده باشد
و ایشان ناجی و رستگار شوند هم چنین روا باید داشتن کی بوبکر و عمر بقیات
دل بر رافضیان فم وابه و ناشان و در مصلحه کاه و غیر هم خوش بکنند و همه ناجی
باشند و به بهشت شوند پس اگر ممکن نیست دست از حمایت قاسطین و ناکثین و مارقین بدارد تا بعداوة
علی همه بدوزخ شوند چنانکه قرآن خبر داده اینست و مصطفی علیه السلم بیان کرده بی شبهتی والسلم
علی النبی سید المرسلین و آله المعصومین ... و علی گفت اخواننا بغوا علینا
برادران ما اند بر ما باغی شدند یعنی اهل جمل و صفین اما جواب آنست کی اگر درست شود
کی این لفظ علی گفته است هم دلالت نجات ایشان نکند کی باری تعالی نبی کافران را برادران پیغمبران
خوانده است انجا کی گفت والی عاد اخاهم هودا والی ثمود اخاهم صالحا واذکر اخا عاد
و مانند این تا این شبهت خواجه انتقالی بسرمایه ی نجات بغات نکند کی کافر بدوزخ ابد
بماند و کرچه خدا ایشان برادر هود و صالح خواند و خارجی بدوزخ شود و کرچه علیش برادر
خواند و ان الذین امنوا و چندانی منزلة باشد کی ثم کفروا و از دنبال نباشد هم چنین منزله
اخواننا هم سره بود کی اگر بغوا علینا از دنبال نبودی پس بمنزلة ان امد کی خدای تعالی گفت
ان الذین امنوا ثم کفروا اما خواجه چون این حجت بشنود بدان تهمت معزور نشود کی
حساب نیات نه بحکم شماست بحکم خداست و وفیت کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون
فصل اما دران ای برادر کی این فصلی است مبتدا معارضه ی از فصل کی خواجه
نوسنی اورده است کی مذهب رافضی خوانده ی باید کی انرا چهار حد باشد و ما بنوشتیم و
جواب گفته شد و این فصل بدل از نوشته امد تا هر کی خواند و می داند والحمد لله رب
العالمین و لابدان ای برادر کی مذهب این مصنف انتقالی نوسنی رافضی بوده سنی شده باشد
است پس رای کاساسش از جبر است و بنیادش از تشبیه و دیوارش همه از غدر است
سقفها از بغض المصطفی است و درش در کوی جفا و تعصب و هوا است و دران سرای
چهار صفه است یک صفه صفت جهودی دارد و دوم صفه صفت ترسائی و سیوم صفه
گبرکی و چهارم صفه صفت ملحدی دارد اگر حد و سرای مختل باشد چنانکه اول و

درو افضیی گفته است ان نقصان بکند کی در اندرون سرای بدین مختلی باشد چنانکه بیان کرده
شود اولا ان صفه ی کی صفه جهودی دارد انست کی جهودان گفتند موسی و هرون دو برادر
اند فرستادگان خدای یکی نبی است و یکی وزیر گفتند موسی را قبول کردیم اما از هرون بیر
کشتند و او را انتظار رها کردند تا او این شکایت چون موسی از میقات کاه باز امد بدین
وجه کی قرآن خبر میدهد می کبرد کی یا بن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی
کذلک مجبران و خوارج امة رسول را گفتند قبول کردیم و برادرش و وصیش را قبول
نکردند و از وی برکشتند و با خویشتن بکشتند و سه چیز جهودان مشابهه کردند اول انکه
جهودان موسی را گفتند خدا را بمجاهره بما نمای بدین چشم سر تا ببینیم فقالوا ارنا
الله جهرة بدین کافر شدند و صاعقه بدیشان فرو امد این مجبران هم چنین دعوی کردند
در خدای رؤیت مجاهره و خلاف انکه حنفیان میگویند کی رؤیت معقول است و از طریق علم
اثبات می کنند چنانکه امیر المومنین علیه السلم گفت لا اعبد ربا لم اره و مجبره و مشبهه
میگویند به بینیم خدا را بدین چشم سر و مشابهتی ازین عظیم تر نباشد دوم مانند کی
ایشان بجهود انست کی هر ایتی کی از توریه موسی بر ایشان خواند گفتند موسی از قبل
خویش میگوید و این نه کلام خداست باری تعالی ایشان را بدین انکارها مختلف عقوبة
کرد چنانکه گفت فارسلنا علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم ایات
مفصلات کذلک مذهب مجبران این امة چنین است کی روا باشد کی باری تعالی تصدیق
قول کذاب کند یا رسول بخلاف قول خدای هر چه خواهد گوید و تلبیس ادله روا
دارند تا باطل حق نماید و حق باطل عرض کند سیوم انست کی ایشان گفتند
موسی را قبول کردیم و هرون اخواهم نا هردو هم انکار صحابه کرده باشند
و هم انکار رسالة هم انکار ولایت اما صفه ی کی صفه ترسائی دارد انست کی
ترسایان به سه قدیم گفتند اقنوم الاب واقنوم الابن واقنوم روح القدس و ان
کلام خواستند گفتند اگر سه قدیم نباشد نقصان خدای باشد کذلک مجبران امة
نه قدیم اثبات کردند ذات و قدرة و علم و حیوة و ارادة و ادراک و کلام و سمع
و بصر هر نه قدیم گفتند تا سه بار مانند کی دارند بترسایان و قرآن بیامد کی خدای
تعالی یکی است نه سه است و نه نه است انما هو اله واحد و مشابهت دارند بنصاری
کی سه خدای گفتند لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة و مشابهة دارند بطبیعیا
بعینه کی چهار ارکان گفتند و دو و سه و چهار نه باشند و مجبره نه قدیم اثبات

اثبات کردند تا بهر سه گروه مشابهة کرده باشند و بتامل درین کلمات فایدة حاصل
شود اما ان صفه کی صفه گبری دارد انست کی گبرکان گفتند یزدان مطبوع
است بر خیر و هرگز شر نتواند کردن و اهرمن مطبوع است بر شر و هرگز خیر نتواند کردن
کذلک مجبره را مذهب اینست کی مومن مطیع مطبوع است بر ایمان و طاعت و هرگز کفر
و معصیه نتواند کردن و کافر و عاصی مجبر و مقهور است بر کفر و معصیة و هرگز
طاعة نتواند کردن و نیک مانند کی دارد این طریقه بگبرکی و از ینجاست کی رسول
صلی الله علیه و اله گفته است قدریة هذه الامة مجوسیة و صفه ی چهارم کی صفة
ملحدی دارد انست کی ملحد موجب و موثر در معرفة باری تعالی قول پیغمبر گوید
و از عقل و نظر تبرا کند و مجبره را بعینه مذهب اینست کی نفی عقل و نظر کند و حسن
و قبح را حوالت بشریعة و قول پیغمبر کند و تا پیغمبر دعوت نکند معرفت خدای و
معارف عقلی هیچ معلوم نشود و واجب نباشد و عقل و نظر را اثری نباشد و در
عهد سلطان سعید مسعود بن محمد بن ملکشاه رحمه الله علیه بشهر ری با حضور رایت
سلطان درین مسئله و در رسالتی ذکر کی مجبرهان منصور داشت ماجراهای بسیار
رفت در پیش تخت سلطان و حضور ارکان دولت و حضور ائمه عراق و خرا
سان و از مذهب خواجه این معنی درست شد و علما و روسا ان طایفه بخط خویش
بنوشتند و تبرا کردند از مذهب تقیه و خوف سلطان رجوع کردند و گواه
گرفتند و نسخهای ان در عالم منتشر شده و مفتی روزگار قاضی الحسن الاسترا
بادی رحمة الله علیه بصحة تاثیر عقل و نظر و رد تعلیم و تقلید فصول غرا
مشبع نوشت و مفتیان ری او باش سرای خواجه بونصر هسنجانی بغارت بر بغته و در
حال خواص سلطان و غلامان امیر عباس غازی برفتند و بسیاری را بگرفتند و سه
غوغای قزوینی را دار بخشند و دران بالما خرج شد و نسخی از ان رجوع بمدینه
السلم بدار الخلافه فرستادند و بلفتوح اسفراینی را از حضرت خلافت بجود
کردند و به بیرانه سر با اسفراین فرستادند و خواجه عز الملک وزیر سلطان
بود بسبب مذهب اشاعره تا مدتی کو را البته هیچ میسر نشد و بعد از مصا
دره و حبس رئیس الائمه و باقضایل امام سمنان در رجوع از مذهب صد و پنجاه
ساله و خطها بلعنت واضع مذهب کی باز دادند و نسخها باطراف فرستادند
و ائمه خراسان و ما وراء النهر حنیفیان همه خواندند و این خبر فاش و منتشر شد

انکه چون دو سال بر امد ازین حادثه دگر باره در گوشها فرا گفت و گوی کردند
کی ان رجوع و کتبت از خوف سلطان و از بیم تیغ ترکان بود مصنف این کتاب
میبایست کی ایشان را از نموده بودی کی این تقیه است و تقیه مذهب رافضیان
است و بعینه تقیه و باطنیی یکی است و زبونی طریقه جهودانست و روا نباشد
کی ترسا و ائمه اهل سنة اقتدا بر وافض کنند در تقیه و جهودان
متابعة نمایند در زبونی و جهد انکه حرکه و جلدی کردند البته این زخم با
کوبه نرفت و خشت بوذ از قالب بیفتاد و از جای خویش بیفتاد کی بعد از در
حضرت اشرف انور مسعودی با حضور ملکان بزرگ محمد شاه و ملکشاه ان
قاعده را هدم کرده بودند و ان طریقه بیران کرده بودند و ان اوازه ارشر و بالعوب
برسیده بود و خواجه ابونصر از انجا ببغداد رفت و در دار الخلافه و در جوامع
و در مدارس بغداد تمهید این قاعده بکرد کی نظر بر وجه موثر است در طریق
معرفة باری تعالی و قول رسول در شرعیات و عبادات و معاملات و توابع
و لواحق ان بکار باید و انبیا معصوم اند و جز این عملست و خطها بستد
و از انجا باصفهان رفت کی دار السنة والجماعة است و حضور علما بزرگ و
مفتیان معتبر ابن فضل علی ورئیس الملا بر سر منبر اغاز کرد و مناظره و مجاوره
تقریر کرد کی حق اینست و باطل انست و جماعتی از مفسدان و عامه کی در ان غو
غای کردند ما لشها یافتند از خواجکان حبشی کی مشیران ملک و مدبران دو
لت بودند چون نجم الدین رشید جامه دار و شرف الدین کرد بازو و جمال الاقبال
و خواجه بلال مسعودی کی همه حنیفیان معتمد بودند و باری تعالی توحید و موحدان را
نصرت کرد کی گفته است و کان حقا علینا نصر المومنین تا بیکبار کی استیصال
جبر و غدر و تشبیه بکردند و همه ائمه طوایف مسلمان متفق الالفاظ والفتاوی
برین جمع شدند کی موثر در معرفة باری تعالی نظر است و تعلیم و تقلید باطلست کی
ان طریقه ملحدان و باطنیان است و بعد از ان هم در حیوة سلطان مسعود در روزگار امیر
عباس غازی علوی از بلخ بری امد جلال الدین لعنه کی عزم سفر حجاز داشت محترم
از اهل فضل ری درش کی بر ابسرای سید فخر الدین رحمه الله نوبت مجلس بود امیر
حاجی اران امیر عباس بیامد با جماعتی ترکان و رضی الدین بوسعد و رامینی و ملکی الدین
بلغفر قی در مجلس بودند سید فخر الدین را گفتند امیر میفرماید کی علما و متکلمان

مذهب خود را بیاورید که سید جمال الدین خوراسانی امام اهل سنة بلقنایارشاط در وجوب
معرفة سخن خواهد گفت ما بطلب رضا و درهم و علما بخدمت فخر الدین بسپار رایات شدند و تاج
ظهیر الدین و خواجه بو نصر هسنجانی و نجیب الدین بلمکارم متکلم را که متبحر بود در علم
اصول ابن ناظر را احیا کردند و علی سخن گفت تا الحق که امام اصفهان بود اسند که سخن
اینست که معرفة باری تعالی بعقل و نظر دانند نه بتعلیم و چند دکباره خطها تازه کردند و امیر
بدر الدین قتلغ ایشان را تیمار میداشت از طریق حمایت نه از طریق مذهب جو زحله باخر
سید برخاست و گفت مرا طلب بیش ازین یارای نتوان کرد و سید بلحسین و یکی مفتی حاضر بود
در حال این آیه بر خواند و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و جماعت برخاستند
و بیرون آمدند و این فصلی است از آن متصل بعد از آن قزوینیان که کنند خوار باشد بعد از
و اصفهان و ری و همدان تقریر مذهب اعتزال و رفض کردن مردی از باشد که تقریر بین
این تقریر کنند و این معنی تقاضای افتاد با خواجه بو نصر هسنجانی و صبر میکرد تا در روز
کار اینانج اتابک که ایمه حنیفیان او وقت قزوین که از شهر ری بر خاستند هر
چند آنکه خواجه بو نصر را گفتند اختیار کدام جانب خواهی کرد زی گفت اختیار قزوین
هر چند که منع بیشتر کردند حریص تر بود و فایده نداشت و بقزوین رفت بعد از استقبال
و قبول و نزول او در سرای پادشاه مظفر الدین نوبت مجلس نهادند او را بر سر منبر با حضور
امیر و وزیر و قاضی و رئیس سنه و روسا و علما و عیاران و بزرگان از خواص و عوام
این ماجرا از اول تا باخر که رفته بود از بطلان مذهب ایشان و مشابهت از مذهب
مذهب مقلدان و تعلیمیان و عوام در آن غلوی کردند که هیجانی کنند جون بیرون آمدند
کفتند در سرای میر نیابیستی اما ما نیکی کجه می آید کردن این سخن بگوش خواجه بو نصر
رسید در خواست از امیر و روز آدینه در جامع قزوین با حضور صد هزار مرد سخن گفت
و تقریر مذهب کرد و بطلان تعلیم و تقلید بغایت رسانید و همه مدهوش و متحیر شدند
و بسلامت باز آمد و اندیشه نی بد خواجه در سخن مجبر خواجه ماند تا بدانی
که کاری که زحد گذشت یاری نبود بیهوده سخن بدین درازی نبود
پس خواجه که در اصل بدین بزرگی بملحدان ماند که دارد شاید که مسلمانان اهل ملحد خوانند و نبویسند
و بدانند که باید کرد و آمد که خواجه و سرایش چگونه است تا خواجه بو سنی انتقالی جون درین
کلمات تامل کنند بدانند که از باران یکی رخنه است و در ناودان او رخنه است چنانکه مثل است
کردم از باران چیز در ناودان او رخنه ۵ بچاره تا رافضی بود حدهای سرایش همه پاکنو
والحاد

والحاد بود علی رغمه جون مجبر شد داخل سرایش همه از کفر و بدعه و الحاد است از خوض
برادرده علی رغمه در درجاه افتاد تحقیقت و هذه قصیرة عن طویله و صلی الله علی محمد واله
الطیبین و لعن الله علی الیهود والمجوس والدهریة والملحدین والمجبرین اجمعین
فصل و بعد آنکه مذهب شهر نباید داشتن هر که در قم و کاشان و سبزوار باشد و از نواحی
ری مصلحگاه و زاذ مهران باشد باید که رافضی باشد مذهب حق باید داشتن نبع هنوز
بنوذ نه از بهر آنکه در ری غالب رافضی اند از بهتر بود اگرچه بعدد بسیار اند
اما جواب این فصل آنست که این معنی آنکس ابو سد گفتن که بنظر معترف باشد
و عقل را اثری گوید و مکلف را در قبول و رد مذهب مخیر داند خواجه را که مذهب
جنانست که معرفة خدای بقول معلم توان حاصل کردن و نیز مکلف قادر و مختار نیست
و سر نوشتی از لیست اگر خدای سر نوشت کرد در ازل رافضی بنوشته باشد مکلف
نتواند که سنی باشد بشهر تعلقی ندارد و گر سر نوشت سنی باشد خود نتواند که رافضی
باشد و جون ایمان عطای خدای باشد آنرا که ایمان دهد خود کفر نتواند کردن و جون کفر
از خذلان خداست آنکس را که کافر آفرید مومن نتواند بودن پس با این مذهب که خواجه
دارد نه مومن را بایمان مدح توان کرد و نه کافر را بکفر ذم توان کردن نه روا باشد
که سنی را دعا و ثنا گوید و نه روا باشد که رافضی را نکوهش و مذمت گوید که با علم بهمه چیزهاست
و بعد معتزله خدای است پس بر طریقه و مذهب که خواجه دارد جمله نه روا باشد کتاب
ساختن بر نقض روافض باید که کتاب برد خدای ساختی و ارادة خدای که رافضی را در رافضی
آفریده است و دشنام و نفرین و انکار بر مذهب رافضی هم روا نباشد جون همه بارادت
و قدرت و مشیة خدای تعالی باشد رافضی بیچاره بی گناه باشد و مذهب بشهر و محله تعلق ندارد
بهدایة و اضلال تعلق دارد از آن خدای تعالی پس خواجه باید که یا دست از مذهب جبر برگ
ندارد در رافضی را بمذهب و اختیار رفض نکوهش کند و گر نه مجبر می باشد و رافضی را بی
گناه میداند و تشنیع بر خدای میزند که رفض او فرو داشت و بدان کیله بر خود بهما بید
تا دل شکر بکیرد نه هر که سادی و مزد غانی و همدانی و هر و کردی بهما و بدی باشد و اجب
کند که مجبر و مشبهی و قدری باشد و ایج گفته است که بعدد بسیار اعتبار نیست جز نست
که اجماعی مامات وبودن و متحاد صحابه و صحابه و بوایوب و خو بعد از پیر اماست حق بفنف
شدند آن قله را قدری نباشد و اعتماد بر کثرة مهاجر و انصار باشد و اینجا که داران بیشتر
شیعی باشند بر کثرة اعتماد نی و اتفاق نباشد تا معارض مدبر هر چه باو است گوید باخر

باطل کند و این خود مذهب و اعتقاد شیعه است که اعتماد نه بر کثرة و قلة است بر عقل
و نظر و معرفة است محق محق باشد و گرچه یکی باشد و مبطل مبطل باشد و گرچه صد هزار
باشند ان الحق لا یعرف بالرجال و انما الرجال یعرفون بالحق اما جواب و گرچه بحمد الله
شرق و غرب مشحون است باصحاب بوحنیفه و شافعی خلیفه و سلطان و امرا و قضاه و ایمه
و فقها و زهاد و متصوفه از اهل سنة و جماعت است و حق و شر است و ظاهر ملازمة
سواد اعظم باید کردن و اران مذهب که دو روی دارد نیز باید کرد که از عین نفاق است
اما جواب این کلمات آنست که مذهب بوحنیفه و شافعی ظاهر است اما ایشان
هر دو موحد و عدلی بوده اند و محبة اهل بیت معروف و مشهور اگر خواجه همان مذهب
دارد دست از جبری و مشبهی باید داشتن و عداوة آل مصطفی رها کردن و مرحبا بالوفاق
و گر نه بنام بوحنیفه و شافعی دغل باز زن و اما آنچ گفته است دست از مذهبی باید
داشتن که دو روی دارد خطا که راست می گوید اگر کور نیست هر کو شنیده است که شیعه
مذهب خود را حوالت بدو کس کرده اند همیشه بیک خدا گفته اند و بیک رسول و بیک
امام را مذهب دو روی آن باشد که لاف از شافعی زنند و مذهب اشعری دارد و این عین
نفاق باشد که اگر اصول مذهب شافعی سره است التجا بابو الحسن اشعری کردن خطا
باشد و گر مذهب شافعی در اصول درست نیست دست از فروعش باید داشتن پس مذ
هب دو روی خواجه مصنف دارد او گوید مذهب شافعی دارم اما طریقه اشعری
گویم دوم خود را حنفی سنی خواند جون شتر مرغ و خربط و با اول خود رافضی
بوده است آنکه زیدی شده اکنون مجبر شده و نزدیک است که بیشتر کسی شود جون هیچ
سالی باده سالی بر جون خربط روزی بتر روزی خشک چنانکه گفت مرد نفر عشق
سالی ماند که سالی بتر ۵ پس دو مذهبی و انتقالی و منافق حنفی سنی و شافعی اشعری
خواجه است تا بدست خویش در دهن خویش نهاده است و هر کس که سره خواند بیک
بداند و الحمد لله رب العالمین اما جواب و همه شرق و غرب اصحاب سنة دارند
اما جواب آنست که مگر در تواریخ نخوانده است و ندیده است و از بصیران و سیا
حان و مسافران نشنیده است که از مقدار یک درم که زمین است نیم دانگ و سکنه
اند اهل کفر و شرک و بدعة و ضلاله اند از بت پرستان و فلک پرستان و صابیه
یهود و مجوس و نصاری و منکران توحید و عدل و نبوة از براهمه و سو فسطاییه چنانک
اقصا بلاد روم و فرنج و هند و ترکستان و چین و ماچین و غیر آن تا سد یاجوج و ماجوج
و حدود

و حدود دیار سومنات و بتخانه مسلمانی است و آنکه مسلمان بر هفتاد و سه گروه اند و مذاهب
و مقالات هر یک مذکور و مسطور است و سید علیه السلام همه را بامة خود بر خوانده است و بنا
اضافت بخود منسوب ساخته تا کسی از هره نباشد که خون و مال ایشان از امة فتوی کنند و
همه در ضمانت شهادتین و شریعة و کتاب و قبله مصطفی اند اما دهریه و طبایعیه که هیولی و علة
اولی گفتند فلاسفه و ملاحده و بواطنه و تناسخیه و ثنویه همه خارج اند از هفتاد و سه
گروه بفتوی درست آنکه از این هفتاد و سه گروه سه گروه معروف تر اند حنفی و شیعی و شافعی
آنکه از هفتاد که خود را برین سه کانه بسته اند از هر جماعتی چنانکه نجاریه و معتزله
و بادنجانیان و کرامیه و ماتریدیه و غیر ایشان از مذهب بوحنیفه خوانند از بهر آنکه
بفقه بوحنیفه کار کنند و طریقه او دارند در فروع مذهب و مجبره و اشاعره و مشبهیه
و کلابیه و جهمیه و مجسمه و حنابله و مالکیه و غیر آن خود را از جمله شافعی خوانند
و بر فقه او کار کنند علی خلاف فیما بینهم و اما زیدیه و اخباریه و نقلیه و کیسانیه
و مانند ایشان را از حساب شیعه شمرند و گرچه زیدیه در بعضی از فروع مذهب امام بو
حنیفه دارند و مگر بدو سه مسله فقهی که با شیعه باشند چون حی علی خیر العمل و دست فرو
گذاشتن و علم سپید داشتن پس هر طایفه را از این طوایف بولایتی و رسمی و بقعه که غلبه
و کثرتی هست چنانکه حرمین طایفه و مکه که دار الملک اسلام است و کوفه که حرم امیر المومنین
است و اکثر بلاد جیلان و جبال دیلمان و در بعضی از بلاد مغرب همه زیدیان دارند
و خطبه و سکه بنام ایمه خود کنند فاطمی عالم زاهد شجاع که خروج کرده باشد و البته بر خلیفه
و سلطان خطبه نخوانند و سکه ننهند مگر بکوفه که قریب است بدار الملک خلافت و بمکه
هر سال یکبار که مالهای بسیار بستانند و خلعتها بوسند و قضاه و فقها و علما ایشان همه
قنوت خوان مذهب کسی آنکه از بلاد خوراسان از نیسابور تا اوزکند و سمرقند و حدود و
بلاد ترکستان و غزنین و ماورا النهر همه حنیفی مذهب باشند یک رنگ و توحید و عدل خوان
و اصحاب ابی حنیفه و منزلة اهل البیت مقر و بفضل صحابه معترف مقر و جبر او عالی خوانم
معتزلیان عدلی مذهب باشند و بفقه اقتدا بامام بوحنیفه کنند و در اصول مذهب اهل البیت
دارند مگر در دو مسله امامة و وعید که خلاف کنند و گرچه در بلاد عراق حنیفی باشند غلبه
آنجا دارند آنکه بلاد آذربیجان تا بدر روم و همدان و اصفهان و ساوه و تبریز و مانند
از همه شافعی مذهب باشند بهری مشبهی بهری اشعری بهری کلابی بهری حنبلی آنکه در حدود
لرستان و دیار خوزستان و کره و کر بایکان و بهر کرد و نهاوند و آن حدود اغلب مشبهه

ومجسمه باشند ودر حدود شام بیشتر نصیریان واسمعیلیان باشند وبیان وشرح
وتفصیل همه بلاد عالم درین کتاب میسر نشود انکه در ولایت حلب وحران وکوفه وکرخ
وبعداد ومشاهد ائمه ومشهد رضا وقم وکاشان واوه وسبزوار وکرکان واسترا
باد ودهستان وخوابیغان وهمه بلاد مازندران وبعضی از دیار طبرستان وری وبراهق
بسیار از ری وبعضی از قزوین ونواحی ان وبعضی از خرقان همه شیعی اصولی واما
سنی باشند بس عالم حشیشیه است برین کونه کی بیان کرده شد ومصر وولایتی طایفه‌ی
غالبه دارند وخطبه وسکه مختلف است واحکام وفتاوی بر مذهب خود کنند
وهرجا قوت از طایفه را باشد کی ان مذهب دارند وپادشاه از ایشان باشند
وعیب ایشان بیرون باشند تا اکر بازربجان بیرون باشند شیعه تیغ وقلم بدست شیعه
باشد وکرولایت حنفیان کوتاه دست وکوتاه زبان باشند در همه بلاد خوراسان مجبر و
مشبهی بیرون درین محل باشند وکربساوه بر مذهب شافعی حکم کنند وبرین بر مذهب
بوحنیفه حکم وفتوی کنند بقم وکاشان وابه همه فتوی وحکومات بر مذهب صادق
وباقر باشد وقاضی علوی باشیعی باشد چنانکه قاضی ابو ابرهیم بابوی بچهل سال الفتم بر
مذهب اهل البیت حکم راند وفتوی نوشت واکنون بیست سالست کی سید زین الدین امیره کی
شرفشاه است حاکم ومفتی وکذالک در همه بلاد شیعه با حضور سلطان بزرک وترکان
اشوکت این طریقت ظاهر است تا اندکی ان تقریر از سر دانش وعلم وانصاف کرده است
کی مشرق ومغرب برین کونه است کی بیان کرده شد وخواجه مصنف از دو مذهب ان خواند
زدن کمذهب شافعی نه مذهب بوحنیفه است ومذهب بوحنیفه نه مذهب شافعی است
از اصول مذهب بوحنیفه واز فروع مذهب کی مسایل اشان را باهم خلافست وفتوی بران
مذهب بخلاف مذهب است فتوی ومحضرهای جامع جدا وفقه را خلافی ام نهاده اکر مخالفة
وخلاف نبودی دو مذهب نبودی این همه هست وباشد اما خصومت رافضیان این
دو مذهب یکی است تا بمذهب شافعی بسم الله نماز درست نباشد وبمذهب بوحنیفه رحمهم الله
دراول فاتحه وذکر سورتها نماز روا باشد وقول امین در اخر الحمد را واجب کویند واین
بدعة دانند و[illegible] مسایل کی بذکر همه کتاب مطول شود وکر اعتماد برین خبر است
کی کل مجتهد مصیب باید کی هفتاد وسه صاحب مذهب همه مجتهد ومصیب وناجی باشند
کی تفاوتی نباشد چون علما باشند همه مجتهدان باشند تا خواجه بداند کی هم سنی نتواند
بودن وهم حنفی بر وی درا وختر غایة نفاق ور باشد وعین تقیه باشد ومانده است

کار مصنف انتقالی بدانکه مرزی را کفتند از کجائی کفت از مان ورا ین کفتند الحق بسر
وریشی ویکی زبان کشاده وجان باشی الحق چشم فرا است اورا همه ان رافضی بوده انکه
مراد وزیری شده بعد از ان مجبر شده وتصنیف برین وجه بکرده پس از سنیئی رجوع
باز کردن وحرمت حنفیان می داند اکنون خود را از میانه حنفی سنی می خواند وخود
بدانسته است کی بسیار پیشه تنک روزی باشد مذبذبین بین ذلک لا الی هولا ولا الی
هولا ولعنت بر همه منافقان باد ... وخدای تعالی در محکم کتاب خویش می
کوید هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله دین ظاهر را می
ستاید نه باطن وتقیه را اما جواب ... این کلمات انست کی تقیه نقصان ایمان واسلام
نکند هرکه کی خواجه معنی تقیه بداند وان چنان باشد کی رنجی بمومنی خواهد رسیدن
بنفس یا بمال یا بدکر مومنان این مومن کلمتی بکوید کی بهان خلاص یابد ودر دین وشریعت
رخصة است وشیعة بدین مخصوص ومنفرد نباشند همه طوایف بوقت نزول حضرت
از سر ضرورة این مایه برخصة عقل برای دفع مضرة بکنند چنانکه عمار یاسر کی قصه ی
او در بیشتر بیان کرده شد کی تقیه کرد وصحابه زبان با بیکاد بر وی دراز کردند وا و
از شرمساری ان کی بر دفع مضرة از خدای ورسول تبرا کرده بود نبی را دست در مدینه امدن
تا ایت امد کی رواست وعمار مومن ومعذور است وایمانش را خلل است کی من کفر بالله
من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمین بالایمان وانبیا در وقت نزول شدایدی خوف
بقول وفعل تقیه کرده اند ومعذور بوده اند چون یوسف علیه السلم برادران کفتند بنده ی
ما است کفت اری بنده ام وابرهیم علیه السلم کفتند بتان تو شکستی قال بل فعله کبیرهم
هذا واین عین تقیه است واکر بذکر تقیه انبیا واولیا مشغول شوم این کتاب مطول
شود واین خواجه ی نو سنی کی تقیه را باطنیی می خواند ومر اهل تقیه انکار می کند نه
بیش از سنی مطلق بوده ی واکنون تقیه خود را حنفی سنی می خواند وکو در بازار بازر لشکر
کاه کوید خواجه ی اشعری کوید من سنی ام یا حنفی وتقیه همین باشد کی بوقت خوف نزول
مضرت از مذهب خود تبرا یا انکار کند پس اکر تقیه بعینه باطنیی است بس خواجه را مبا
رک باد بدین الزام باطنیی تو کی بمذهب من تقیه بوقت حاجه مسلمانی ومعتقدی است ومتا
بعة انبیا وموافقت اولیا والسلم علی من اتبع الهدی ... ومذهب رافضیان
چنانست کی همه امت کافر اند مکر ایشان واین بعینه ملحدی است کی ملحدان چون خواسته ی
همه مسلمانان حلال دانند اما جواب ... این کلمات بهتان وکذب وتهمت

بدروغ اکرچه کرانکند کلمتی بضرورت برود وکرچه خواجه مجبر بتقیه منسوب کند
وبار تعالی عالم است کی درین فصل تقیه نرفته است اولا شیعة ازین هفتاد ودو طایفه
هیچ را کافر ندانند وکافر نخوانند زیرا که همه مقر اند بخدای ورسول واز امة
رسول اند وباری تعالی در بیشتر مواضع در قران جهودان وترسایان را اهل کتاب
می خواند وشیعة البته از ین امة کسی را کافر ندانند ونداند وکر دکر از ناجی نداند
طرفه نیست کی هر طایفه ی را مذهب وطریقه اینست کی از هفتاد وسه ناجی یکی
است پس شیعة همه حال ناجی خود را داند وخون ومال جهودان بمذهب شیعه
حلال نیست ومظلمه ی ایشان روا نیست چنانکه در کتب فقه منقولست وهرکس
که خواند صحت این قول بداند اما انچ کفته است این مصنف از خود حکایه
کرده است چون در فصول متقدم بیان کرده است کی هرکس که دست در نماز فرو
کذارد وحی علی خیر العمل زند وانکشتری در دست راست دارد وعلم سفید دارد
ملحد باشد واجماع است کی ملحد بدتر است از کافر پس خواجه ابتغالی چهار دانک
از امة محمد را مصرح کافر خوانده است وان همه رند یا نند از عهد زید علی
تا الی یومنا هذا وهمه مالکیان از عهد مالک الی یومنا هذا کی همه حی علی خیر العمل زده
اند وعلم سفید داشته اند ودست در نماز فرو کذاشته اند وانکشتری در دست
راست داشته پس چهار دانک از امة محمد در تصنیف مصرح کافر خوانده
است ومدروغ کوید را فضیان همه امت را کافر دانند بی حجه وبینه تا کافر
وملحدان باشد کی مسلمانان را خواند واین حوالت کرده است برون لازم ومتوجه
وشیعة اصولیه از ان منزه ومبرا وامة محمد همه مسلمانان ودر حفظ وحمایت
شهادتین وشریعت او وخون ومال ایشان بر یکدیکر حرام قال علیه السلم فاذا قالوها عصموا منی دماهم واموالهم والحمد لله رب العالمین ...
ودعوی می کند کی حسن عسکری را پسرش از سقف خانه شکافته شد واورا
ببردند واز بن محال تر سخنی باشد کی یکی را ببرند وکس نداند کی کجا شده است جواب
این کلمات انست کی خواجه نو سنی را کر این قصه عجب امده است ودر قدرت
خدای صحیح دلایل بیحد اند بامصطفی را والتر را این قدر ومنزلة نمی شناسد چون
دعوی فضل وعلم وتواریخ می کند باید کی کرم وتفضل کند وبعلما اهل السنة
والجماعة رود وکتابی کی خواجه امام محمد بن محمد الغزالی السنی کرده است

کی انا طیبا القلوب خواند ودر دوم فصل از ان کتاب بخواند کی امام سنة وجما
عت کرده است دران فصل می کوید کی چون ثابت البنانی رحمة الله علیه از جهان کذاره
شد وکالبدش بخاک سپردند وباز کشتند جمعی مریدان پیر از راهی در رسیدند
پیر را در نیافتند دل تنک وغمکین بسر تربة ثابت البنانی امدند وسر
تربه باز کردند البته کالبد شیخ در خاک نیافتند این حال بر ایشان مشتبه شد
بدر زاویه ی شیخ امدند بانک در کردند دختر کی هفت ساله در پس پرده بود
بانک زد وکفت بدارید پیر را در خاک طلبید ونیافتید تعجب مشتی شد ودرد
مضاعف کشت کفتند جان پدر چه دانستی دختر کفت کوید چهل سال پدرم در
نماز سحر این ایت می خواند کی رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین دانستم کی
دعای او رد نکرده باشند واو را در خاک رها نکنند کی جای مردان
روضه ی پاکست نه میانه ی خاکست مریدان دعا کردند وباز کشتند پس اکر تا نصف
روا باشد کی ثابت بنانی را از میان خاک ببرند چنانکه کس نبیند ودختر غیب
داند وامام سنی در تصنیف شرح دهد وبدیع وغریب نباشد امار وا نباشد
کی نقیبه ذریة طاهره از ال مصطفی کی خایف باشند بروی از اعدا کی نظام
اسلام وقوام دین مصطفی باخر الزمان در وی ودر بقای بسته باشد باری
تعالی از سقف خانه او را بیرون برد روا باشد کی ثابت بنانی مرده را باشد
واین محال باشد کی مهدی زنده را باشد انجا دختر هفت ساله روا بشد
کی غیب داند اما انجا حسن عسکری معصوم روا نباشد کی از پدران خویش
احوال طفل شنیده باشد تا خواجه انتقالی باد دست از ان بدارد یا این نیز قبول
کند واجماع امت حاصلست وقران ناطق است کی چون جهودان بطلب
قتل عیسی امدند باری تعالی او را از میان ایشان ببرد چنانکه ندانستند ودیکری
را بعوض او دار زدند وکفتند عیسی است تا باری تعالی کفت وما قتلوه
وما صلبوه ولکن شبه لهم پس اکر عیسی پیغمبر است او وارث وفرزند
پیغمبر است وکر ثابت البنانی پیر بزرکوار بود او نایب وپسر حیدر کرار
بود اکر بهتر از عیسی نیست باری بهتر از ثابت است وخدای بهمه روزکار
تا ادر دنیمان ا خواجه سنی این هر سه قضیة می داند واز قران واخبار می
خواند تا هیچ شبهتی نماند ... هستجرا انتقال شود

کویند سیصد و سیزده مرد حلال‌زاده می‌باید تا صوند ارد و دولت در دست دشمنانست
پس چون همه جهان حرام‌زاده کانند و شایستکی بیعت و نصرت او ندانند شما
را فضیان حرام‌زاده اید بقول شما ... ... این یا مصنف دیانة انست
د باید کفت کی جوا اشکال انشو ذ کی تکرار بسیار حلال‌زاده و در مواضع
این کتاب بیان کرده شد کی خروج مهدی علیه السلام موقوفست بر نزول علی
مریم صلوات الله علیه هرکه کا او از اسمان بزمین ایذ این از عبیة بر رایذ
و کراو نیایذ این نیز نیایذ این جواب انکسر است کی حیوة و نزول عیسی را مقرست
جنانکه مصنف کتاب و اما جواب انانکه منکر ان نزول عیسی بوده و کرحت
بیان کرده ام کی در ین کتاب خلاف با جبر انست نعیا ایشان و اما انکه
کفته است کی سیصد و سیزده حلال‌زاده می‌باید تا وخروج کنو با انکه بیت
و نخ سال دعوی کرده است کی این مذهب داشته است باری تعالی عالمست
کی یک روز بحقیقة این مذهب نداشته است اکرنه این مایه از مذهب شیعة
برانسته بودی کی نکوند کی موقوفست ظهور امام برین عدد و در هیج کتابی
از کتب شیعة مذکور نیست بلکه در اخبار و تواریخ و اثار و ملاحم اورده
اند کی اتفاق را ان روز کی مهدی بود در کعبه ظاهر شوذ سیصد و سیزده مرد
معتقد کی از اطراف عالم رفته باشند بروی جمع شوند و بیعت او با ایشان
در باره و شرحی داده است کی ان هر ولایتی و ناحیتی جند نفر باشند بعدد
اهل بدر کی با مصطفی بودند و این نه شرطیست از شرایط ظهور امام و نه رکنی
از ارکان خروج و توقف او مصلحت است نه انتظار این عدد کی در عالم
دیه نیست کی ده جندین شیعة معتقد معتمد معروف امامة در روی انتظار
خروج او و ناجان و مال و فرزند فدای او کنند و این عدد از جمله علامات
ظهور است نه از شرایط خروج است و مذهب اینست و اعتقاد اینست
کی کفته شد در معنی است ... اخ کفته است کی این عدد حلال‌زاده باشد
و دلیل کند کی رافضیان این مایه حلال‌زاده نیستند این ناجوانمرد بی
منصف بدا عتقاد این مایه از مذهب شیعة بدانسته الا کی شیعة جمیع
دا نرا حرام‌زاده ندانند و ترسا و کبر را اکرجه کافرند انند حرام‌زاده
نخوانند و خدای تعالی عالم است کی شیعة کافران بت‌پرست را حرام‌زاده
نداند

نداند و نخوانند و همه را حلال‌زاده دانند اذ کی شبه نکاحی رفته باشد میان
مادر و پدر ایشان و در کتب شیعة این مسئله اظهر من الشمس است و غرض
شیعة از ان اصل ان باشد تا جون این جماعت ایمان اورند پاک نسبت باشند
کی کفر با ایمان برخیزد حرام‌زادکی هیج زایل نشوذ تا هر کافر کی مومن
شوذ حلال‌زاده باشد و خللی نکند و هیج مخالف خود را حرام‌زاده نداند
و نکاحها همه مرضی شرع و مقبول حکم پس با این طریقه و مذهب شیعة
همه را حرام‌زاده دانند و منتظر سیصد و اند حلال‌زاده باشند و هیچ عاقل
را دیده‌ای کی حرام‌زادکی بر خود اعتراف دهد و خلف سلف خود را حرام
زاده داند تا انتظار عدد می کنند حلال‌زادکان و عاقل جنین کلمات
جکونه قبول کند و غرض ما کی همه را حلال‌زاده دانیم جون شبه نکاح
رفته باشد با ایجاب و قبول انست تا همه صحابه جون ایمان اورند مومن
شوند پاک‌زاده باشند تا این طریقه و تمویه کی بر طریق تشنیع و شبهة اورده
است بدین حجة روشن باطل و مضمحل باشد و خروج امام موقوفست بر مصلحة
باری تعالی نه بر انتظار عدد و مسلمانان همه حلال‌زاده اند و این معنی کبیرا
لازم باشد کی کوید عقد فاسقان درست نباشد و فسقی عظیم تر از شرک
نباشد کی ان الشرک لظلم عظیم و کافر و مشرک پاک‌زاده باشند
کی انما المشرکون نجس و جون عبدالله عبدالمطلب کافر و مشرک باشند
و امنه کی مادر محمد است بنت وهب کافره و مشرکه باشد و اکنون کی خطیب
و کواه باشد بران عقد کافر و مشرک باشد و نجس باشد با عقد فاسقان
باشند باتفاق و عقد فاسقان بمذهب خواجه باطل باشد پس بباید دیدن
با خود درین اجراجه لازم اید و محمد را کی سید او این واخرین است بمذهب
خواجه مصنف انتقال اصل و وصل بر جه بوده باشد تا اخ بر حجة از شیعة
صورت بسته است بمذهب خواجه دو کی لازم است نعوذ بالله من جنبة
اعتقاده کی رسول خدای طاهر و مطهر و معصوم و نفس پاک اطهر و مومن
زاده است تا با ادم صلوات الله علیه با جون این فصل با استقصا خوانده باشد
دست از مذهب مسلمانان بدارذ یا سنک در ایکینه ی مذهب بد خود نیندازد
و الحمد لله رب العالمین کی شیعة همه پاک‌زاده و معتقد و حلال‌زاده اند

بدوستی و محبة امیرالمومنین و حرام‌زاده ان باشد کی یک ذره بغض علی در سینه دارد فکیف
انکه همه دل و سینه پر از بغض علی و ال علی باشد و نقشبندی بر عقیده کواه ولا یحبه
الا مومن تقی و لا یبغضه الا منافق شقی ... و کر این قایم هست و امام وقت است
و همه شرایط کمال در وجود اوست کمال مرد در زن کرده است کی رسول کفته است النکاح
سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی و اکر زن دارد و کنیزکان دارد از ان وقت باز فرزندان
دارد فرزندانش باری کجا اند و کر زن و فرزند ندارد خود ناقص است و عاجز و نه بر سنة
جدا ست ... این فصل انست او لا عجب باید از عاقلی کی عویهای بزرک کند
و تصنیف سازد و جنین سخنان بخواند و رکیک و دیباجه دین علم کوید کی مردی دیا و یا
غرامت و ملامت باشد او لا خطای فاحش است کفتن کی کمال مرد در زن کردن است
تا لازم اید کی عیسی مریم و یحیی زکریا با مرتبه رسالت و عصمت مرد و ناقص بوده باشد
و محمد مصطفی سی و هفت سال ناقص بوده است کی خدیجه را در سی و هفت سالکی خواست
و این زهاد و عباد کی خواجه انتقالی ایشان بر زین العابدین و باقر اختیار کرده است و در ین
کتاب بر ایشان مباهات و مباهات کرده است در مواضع بسیار و بیشتران ایشان همه
تجرید و تفرید طلب کرده اند باید کی همه ناقص بوده باشند تا معلوم شوذ کی اصل خطاست
و قول با درست اند نیز با این فصل کی سنه است و کسی کوید کی زن ندارد دارد زن و کنیزک
بسیار اما انجاهل کفته است کی کمال مرد در فرزند است و ما سمعنا بعد اکر کفته است
کی فرزند باری باری تعالی تعلق دارد اکر مصلحت نداند داذن امام فرزند جه حرج باشد کی
از انبیا و مرسلان بسی بوده اند کی فرزند نداشته اند و پیغمبرا همه فرزند بوده است و پیغمبرا
همه مادینه و پیغمبرا بهم و پیغمبرا خود نبوذه است کما قال الله تعالی یهب لمن یشا
اناثا و یهب لمن یشا الذکور او یزوجهم ذکرانا و اناثا و یجعل من یشا عقیما تا
خواجه انجیز کی باتفاق ایمة و عقلا من فعل الله باشد فقدان بر حساب مهدی و نقصان
شیعه می کیرد نا الحساب کور نتو باشد و روا داریم کی امام زن دارد و فرزند دارد و
قطعی نیست بران ... و عجب تر انکه این حوزه اسلام و حریم دین
و سد ثغور و انصاف ضعفا انا فو با بستر و حقهای خدای تعالی نکاه برداشتن رافضی
می کویذ کی همه بدوست و جهان در توقف است بسبب او و نمازهای ادینه از وقت واجب
و لازم می شود کی او کند و از نیل او کنند پس این امام حق ناطق قادر توانا را
جه عذر است بیش خدای تعالی کی این همه مهمل بکذاشته است بعد ربو سیذه کی
دافضی

دافضی می نهد کی ناصران ندارد این راست نشوذ تیغ بر دوش باز باید نهادن جنانکه بوبکر کرد
با اهل رده و عمر کرد با کبرکان عجم و عثمان کرد و دکر غازیان ... این کلمات
مکرر مکدر مزور نامقرر کی بمواضع بعبارات کفته است دکر باره اینست بر سبیل
اختصار کی شد بیت کی بمذهب شیعة امامت از اصول دین است اما حفظ حوزه اسلام
و نکاه داشت حریم دین و سد ثغور بهمه مذاهب ایمة را باید کردن و جون خلفا کی
حاضر اند و ظاهر اند و خطبه و سکه بنام ایشانست نکرده اند هرکز و نمی کنند تا اکر
ولایت مصر است متغلبان مصر بدست فرو کرفته اند و خطبه و سکه بنام خود بکرده و مسلمانان
از جور در شدة و محنت اند تا هم حق خلفا ضایع است و هم حق ضعفا و جبال کوهستان
صباحیان و ملحدان بدست فرو کرفته اند و خطبه و سکه بنام نزار ملعون و صباح
ملعون بکرده اند و در ان جور هم حق خلفا ضایع است و هم حق ضعفا و روم و فرنج
خود معلوم است کی کلیسیا و ناقوس و خمرخانه ظاهر است و کوشت خوک حلال کرده
اند و امام حی ناطق قادر توانا در حرم نشسته و امام بحق و خلیفه دست شمشیر
بدوش باز باید نهادن و بعد ربو سیده کی ناصبیان مغرور ناشذ و از جور بر در
امدن و متغلبان مصر بر داشتن و الموت از ملحدان و کیلان از مدعیان و روم از
بت‌پرستان و خطبها و سکها بنام خود بکردن و منبرها بنهادن جنانکه عمر کرد
با عجم و کبرکان و بوبکر با اهل رده و در میان و عثمان و دکر غازیان پس اکر با وجود
امام حاضر این همه هست و مسلمانان رنجور اند و حقها ضایع و توقف و تاخیر
او نقصان نمی کند احوال مهدی غایب را برین قیاس باید کردن و شرم می داشتن
و انصاف می دادن پس قیاس بوبکر و عمر با علی کنند اکر ایشان کردند او کرد
و قیاس حال مهدی با مستظهر و مسترشد و مقتفی کنند اکر ایشان کردند او کرد حضور
و ظهور از مهدی طمع نباید داشتن و کر امام روا است کی این معنی نکند تا مهدی نیز مجامله
می کردن و تشنیع تا زدن کی جون وقت باشد باید و کند و کر کوید سلاطین از قبل
ایشان می کنند تمنای خطاست کی کرده است کی ان وقت کی سلاطین با قوتی تمامتر
باشد سخنکی بعد از با خلفا مساعدت نمی کرد و اخ بندکان ال سلجوق کنند و صیت
و ثواب و محمدت از بهر ایشان راجع باشد تا جون این فصل بر خواند غیبة بر مهدی
نفیبه نکند کی موقوفست علی رغم مصنف بر نزول عیسی کی جواب یک جمله است باشد
و یک نیمه دروغ و کر مسلم شود کی امرا و ترکان نایبان حضرت خلافت اند بقمع ملاحده

عالم و او مستغنی است از حرکه کذلک شاه شاهان شرف الملوک و بزرگی ملک مازندران
و اسلاف ایشان همه ایشان همه نایبان مهدی اند و بیست و هفت هزار ملحد بیخ
در عدد آمده اند که ایشان هلاک کرده اند و با غیبت مهدی خطبه و سکه
بنام او می کنند تا دانند که او نیز با وجود چنین شحنگان در توقف معذور است
والحمد لله رب العالمین و از عجایب کارها که در عهد بنی
امیه علی الحسین و محمد بن علی الباقر با صولت امویان و تاکی و تعاری حجاج
و دیگر امیران عراق و جعفر صادق و موسی کاظم و علی موسی و بسر شر در
عهد عباسیان استیلا و غلبت عباسیان شایست که ظاهر باشند
و مکشوف و آن امامان تا بمذر قایم بقول رافضی همه از قایم بهتر بودند چون
دولت امویان ناچیز شد و دولت عباسیان ضعف پذیرفت و ملک در
عراق و ادیلمان افتاد و مصر و مغرب باطنیان بخود کردند و خود را بر
فتراک آل و اهل بیت بستند و رافضیان لاف می زدند که این همه مقدمات
ظهور قایم است تا آن روز که معد بن فلان که خود را المهدی بالله نام نهاده
بود در مصر شد و جوهر الکتاب بر مقدمه ی او بود رایت سفید بر همه
علی ولی الله نوشته الامام المهتدی بالله المهدی رسول الله بر نوشته
فوصل از رایات جهان بگرفته و درد گاه معتبر و قاهر و راضی و مکتفی
و مستکفی امیران رافضی امیران دیلم و غیر دیلم باطنی و رافضی رسوم و نوا
عدد رفض آشکارا از عاشورا و لیلة المیلاد و روز قتل عثمان که عید
اعظم خوانند و بهانه کنند که غدیر خم است و تولا و تبرا آشکارا
امیران شام همه شیعی و بر طبیه و بطحا و هجر و لحسا و بحرین و دارین
و حلب و حران همه امیران شیعی دبیران همه باطنی و رافضی و مسلم بن قریش
و بدرش بلد را بتها سفید بر بامهای قصر زده و هر روز منتظر خروج
قایم و در عهد کریم سلطان محمد که قدس الله روحه صدقه و حله و جز
خاب در رفض عالی صد هزار مرد بیشتر بودند لشکر صدقه و از زمین تا
خوراسان این دیدبه در ازین گرفته بودند که مهدی آل محمد نایب قایم
است در مصر شد و قتل اعدا کرد و روافض در قم و قاشان و آبه
هر کجا بودند تهنیتها می کردند که نایب قایم با رایت سفید در مصر شد
دلیل

و قتل کرد کنون که کار کار شیعه آل محمد است و هر یک چند مسلمانرا دست نهاده
که بکشند چون کار بدین جا رسید آخر این مرد که امام وقتست از که می
گریزد از که نهانست این روز که دشمن قوی تر بودند و امامان ازو بهتر
بودند می شایست که آشکارا باشند اکنون که دشمن ضعیف است و دوست
قوی و روافض را کثرة بایستی که آشکارا بودی تا حدهای خدای تعالی
می راندی و حقوق بخدا و بدان حق می رسانیدی اکنون زبانش گویا تر می
بایست و دستش کیرا تر و حکمش روانتر بکثرة اتباع و قلة اعدا او چنین
چنین بحال بر عامل مستبصر پوشیده نماند و الا بر احمقان رافضی پس نشود
اعاذنا الله و ایاکم من الضلاله والجهاله اما جواب این کلمات که
ذکر باره از سر بغض اهل بیت مصطفی از ماضیان و باقیان ظاهر کرده است
و عداوه امیر المومنین شیر خدای و اصهبد شریعة مصطفی آشکارا کرده و عقلا
و فضلا عالم را بر خبث عقیدت مجبرانه و کینه ی سینه مشبهیانه اطلاع
داده ان شا الله که بوجهی برود که هیچ عامل عالم مصنف را تهمتی نماند
و هر کس که از سر بصیرة بخواند او را شبهتی نماند اول آنچه گفته است
که زین العابدین و باقر در عهد عاصیان بنی امیه و حجاج ظالم ظاهر بودند
و دیگر ائمه ما در عهد عصاة بنی مروان و در عهد دیگر خلفا آشکارا بودند
چرا این امام غایب است جواب آنست که مصلحت ایشان در غیبة ناچار
در ظهور بوده باشد و مصلحت مهدی و این رعیت در غیبه و مصلحت
خدای بهتر داند و رسول و امام و کسرا نباشد که اعتراض کند و ما
بدانست این قصه با احوال پیغمبران خدای تعالی چنانکه نوح علیه السلم
با کثرة اعدا ظاهر بوده است و یک روز از اعدا غایب نشده است
که مصلحت نوح در ظهور بوده است و ادریس علیه السلم از برای اعدا
غایب شده است وقتی در زمین و وقت آخر باسمان و نه خدای عاجز
بوده است و نه ادریس اما مصلحة وقت او غیبة بوده است نه ظهور
و هم چنین ابرهیم در حاله اول غایب بوده است و خایف بوده است
و اسحق و یعقوب را و اسمعیل را البته غیبتی بوده است و داود و سلیمن
را هرگز غیبتی نبوده است و موسی را علیه السلم غیبت بوده است هم

با اول حالة هم درمیانه ی کار و شعیب و ایوب را غیبة نبوده است و باری تعالی
یحیی و زکریا و جرجیس را با تحمل مشقه و رنج اعدا و ضرب و قتل صبر فرموده
است و غیبة مصلحت نبوده است و مصطفی را با رفعة درجة و منزلة بزرگ
مصلحة غیبة بوده است و بغار رفته و مکه رها کرده و بمدینه آمده و
خدای تعالی عاجز نیست و انبیا مخطی و عاصی نباشند اما مصلحت هر وقت و
هر پیغمبر دیگر باشد برا گوید و کر نیست تواریخ و قصاص پیغمبران بخوانید
و قیاس آن همه ما از اول تا آخر بر احوال انبیا که گفته اند از آدم تا عیسی
کردن تا ظهور باقر و صادق و غیبت مهدی عجب ندارد و بعد از ین تعجب
انکار این حاله کردن از غایة جهل و بی خودی باشد وجه دوم آنست
که اسعید بن و عظ بعضی چون مهدی را علیه السلم معلومست که امویان و مروا
نیان و عباسیان با پدرانش چه معامله کردند از کشتن بتیغ و زهر و سلب
و نهب و غارة و ماندان بر خایف است و از خون اعدا غایب است وجه
سیوم آنست که روا باشد که وجه مصلحت در ظهور ایشان و غیبت او آنست
که ایشان هر یک نایبان داشتند ذریة بعضها من بعض و این امام آخرین و بقیه
عترة و حافظ کتاب و شریعة است و غیر او سبب آنکه امت غایبست
تا چون خوف زایل شود او ظاهر شود چنانکه اجماع و کتاب بر خروج و
ظهور او حجة است و بدلیل اول مستغنی بودیم ازین دو وجه دیگر اما آنچ با کیدرا
گفته اند ورباره الحنیر حنیر و اما آنچ گفته است که مذهب روافض خباثت
که پدران قایم هر یک بهتر اند از وی دیگر باره حساب کور تر است و فتوی باید که
بر ان مذهب بخوذ می کند و فتوی مذهب شیعة چون نمی داند در توقف بود
مذهب شیعة چنانست که امیر المومنین علی بهتر است ازین هر یک از یازده معصوم
و دلالت قول رسولست که گفت هذان ابنای امامان قاما او قعدا و ابوهما خیر
منهما و این دیگر ان از تفاوتی نیست و معلوم نشده است تفضیل هر یک بر دیگری تا
صورت که نموده است بداند که باطل است اما آنچ گفته است که چون دولت
امویان ناچیز شد و دولت عباسیان ضعف پذیرفت عجبست که در مواضع این
کتاب آورده است که آن مذهب رافضی باشد که زبون و ضعف پذیر باشد و
مذهب سنة همیشه قوی باشد و عجز و ضعف نپذیرد و اینجا تضعیف مذهب
و بیان

و نقصان کار خلفا معترف می شود مبارک باد رجوع دیگر باره با دروغ و تقلید
اول اما آنچ گفته است که در عهد امیران دیلمان شیعی چرا ظاهر نشد و
قوة صدقه و سرخاب که شاهد آورده است سبب آن بوده باشد که امام
ترسیده باشد که ملوک دیالم و صدقه و سرخاب رافضی با وی همان کنند
که امیران سنی و ناصبیان عالم با پسر شد و راشد کردند از تیغ دروغ
کشیدن و بکو فتن و بنگاه بغارت بکردن و چون امیران ازین مرحله بدان
مرحله بردن و با خر کار غافل شدن و آن دو سید محتشم را بدست ملا
حده باز دادن تا شهید شدند اهل سنة بیشتر اند از شیعه و نواصب
بر روافض غلبه دارند و خاندان عباسیان بخلافت و سلطنت معروف و
مشهور است پس مهدی عالمتر است دانسته باشد که شیعة با وی همان کنند
که اهل سنة با ایشان کردند تا بدین معارضه ی با حجة مکر ساکن شود
و غیبت امام مصلحتست من قبل الله و ظهورش بوقت خویش باذن الله
و اما آنچ گفته است که معد ملعون ظاهر شد و رایات سفید در مصر و نواحی بر زدند
لعنت بر معد و معدیان باد و نزار و نزاریان و همه ملحدان باد بارها تا نشان و ولایتشان که
شیعة خود صحابه ی رسول را با درجه ی ایمان و سبقه و وصلت و هجرة و ستر و عفة
و قول شریعه و کتاب و سنة قبول نمی کنند با امامة برای فقد عصمت و کثرة علم از ان
متابعة نزار و معد ملعون خواهند کردن مطعونان در نسبت متهمان در اعتقاد که معرفة
خدا بر احوال ندبیع کنند این غاية محال و این غایة ضلال و اضلال والحمد لله
الکبیر المتعال و ما در مختصر که بار سالی در جواب ملاحده و رد شیعة ایشان کرده
ایم که از قزوین بما فرستادند شرح اسامی و القاب و انساب این مطعونان و مدعیان
داده ایم چون بخوانند بدانند و درین کتاب مجمل هم اشارتی در پیش رفته است
و تکرار بی فایدة ملال آمیز اید اما عقلا و فضلا را عجب آید که معدی مدعی متغلب با رایة
ضلالة در مصر شود با چندانی شوکه خلفا مکین در بغداد نشسته و جهان همه بحکم
ایشان و خطبه و سکه بنام ایشان ملحدی آشکارا در مصر شود منکر عدل و توحید
دشمن نبوة مدعی امامت این همه بکند لشکری بنکو نیز حرکتی نکند تا برای زاد
قیامت را یا برای قوة شیعه را یا برای ثبات خلافه را یا برای نظام سلطنت را بس
ظهور و تمکین را باید که قایدتی زیادتی حاصل باشد که غیبت و خوف را مسلمانانرا
قوی

کشتند نفور می کنند و اعمال این بدعت دارند چند من هجوا سنی و ناصبی در عالم با وجود
خلفا و اولو الامر ان ممکن کردن که کاری بدان اصلی با بدین حد بیاید و چون این طا
عیبه علیه اللعنه در مصر شد این بدعه و ضلالة اشکارا کرد اکر بشارتی و بشا
شتی بودی قوم را بوده باشد که در معرفة خدای و وجوب ان بسمع و قبول تعلیم
و تقلید مذهب معد و نزار داشتند وان مجبران عالم اند که اصل مذهبشان با
اصل مذهب او در وجوب معرفت بسمع برابرست واین ذکر باره تشنیع زده است
بر خلفا چون مقتدر و قاهر و غیرهم که وزیران رافضی و باطنی داشتند بمی تواند
دانست که چرا داشتند اکر باعتقاد داشتند خواجه چرا منع می کند و حاشا
که باعتقاد نداشته باشند و کر می ترسیدند امام ترسنده بمذهب خواجه امامت
را نشاید و کر تقیه می کردند تقیه مذهب رافضیانست و کر مداهنه می کردند
مداهنه بنظر نقد سنیانست واین عیب و عار که رعیة و ضعفای امة را بدست
وزیران باطنی و رافضی باز دهند بدتر و زشت ترانست که خواجه می اعقابی
بر قایم حوالت می کند که حقها بغیبة او ضایع است تا بیک خواند و سره بداند
اما این کفته است که شیعة در اطراف و بلاد بشارت می زدند و تهنیه می
کردند که مهدی امد نایب قایم در مصر شد خاکش بدهان که شیعة خود مهدی
قایم را کویند واو را در غیبت نایب نکفتند و کر مجبران تعلیمی بکر بکر را بطهور
ملحد مصر تهنیه می کردند موحدان شیعی اصولی که موثر در معرفة خدای تعالی
نظر بر وجه کویند در دلیل علی الوجه الذی یدل بشارت و تهنیه کمتر کنند
واین بعوام نموده است و بدروغ بشیعة حوالت کرده است که ایشان نداشته
اند که ظهور ان بایات بدعة و ضلالة مقدمه که قایم است بس جاهلانه و غافلانه سخنی
است که اثار ظهور و مقدمات خروج ان معصوم منصوص را علاماتی و اماراتیست
چون قتل نفس زکیه و خروج سفیانی و غیران همانا ده اند علامات که در کتاب
الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد مذکور و مشهور و مسطورات که مقدمات
و اشارات حال باشد و چون باشد و تفصیل ان در کتاب الغیبة مشروح است چون
بخوانند هیچ شبهتی بنماند و بحساب کورتر است دکر باره که شیعة دعوی ظهور رایت
مهدی امة صاحب الزمان از مکه و کعبه کویند که حرم خدای و قبله ی انبیا است و مو
لودکاه سید اوصیا است که بوده باید و مسبح مریم از اسمان بزمین اید و اوازه ی

این

۱۳۸

اید و قد جاء الحق و زهق الباطل از اسمان هفتمین اید و ناصر شرب رب العالمین و جبرئیل امین اید
وان محمدی عصمت علوی شجاعت تیغ بر کیرد و عالم بکشاید اول مصر ویران کند و تخت
معد و نزار بشکند الحاد در عالم مستور کند شریعة و سنة منور کند کسوة دین بعطر
عدل و انصاف معطر کند کبرکی و ترسایی و جهودی از عالم بر دارد قلعهای باطنیان
بکند غبار جبر از چهره ی عدل زایل کرداند کنشت و کلیسیا خراب کند رایة مصریان
اکرچه سفیدست بسوزد دین یکی شود بال عباس که بنی اعمام اوند مداراة و مواساة
کند مهلا بنی عمنا مهلا موالینا ه تا مصنف نامنصف بداند که بصدقه و سر خاب
کار بر نیاید و لشکرا و بحمد الله این ترکان غازی باشند که جهان دارانند امروز نعمته
که شاعر در حق صادق علیه السلام خروج مهدی را بنصرة ترکان غازی وعده داده است

دو دیعة من سر ال محمد ... صنتها وجعلت من اغنابها
فاذا رایت الکوکبین تقارنا ... بالجدی عند صباحها و مسابها
فهناک یطلب ثار ال محمد ... طلابها بالترک من اعدائها

بس ترکان غازی را مصطفی برای این دعا کرده است تا باخر زمان نصرة مهدی کنند وحقها
ظاهر کردانند و باطلها نیست و این معنی از طریق عقل و نقل بر مومن عاقل مستبصر پوشیده
نماند والا احمقی چو بطی نا صبیبی انکار نکند و بر باطل اصرار نکند نعوذ بالله من شبه
الضلال و مقالة الجهال و عجبست که این خواجه نو سنی کتاب تصنیف کرده است و بر قایم
غایب تشنیع زده و شیعه را مصادره بکرفته که عالم خراب شد حقها نیست کشت بدعتها
اشکارا شد بنیاید که امام برای این کار باید نداری فراموش کرده است که عهد دولت
ملکشاه رحمه الله علیه کذا بی از میان مجبران دین بکر بخت او را حسن صباح کل کفتند
علیه اللعنه در جهان بکشت و تمهید دعوة الحاد می کرد بمشافهه و بمکاتبه از ری
و اصفهان و همدان و همه بلاد قهستان و بس ببار دیکر و مصر و شام و از حدود دعوة
می کرد بخدای دانستن بیغمبری صادق باید تا با الموت امد و بمکر و حیله و زر و سیم کو نکر
از حدود بستد و قلعه ملیشر کرد و دعوة می کرد که بخدای دانستن بیغمبری صادق
باید و عقل و نظر را البته اثری نیست چون خبر رفتن او با الموت حرسها الله شایع و فاش
شد سلطان رند انست تاج الدین مستوفی هیچ کار او بود و دیکران پوشیده می داشتند
و سلطان بیکارها روم و اوز کند و خصومت با فضلون کنجه و طلب فتح قلعه ا و
مشغول شد با ان نمی برداخت که از مور را بیش از انکه مار شود بمالد با فتنه نتوخ کشت

واما مستظهر دران تغافلی کرد باخر کار خواجه نظام الملک الحسن علی اسحاق رحمه الله
علیه که سنی مصلح مشفق بود نه مجبر متعصب بتیغ ملاحده شهید امد و سلطان بمدتی
نزدیک با جوار خدای شد و ترکان عالم بر بیش اورده بطلب سلطنت و جهان داری
و ترکان با الموت نبرداختند و از دار الخلافة این کار بزرک بهم عظیم در توقف می داشتند
تا ان ملعون قوی شد و کرچه سلاطین را عمر سلطنت باشد ایمه و خلفا را بهمه روزکار
باید که عمر دین و شریعة باشد چون تتش کشته امد و سلطنت برکیارق سلطان
قرار می کرفت دکر باره در هوای یزید امد و چند مصاف برفت علی الجملة تا سلطنت بکلی
بی منازعت با سلطان محمد رحمه الله افتاد و سلطان سنجر مالک بود خوراسان بود که
مستقر شد و چون کار بدین حد انجامید الحاد قوة کرفته بود و صباح قوی شده دران
حدود و سلاحها و ذخیرها بر قلعها برده و راهها بکرفته خون اهل الاسلام کشته امد
و قصد امیر احمد یل کردند سلطان محمد بکلی دل در خرابی الموت و قمع ملاحده بست
و لشکرهای کران با سالارها و اتهامی وافر فرستاد و امیران بزرک و سبه سالاران با عدة
را بزیر قلعه ی الموت فرستاد و صباح کل هنوز در قید حیوة بود و انجا صبورا بازها
حکم بکردند و حصن و حصار بران ملاعین چون دارن جهنم کردند تا بستانند و شران
بخاذیل از مسلمانان کفایه کنند چون اخری بسید سلطان سعید محمد را نور الله
قبره بروضه ی رضای خدای بردند وان ملاعین بشارت زدند امیر علی بارکی بود
با منکبرس مهتری چو ایدان سلطان محمد را بکرفت و حدود شام رفت و تواجه ساتی سلجوق
را بکرفت و روی بفارس نهاد و ملک طغرل در حکم اتابک نوشتکین شیرکیر بود اما باوی
نبود عماد الدوله بلقفشت بس بزرک شیرکیر را بکرفت و بقلعه ی فرستاد و عالم
متزلزل شد و منور بیست و اند سال بود که صباح کل مجبر با الموت رفته بود عهد کن
قریب این همه لشکرها و عدتها و سالارها کوید خواجه مصنف سنی مجبران بهتر
بودی که امام مستظهر که بهتر بود از عمر خطاب تیغ بدوش باز نهادی و بیامدی
بیرون امدی که هر کز عمر را چندین سپاه و لشکر و الات و سلاح و عدت کجا بوده
او با قله لشکر و عدة با کبرکان بکرد این با ملحدان اند که بکردی که هنوز الموت
و قلعه سر تنها بودی که ملاحده بدا بیش شدند و دزه در ملک دیلمان مسلمان داشتند و با
لیس امیر علی حاجی واشنه وهمه طالقان مسلمانان داشتند تا عالم از ملحدان باک شدی
و چون صباح و صباحیان نیست شده بودندی مصر و مصر با بداجه محل بودی ای عجب

عالم

۱۳۹

عالم ملا از امیران سنی جهان بعوا ز ترکان غازی همه موافق و مشفق در خانه رفتن و خفتن
و بزرک این کار معظم بکفتن نمی دانم که بر چه حمل کنند بدان که قایم بذل روی لشکرات
بکرفته است باخود نیست رافضیان همه دروغ می کویند تا این کار بدنجا برسید
که ملاحده جهان بکرفتند بس خواجه ی نو سنی بعد از هفتاد سال تصنیف می کند و کنا
با قایم و رافضیان می نهد اخر فرقی باید میان غایب و حاضر و میان ممکن و خایف
بس این غفلت و ناخبری و تقصیر را اینجا نقصانی و عیبی نیست انجا نیز هم نباشد
که اتباع بیشتر بودند از صدقه حله و از سرخاب او و چون بیرون نیامد با لکد دیکر
قیاس می باید کردن و زبان بریده و کشیده می باید داشتن که مصالح ایمه و خلفا بهتر
دانند ان روز که حشر و لشکر از مدینه بعجم باید فرستادن چنانکه عمر خطاب
خود بفرستند وان روز که توقف باید کردن تا مصر و جبال قهستان ملحدان بدست
فرو کیرند چون مستظهر و مسترشد توقف می باید کردن وان روز که صادق و باقر
و طاهر با بیست بودن می باشند وان روز که مهدی را غایب باید بودن می باشد که مصلحه
ایمه دانند نه عامه و چون خواجه تشنیع بر مهدی زند ما جواب در موشکی در باب
نتوانیم کفت که الجنس مع الجنس و هر کس که با انصاف این فصل با جوابش نیک برخواند
ان شاء الله که او را هیچ شبهتی بنماند و الحمد لله رب العالمین
فضیحت اول رایشان انست که از میان همه فرق اسلام بعض صحابه و تکفیر و تضلیل سلف
صالح از صحابه و تابعین و زنان رسول و زهاد و عباد و متصوفه معروف باشند و مشهور اند
این فصل بدان می مراد که این مصنف انتقالی بعد از همه تشنیعهای دروغ
و حوالات محالات اخر این کتاب بر شصت و اند فضیحت نهاده است بعضی راستست بعضی
دروغ است و هست که صورة مشبهت دارد و نه چون فصول اولست مسایل خلافست
با اصول و فروع مذهب فقها بهری دانسته است و از بهری بیکانه و اجنبی بوده
است اما بفضرورت همه را جواب بر وجه خویش بتوفیق خدای تعالی کفته اید ان شاء الله
جواب این فضیحه اول انست که این تشنیعی بدروغست که در مواضع این
کتاب تکرار کردست و بهتان نهاده و جوابها مشبع با حجة و دلیل کفته امده است
چون بخوانند بدانند که شیعة اصولیه بحمد الله بدین تهمت منهم نبوده اند و هر صحابه را
و تابعین را که خدای و رسول دوست داشته اند و قبول کرده اند شیعة مرید باشند
و متصوفه بی ریا را دوست دارند و زنان مصطفی را امهات المومنین دانند و هر کس که

وهرکس که زبان مصطفی را طعن زند مبتدع وضال وکمراه شمرده‌اند واما حدیث مجتهدان
در مواضع این کتاب بر شیعه تشنیع زده است بر دایشان که احمد حنبل از ثقات
کی مجتهدی مصیب است بمذهب خواجه سنی محمد بن احمد بن یعقوب الجورجانی ناصی
هر انداو روایت کرده است از محمد بن عبد کا المروزی که گفت از علی بن حشرم شنودم که
گفت حاضر بودم در مجلس احمد حنبل او را شنودم که گفت لا یکون الرجل سنیا
حتی یبغض علیا قلیلا من گفتم لا یکون الرجل سنیا حتی یحب علیا کبیرا پس
شبهت نیست که شیعت مجتهدان چنین را دوست ندارند بر اگر مجتهد دوست علی
باشد دوستش دارند چنانکه بو حنیفه وشافعی وکرونداز دشمنان این جمله بدان بی شبهة
واما اتفاقشت از هفتاد ودو کروه از امة مصطفی علیه السلم دشمن تر امیر المومنین
علی را خارجیان و ناصبیان ومجبره اند که او را قتال ومسلمان کفر وجمحر خواره و بی
چمیه خوانند و فاطمه را بد کویند وحق فرزندان او را منکر باشند وشیعه هرکس را
کی از مذهب دارد دشمن دارند ولعنت کنند وهرکس که این کتاب بمراد انالی الحوزه
برخواند بداند که این مصنف از آن قوم است که بها لعنها کرده است در عداوة علی
مرتضی وخصومة الشر ایمة هدی والسلم علی من اتبع الهدی
وفضیحت دوم انست انشا نزا که با معتزله موافقت کرده اند وصفات خدا برانکاه
کرده اند واو را خالق لم یزلی ورازق لم یزلی وسمیع وبصیر لم یزلی ومتکلم لم
یزلی ومرید لم یزلی نکویند کویند سمیع وبصیر است بمعنی عالم وقادر وعلم وقدرة را
خود منکر باشند وکویند مرید افعال خویشتن است نه مرید افعال ما وبینا ست بشرط
وجود مرئیات وسمیع است بشرط وجود مسموعات وبصیر است هم چنین ومتکلم
است یعنی خالق کلامست ورازق آنکه بود که رزق افریذ ومدرک آنکه بود که مدرک
افریذ ومذهب اهل حق انست که او همیشه بر صفات کمال بوذ همیشه خالق و
رازق وعالم ومتکلم وقادر وغنی وسمیع والبصیر بوذ صفات او نیکو بوذ وهمواره
بیننده واشنوا بوذ نه بحاسه والت اگر مخلوقات بوذ وکر نبوذ وهمواره متکلم
بوذ اما انست که کر شیعه را در بهری مسایل عقلیات بدلیل وحجة
با معتزله موافقتی بی بماید ان موافقت از عقل ونظر باشد نه موافقه زیدیه و
معتزله باشد با آنکه خواجه را در اثبات رویة مجاهره با مشبهه ومجسمه موا
فقتاست ودر اثبات ظلم وکفر با کلابیه وجهمیه موافقه است تا نقصان

این موافقه بداند مکر کمال آن موافقه قبول کند وکر این اصول همه مذهب معتزله است
اجه بی باید که کتاب را نام بقض فضایح المعتزلة بر نهاده بوذی که متبوع ایشا نند
تا بدبداید که عداوة هم با امیر المومنین است که معتزله را با خواجه در صفات خدای خلافست
وشیعه را بیرون از آن در امامة تا اظهار عداوة معلوم شوذ آمدیم با جواب شبهتی که
اورده است او لا اخ گفته است که صفات خدا برا منکر باشند این مساله ... آنکه
او را بداند که صفات بر سه قسم است صفات واجبست وصفات جایز است وصفات مستحیل
است اما باری تعالی را صفات واجبه قادری است وعالمی وحی وموجودی وان مذهب شیعه
اثبات وجوب این صفات معلومست لم یزل ولا یزال ولا یجوز خروجه عنها تبارک
وتعالی حال من الاحوال واین صفات باری تعالی نفسی وذاتی است بی علتی والتی واما انجه
گفته است که باری تعالی را خالق ورازق ومرید ومتکلم لم یزلی نکویند همانا اگر معنی
این کلمات وحدود این الفاظ دانستی از عقل شرم داشتی این اجرا کردن وانرا
که از لغة عرب واصطلاح متکلمان وحدود وحقایق محققان اندک مایه بهره بی
باشد چنین سخن نکوید اما مذهبی را که بنیاد بر نا معقول وبا مسموع باشد چنین باشد
اما مصنف این کتاب بزور است که این نقصان عاید است تو اضع مذهبش که چون خواست
که نفی صفات خدای تعالی کند الا بر این وجه نتواند کردن او لا معلومست که خالق فاعل
خلق باشد وخالق ازلی را معنی ان باشد که در ازل خلق افریده باشد وموجود باشد
خلق در ازل پس قدیم باشد پس فرق نباشد میان خالق وخلق در ازل ولا قدیم سواه
محال باشد ومعلومست که فاعل قدیم باید که بر فعل تقدمی دارد بتقدیر او فانی که انرا
نهایة نباشد ورازق روزی دهنده باشد وبدانم که چگونه روا باشد که در ازل روزی
دهد پس روزی خواره باید که موجود باشد در ازل وانکه فرقی نبوذ در وجود از میان
رازق ورزق ومرزوق واین خطای فاحش است وهمه موجودات بر این اصل قدیم باشند
والبته هیچ محدث پس اکر از خالق ورازق ان میخواهد که در ازل قادر بوده است
بر خلق ورزق درین خلافی نیست که ما اثبات کرده ایم که باری تعالی بمذهب عدلیان قادر است
لنفسه ولذاته بی علتی وشبهتی والتی وخلق ورزق وکلام را حصول ووقوع در لم
یزل محال باشد اما در قادری وعالمی خلافی نیست که همیشه دانا وتوانا بوده است اما
خالق انکه کویند که خلق افریند ورازق آنکه کویند که روزی رساند ومتکلم چون فاعل
کلام باشد انکه اجرا کنند که ایجاد کلام کند ومرید انکه باشد که بغل دا ...

ایذ بر وجهی دون وجهی واین در ازل محال باشد که این صفات را صفات افعال کویند
نه صفات واجبه است در آنکه اهل عدل از باری تعالی نفی صفات مستحیله کنند
نیست چون کیفیه را ایشه وما مانند این اما سمیعی وبصیری خلافست که کی جواب کرده
است که از مذهب اهل عدل معروفست که باری تعالی در دنیا او بودن سمیع وبصیر بوذ اما
سامعی ومبصری که مشروطست بوجود مسموعات ومبصرات در لا یزال اثبات کنند
که معنی سمیع وبصیر ان باشد که حاصل باشد بر صفتی که اگر مسموعی ومبصری باشد
که در ان حالت شنوذ وببیند واین در لم یزل روا باشد ومدرک ومبصر ان باشد
که در ان حالت شنوذ وببیند ومدرک شاهدا وغایبا بشرط وجود مدرکات
باشد وان صفات که محال باشد خروج باری تعالی از ان لم یزل قادری است وعالمی وحی
وموجودی که لم یزل ولا یزال باشد وکر خواجه از مدرکی وسمعی وبصیری ومتکلمی
عالمی خواسته است شک نیست که باری تعالی بهمه اشیا عالم بوده است در بنها لم
یزل وعالمست وعالم باشد ودر شرح این مسایل مجمل ومفصل شیوخ اهل عدل واما
میه کتب وتصانیف ساخته اند وشرح همه درین مختصر طویل شوذ وما را
بجواب این مدعی مشنع این قدر کفایتست اما فضیحت فضیحت دیگر این مساله
که مذهب خواجه مصنف است که کوید قادر نتواند بودن بقدرت وعالم نتواند
بودن بعلم وحی نتواند بودن بحیوة وسمیع وبصیر باشد بی بصر واین همه غلط
والقاء انست انکه خدا برا معنی خواند ومحدث قدیم که اورا اثبات کنند پس این
مذهب بذ واعتقاد کی باشد که مذهب موحدان طعن زنند وتضلیل ...
مذهبش باب صفد در با اک نشوذ همه نا معقول الا موزون ...
والحمد لله علی اثبات التوحید ونفی التشبیه وفضیحت سیوم انست
که منکر باشند رویة قدیم تعالی را چنانکه سلف صالح گفته اند وقران بدان ناطق است
واما این اثبات کرده اند درین تشبیه ... چنانکه ...
این کلمات است که شیعه امامیه نفی رویة مجاهره کنند چنانکه
جهودان از موسی خواسته که ارنا الله جهرة تا بعقوبة عاجل سوخته شدند فاخذتهم
الصاعقه ونفی ان رویة کنند که مجبره ومشبهه اثبات می کنند که بدین چشم سر خدای را
نه ببینیم اما رویة بدان وجه که ذات ... باری تعالی را ببینند نه بچشم سر نه در جانه و
نه مکان نه در مقابل نه در حکم مقابل نه حال در مقابل رویتی از طریق علم چنانکه می دانند

موافق قران وقول سلف صالح بران وجه که بو حنیفه وشافعی بمتابعت امیر المومنین اثبات
کرده اند قال علیه السلم لا اعبد ربا لم اراه لم تره العیون بمشاهدة العیان ولکن
رایته القلوب بحقایق الایمان معروف بالایات مشهور بالدلالات لا یقاس بالناس
ولا تدرکه الحواس اثبات رویه شیعه برین وجه کنند که علی مرتضی نه چنانکه بالحسن
اشعری وابن الکلاب وجهم صفوان وبوبکر با قلانی والحمد لله رب العالمین
وفضیحت چهارم انست که رافضی کوید خدای تعالی خالق
همه اشیا نیست وانجا که کوید والله خالق کل شیء این کل بمعنی بعض است
وخوذ را با خدای تعالی در خلق الافعال شریک وانباز دانند وکویند کفر
وایمان تو نیز وخدا کار او نیست وهمه ماست وخدا برا اندران مشیتی وارادتی
نیست وبدین قول معطلی خوانند شان وسورة الفاتحه بازکی خطر ان همه
دلیل است بر موافقه اهل سنة وتکذیب اهل قدر وتعطیل زیرا که اول
سورة بسم الله است والله ذاتی بوذ که او را پرستند وسزاوار عبادت
باشد الرحمن بخشاینده چون احسان بحسن تقدیر او نباشد ورزوی
بکسب خوذ باشد او رحمن بر حقیقه نباشد الرحیم مهربان وبخشایش
گر باشد چون کار همه ماست وهر یک از ما خوذ رحیم خوذ باشیم
انکه الحمد سپاس ومنت خدا برا بر همه چیز بر انجه ما کنیم واو را
اندران صنعی نباشد رب العالمین پروردکار عالمیان پس بقول رافضی
وقدری ما هر یک پروردکار خوذ باشیم مالک یوم الدین اکر مالک
افعال ورقاب ما نباشد او را این اسم حقیقی نباشد ایاک نعبد تو را پرستیم
وایاک نستعین وبر عبادت تو استعانت ویاوری از تو خواهیم اکر کار
ماست ازو استعانت ویاری خواستن چه معنی دارد اهدنا الصراط المستقیم
ما را هدایة کن براه راست اکر هدایه نه از وست وما کنیم هرچه باید
کنیم واجب نباید نکنیم چرا از و هدایه باید خواستن واز ضلاله احتراز
خواستن صراط الذین انعمت علیهم راه انانک تو خدای بر ایشان نعمت
کرده ای غیر المغضوب علیهم نه از جمله ی جهودان که در سخط تو
اند ولا الضالین ونه از جمله ی ترسایان گمراه انکه ختم مزنوذ با مین
یعنی اسمع یا رب واستجب این همه دلیل است بر صحت مذهب حق وبطلان

عقیدت قدری و رافضی کی همه خود را آفریدهٔ خود را بیشتر از آفریدهٔ خدای دانند اما بر ایشان
این گفته است کی رافضی گوید خدای تعالی خالق همه اشیاست
درین معنی شبهتی و انکاری نیست کی مذهب شیعه و کافهٔ اهل عدل خلفا عن سلف
بدلیل و حجت آنست کی قبایح باسرها و فضایح و فساد و کفر و معاصی و طغیان
هیچ فعل خدای تعالی نباشد و کرچه باری تعالی قادرست بر همه نکند و روا نباشد
کی اختیار این افعال یا بعضی ازان کند کی منزّه و مبرّاست از آفریدن آن از آنک
عالمست بقبح همه قبایح و مستغنی است از فعل همه قبایح و عالمست کی مستغنی
است از آن پس روا نباشد کی اختیار فعل قبیح کند و این از جملهٔ اشیاست
و فاعل آن غیر خداست پس اکرچه ما گوییم باری تعالی منزّه و مبرّا و متعالی
است از فعل قبیح و ارادت آن فضیحت می خواند ما قبول کردیم و خلاف
این گفتن همه قبایح را کفتن از کفر و زنا و ناشایست را بخدای تعالی
حوالت کردن خواجه سنّی را مبارک باد تا بمذهب او خالق همه اشیا
خدای باشد و ما بحمد الله خود را فاعل دانیم و خوانیم اما اجرا خالق الله
در قدیم تعالی نکنیم کی خالق همه اجسام عالم و اعراض مخصوصه اوست
و الا بدخل جنسها تحت مقدور العقدر و مشارکة لازم نباشد چون دو فعل
دا بدو فاعل حوالت کنند مشارکة خواجه مجبّر را لازم است
کی در یک فعل کوید حدوث آن تعلق بخدای دارد و کسبش تعلق به بنده
و وجود هر یکی ازین دو محال باشد تا مقدور واحد صحیح داند بین
القادرین و نداند کی برین اصل لازم شود کی فعلی از وجهی باشد کی
موجود باشد و همان فعل در آن حال معدوم باشد پس خواجه دعوی
شرکة خدای دیرست کرده است و مذهب مسلمانان حوالت می
کند و چون این حجت معلوم شود آن شبهت کی وارده است زایل باشد
ان شاء الله و این شبهه کرده است کی و الله خالق کل شیء و باید کی لفظ
هر آیه خالق همه اشیا خدای باشد احتراز لغة و قرآن بایستی کی این
مایه برانسته بودی کی کل بمعنی بعض آید چنانکه باری تعالی در قصهٔ
ابرهیم کفت ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا و دانیم کی کوه
طیرک انجا نبود و در قصهٔ بلقیس کوید و اوتیت من کل شیء

و دانیم کی بلقیس را همه چیزی نبود پس خالق کل شیء را معنی آن باشد کی
هر الخیر کی نقصان از هیبة او نکنند از افعال حسن چون خلق آسمان و زمین
و عرش و کرسی و جنّ و انس و ملایکه و اصول و فروع نعم و مانند آن همه
از فعل او باشد تبارک و تعالی و منزّه و متعالی است از فعل کفر و فساد
و ذلات و مانند آن تعالی الله عما یقول المجبرة و تقدس عما یظن المشبهة
علوا کبیرا و کر این تاکید این دلایل است برشماریم کتاب مطوّل
شود و از مقصود باز مانیم و مارا در جواب این شبهة درین کتاب این قدر
کفایت است و الحمد لله رب العالمین و اما این کفته است کوید
ایمان و کفر بتوفیق و خذلان او نیست بل همه ازین دعوی راستست و یکی همه
دروغ از بهر آنکی مذهب ما و مذهب اهل عدل درین مسله اینست کی ایمان
و طاعات و همه حسنات و همه خیرات بتوفیق و لطف و هدایه و تمکین
باری تعالی حاصل آید و تا این جمله بدو کند تکلیف نکند مکلف را اما
کفر و معاصی بخذلان قدیم تعالی نکوییم کی منزّه است تبارک و تعالی از آنکه
خذلان و سلب توفیق کند تا بنده کافر شود و آنکه بنده را عقوبت کند
مذهب و اعتقاد اینست و آن یک وجه معطلی بمشبهی مشابهت دارد کی
معطله نفی شریعه کنند من قبل الله و مجبره خدا و رسول را معزول کنند
از بعضی احکام و برای و اجتهاد خویش کویند تا خواجه بداند کی
معطلی کیست اما این کفته است برین وجه ایشانرا معطلی
خوانند بحساب کورتر است دیکربار و بنداری معنی تعطیل نداسته است کی
معطلی منکر بعثهٔ رسل و شریعة را کویند و آن طایفهٔ خاملی ذکر اند
قلیل العدد و از جملهٔ دهریانند کی کویند شریعة نامعقولست قبول نشاید
کردن و مذهب ایشان بخلاف مذهب براهمه باشد و اما جواب این
کفته است کی سورة الفاتحة دلالتست بر صحة مذهب اهل سنة و جماعت
و بطلان مذهب قدر و رفض و تعطیل و بنداری خویشتن آمده است با خود در
خواب کشتی کرفتن کی بیفتد بی رنجی ایشان برخیزد اما با خصم دشخوار ترک
باشد کشتی کرفتن کی چون بیفتد نتیسم برنخیزد او کا همه قرآن من اوله
الی اخره دلیل است بر صحة مذهب اهل عدل و توحید و بطلان مذهب اهل

جبر و تشبیه چنانکه بعد ازین فصل بتوفیق خدای بیان کرده شود ان شاء الله اما ابتدا شروع
المنکر در بیان سورة الفاتحة کی حجت بر مذهب مجبره و مشبهه الا اسم الله نام ذاتی
است قادرست بر اصول نعم و چون نعمت کرده باشد مستحق شکر و عبادة باشد و خواجه
چون اسم و مسمّی یکی داند و هزار و یک خدا بیش لازم آید و اسم از مسمّی باز نشناسد و چون اسم
عین مسمّی باشد نام فرعون عین فرعون باشد و چون کلام قدیم است سمیات قرآن چون
فرعون و ابلیس و قارون و هامان همه قدیم باشند و خدای قدیم باشد و تا اکنون نه قدیم
کفته است درین صورت نه صد هزار قدیم لازم آید و درین دقیقه تامل باید کردن تا فایدهٔ کفت
ما مصور شود کی در قدیم فرقی نیست برین اصل میان خدای و فرعون و اما معنی رحمن روزی ده
باشد و مذهب ما بحمد الله آنست کی نعمة دو است بدنیاوی لازم است چون آلت و اعضا و ا
سباب و همه از فعل خداست تبارک و تعالی چون دست و پا و دکر جوارح و غیر خدای بران قادر
نباشد دوم نوع از نعمت متعدّی باشد و از خلق همه مشتهیاتست از نعمتها مختلف
کی بدین اعضا و آلات و اسباب بدان توصل کنند و از همه هم از فعل خداست تبارک و
تعالی و غیر وی بران قادر نباشد پس رحمان بر حقیقه بخشاینده کی نعمة آفرین و پرور
دکار اوست همه حیوانات را از پشه تا باشه و از مکس تا کرکس و از مور تا مار
و نعمت اوست این کلمة کی و الله خیر الرازقین و اما رحیم مهربان و آمرزنده باشد
و اتفاقست کی کسی بقیامت رحیم خود نتواند بودن اما مکلف چون ایمان آورد بفعل
خویش و طاعت کند باختیار خویش مستحق مدح و ثواب باشد و چون اختیار کفر و معصیت
کند مستحق ذم و عقاب باشد و فاعل و مختیر باشد تا وجود عقل را اثری باشد
و بعثهٔ رسل و انزال کتب بی حاصل باشد و امر و نهی و وعد و وعید حق و درست باشد
و تکلیف با فایده باشد و ثواب و عقاب بر افعال مکلف باشد و جزا بر اعمال و قول
حق و محمد صادق و توبهٔ عصاة مقبول پس بنده رحیم خود باشد بدنیا باختیار ایمان
و طاعة و بترک کفر و معصیة و خدای تعالی که ارحم الراحمین است و خیر الغافرین
است بقیامت اکر زلتی باشد با ایمان ببخشد و عفو کند و عند توبه اسقاط عقاب
کند و شفاعت انبیا در اسقاط عقاب کند و زیادتی درجات قبول کند تا و هم
غافرست و هم غفور و هم راحم است و هم رحیم موافق مذهب اهل عدل و توحید
و مخالف مذهب اهل جبر و تشبیه آنکه کفت تبارک و تعالی الحمد لله رب العالمین
سپاس و منت خدای را خلق آسمان و زمین و ما فیها و ما بینهما و خاتمه ما از حال تربیه

و نطفه کرده و پرورش ما و خلق مشتهیات و اغذیه از ماکول و مشروب و ملبوس و منکوح
کی سبب قوام حیاة و معاش و راحت دنیاست و بر نعمتهای دینی چون آفرینش عقل و بعثت
رسل و انزال کتب بیان اعلام معالم شریعة و کیفیة شکر نعمة و از بیان طاعة و عبادت
و توفیق و الطاف و بهشت و ثواب و نعیم باقی و حیاة ثانی ابدی سپاس برین جمله کی
اتفاقست کی همه از فعل خداست تبارک و تعالی موافق اهل عدل و توحید خلاف مذهب
مجبران و مشبهیان کی همه خذلان و طغیان و کفر و ایمان دارد و بنده مجبر و مقهور
باشد و نتواند کی خلاف آن کند و بقیامت بفعل خود بنده را ابد دوزخ ابد فرستد و همه
عاقلان دانند کی چنین خدای بر چنین نعمت مستحق شکر و حمد و ستایش نباشد تا این خواجه
انتقال بنداشته باشد کی الزام خصم است خود قلادهٔ کردن مجبر شر باشد و داغ
پیشانی مدبرش و معنی رب العالمین کی کفته است بقول رافضی و قدری ما هر یکی پروردکار
خود باشیم حاشا کی این مذهب شیعة باشد کی چون درست کرده آمد کی فاعل اسباب
و آلات و اعضا همه خداست و قدره و قوة از اوست و خلق همه مشتهیات از فعل
اوست تبارک و تعالی کی اصول و فروع نعمت اینست و مارا التصرف نیست و پروردکار
خداست و روزی دهنده و مدبّر و مقدّر و مصوّر و غیر او بران قادر نیست و هو اقدر القادرین
و احسن الخالقین و خیر الرازقین و رب العالمین و معنی مالک یوم الدین کی کفته است
کی مذهب رافضی چنانست کی او مالک افعال و اعمال ما نباشد جواب اینست کی معنی
مالک الافعال خواجه نباشد و یکی فعل بدو فاعل محالست و بنده فاعل فعل خود است مخیّر
و مختار است و فعل غیری باید کرد حوالت کردن نامعقولست و بفعل خود بنده را بکرفتن
نه عدلست و باری تعالی منزّه و مبرّاست از فعل قبیح و ظلم و کذا زمان کم و عالم بخواهد
هست با افعال ما همه عالم است و حاکم است روز قیامت کی مطیع را بر طاعت ثواب دهد
و عاصی را بر عصیان عقاب کند و مومنان را بایمان ابد در بهشت بدارد و کافران را بکفر
ابد در دوزخ بدارد کی مالکی حکیم است و حاکمی عدل و لا یظلم الناس شیئا و لکن الناس انفسهم
یظلمون و لا یظلم فی عدله و لا یجور فی حکمه اما در معنی ایاک نعبد مصنف
تعبیه نکرده است و نکر بخته چون خرلنک کی بار آبکینه دارد و حال باشد چون بیفتاد
در شوره انجانه بماند و نه خر و نه خربنده کی اکر فعل ما خلق خدا باشد علی
زعمه ایاک نعبد کفتن خطا باشد و کر عبارة از فعل ما باشد دکربار مذهب خواجه
خطا باشد و اما معنی ایاک نستعین چون بنده در طاعة از خدای استعانت خواهد
تا عبادت کند دلیل باشد کی بنده نیز فاعل مختار است کی اکنون از خدای خواهد

و فعل او کنند اما معنی اهدنا الصراط المستقیم کی ما را هدایة کن و نمای راه راست حقت
و درست و مذهب اهل عدلست بدنیا تکلیف و اعلام و عقل و قدرت و همه اصول
نعمت و فروع نعمت و بعثت رسل و اعلام شریعت و انزال کتب همه از قبل خدا است تبارک
و تعالی و بقیامت راه بهشت نمودن و بتوبه اسقاط عقاب کردن و بفضل ثواب توبه
و قبول شفاعة انبیا و اولیا همه از قبل خداست تبارک و تعالی و تقدس و حوالت این
هدایة بدو کنیم و همه انبیا هم چنین کرده اند و تا اخر سوره تتمه الفاظ و کلمات
و نعمة موجود و موعود معترف بوده ایم و مذهب ماست و در جوار رحمت و لطف
و هدایت خداییم و عجز و ضعف بدو کی نمودن اقتدا است بانبیا و اولیا علیهم السلم
اما ایمان و طاعت بفعل و اختیار ما حاصل اید از طریق نظر بدلایل در مصنوعات
و محدثات و کفر و معصیت را حوالت بجهل و تقصیر ما است و همه نه عدالت تا ثواب
و عقاب و امر و نهی و شرع و عقل و بعثه رسل و انزال کتب را فایدتی باشد فمن شا
فلیومن و من شا فلیکفر و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان
هدانا الله [illegible] و فضیحت بجهل انست کی رافضی بقضا و قدر ایمان
ندارد و همه قران بدین ناطق است و رسول علیه السلم گفته است المومن بالقدر خیره و شره
من الله اما جواب این شبهة انست کی اگر از من قضا و قدر ان میخواهد
کی شیعه گویند باری تعالی فاعل و مرید دخول کفر و قبایح و معاصی نیست این مذهب
شیعه است و مذهب همه عدلیانست و قران بصحت این مذهب ناطق است و اخبار
رسول صلی الله علیه و اله و همه ائمه بر صحت این مذهب اورده است و عقل بر تنزیه باری تعالی
گواه است و لا اختار القبیح و لا یرید الفضایح و لا یرید الکفر و العصیان تنزه تبارک
و تعالی عما یقول المجبرون فیه علوا کبیرا تا در اخبار و اثار دینی ایشان وجه
در اثبات قضا و قدر و نفی جبر و تشبیه کی بیان کرده شد تا هیچ شبهتی نماند
ان شا الله حدثنا الاخ الامام اوحد الدین ابو عبدالله الحسین بن ابی الحسین بن ابی
الفضل القزوینی سماعا و قراة قال حدثنا الشیخ الفقیه ابو الحسن علی بن الحسن
الجاستی نزیل الری قال حدثنا الشیخ المفید ابو محمد عبدالرحمن بن احمد بن الحسین
النیسابوری رحمه الله علیه املا من لفظه بالری ... سنه ست و سبعین
و اربع مایه قال اخبرنا السید ابو طاهر محمد بن احمد الجعفری بقرائتی علیه
بداره بقزوین قال حدثنا ابو طلحه القسم بن محمد الخطیب قراة علیه قال حدثنا
ابو الحسن علی بن ابراهیم القطان قال حدثنا ابو عبدالله محمد بن مخلد المحدث قال

حدثنا عمر بن وهب الطائی قال حدثنی عمرو بن عبدالله قال حدثنا محمد بن جابر عن ابو اسحق قال
غزا رجل من اهل الشام غزاة صفین مع علی بن ابی طالب علیه السلم فلما انصرف قال له یا امیر المومنین
اخبرنا عن مسیرنا الی الشام القضا من الله و بقدره قال له نعم یا اخا اهل الشام والذی فلق
الحبة و برا النسمة ما وطینا موطیا و لا هبطنا وادیا و لا علونا تلعة الا بقضا من الله و قدره
فقال الشامی اعند الله احتسب عنای ما لی اذا من الاجر قال له علی علیه السلم یا اخا اهل الشام
لعلک ظننت قضا لازما و قدرا حاتما لو کان کذلک لبطل الثواب و العقاب و سقط
الوعد و الوعید و الامر من الله و النهی عنه و ما کان المحسن اولی بثواب الاحسان من المسی و المسی
اولی بعقوبة الذنب من المحسن تلک مقالة عبدة الاوثان و حزب الشیطان و خصما الرحمن و قدریة
الامة و مجوسها ان الله عز و جل امر تخییرا و نهی تحذیرا و کلف یسیرا و لم یکلف عسیرا لم
یطع مکرها و لم یعص مغلوبا و لم یرسل الانبیا لعبا و لم ینزل الکتب الی عباده عبثا و لا خلق
السموات و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار چون امیر
تقریر این تحقیق بکرد مرد شامی گوید و ما القضا و القدر اللذان کان مسیرنا بهما و عنهما
فقال علیه السلم الامر من الله بذلک و الحکم فیه ثم تلا و کان امر الله قدرا مقدورا قال فقال الشامی
فرحا مسرورا لما سمع مقالة امیر المومنین و قبل یدیه و قال فرجت عنی فرج الله عنک یا امیر المومنین
و انشا یقول

انت الامام الذی نرجو بطاعته ... یوم المآب من الرحمن غفرانا
اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا ... جزاک ربک بالاحسان احسانا
بیتی تملکنا بها الریب ذو سعة ... تلقی لدیک لمنشرحا و تبیانا
لا لا و لا تاتیا یوما الوا تعصیة ... فیها عبدتم اذا یا قوم شیطانا
فلیس معذرة فی فعل فاحشة ... قد کنت راکبها فسقا و عصیانا
و لا احب و لا شا الفسوق و لا ... قتل الولی له ظلما و عدوانا
انی احب و قد تحت غیر بسته ... علی الذی کان اعلن ذاک اعلانا
و ان یضل ابن عمک الخبیث نمر ... بذاک احمد عن ذی العرش او صانا
نفسی الفدا لخیر الخلق کلهم ... بعد النبی علی الخیر مولانا
اخ النبی و مولی المومنین معا ... و اول الناس تصدیقا و ایمانا
و بعل بنت رسول الله سیدنا ... اکرم به و بها سرا و اعلانا

و شرح و بیان این کلمة منثور و منظوم هر کی بخواند او را در قضا و قدر شبهتی نماند پس ما کی شیعه
امیر المومنین و تابعان الیاسین ایم اثبات رویة بر این وجه کنیم کی امیر المومنین و سید اوصیا و وارث

علوم انبیا علی مرتضی کرده است موافق عقل و قران بی جا و مکان و نه رویة بجاهره بچشم سر
چنانکه بیان کرده شد نه چنانکه مجبره و مشبهه کرده اند و کلا اثبات قضا و قدر کنیم بر این طریق
کنیم کی امیر المومنین کرده است و کلام او علیه السلم دلالت است بر ان و قران و اجماع اهل
عدل موافق انست و امامین بو حنیفه و شافعی بر این وجه و طریقه گفته اند و در کتب و کلام
ایشان ظاهر است و همه صحابه ی کبار از جمهور اول و تابعین بزرگوار از صدور و مبانه
قضا و قدر بر این وجه اثبات کرده اند تا امر و نهی و وعد و وعید را خللی نباشد و ثواب
و عقاب و تفضل و احسان بر جای خود باشد و ما را در این مسله و مسایل و در اصول دیانات
از معقولات و منقولات واجب نیا شد متابعت بالحسن اشعری و ابو عبدالله کرام
و جهم صفوان و حسین نجار و ابو بکر باقلانی و بو علی و بو هاشم و بلخی و بصری کردن تا
هرچه بعقل دانند بنظر بر وجه می دانیم کی ایینه است روشن و انچ بسمع دانند مصطفی
و السن و از صحابه ی بزرگوار و معتمدان تابعین بنص میدانیم بی شبهت خدای عالم و عادل
رسولی صادق امین امامی بنص معصوم ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
و الحمد لله رب العالمین [illegible] و عمر ... در شام خطبه میکرد
گفت لا هادیة لما اضللت و لا مضل لما هدیت کبری حاضر بود گفت الله اعدل من ان یضل
احدا عمر گفت لولا عهدک لضربت عنقک اما جواب این کلمات انست
کی اگر درست شود کی عمر خطاب این کلمات گفته است هم بر ان وجه گفته باشد کی
باری تعالی در قران میگوید یضل من یشا و یهدی من یشا و ان را تاویل گفته اند از طریق
عقل و سمع بو جهی کی مخالف عدل خدای تعالی نباشد و اضلال و هدی را تفسیر بر عیر کفر
و ایمانست بهری گفتند تمکین و توفیق است بهری گفتند راه بهشت و طریق دوزخ است
بر ان وجه کی بیان کرده شد و در اخبار و ادعیه از رسول علیه السلم و از ائمه علیهم
السلم کلماتی هست مطابق این کی از عمر نقل کرده اند و ان را تاویل و معنی باشد
کی بخاری بو رکان و ائمه ردنشا باید کردن و ترک تاویل روا نباشد اما در اخر کلام
بر عمر خطاب بعجز گواهی داده است کی چنان امامی از حجه کبری عاجز امد و گوید ضربت
عنقک کی این طریقه ی عامان و متحیران باشد و عجب اینست کی عمر بمدینه نشسته
و لشکرها بخوزستان و بلاد عراق و خراسان میفرستاد بطلب کبرکان دو لاقاصی و ادانی
بسیط زمین و اطراف عالم نقش کبر کی بر می داشت و کبری در حضور او زنده می بود
و دایم کی صلح کرده باشد و کبر را امان داده بس من الزام بر حسن علی علیه السلم

عیبی باشد کی با معویه صلح کند که اگر عمر شاید کی با کبرکان صلح کند حسن شاید کی با اغیار
صلح کند و گر مسلمان شده بودی او را بحجة جواب دادی نه بضربت و گر خللی افتاده است
مگر از نقل باشد نه از اصل [illegible] و گویند ماشاالله کان و ما لم یشا
لم یکن نمی باید گفتن که نه هرچ خدای تعالی خواهد بباشد مراد خواجه رافضی باشد و مراد
خدای نباشد تا خدا را بعجز منسوب کرده باشد اما جواب این کلمات انست
کی او لا مذهب شیعة و همه اهل عدل درین مسله سره فهم باید کردن تا شبهة برخیزد
ان شا الله تعالی بر انکه بمذهب ما و بمذهب کافه ی اسلام اهل عدل چنانست کی باری تعالی
قادر است بر انکه همه کفار را بجبر و قهر بر ایمان دارد و همه عاصیان را بقهر بر طاعت خود
دارد و ایمان ضروری کرداند تا همه بضرورت بدانند کی عالم محدث است و صانع عالم کی است
موصوف بصفات کمال اما ان ایمان و ان طاعت نه ایمان و طاعتی باشد حقیقتی و بر ان ثواب
دادن عبث باشد و مستحق مدح نباشند بر ان و خفقنش مومنی و مطیعی در حق ایشان
اثبات نتوان کردن مثالش چنانست کی اهل قیامت بضرورة همه خلقان عالم و همه
کافران دنیا خدا را دانند و ایشان را مومن خوانند از بهر انکه ان معرفه ضروری است
پس ایمان بر حقیقة ان باشد کی مکلف در سرای تکلیف بنظر بر وجه در دلیل بمشقة حاصل
کند بفعل خویش تا بر تحصیل ان هم بدنیا مستحق مدح باشد و هم بقیامت مستحق ثواب
ابد باشد پس بدین قاعدة و اصل اگر خدای خواهد کی بجبر در افزاید تواند اما
نخواهد و خواهد کی بنده بکسب و اختیار فعل خویش مومن و مطیع باشد و تارک کفر
و معاصی باشد و گر بنده با حصول الت و قدره و تمکین و توفیق اختیار نکند خدا را فعالی
نقصانی نباشد کی منفعة و مضرت ان بدنیا و قیامت عاید است بما نه بخدای پس اگر
جه خدای تعالی خواهد و حاصل نیاید نقصان خدای را نباشد کی فعل غیر او ست و جاوید
خواجه ی سنی خدای تعالی مقدر از فرعون و بو جهل یا کفر میخواهد یا ایمان اگر کفر
میخواهد خود مراد او حاصلست موسی را با عصا و ید بیضا فرستادن دار فرعون بجبر
مقهور را بایمان طلب کردن عبث باشد کی نه خدای تعالی میخواهد و نه خود فرعون
قادر هست بر ایمان و هم چنین محمد را علیه السلم با بزرگی دو الفقار بیو جهل و غیر
او از کفار فرستادن هم عبث باشد کی ایشان نتوانند کی ایمان ارند و نه خدای
خواهد از ایشان کی ایمان اورند پس اگر میخواهد انکار خواجه چیست و گر نمی خواهد
فرستادن پیغمبر چیست و چون خدای از فرعون و بو جهل کفر میخواهد کی موسی

و محمد چه میخواهد اگر همه کفر میخواهد تشدید و خصومت چیست و اگر ایمان می
خواهد مخالفت خدای از رسولان چگونه روا باشد و گویا ابلیس از فرعون و بوجهل کفر
می‌خواهد یا ایمان اگر ایمان میخواهد محالست کی او سر کافرانست پس بنماند الا آنکه
ابلیس از ایشان و از همه کافران کفر میخواهد و خدای بمذهب خواجه هم کفر میخواهد
و پیغمبران همه ایمان میخواهند اما اینجا آنکه ابلیس آن میخواهد کی خدای و آن کفرست
و موسی و محمد خلاف آن میخواهند کی خدای و آن ایمانست زهی مذهب و اعتقاد و طور
بقه کی ابلیس مطیع خدای باشد و موسی و محمد و ابرهیم عاصی باشند بنماند الا آنکه
خدای و همه انبیا و همه مومنان از همه کفار ایمان میخواهند تا بعثت رسل
و انزال کتب و امر و نهی حق باشند و ابلیس و بوجهل و فرعون بر خلاف ارادت خدای
کفر میخواهند و مشیت خدای تعالی را نقصانی نباشد کی منفعت و مضرت بروی
روا نیست و او مرید ایمان و طاعت است و کاره است همه مقبحات را از کفر و غیر
آن پس ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن مقید باید گفتن نه مطلق و تقدیر چنان
باشد کی ما شاء الله من فعل نفسه کان و ما لم یشا من فعل نفسه لم یکن و اتفاقست
کی همه مسلمانان می‌گویند لا مرد لامر الله و لا راد لحکمه و اتفاقست کی کفار و عصاة
همه رد امر خدای میکنند از ایمان و طاعة تا این کلمة را بآن کلمه تبارک کنند
تا شبهت برخیزد چنانکه مذهب اهل عدلست و عقل بران گواه است بخلاف آنکه مذ
هب اهل جبرست کی درست شد کی باری تعالی مرید کفر و قبایح نیست والحمد لله رب العالمین
و فضیحت ششم آنست کی روافض توفیق و خذلان نگویند
و در قرآنست کی و ما توفیقی الا بالله و خود این نشناسند هر که ایمان آورد گوید
خود موافق است و هر که نیاورد گوید خود مخذولست خدا را خود هیچ توفیق
و لطفی و خذلانی نیست در ایمان مومن و کفر کافر و طاعة مطیع و عصیان عاصی
اما جواب این کلمات بر سبیل اختصار آنست کی بیچاره مصنف می بایستی کی از
روس مسایل اصولی و فروعی خصم خود آگاه بودی خاصه کی بیست و پنج سال رافضی
بوده است علی زعمه تا دعاوی او بر اصل مذهب خصم بودی اما پنداری باری تعالی
توفیقش نداده است و خذلانش کرده است و او بی گناهست اما مذهب شیعه
اصولیه و مذهب همه اهل عدل خلاف این بوده است و اینست کی بی توفیق
و لطف باری تعالی هیچ بنده اختیار ایمان و طاعت نتواند کردن و خود واجب نباشدش

ادا نصب ادله و ازاحت علة و اثبات دلالة و فعل الطاف کی بدان ایمان آرند و طاعت کنند
تا مقرب شوند بدان بطاعت و دور شوند بدان از معصیة همه از فعل خدای تعالی باشد
و اگر باری تعالی الطاف بندهد و توفیق و لطف در باب تکلیف عقلی و شرعی نکند البته وقوع
ایمان و طاعت محال باشد و نیز واجب نباشد بر مکلف اختیار آن کردن و آن جز عقلست
و تمکین و نصب ادله و ازاحت علت و آلت چون دل و دیده و بعثت رسل و شرعیات
و انزال کتب و غیر این همه الطافست و از فعل خدای تعالی باشد اما مذهب شیعة
اصولیه و همه اهل عدل چنانست کی روا باشد کی باری تعالی این همه بکند و بنده اختیار
ایمان و طاعة نکند کی مکلف باید کی مخیر باشد در ترک و فعل تا استحقاق مدح
و ذم راجع باشد با وی و ثواب و عقاب و عاید باشد بر اختیار فعل و ترک اما
شاکرا و اما کفورا خلقکم فمنکم کافر و منکم مومن و مانند این آیات بسیارست
کی همه دلالت است بر آنکه مکلف فاعل و مخیر و مختارست در فعل اگر خواهد
ایمان آورد و طاعة کند و گر خواهد کفر آورد و معصیة کند تا تکلیف بر اصل باشد
و بعثت رسل و انزال کتب حق باشد و ثواب و عقاب عاید باشد بفعل و اختیار
مکلف و هیچ عاقل این وجه را انکار نتواند کردن الا مکابر مخذول محض اما
بتوفیق خدای و بالطاف حاجة باشد و آلت افعال نیک و بد خدای تعالی دهد و بقدرة
ایمان و کفر توان کرد و بقدرة کفر ایمان توان کرد از بهر آنکی قدرة آلت است
در فعل مثالش چنانست کی آهنگری تیشه ای بکند و بدرودگری دهد عاقلان دانند کی
بدان تیشه هم در مسجد شاید تراشیدن و هم طنبوره شاید کردن و اختیار نیک و بد
این عاید باشد با درودگر کی اختیار فعل کند و عاید نباشد با آهنگر کی تیشه کرده است
پس قدرة و الطاف و تمکین و توفیق همه از فعل خدای باشد اما کفر و ایمان و اختیار
طاعة و معصیة همه از فعل مکلفان باشد برین وجه کی بیان کرده شد و این مسئله را
شواهد و نظایر بسیارست اما کتاب مطول شود و فایده حاصل شد زیاده ملال افزاید
اما در معنی خذلان چنانست کی بیان کرده است بمذهب شیعة و همه اهل عدل روا نباشد
کی باری تعالی بنده ای را خذلان کند و لطف از و باز گیرد و توفیق سلب کند تا هرگز ایمان
نتواند آوردن آنکه محمد را با کتاب و علی را با شمشیر بدو فرستد کی ایمان آر و گرنه
بدنیا کشته ی تیغ شوی و بقیامت در دوزخ ابد بمانی خذلان کند و توفیق و لطف باز
گیرد آنکه تکلیف کند بر خلاف ارادة و رسول و امام و کتاب و تیغ بفرستد و گوید ایمان آر

و نگذارد کی ایمان آورد آنکه بد و رخش برد باری تعالی منزه و متعالی است ازین و مانند این و
هنوز کی مذهب خواجه ی مجبر باطل باشد بهتر از آنکه خدای تعالی ظالم باشد پس توفیق
و الطاف او عام باشد با همه مکلفان بر یک حد کند تا حیف و میل از فعل او دور باشد
و ایمان و کفر باختیار بنده باشد تا باری تعالی ظالم و خذلان ده و کفر آفرین نباشد تعالی
الله عما یقول المجبرة و المشبهة علوا کبیرا اینست جواب این کلمات بر سبیل
اختصار و الحمد لله رب العالمین حمد الشاکرین فضیحت هفتم آنست
کی رافضی گوید کی خدا را صفتی دیگرست کی آن را صفة حال گوید و خدای را بدین صفت
لعنت مخالف خود را و هیچ فرشته ای و پیغمبری این صفة نداشته است و نداند و برین
قول لازم آید کی ملایکه و رسل بصفه اخص باری تعالی جاهل بوده اند و این صفات بر ایشان
پوشیده بوده است اما جواب این دعوی یک نیمه راست و یک نیمه دروغ کی از سر
جهل و بی علمی و نادانی کرده است آنست کی می بایست کی در آن بیست و پنج سال کی
رافضی بی دعوی کرده است حقیقة این یک مسئله بدانسته بودی کی چگونه است و بر چه
وجه اثبات کنند تا مگر این شبهه نبودی و برین وجه تشنیع نزدی اما باری تعالی
توفیق داد و الطاف زیادتی کرامت کرد تا از عهده ی این شبهت بتمام و کمال
بیرون آمدیم ببرکات مصطفی و ائمه هدی علیه و علیهم السلام اولا مذهب محققان
شیعة اصولیه چون علم الهدی مرتضی بغداد و شیخ کبیر بوجعفر و همه محققان
اصولیه موافقت اکثر اهل عدل را مذهب چنانست کی باری تعالی موصوفست بصفتی
کی آن را صفة حال گویند و مخالفت ثابت است میان قدیم و جواهر و اعراض بدان صفة
و آن صفة خدای است کی غیر قدیم را آن صفة و مثل آن صفة و تبدیل آن صفة نیست و باری
تعالی بدان صفة در کون معلوم آید در صفات اربعه کی بمقتضانست و آن صفه همه
پیغمبران دانند و همه فرشتگان خدای تعالی را بدان صفة شناسند و همه ائمه و اولیا
و علما باری تعالی بدان صفة دانند و از اهل عدل کس خلاف نکرده است درین معنی و گر
خلافی هست در اجرا عبارة است و درین معنی کتب ساخته اند و مفردات با
حجة و دلیل اثبات کرده و تصنیفها ساخته است کی باری تعالی بخلاف همه
خلایق است و او بهیچ نماند و هیچ بدو نماند لیس کمثله شی و هو السمیع البصیر
پس اگر مذهب شیعة بران وجه بودی کی خواجه ی انتقالی آورده است
کی آن صفات نه انبیا دانند و نه ملایکه هیچ عاقل قبول نکند کی عقل متینان

این صفة بیشتر و کاملتر نیست از عقول انبیا و ملایکه پس همه انبیا و ملایکه و ائمه
و علما خدا را بدان صفة دانند و از صفة الهیة است کی مقتضای صفات اربعه است
و علما شیعة را خلافی نیست با یکدیگر مگر عوام از ایشان علم گفت و گوی باشد و گر
نه مثبتان و نافیان همه ناجی اند و خدا را بخلاف خلقان گویند و معدوم معلوم
دانند و گرچه شی نگویند برای ایهام خطا را باشد اینست مذهب شیعة درین
مسئله و زیادت برین در کتب بی نهایه است و ما را الجواب این طاغی درین مسئله این قدر
کفایت است و الحمد لله رب العالمین و فضیحت هشتم آنست
کی بعضی از روافض را مذهب آنست کی معدومات را اشیا گویند پس بقول ایشان
در ازل با خدای تعالی اشیا بوده است و برین مشارکه لازم آید و روافض از دو
گروه باشند بعضی مثبت و بعضی نافی اما جواب این شبهت آنست کی
خلافی نیست کی متکلمان محققان شیعة را مذهب اینست خلفا عن سلف
کی باری تعالی عالم است لنفسه و لذاته لا عن علة و لا عن حاجة و چون لم یزل عالم
بوده است برین صفه اعنی عالمی لابد او را غیر ذات پاک خود معلوماتی باشد و
محال باشد کی معلومات کی غیر ذات باری تعالی باشد موجود باشد پس معدوم باشد
و معدوم از بخاشی گویند و از مصطلح معتبران اهل لغة معلومست کی
گویند هذا شی موجود و هذا شی معدوم و این لفظی مشتمل است هر دو معنی را
و مذهب اهل عدل همه اینست و نافی و مثبت را در معنی این اجرا خلافی نبوده است
و مشارکه خواجه اشعری را لازم است کی ذات باری تعالی با قدیم ازلی گویند
آنکه هشت قدیم دیگر با وی در ازل اثبات کنند پس معدوم موجود نباشد اما
قدیم مثل قدیم باشد و در مسایلی معینه کی اشاعره ی ری را با یکدیگر خلافست
معلومست چون عصمة انبیا و زلة انبیا و وجوب معرفة و غیر آن پس خواجه
انتقالی چون بر مذهب مسلمانان بدروغ تشنیع زند باید کی مذهب بد خود فراموش
نکند کی اگر بد و شمه است عالم و خطیب خواجه راست و گر مشارکة لازم است
خواجه راست کی هشت قدیم را با ذات قدیم اثبات کند و اثبات ذره او لیت آن
مذهب خواجه معلومست کی همه موجود گوید و اثبات کند چنانکه در مواضع این
کتاب بیان کرده ایم و الحمد لله رب العالمین فضیحت نهم مذهب
و اعتقاد اهل حق آنست کی برگ از درخت بنیفتد الا بفرمان خدای تعالی و خدا اینست مخبر

ومدبر ومحرک اشیا وخالق اجسام واعراض اوست ورافضی گوید خدای را تعالی اندرین اشیا
تصرفی وصنعی وتدبیری نیست وهر فعلی را بفاعل دون خدای اضافت کنند اما
جواب این کلمات انست که خلاف نیست که مذهب شیعه اصولیه کثرالله عددهم درین
مسله خلاف مذهب مجبره وقدریه ومشبهه واشاعره وکلابیه است وشیعه خلق
همه اجسام واعراض مخصوصه را حوالت بخدای تعالی کنند اما کفر بوجهل ودعوی
فرعون وغرور قارون وزنا زانیان ولواطه لوطیان وکذب وفسق فاسقان ه
حوالت بفعل ومشیة وارادت خدای تعالی نکنند وباری تعالی منزه ومبرا دانند از افعال
فضایح وقبایح چنانکه در مواضع این کتاب بیان کرده شد پس فرق خدای ومذهب خواجه
اینقدر است چنانست که فاعل کفر وزنا ولواطه همه خدااست ومیر ومخنث وترکتار خدا را نی
وجعد قمارباز وسوسی خمرفروش همه منزه ومبرا اند درین هردو مذهب تامل باید
کردن تا خود محق کیست ومبطل کیست والحمدلله رب العالمین حمد الشاکرین اما
الت وقدره وقوه همه از افعال خدااست بمذهب ما وبنده مکلف مخیر است در اختیار
طاعت ومعصیت تا ثواب وعقاب ومدح وذم حاصل باشد وامر ونهی وکتاب وشریعه
وبعثت رسل بر قاعده حکمت وحجت باشد وفضیحت دهم رافضی
گویند قدره قبل الفعل است وگویند خدای اول قدره بیافریند وانکه امر کرد بفعل وکار
وامامت ومذهب اهل حق انست که قدره وا فعلست خدای تعالی بیا بهم می آفریند فعل و
حرکت وسکون می افریند وبنده باختیار کسب ان می کند وبدین سبب رافضی را مفوضه
گویند اما جواب این کلمات نامعقول وشبهتهای نادرست که این مصنف سنی
اورده است بر سبیل اختصار انست که هر عاقلی وعالمی منصف داند که قدره چون بمنزله
الت است باید که قبل الفعل باشد که در شاهد معلوم ومصور است که الت بر فعل در هر
صناعت باید که متقدم باشد چنانکه تیشه نجار باید که متقدم باشد وقلم بر کتبه ومانند
این والت روا باشد که از فعل غیر باشد واین وجهی معقول ومعلوم است وبکل الت هزار
فعل مختلف شاید کرد وچون قدره از فعل خدااست وفعلی که واقع ایذا ان قدره ان
فعل ما باشد نه ممتنع باشد که قدره قبل الفعل باشد خلاف مذهب مجبره واما
انچ گفته است که خدای حرکه وسکون می افریند وبنده باختیار کسب ان می کند
هر عاقلی را این سخن خنده اید که نمیدانم که دو نوع حرکه وسکون را حوالت باختیار
خدااست یا حوالت بکسب ما است اگر هم اختیار خدای می باید وهم کسب ما در یک فعل

پس مشارکه خواجه لازم است بدین اطلاق وگرنه کسب بنده ووقوع فعل از خدای صحیح است
حوالت واضافت ان به بنده وجهی نامعقول باشد وگرنه ومشارکه روا نیست وبنده را
فعلی هست خواجه مجبر باطل وفاسد باشد ومفوضه مجبره باشند که یک نیمه فعل را خود
تفویض کنند ومشارکه هم ایشان را لازم باشد که فعلی را ید وفاعل حوالت کنند بر سبیل
اختصار اینست جواب این شبهت وشرح در کتب شیعه بحمدالله مذکور ومسطور است
فضیحت یازدهم رافضی بوطالب را با ظهور کفرش مومن گوید
وعلیه السلم نویسد وگوید همه اجداد رسول مومن بودند وما ایشان را گوییم نه رسول
علیه السلم گفته است رایت اباطالب فی ضحضاح من النار بوطالب را شب معراج در اتشی
تنک دیدم ونه محمد بن الحسن در مواطاه این مسله اورده است که لایرث المسلم الکافر
ولا الکافر المسلم واین را استشهاد اورده است که علی الحسین واسامه بن زید گفتند
چون بوطالب بمرد رسول میراثش بعقیل وطالب داد دون جعفر وعلی زیرا که از دو
کافر بودند بوبکر وعمر را با همه قدمهای صدق ایشان وریخ ایشان در دین
خدای وثناهای رسول مر ایشان را کافر دانند وعباس را با انک خدای تعالی او را
بهمه کرامت مخصوص کردانیده است واجماع امتست بر بزرگی وجاه او واو را ضعیف رای
خوانند وچون عبدالمطلب بمرد وصایتها عباس کرد معما که او کهتر بود بسال از بارده
پسرکی او را بودند بجز اله رابه ووقاره خواجه رافضی ورا ضعیف رای داند وان
کرامه وجلالت او واحداث ما خلافت در خاندان او نهاد تا قیامت راعی امت باشند
وبودند واز بوطالب که از ابتدا تا انتها یک دینه نتوانستند گشادن ایمانا قوی
داشته اند تا بدانی جهل رافضی اما جواب این کلمات که از علم از سر غفلت
وجهل ونا انصافی یاد کرده است انست که وی گفته است بوطالب را با ظهور کفرش
مومن گوید وعلیه السلم نویسد نمی دانم که ظهور کفر بوطالب خواجه را از کجا
معلوم شده است از انجا که چون رسول علیه السلم طفل از مادر وپدر بماند وهمه اعمامش
از وی تبرا کردند بوطالب او را بر گرفت وبخانه برد وتربیت کرد وخدمت کرد تا بزرگ
شد از علامات ظهور کفرش مگر یکی این باشد دوم انک چون رسول دعوة کرد قوم را
بدین اسلام وشریعه وهمه اعمام وخویشان از وی تبرا کردند بوطالب بجان بر
بست وشر کفار قریش وحساد بدمکه ظاهرا وباطنا از وی دفع می کرد تا از بعوث
بوطالب دعوی می کرد مگر دوم علامات از ظهور کفر بوطالب این باشد سیوم چون

چون علی اقتدا بمصطفی کرد در نماز امام محمد وماموم علی مدتی مدید وقتی تا بوطالب روزی جعفر
را می گوید تا جعفر صل جناح ابن عمک تا او نیز اقتدا کرد مگر علامت سیوم از ظهور کفر بوطالب
بنزدیک خواجه این باشد چهارم در ان وقت که نامه می نویسد بوطالب باهل حبشه بدین
عبارت در حق مصطفی نویسد ابیات شعرا بنگر

تعلم ملیک الحبش ان محمدا — نبی کموسی والمسیح ابن مریم
اتی بهدی مثل الذی اتیا به — فکل بامر الله یهدی ویعصم
وانکم تتلونه فی کتابکم — بصدق حدیث لا حدیث الترجم
فلا تجعلوا لله ندا واسلموا — فان طریق الحق لیس بمظلم

مگر از علامات کفر بوطالب بنزدیک خواجه یکی این باشد پنجم روزی در حالت حیوة وریاست
وحرمت خویش در حضور جمهور قریش فرزندان خویش را می گوید

ان علیا وجعفرا ثقتی — عند ملم الزمان والکرب
والله لا اخذل النبی ولا — یخذله من بنی ذو حسب
لا تخذلا وانصرا ابن عمکما — اخی لامی من بینهم وابی

مگر از علامات کفر بوطالب بنزدیک خواجه مجبر یکی این باشد ششم پس معروفست
که در حالت انکه براهین واظهار معجزات نبوة محمد که متواتر می شد بوطالب از ان خرمی
در حضور کبرا مکه این کلمات می گوید در حق سید علیه السلم والسلوة

وابیض یستسقی الغمام بوجهه — ربیع الیتامی عصمة للارامل
یطوف به الهلال من ال هاشم — فهم عنده فی نعمة وفواضل

مگر یکی از علامات کفر بوطالب بنزدیک خواجه سنی این باشد هفتم از انتساب معروف تراست
که در حالت نزع که بوطالب بجوار خدای می رفت وصایتش این ز انست در حضور قریش
وبنی هاشم انشا کرده است ه اوصی بنصر النبی الخیر مشهده علیا ابنی وشیخ القوم عباسا
تا اخر این ابیات که در اول کتاب یاد کرده ام بجای حاجت پس مگر از علامات کفر بوطالب
یکی این باشد بنزدیک خواجه هشتم اتفاق همه مسلمانانست که تا بوطالب در
قید حیوه بود سید را از مکه هجرت نبایست کردن چون از سید کبیر از جان وجهان خلع
شد وبوصفه رضا خدای شد سید هجرة کرد ومگر یکی از ظهور کفر بوطالب بنزدیک
خواجه این باشد ومگر از خبر خواجه نرسیده است که جبریل علیه السلم مصطفی را بدین
عبارت بشارة داد وگفت ان الله حرم صلبا حملک وبطنا حملک وثدیا ارضعک وحجرا

وان خبر دلالت است بر ایمان عبدالله وامنه وحلیمه وبوطالب تا شبهتی نماند وگر تعداد وتعقید
دلالة ایمان بوطالب مشغول شویم کتاب از حد حاجة بدر شود واین قدر برای دفع ان شبهه کفایت
است ودلالت بر ایمان بوطالب بی نهایة است اما معارضه هست این کلمه را عجب نیست
که رافضی بوطالب را چندین منزلت مومن گوید وعلیه السلم نویسد طرفه تر انست که ناصبی
از رکاکت عقل وبی دانشی معویه را با اظهار خصومت علی مرتضی با اجماع امت امامست
وعداوة او وبغی بر او وامام حق داند وامیر المومنین خواند انجا نصرة مصطفی کافر نیست
وانجا عداوة مرتضی امیر المومنین است ویزید حسین کش امیر المومنین است وبرین قیاس
می کن تا بدانی که همه از خبث از عداوة وبغض علیست اما جواب انچ گفته است
که رسول علیه السلم گفت حاشا که گفته است وخبری نه اصالت وحدیثی نه نقل نادرست
که شب معراج بوطالب را دیدم در اتشی تنک نمی دانم تا بوطالب در دوزخ چرا بود اگر بسبب
کفر بود بر خلاف مذهب خواجه مجبر است که چون جزا بر عمل نیست وروا باشد که بو
جهل کافر بقیامت به بهشت شود وبلعام مطیع بر گناه بدوزخ شود وان همه بمشیة
وارادة مالک الملک تعلق دارد ندانم تا پیش از قیامت بوطالب را چگونه بدوزخ برده اند
وممکن که بوطالب خود مومن باشد اما خدایش بدوزخ فرستاده باشد که مالک الملک
است پس بر اصل خواجه مجبر بهشت رفتن دلالت نباشد بر ایمان وبدوزخ رفتن دلالة
نباشد بر کفر وجزا بر عمل محالست وخدای مالک الملک است پس این خبر را اصلی نباشد
وگر بوطالب بدوزخ باشد دلالت نباشد بر کفرا وحوالت از مشیة خدای باشد وروا
باشد که بقیامت او را بهشت برند وبوذر وسلمان وبوذر را بدوزخ فرستند پس
خواجه ناصبی را یاد بایست از اصل مذهب بباید داشتن تا چنین محالات را ذکر کردن
تا چهار بار در لعنت وغضب خدای نباشد در یک ساعت اما انچ گفته است که
محمد حسن در مواطاه اورده است که مومن میراث کافر نگیرد وکافر میراث مومن نگیرد
اصل مسله بر جای خود است وبسیاری فقها را هم این مذهبست واما مذهب ه
اهل البیت وشیعه نه چنین است که بمذهب ما کافر میراث مومن نگیرد اما مومن میراث
کافر گیرد که انجا کفر است مانع است انجا چون امانت منعی نشود چون
وعلی میراث بوطالب گرفت وبوطالب خود مومن بود اما دروغ که بر علی
الحسین وبر اسامه بن زید نهاده است ظاهر است ومعروفست که میراث بوطالب بر
اولاد او قسمت می کردند سید گفت تیغ ودرع او بعلی دهید زیادت از قسمت همچنان

كردند وچنان اخبار عاقل عالم الثقات نكنذ وبوطالب قرشي كي مربي مصطفى باشذ
وناصر دين خداى باشذ وپذر علي مرتضى باشذ بقول خواجه ى اتفاقى كافر نشوذ
والحمد لله رب العالمين وامـــا حديث بوبكر وعمر در مواضع برفت كي حوالات
جنين بر شيعة اصوليه بى اصل وبى مغز است واشارت صحابه ويارانِ رسول داتد
ومذهب همين است كي بابه ومنزلت ومرتبة علي ندارند وهر حواله كي بيش از ينست
دروغست وسرمايه ى مجبرى را بنشايذ وامـــا آنچ كفته است كي عباس را آن
كرامت كي خداى تعالى او را بذان مخصوص كردانيذه است واجماع است راى سديد
وجاى بزرك او را فضيان او را ضعيف راى دانند وبى حرمت دانند خلاف انست
كي حوالت كرده است كي ناصبيان ومجبران او را كم قدر وضعيف راى وبى حرمت
دانند ودليل برين انست كي اكر عباس را قدرى ومنزلتي ومرتبتي بوذى بهز ذبك
نواصب امامة در عنبر وى دعوى نكردندى وروز سقيفه او را با قربه وقرابة
معزول نكردندى وعنبر وبرا با امامة مشغول نكردندى پس اكر امامت از قبل خزانت
وخداى بوبكر را فرموذ عباس را خداى تعالى نه قدر ونه علم وضعيف راى دا
نسته باشذ وكر حوالت امامت با امت است ايشان عباس را ضعيف راى ونه
قدر دانسته اند نه رافضيان تا خواجه بوسني كناه خوذ بر دكران ننهد
وجواب چنك ندانذ والسلم وانچه كفته است از بزركي قدر وقوه بانك
عباس را بوذ كي پدرش وصايت بذو كرد از همه فرزندان درين صورة وصايت
رسول فراموش بنا بيست كردن كي با حضور عباس وهمه خويشان وصحابه از
مهاجر وانصار بعلي كرد اكر عباس بوصايت عبد المطلب بهتر از همه
فرزندان باشذ مكر علي مرتضى بخصص وصايت سيد اولين وآخرين بهتر
از عباس وبوبكر وعمر وعثمان باشذ تا خواجه با اين حجة بقول خوذ قبول
كنذ با آن بدلالت بيا ورد كي خواب كه نيمه راست نباشذ وبك نيمه دروغ امـــا آنچه
كفته است كي العباس تا بقيامت راعى امت اند والبوطالب يك ديه بنستذه اند اذا لم تستحق
فاصنع ماشئت راعى رعية واحكام امة از جماعت باشند كي مفترض الطاعه باشند معصوم
از خطا نص هر يك از قبل خداى اين صفات بيايذ دين نادركذا مانت وحديث حكم ومودات
در بيش برفت كي هر يك را حكم تا كجا بوذه است وبني علي اكر اين نبسته نه عيبي نباشد كي
همه جهان تيغ پذرشان كشاده شذ وعباس وغير عباس ايمان از بيم تيغ علي آوردند كه

از خداى كي علي مرتضى از بيم تيغ كش ايمان نياورد ودر قصه ى بدر برفته است ايمان عباس وتشايد
پسر بوطالب بروى وبر عقيل دراز وافعه ووجهي نيست اعادة اين التفضيل علي بر عباس
وغير عباس ظاهر شوذ والحمد لله رب العالمين حمد الشاكرين وازپذران
رسول خداى تعالى يكى قصى بوذ پذر عبد مناف چهار پسر داشت يكى عبد العزى دیكر عبد مناف
نام دو بت وخزيمة بن مدركه از اجداد رسول بوذ نه هبل را او نصب كرد وهبل را هبل خزيمه
كفتندى مومن پذرانرا اضافت جون وا بت كنذ ومومن هبل را جون نصب كنذ وبوطالب را
نام عبد مناف بوذ وبولهب را عبد العزى وعبد المطلب كافر بوذ امـــا جواب
اين كلمات بعضى درست وبعضى نادرست يك يك كوش بايذ داشتن تا بتوفيق خداى تعالى
كفته شوذ ان شا الله تعالى وبه الثقة والمعونة امـــا آنچ كفته است كي قصى پذر عبد
مناف بود وچهار پسر داشت واسامى ايشان مضاف بوذ ببتان بچاره آكر دعوى علم
تواريخ مى كنذ بايستى كه از معانى اسامى وسبب نزول آن خبر بوذى اولا اصل
درين باب انست كي اعتقاد بدل ونيت وعلم تعلق دارذ نه باسم وباجرا لفاظ كفر وايمان
ثابت نباشذ وآخر خوانده باشذ وديذه وشنيذه از تواريخ وانساب عرب كي بعضى آن
قبايل را بنى كلاب وبنى كليب وبنى نمير وبنى ضبه وامثال اين خوانند كي اسامى مذمه
ومنقصه است ونكويذ تا عاقلان فرزندان خود را كلب وكليب ونمير وضبه چگونه
نهند پس معلوم شذ كي ايشان در اختيار اسامى وتبع وضع وفال بوذه اند نه باعتقاد
نهاده باشند اينجا نيز در اجرا نام اصنام اجداد مصطفى تبع وضع وفال بوذه باشند
نه تبع اعتقاد تا نيك فهم كنذ امـــا آنچ ايشان اختيار اين اسامى كردند سبب آن
بوذ كي فراعنه وطغاة روزكار ايشان در كتب مى خواندند كي بوذى در اين
قبيله است كي بوجود وظهور او اديان وملل مبدل شوذ وكيشها باطل كردذ
وكتب وشرايع منسوخ شوذ وبت وبت پرستى زايل شوذ طلب مى كردند كي قمع وقلع او بوذ
كنند بزركان اجداد مصطفى اين اسامى مضاف ببتان اختيار مى كردند تا بذان شبهة
آن نور منقطع نشوذ واين معنى اظهر من الشمس است ونيز آنكه ايشان علما وفضلا بوذند
دانستند كي اسم غير مسمى است كي هفت روز وتم است كي اين مذهب نهاده اند كي اسم غير مسمى
است پس باجرا اسامى هيچ لازم نيايذ وكفر وايمان مكتسب بنده است وباختيار وى است
تا آن شبهت زايل شوذ امـــا آنچ خزيمه هبل ساخت عجبست كي در تواريخ پذيد است
كي خزيمه از زهاد وعباد روزكار بوذ وقوم را از بت پرستى منع مى كرد ومى كفت اين بتان

بذان خدا ساخته اند ايشان بدين انكار كردند كي اين اشكال وصور خداى آسمان نوشته است
بر عكس ايشان از صورة بساخت وكروهى بدان فريفته شذند ومراى حجة بذيشان بوذ كي اين ساخته كر
خداى است نه ساخته ى من است ورو زعيدان بدان بيارود ومراحم نيم بسوخت وكروهى بياد
واز جماعت از بت پرستى رجوع كردند ومومن شذند واو را جاهل الهبل وتحريمها خواندندى وبك
دلالت بر ايمان خزيمه انست كي اسم مذمه ونفرين بران بت نهاذ نه نام مدح ودعا كي هبل مشتق
است از هبول وعرب در دشنام كويند هبلتك امك وبتامل معلوم شوذ كي هيچ عاقل نام
مذمه ونفرين بر معبود ننهذ تا آن شبهة بدين حجة زايل شوذ وخواجه ابتقالى بشبهه اجداد
خير المرسلين را كافر نخواند اما حديث عبد المطلب عليه السلم از قصه ابرهيم صباح وان
نهاد معلوم است كي ايمان او وبوطالب علي بر فهم الحنفين نام عمران بوذ وعجبست كي عبد العزى
با اضافت عزى كافر مى داند اما عبد الله را با اضافت الله مومن نداند واينجا اما الكه خواند
تا دكر بارة جواب يك نيمه راست مى پندارد ويك نيمه دروغ ودلالة بر ايمان رسول مصطفى از قرآن
اين آيه كفايت است كي وتقلبك في الساجدين واز اجماع اماميه خوذ ظاهر است ونيز مشهور
طبع از نجاسه شرك معلوم وسيد باك زاده ومجيد روح زن ومنزه والحمد لله رب
العالمين [illegible] ونصيحت دوازدهم عايشه را حبا كه كفتيم رافضي كرد داند
ومن بسياري شنودم از رافضي كي مطرح كرد كفت جبرئيل مذهب بد وكفت ما شعر الطلاق ددد
امـــا جواب اين حالت مغز نادرست است كي ذا مذهب شيعه زنان رسول همه امهات
المومنين اند ومومنات وعابدات اند واما مذهب خواجه امام الحنفى ست ومنكر امامت اختيار را
رافضي داند وهالك بحشا سد مذهب شيعه امام نص است ايشان نيز منكر نص را خارجى
هالك داند مذهب اينست واعتقاد اينست وانچ كفته است بسيار شنودم بقول خوذ مرخوذ بنيم
ملحدين اقرار داده است بذان حجة كي دراو كتاب پذر فضلى مطلق كفته است كي رسالن الراوم
قرينه الموقات وحول بوسالة وقضيه موضع سادات وباكتاهش برده بوند اختيار خوذ
بغير بيعه الموت روز نيم ملحدين مرخوذ معترف شذه باشذ ومن فى بدشذ مايه علم وتمام
ملحدين نادرست ازان رداند تا اين الزام قبول كنذ وانچ حوالت كرده است بعالم كي آنچنان كي
طلاق ده او را چنان عالم مرخوذ حضرت نه باشذ كي زن مصطفى بازكند خواندن عايشه جهل باشذ
وجون خداى كويذ طلاق ده ومصطفى اجماعست كي نداد اين حوالة ضلالت باشذ مصطفى
كي فرمان خداى تعالى نبرده باشذ واين كفر محض است بنماند الا آنكه مستمع كور وكر ونا
منصف است عالم بيان اين آية كرده باشذ كي بارى تعالى فرموده است عسى ربه ان طلقكن

الى آخره واين را انكار نتوان كردن كي بارى تعالى كفت اكر شما ايشانرا طلاق دهي بس تو ابدل
ايشان بهتر از ايشان بدهم وان صفات برشمرده كي نه سني انكار تواند كردن ونه شيعي تا خواجه
بحساب كور تر باشذ واين شبهت زايل وساقط باشذ والحمد لله رب العالمين [illegible]
فضيحت سيزدهم رافضي كويذ علي وياز دهم امام هر يك بهتر بودند از جبرئيل وكرع اي خواهشي
زبير ابو شذى وامثال را از بهر علي رد كردند تا او را نماز نمايت نشوذ ورسول را اين كرامت
نكردند كي رسول را نماز فوت شذ بقضا باز كرد تا بدانى كه رافضي درجه ى علي معظم تر از درجه
رسول مى داند [illegible] اين جملات بر سبيل اختصار انست كي شيعه نيست كي شيعه
انبيا وائمة مفترض الطاعة را از ملايكه بهتر دانند ودرين معنى كتب مطول ومختصر كرده اند
ودلالات عقلى وسمعى انكيخته وبك دليل اينست كي ملايكه معصوم اند وائمة معصوم وبهتر كي
در كثرة ثواب باشذ وثواب در قبول تكليف وتكليف هر چند شاق تر باشذ ثواب بران
بيشتر باشذ جون ائمة با كثرة شهوت ووجود مشتهيات معصوم باشند بهتر از ملايكه
باشند ودكر آنكه ملايكه متعبد نباشند بتكاليف شرعى برين وجه وثواب ودرجات
امير المومنين در عبادات ومجاهدت معلوم است واو مفترض الطاعة است ازينجا كويند كي
او را وهر يك از ائمه را درجات بيشتر وثواب افزون تر است عند الله تعالى از هر يك از ملايكه
وانسان امثال است ولاجماع اصحاب الحديث ودوات مشهور تا فلان امين واينكه دوار وجوه
مختلفه از مصطفى صلى الله عليه واله كي كفت وان المومن اكرم على الله تعالى من ملك مقرب
پس اكر شايذ كي از احاد مومنان يكي بهتر وكرامى تر باشذ نزديك خداى تعالى از فرشته ى مقرب
نه ممتنع باشذ كي امير همه مومنان وهر يك از امامان بهتر باشند از فرشته ى ودرين
كتاب برين شبهت اين حجة كفايت است وعجبست كي خواجه ى مصنف از علماى اهل سنة
بر سر كرسى نشنويذه است كي جون عمر خطاب را وفات رسيذ ودفنش كردند در حال فرشتكان
بذو آمدند تا سوال كنند عمر بجست وكريبان فرشته سوال بكرفت وفرشته را كفت
من ربك خداى تو كيست فرشته بكفت وباز كشت جون بتمام معلوم خوذ برسيذ ندا آمد
بوى كي شما ندانستيذ كي عمر از محض است كي فرشتكان را با دين اعتقاد درست بايذ
كردن نه او را با فرشتكان پس تا عمر بهتر نباشذ از فرشتكان ايشانرا با وى اعتقاد
درست نبايذ كردن بقول خواجه وجون شايذ كي عمر بمذهب خواجه ناصبى بهتر
باشذ از همه فرشتكان اكر شيعه كويند علي مرتضى والشر ائمه هدى هر يك بهتر از آن
يك فرشته بدليل وحجة معذورشان بايذ داشت وپايه دست از مذهب بذ برداشتن

والحمد لله رب العالمین واما انچه کفته است کی مذهب شیعه چنانست کی اکر علی خواستی
زیرا این شذی سخنی محال وبی قاعده وبی اصلست علی ای حال است بربن ترتیب وترکیب کی دیکران
هر انچه مقدور بشر باشد مثل از مقدور روا باشد پس اکر خدای تعالی برای معجز رسول یا برای
نصرة اسلام وتقویه شریعة او را ایکرامتی بخصوص کرداند کی بر شوذ یا فرو شوذ
بیش از معتاد ومعهود روا باید داشتن در مقدور باری تعالی کی ما اکل المکرلت ... ونه
مذهب خواجه سنی است کی پیر خرقانی سجاده بر سر اب دریا افکند وبروی ممکن شد
وعبره کرد اکر ان در حق پیر زاهد جایز است مانند این از ولی خدا ووصی مصطفی قبول باید
کردن یا دست از مذهب بذ خوذ وقاعده ی بی اصل برداشتن اما اکر این مصنف بیچاره مذهب
خوذ یا مذهب خصم خوذ دانستی مکر خوذ را رسوا نکردی وانکار فضل ومنقبه مرتضی
نکردی والحمد لله علی کمال نعمته علینا اما انچ کفته است کی کویند افتاب از بهر
علی از کرد بذ درست است ومذهب همه شیعه است حلف عن سلف بروایة ثقات ونقل
امنا ودر همه کتب واخبار اصحاب الحدیث مسطورست واز محدثان معتمد مذکورات وسوا
از چند مخبر ومحدث روایة است وشعرا باشعر کرده اند تا زن سید اسمعیل بن محمد
الحمیری در قصیده ی اورده است ٥ ردت علیه الشمس لما فاته وقت الصلوة وقد
دنت للمغرب ٥ واکر بذکر اخبار واشعار درین معنی مشغول شویم کتابی مفرد باید
وما را این قدر کفایة است واکر خواجه نوسنی رامی باید کی صحة این دعوی بداند باید
کی کتاب مراسم الدین فی مواسم الیقین طلب کند کی امیر امام عبادی رحمه الله علیه جمع
کرده است در اخبار او این خبر بذین اسناد به بیند وبخواند از امام اصحاب سنة
تا عجب شرینباید ٥ اخبرنا الامیر الامام ابو منصور المظفر العبادی قال اخبرنا الشیخ
ابو القسم سهل بن ابرهیم المسجدی قال اخبرنا الاستاذ ابو عبد الله محمد علی الجباری
قال حدثنا ابو طاهر محمد بن الفضل قال اخبرنا ابو بکر محمد بن اسحق بن خزیمه قال حدثنا
احمد بن داود الواسطی قال حدثنا اسحق بن یوسف قال حدثنا عبد الملک بن ابی سلیم عن
فضیل بن مرزوق عن ابرهیم بن الحسن عن فاطمه بنت الحسین عن اسما بنت عمیس قالت کان
رسول الله یوحی الیه وراسه فی حجر علی فلم یصل العصر حتی غربت الشمس فقال
رسول الله صلی الله علیه واله صلیت یا علی قال لا فقال رسول الله انه کان فی طاعتک
وطاعة رسولک فاردد علیه الشمس قالت اسما فرایتها غربت ثم رایتها طلعت بعد
ما غربت پس چنین بذین بذ کی درستی ان امامی سنی بذان معروفی از راویان معتمد ی

اکر خواجه ی نوسنی قبول نکند پس خللی ونقصانی نباشد ودر اثار واخبار واشعار اهل
البیت بی نهایة است ذکر این خبر ما درین کتاب این قدر کفایت است وعجبست در لفظ
خبر چنانست کی افتاب بدعای مصطفی باز کشت وبندارن خواجه بعداوت علی نه خدا برا
قادر میداند ورجوع نه مصطفی را صاحب معجز می شناسد واکر می شاید کی وقت حجة
برای حجه از برای اعدا بدعای مصطفی ماه بر اسمان باشاره بنان سپید برونیم شوذ ودکر
باره باهم ایذ عجبست کی روا نیست کی برای مرتبه ولی خدا بدعای مصطفی افتاب بعد از غروب
طلوع کند وهر کس کی انکار کند بر خدا ومصطفی کرده باشد نه بر منزلة علی مرتضی
وما توفیقی الا بالله انکه عجب تر انکه خواجه نوسنی روا میدارد کی چون عمر خطاب
را روزه تباه شوذ ایة قران بحکم روزه بعد از نماز خفتن تا بوقت صبح منسوخ کنند برای
فضیلة عمر بی دعای مصطفی وایة ناسخ بیاید کی وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط
الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل تا روزه ی عمر را نقصانی
نباشد اما از عداوة ما ذرا اور دچون بعلی رسد روا نباشد کی بدعای مصطفی افتاب
جماد بعد از غروب طلوع کند وبنز دیک عقلا وفضلا منزلت ان بلیغ تر است
کی خواجه در حق عمر اثبات می کند کی ایتی منسوخ کنند وناسخی بیاید وتا بقیامت
حکمش بر جای باشد یا خواجه یا دست از ان بدارد یا این منزلة علی قبول کند با چندین
حجة ودلالة وبینة تا دل تر بنکیر ذ اما انچه سوذ کی میخواهد کی بر بعض علی
بمیرذ باری تعالی شر جبر وقدر وخارجیی از همه مسلمانان کفایت کناذ بمنه وجوده
اما انچ کفته است کی رسول را نماز فایت شد دروغی محض است ومذهب ما روا نباشد
اما مذهب خواجه چون بغمبر عاشق وفاسق می شاید اکر نمازش فایت شوذ هم روا باشد
واخ کفته است کی منزلة علی بمعتزد اند از منزلة رسول از مذهب شیعة معلوم است
کی علی را مقتدی وشاکرد مصطفی دانند اما بعد از مصطفی او را بهتر از همه اهل البیت
واصحاب وامة دانند بدلالة انکه نص است از قبل خدا با مامت ومعصوم است از همه خطا
وزلت وعالمترات باحکام شریعة از همه امت والحمد لله رب العالمین
چهاردهم
نضیحت رافضی قراء سبع را کی در حروف وقراه قران سخن کفته اند همه را کافر دانند
زیرا که کویند کسرا نرسد کی در قران وقراة تصرف کنند الا قایم بیاید قران درستی املا
کند ومومنان از دستخوار باشد این فراموش کردن وان حفظ کردن
چنین سخن کرچه کرانکند کی دروغ وبهتان این حوالت همه عقلا وفضلا را معلوم است

[redacted]

اما چون شروعی برفته است برسبیل اشارت کامتی برود ای سبحان الله جماعتی متوبان
متدین عارف عالم سالها از سر علم ودیانت در کتاب خدای تعالی رنج برده واستخراج
معانی کرده از حروف وکلمات ووقوف مسلمانان ایشانرا بجهة کافر دانند صد هزار
لعنت خدا ونفرین بر ایشان وهمه انبیا ومومنان بران باد کی ایشانرا کافر داند یا خواند
وباضعاف ان بران حرامزاده کی چنین دروغ بر مسلمانان نهد با انکه اتفاقست کی بیشتر
ازین ایشان خوذ شیعی مذهب اند کوفیان ومدنیان ومکیان وبصریان چنانکه ابن کثیر
ونافع از حرمین اند وابن العلا ابو عمرو ست وابو بکر عاصم است کوفی است واز بن تقاع
مجبر وخارجی نباشد الا مومنان عدلی مذهب اما ابن عامر شامی است تا معلوم شود
وباقیان خوذ عدلی اند نه مجبر ومشبهی نه خارجی اند وراویان امیر المومنین چون عاصم
وما بتیعه خوذ مقتدی شیعة اند در قراه وباری تعالی ایشانرا اهل ذکر میخواند ورسول
علیه السلم کفته است کی اهل القران اهل الله وخاصته وامثال این اخبار بی نهایه و
مفسران اهل البیت چون شیخ بو جعفر طوسی ومحمد فتال وبو علی طبرسی وشیخ بالفتوح
عالم رازی همه حوالات واشارات درین باب در تفاسیر حوالت بدیشان کرده
وایشانرا برحمة وثنا یاد کرده وجه شبهة بنماید شیعه را در وجوه قراه با ان
کی بر هر کلمتی از طریق لغة ونحو واصول دلایل معلوم شده باشد واشتقاقات
ظاهر وشبهتی با مدخل نه وباری تعالی کفته کی انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون
پس کجا ادمیان تصرف کنند در عبارت ومعنی کلمات وحروف خللی کنند
اما انچ کفته است خاکش بدهان کی کویند تا قایم بنیاید قران نشاید خواندن کی خطا
ابتدای سبحان الله نه در اول کتاب دعوی کرده است کی بیست وسه سال این مذهب
داشته است اکر دروغ نکفته بودی بایستی کی از مذهب شیعه این مایه بدانسته
بودی کی از مصطفی تا حسن عسکری امامانرا همه عالمتر از امة کویند از طایفه منزلة
وهیچ امام فرو تر ندانند از منزلة امام علیه السلم وامیر المومنین را خوذ بهتر از وو هر
یک از ائمه دانند پس اکر در وجوه ایات وقراة وکلمات وحروف قران خللی بودی
از قبل قرا یا خواستی بوذی صادق وباقر تا حسن عسکری دوست باز کرده بوذندی
تا شیعه را توقف وانتظار نبایستی کردن چنانکه همه علوم فقه وشریعة وتفسیر
را بیان کرده اند تا بر فوق نیست بحمد الله ومنه بر ظهور وحضور قایم علیه السلم
تا عاقلان بدانند کی همه حوالات بدروغ کرده است وهمه بهتانها باطل نهاده ٥

واعتقاد شیعه در صحة قران وصدق قراة مستقیم است وتاکور ولا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید
نضیحت پانزدهم بکفتم کی هر کز دروغ زشتر وحاجت تر از رافضی دیکری نباشد کویند
ذو الفقار علی از اسمان اوردند ولا ذو الفقار نام تیغی است وان تیغ از ان منبه بن
الحجاج بوذ بغنیمت روز بدر رسول افتاذ از ان سیف النبی کفتند رسول بعلی داذ انچ
از اسمان جبریل اورد ان بوذ کی چون جهاد فریضه کردند جبریل بیامد تیغی حمایل کرده
ودر هر غزوی جبریل هم چنین کردن سلاح بوشیده امدی تا رسول را تسلی
کی غزا می فرماید اما مقصود رافضی نه نشر معجزات رسول خدای باشد مقصود شان
باشد تا دروغی بکویند تا زن مر علی را وفضیلتی او را اثبات کنند بر رسول خدای تعالی
این فصل مر جز انست کی دروغ زن وحاجت از طایفه باشند
کی خدا را ظالم کویند ورسول را عاشق وامام را مخطی وان ناصبیان مجبر اند چنانکه بدلایل
در مواضع درست کرده شد اما انچ کویند ذو الفقار علی از اسمان اوردند کویند ودر
اخبار اورده اند واما شیعه وغیر شیعه هر معجزات کی در عهد رسول اثبات
کنند انرا معجز رسول کویند نه معجز علی کویند ونه کرامت بوبکر وخواجه ناصبی
را طرفه نباید داشتن کی از اسمان تیغی مصطفی اوردند کی از اسمان مصطفی بهتر از تیغ ٥
چیزها اوردند اول قران مجید دوم مرغ بریان سیوم میوه ی بهشتی چهارم طبخ
جنتی واجماع وارد ست برین جمله واخبار متواتر تیغ را همان حکم باشد وعلی تابع
ومقتدی است حوالت این کرامة بمصطفی باشد نه بعلی وچون می کویند ذو الفقار بوذ
هر تیغی کی خواهی کیرد این بنا رغبتی نیست دایم کی خواجه نوسنی انکار نکند کی حامل
تیغ علی بوذ نه غیر علی وخبر لا فتی الا علی ولا سیف الا ذو الفقار را از امة کس انکار
نکرده است مکر این مصنف وتیغ را شرف از علی است نه علی را از تیغ اکر از اسمان اوردند واکر
از زمین وعجبست کی خواجه انتقالی از مذکوران منصف خوذ نشنوده است کی در
اوصافی چون ذره ی عمر را وصف کنند یکی می کوید از پوست ناقه صالح بوذ ودیکری
می کوید از جلد کبش ابرهیم بوذ ودیکری می کوید از کوسفندان شعیب ونمی دانم
کی ان پوست کی نکاه می داشت دو سه هزار سال اکر ان رواست وجایز ومصور
این نیز هم روا باید داشتن کی تیغ کی مرتضی برای نصرة شریعة مصطفی بدان حصنهای
بدعة کشوذ وکردن کودنان زذ وتمهید قواعد اسلام بدان ممهد کرد ایذ خدای

تعالی از اسمان مصطفی فرستاذ تا دست ازان برداشتن یا انکار این نکردن اما غصه خیبر و تهمت
نصب اگرچه پنهان کنند عیان باشد و دوستی پسر بوطالب از محض ایمان باشد الخبر ... کما
هو اهله [illegible] فضیحت شانزدهم رافضی علی را از همه انبیا بهتر داند و گوید
هرچه همه انبیا دانستند علی همه دانست بتنهای و من با رافضی در ین باب مناظره کردم رافضی
گفت علی را بفضل کی رسول نهادی چه حاجت بوذ کی از خدا کی رسول را فضل نهاذ علی را فضل
نهاذ [illegible] انچه گفته است بکنایة از شیعة در مواضع کتاب و لقب رفض
یاذ کرده و جواب داذه ام بوجه خویش اما جواب انچه علی را بهتر از انبیا داند ان
کتب شیعة اصولیه معلوم است کی اعتقاد مذهب نیست و نبوذه است کی درجه ی امیر
المومنین چون درجه ی انبیاست و درجه و مرتبه انبیا زیادت گویند از درجه و مرتبه
ملایکه و ائمه هر یک از انبیا را فضیله بیشتر دانند از فضیله و منقبة امیر المومنین
کی درجه ی ولی دون درجه ی نبی باشد و هر منزلت کی ولی را باشد نبی را باشد و د
رجاتی کی نبی را باشد چون کتاب و شریعة و تحمل رسالت با مشقة و دعوة و
غیر آن امام را نباشد و این نه از حشویه و اخباریه را در سلف مذهب بوذه
است کی علی بهتر است از بهری انبیا کی غیر اولوا العزم اند و مرسلان اند و آن مذهبی
مردودست و نامقبول است و سخنی بی دلیل و بی فایدة و نه مذهب اصولیان شیعة
است اما مذهب اصولیه چنانست کی همچنانکه مصطفی بهتر است از هر یکی از انبیا
علی مرتضی بهتر است از هر یکی از اوصیا بقول رسول علیه السلم کی او را باجماع
باوثاقت گفته است کی یا علی انا سید الانبیا و انت سید الاوصیا و از اوصیا
بهتر باشد کی انبیا نباشد تا این شبهة زایل باشد و این مراد حاصل نه تقیه
و مداهنه والحمد لله رب العالمین اما جواب انچ گفته است گویند هرچ
همه انبیا دانستند علیهم السلم علی بتنهای دانست هم دروغ گفته است اما
این اطلاق نکنیم در امیر المومنین علیه السلم مقید گوییم این لفظ گوییم بعد ان
مصطفی علیه السلم هرچه امة بدان محتاج باشند از اصول و فروع و تفاسیر
کتب و منزلات کی اهل دیانت و ملل رجوع کنند و علم بغایبات کی بیگانگان
اسلام را دلالة باشد حق و غیر ان باید کی امام عالم باشد بکیفیه ان کی اگر
نداند خلل بدین و شریعة محمدی راه یاوذ و امام باید کی بدین علوم عالمتر باشد
از اهل زمانه ی خویش تا فرق باشد میان حجة و محجوج الیه درین مسله مذهب

[redacted]

شیعة امامیه اینست کی بیان کرده شذ والحمد لله رب العالمین واما انچ گفته است
ازین ناصبی و عداوة آل مصطفی کی من با رافضی مسله می گفتم رافضی گفت علی را بتفضیلی
کی رسول نهاذ نه چه حاجت بودی کی از خدا کی رسول را فضل نهاذ علی را فضیله داد
مذهب شیعة درین مسله نه این صورة دارد ازیرا امیر المومنین علی علیه السلم سید او
صیا است و امام اتقیا است و منصوص از قبل خداست و معصوم از همه زلت و خطاست
و نام بر عرش خداست و پذر همه ائمه هداست اما شاگرد و خدمتکار مصطفی است
و او مقتدی است و محمد مقتدا است پس شرف و فضیلة و منقبت یافته است از رسول
علیه السلم و طاعت رسول بروی واجبست چون طاعة خدای و گر بر سبیل تقدیر اگر
مایه در مصطفی عاصی شوذ همه طاعتش مردود باشد این صورة چنین است اما
مذهب شیعة اصولیه چنانست کی امامة او و تقریر ولایه او و فرض طاعة او از
قبل خداست تبارک و تعالی و مصطفی علیه الصلوة والسلام تعلقی ندارد و امامت
درجه ی است نه اختیار خلق نص است از قبل خدای مکر ان شیعی کی با این ناصبی مناظره
کرده باشد هم برین وجه گفته باشد کی مذهب شیعة و طریقه اصولیان اینست
کی بیان کرده شذ والحمد لله رب العالمین [illegible] فضیحت هفدهم
همه اهل اسلام امید بمحمد بن عبد الله بن عبد المطلب باشد و امید شفاعة او دارند
مگر رافضی کی دلشان در قایم بسته باشد و امید برو دارند و محمد اخوین او را دانند
و گویند او بهترین خلق است [illegible] این محال اگرچه کرین نکنند کی دروغی
محض و بهتانی بی اصلست و همه عقلا کذب این دعوی دانند چون اشارا معرفتی
حاصل باشد باصول مذاهب اما اشارتی برود از لا انچ گفته است کی همه مسلمانان
امید بمحمد بن عبد الله دارند بر ریش ناصبی خویش خندیده است کی مطلق این کلمه روا نباشد
گفتن کی مومنان و مسلمانان باید کی امید برحمة خدای تعالی دارند کی منعم بر حقیقه اوست
و راحم و رازق و غافر اوست تبارک و تعالی انکه باید گفتن کی عاصیان امة امید دارند
بشفاعة محمد تا بسند بوذ و بودی اما خذایش سلب توفیق کرده است تا همه کلمات
خطا اجرا کرده است اما انچ گفته است کی رافضیان همه امید بقایم باشد
ریشش پنهان نیست کی دروغ گوید ازیرا شیعة جزا بر عمل گویند و ثواب بر ایمان
و طاعة تا ان قاعده باطل باشد کی خواجه اورده است و بیرون ازان کی از مذهب شیعة
معلومست کی مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible]

والسبعین گویند علی را بهتر از امام دانند و چون امام ده امام دگر را دعوی کنند ان
دروغ در خور چه بر شر باشد بس اما جاه و معتبرین خلق گویند و کسی کی مقالت معتبر و
معتبر باشد بجاه نه روا دارد چنین خرافات بی اصل و نقل تا درست کردن ار خدا با
توفیق دهد تا از عهده ی گفته بدر اییم و قول و قلم را بصواب نکو داریم انک انت الرفیع
العزیز [illegible] فضیحت هژدهم رافضی امام را معجز گوید و گوید روا با
شد کی امام بهتر از پیغمبر باشد کی جبریل واسطه ی خدا است بذو واو بهتر است از جبریل
و چون محمد واسطه ی خداست با امام باید کی امام بهتر باشد از رسول و این معنی تا له
بوجعفر بابویه قمی و همه بابویانند [illegible] این کلمات حشوی بی اصل
دگر باره از سر نصب و خروج ایراد کرده است انست کی شبهت نیست درانکه شیعة
ائمه را عند دعوی امامة و انکار قوم معجزات گویند و هر یکی را ظهور آن مشهور بوده
است و اهل زمانه ایشان دیده اند و مخالف و موالف روایه کرده کی دال بوده
است بر صدق دعوی هر یک و شیعة روا دارند کی صادقی را عند دعوی معجزی
باشد من قبل الله تعالی و گرچه مدعی نه پیغمبر باشد و نه امام چنانکه مریم عمران را
ت الله علیها بوذ کی درخت خشک تازه و سبز و بارور شد و از زمین بخت ... اب
و طفل در گاهواره باواز امد تا طهارة و عصمة مریم معلوم شد قوم را کذلک
اگر بعد از رسول یا در عهد رسول امام دعوی حق رسول و کتاب و شریعة او کند
و جماعتی بیگانگان بران انکار کنند روا باشد بلک واجب باشد کی باری تعالی
معجزی ظاهر کرداند تا ان شبهت برخیزد و ازینجاست کی شیعة ائمه را اصحاب
معجزات گویند و دلالات قاطعات برین معنی بسیارست و مارا این قدر برای دفع شبهة
این ناصبی انتقالی نوسی کفایت است و عجبست کی خواجه نوسی را فراموش شده
است کی همه سال علما نجیبان و سرمنبرها الافه می زنند و در کتب می نویسند و گویند
رافضیان در عوام و جهال می اموزند کی بیرون از ولایت مصر نزدیک عمر خطاب امدند
کی هر سال رود نیل فرون کیرد دختری را بوی اندازند تا ساکن گردد اعمال انوبة
مفت و در همه جهان دختری دارم و تو امام جهانی اگر مرا ازین محنت برهانی
توان عمر حالی نامه نوشت برود نیل کی باید کی ساکن شوی و بکردن اگر نه بنیا بمر
و تر اخشک کردانم حالی چون نامه ی عمر بنیل امد ساکن شد و هنوز ساکن است خوا
جه این ناصبی نه عمر دعوی خدای کنند انکه بتشنیع باز گوید کی شیعة امام را معجز گویند

تا روا باشد کی عمر جامع الخطا را برزمین برود فرمان باشد امام روا نباشد کی مرتضی معصوم
را بوقت حاجت برای حاجت معجز باشد تا خواجه یا ان قول را حجة بتول کنند و باد دست
از سر دعوی نا حجة بدارد و این خوذ اسانست از عجبتر است کی خواجه ی مجبر مشبهی همه
ا... بسته باشد و مدروع می گوید شبلی و جنید و بوبکر طاهر و ملان
بهمانی و بهمان خرمانی را کرامات بوذه است و هر یک را کراماتی شرح دهد کی
بلیغ شراز ده معجز باشد کی یکی بساعتی از ابهر بمکه رسد و دیگری چهل شبانروز
طعام نخورد و ان دیگر را از درخت ام غیلان خرما بریذ ابیذ یکی از همذان حلوای
گرم بمکه برد و ان دیگری کعبه را از بالای خانه ش طواف می کند چنانکه مردم می بینند
کی از کعبه است و مانند این و جماعتی بیران نامعصوم روا دارند اما اگر شیعة در
جماعتی معصومان از خطا منصوصان از قبل خدای فرزندان فاطمه الزهرا همه از نسل
مصطفی و اولاد مرتضی دعوی بدلیل کنند کی اصحاب معجزات و بینات بوذه اند رافضی
باشد باری دست ازان کرامات و دعاوی بدروغ بباید داشتن و این تشنیع بدروغ ی
زدن یا این سادات را با این پیران مقابل کردن و این حجة بتول کردن و عاقل چون
انصاف بدهد بداند کی فرقی نیست میان این معجزات و از کرامات خلاف در اسم است
و در عبارت تا خواجه ناصبی پنهان عوام را در شبهت می افکند و اما جواب انچه
در اخر فصل گفته است کی گویند امام بهتر است از رسول بحجت و دلیل در مواضع
و فصول این کتاب بیان کرده شذ کی نه مذهب شیعة است بحمد الله و منه و انچه
حوالت کرده است بشیخ کبیر بوجعفر بابویه رضی الله عنه و ارضاه و دگر بنی بابویه
رحمهم الله کی امام بهتر است از رسول برای انکه رسول واسطه است میان خدای و امام
خوذ نداسته است کی شیخ بوجعفر اجزل الله فضله او این فتوی نکند کی لازم اید کی هر
یک از ائمه برین اصل بهتر از رسول و امام باشند و حاشا کی هیچ عالمی از علما شیعة
این معنی گفته باشد و دلالات بسیار برانست کی رسول از امام بهتر است والحمد لله
رب العالمین علی ثبوت اعتقادنا خلفا عن سلف از اهل بیت نبوت است [illegible]
[illegible]ت نوزدهم رافضی گوید علی را خدای تعالی نام نهاده است اشتقاق از نام خود
و ... کرد علی نام نبوذ و این همه از دروغها است کی رافضیان و اخوریها بهم شد
... و در شان ... کنند کی اگر علی را خدای نام نهاد مگر جبریل بیوطالب امد کی
... علی نام نه زیرا که علی ده ساله بوذ کی رسول را رسالة امد و کرا و را خدای علی

ام نهاد علی را میه بن حارث ال نام نهاذ کی بجاه سال از علی بن اکبر بوذ و مذوش ابو علی
کنیت بوذ و علی امیه را خوذ علی کشت و علی بکلونی وابل بن ربیعه بن نزار نام کی علی
بو نهاذ کی بهشتصد و بسر سال بیش از علی بوذ و جنین در کتب انساب عرب بسیار است
کی علی نام بوذه اند اما بر قول رافضی اعتمادی نباشذ الفصل ... ابن فضل نیک ه
تامل باید کردن تا فایده حاصل شوذ و شبهت زایل کردذ ان شاء الله اولا مذهب خانت
کی این اسم خدای تعالی بر علی مرتضی نهاذ و بیش از انکه خدای این نام بروی نهاذ کس را این
نام نبوذ اما جاره با فضی بدو ناصبی شذه را باید دانستن کیما از ان دلایل ...
تا این شبهت در خبر بحیرش ماند بدلایل و حجة از این اول به حاله وجود و ولادة علی خوا
هیم از این اول ازحاله خواهیم کی باری تعالی نه ادم افریده بوذ و نه ذریة ادم را عرش
و بهشت را بیافریذ و نام علی بر ساق عرش و بر در بهشت نقش کرد و کی خواجه مجبر
خواهذ کی بدانذ باید که صحیحین در اخبار و دیگر کتب اصحاب الحدیث کی معتمدات
بر کیرد و بخواند انجا کی مسعب روایة می کنند از عطیه از جابر بن عبد الله الانصاری
از رسول صلی الله علیه واله کی چون از معراج باز امد بحضور مهاجر و انصار گفت کی
مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله قبل ان
خلق السموات والارض بالفی عام معنی انست کی خدای نیست الا الله و محمد رسول اوست
و علی برادر رسول خدا است و این بیش از خلق و افرینش اسمانها و زمین نوشته اند و
تقریر کرده اند بدو هزار سال تا مکر ناصبی را معلوم شوذ کی این اسم سابق است هم بر علی
امیه و هم بر علی بکلونی وابل و شبعت اران سبقت نه حالت ولادة خواهند حاله تقریر
امامة و اخوة خواهند تا ان شبهة زایل شوذ و صحیح روایة کرده است یونس بن عبید
از سعید جبیر عن ابی الحمراء صاحب رسول الله صلی الله علیه واله قال قال رسول الله
صلی الله علیه واله رایت لیلة اسری بی مثبتا علی ساق العرش انی غرست جنة عدن
بمحمد صفوتی من خلقی ایدته بعلی معنی انست کی همی گفت چون مرا باسمان بردند شب
معراج بر ساق عرش نوشته دیدم کی محمد دوست و برگزیده منست از خلق من مؤید
کردانیدم او را بعلی خواجه ناصبی باید کی بداند کی این نه علی امیه است و نه
علی بکلونی است علی مرتضی است پس نام از انجا سابق کوید شیعة نه در وجود و ولا
دة اما خواجه چنانکه در اسلام و امامة جماعتی را بر چه خواهد کی بروی سبقت نهد
انجا نیز می خواهد کی در اجرا نام دیگری را بروی سابق کرداند خوذ نداند کی سابق اوست

رسما و اسما و جسما و قدما و علما و امانا و اسلاما بس شیعة چون کویند کی این نام او را
بوذ حوالت بدان حالت کنند خواجه مجبر را حوالت با نساب عرب بت حوالت شیعة بعرش خدا
و بنقش جنة الاعلاست تا بدین حجة زایل باشذ و ان شبهت محال باشذ کی شبهتی است کی نا
صبیان بعداوة علی را خوذ ها نهند و از خبر بطی یا ورشان کنند اما ایخ کفته است کی ه
اشتقاق نام علی از نام خدا است اکر کور و کر نیست و از لغة اندکی مایه بهره دارد شنیده
است کی کسی خواند و اسامی حسنی خدای دیده است داند کی خدا را یکی نام علی است و قران
بر ین معنی کواهست تا انکار این اشتقاق نکند و کر شبهت از بغاست کی جبر ئیل
ببو طالب بنا مذا وجه دانست کی این نام اختیار کرد او لا اتفاقیست کی نام محمد خدای
تعالی اختیار کرده است و بیش از محمد این نام نبوذ و بر اصل خواجه انتقال عبد الله هم
کافر است و جبر ئیل بدو بنامذ بس از نام عبد الله و عبد المطلب و بوطالب چگونه اختیار
کردند اخر اکر قران داند باید کی بدر و جد و عم و مصطفی را کی خیر خلق الله است اکرچه کافر
داند از مادر موسی عمران کمتر ندانند کی باری تعالی کوید و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین
زنی کافره را بمذهب خواجه عند حاجة در یک ایة دو امر می کند و دو نهی و دو خبر
... دو بشارت ... نوشته ... و پیغمبری تا خلاف حکمی از احکام الهی نباشد
نبا و اجرا روا نباشذ کی عبد الله و بوطالب را معلوم کردانند تا خاطری در ستر یا در
خوابی یا بنوعی کی این دو نام بزرک ضایع نشوذ و درجه ایشان بیشتر از درجه مادر
موسی و محمد محتشم تر از موسی تا بدین حجة ان شبهة زایل شوذ بتو فیق خدای و منه او
و حکایه لوح سبز و خط سفیذ و اثبات در اعلام اسم علی خوذ مشهور است اما
این حجت بلیغ تر است کی بیان کرده شذ دکر انکه نه مذهب خواجه چنانست کی قران قدیم
است و قایم است بذات مقدس خدای و بیش از بعثت محمد پیغمبری نیامذه است و ایة
ایة از قرانست از قصه داود و سلیمن کی باری تعالی کفت و جفان کالجواب و قدور را
سیات اعملوا ال داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور پس بعینه این کلمات بیش از
بعثت مصطفی بهفتصد سال امرؤ القیس باتفاق در شعری اورده است
وامرؤ القیس زهین مولع بالمغنیات ه اکر شاید کی امرؤ القیس را اتفاق افتد کی بیش
از بعثت مصطفی و نزول قران یک ایه در شعری او بذ ظر نه بنا شذ روا نباشذ کی اتفاق
افتد کی امیه و بکر بسران خوذ را نامی نهند کی ان نام خدای از بهر و لی خویش اختیار کرده

باشذ و بر در بهشت عدن و بر ساق عرش مجید نبشته باشذ تا بدین حجة ان شبهت خار
دیده ی مجبر شوذ بلکه ان هر دو شخص کی ان نام اختیار کردند و غیر ایشان در
کتب خوانده بودند و از انبیا بیشین شنوذه بسمع و نقل کی این نام شبیر خدای و وصی
خیر الانبیا است و او را نام نه تنها علی است در توریة ایلیا است در سماوات مرتضی است
روا باشذ کی از اختیار برای طلب ان شرف کرده باشند والله اعلم و اختیار نام علی
بیش از خلق اسمان و زمین از یک طریق دکر روا است بر مذهب مجبران و ان انست کی اسم
روا می باشذ بیش از خلق اسمان و زمین دکرچه مسمی بعد از انست بدو هزار سال تا بدانه
کی اسم غیر مسمی است تا از وجوه این فصل دلالت باشذ بر بطلان مذهب مجبران و ناصبیان
والحمد لله رب العالمین ... فضیحت بیستم رافضیان را چند لقبست
او لا رافضی لقب خاص است ایشان را و رسول خبر داده است چنانکه در اول این مجموعه ه
کفته ایم و بنو امیه اینها را تر ابی کفتند زیرا که با بوتراب کویند و مروانیان سب علی
کردندی و بر مردم مشتبه کردندی تا مردمان ندانند کی مراد بوتراب علی را میخواهند
و سبای خوانند زیرا که تابع عبد الله سبا بودند کی او بر علی اعتراضها کردی کی جبرا
نو لا بشخیخین کی و سیرت ایشان منکر دانی و مفوضه کویند زیرا که کویند خدای
تعالی در قیامت کارها بعلی مفوض کرداند و از ین سبب علی را قسیم النار والجنة
کویند و خدای کوید بعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء من امر زم انرا کی خواهم و من
عذاب کنم انرا کی خواهم رافضی کوید علی کند بوبکر و عمر و همه صحابه و تابعین را
بدوزخ فرستند و کفشکران در عایش و کلاه کران ابه و جولاهکان قم و سفیهان
ورامین را به بهشت فرستند و حلولی خوانندشان زیرا که روح الله کویند در علی شذ
و از ین بوذ کی خلق از کردارها و علم او عاجز بودند و این بوذه است اعتقاد بو زبان
قمی و علی متکلم رازی و در اشعار و مناقب این معنی کفته اند و اثنا عشری کویند
زیرا که بدوازده امام کویند چنانکه ملحد بهفت امام کوید و امامتی کویندشان زیرا
که امامان کویند و حشوی کویند زیرا که مذهبشان همه حشو باشذ کی اشکارا
نتوان کفتن و قطعی کویند زیرا که بر دوازده امام قطع کنند ما کوییم از خاتم کی
است و دو نشاید رسولان صد هزار می شاید امام اکر دوازده می شاید چرا سیزده
نشاید و غرابی کویند زیرا که کویند علی محمد مانند تر بوذ کی غراب بغراب
و خطابی کویند زیرا که اغلب مقالة ابو الخطاب کویند کی او از بس جعفر می

شذی و می کفتی تو خدائی و جعفر او را می راندی و لعنت می کردی اما حو ...
ابن فضل مطول بهر زبات و بیشتر دروغ واجبست بشرح بیان کردن تا هیچ شبهتی بنماند
بتوفیق خدای اما ایخ کفته است رافضیان را چند لقب است بایستی کی دانستی از عقل و
عرف کی لقب بذ نقصان مرتبه و خلل دین و اعتقاد نکند کی قول دشمنان بر ایشان حجة
نباشذ بدان حجة کی باجماع مسلمانان بهترین همه مخلوقات محمد مصطفی است او را ه
صنادید قریش و کفار مکه لقبهای بذ نهاذند چون شاعرش خواندند و کاهن و ساحر
و کذاب و یتیم بوطالب و درویش و مجنون و مانند این تا ایات امذ کی او نه چنین است
کی شما می کوئید محمد امین است و صادق و رسول و نبی و بشیر و نذیر و سراج و منیر
و طهر و طاهر و حاشر و شفیع و طه و طس و حم و مزمل و مدثر و نور و هدی
و مرسل و حامد و محمود و احمد و امثال این کی لقب مصطفی ان باشذ کی خدای تعالی
نهذ نه انکه کفار و اعدا الاسلام پس اکرچه ناصبیان این طایفه را لقب بذ نهند ا ... دید
مکه چنانکه بر شمرده است دین و اعتقاد و مذهب ایشان را خللی نکند لقب این طایفه ان باشذ
کی خدای تعالی نهاذه است در قران هشتاذ و اند جا مومنشان بخواند و مومنی خطاب می کند
و لقب دوستان مثل مصطفی نهاذه است ان روز کی علی را بشارة داذ و کفت انا شجرة الهدی
و علی اصلها و فاطمة فرعها والحسن والحسین ثمرها و شیعتنا اوراقها بدکر و تث کفت یا
علی انت و شیعتک هم الفائزون امیر المومنین کفت او لیک شیعتی حقا حسین علی روز طف
کفت و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة و از هر یک از ائمه مانند این مذکور است و موحد و معتقد
و مانند این القاب بر لقب شیعة ان باشذ کی خدا و مصطفی و امامان نهند نه انکه ناصبیان
و خارجیان نهند و بعد از ین شرحی بر رود در جواب هر کلمتی کی این انتقالی بوجهلی اورده
است ان شاء الله تعالی اما جواب ایخ کفته است کی او را فضیشان خوانند بدان بباید دانسته
است کی این لقب این طایفه را چون افتاذه است او لا روز اول کی نوح علیه السلم در سفینه
رفت ان هشتاذ نفر کی متابعت او کردند ان قوم کفار ایشان را رافضی خواندند و این لقب
بر مومنان از روز امتاذ و بعد از ان در عهد هر پیغمبری اعدا ان پیغمبر شیعة و پیروان
او را رافضی خواندند کی ذکر همه کتاب مطول شوذ و در ین امة بنی سفیان و بنی امیه شیعة
علی و ال علی را علیهم السلم بدین لقب خواندند اقتدا بدان مبطلان و کلام الحق ...
ضرب من الهذیان و از بعضی از ائمه معصومه روایت کرده اند کی کفت لقبوهم رافضه
کما لقبت قوما هم فی الامم الماضیه والاسلاف الخالیه و هو حوار الامة الذین رفضوا

النشر واهله وابتعوا الخير واهله وامثال این چون در عهد منصور خلیفه قاضی سوار مجبر
کواهی سید حمیری شیعی قبول نکرد و کفت تو رافضی سید حمیری این بیتها در هجا او کفت

ابوک ابن سارق عنز النبی　　وانت ابن بنت ابی الجحدر
ونحن علی رغمک الرافضون　　لاهل الضلالة والمنکر

قاضی شکایت با منصور کرد و سید حمیری را حاضر کرد تا ابن قصیده را آخر در پیش منصور
خواند یا امین الله یا منصور یا خیر الولاة　　ان سوار بن عبد الله من شر القضاة
و باز کرده شد در این کتاب که شافعی مطلبی حنفی با رافضی تفاخر کرده است اینجا که کفته

لو کان رفضا حب آل محمد　　فلیشهد الثقلان انی رافضی

پس شیعه را بحمد الله و منه از چنین نام عیبی و عاری نیست و اما آنچ کفته است بوتراب ایشانرا
ترابی خوانند روا باشد که امیر المومنین را این کنیت مصطفی نهاد صلی الله علیه وآله و این خبر
شایع و مذکور است و در اخبار مشهور است و شعرا این نظم آورده اند تا یکی می کوید

انا وجمیع من فوق التراب　　فدا تراب نعل ابی تراب

و دیکری از شعرا در آخر قطعه این معنی می کوید

فما حب التراب بنا ولکن　　حبتنا لحب ابی تراب

و این تفاخر عظیم است و لقب مدح است که شیعه را ترابی خوانند و این بیانا صبی خارجی
مجبر مشبهی در حیات فریاد می کند یا لیتنی کنت ترابا یعنی ترابیا علی قول بعض المفسرین
و اما آنچ لفظ است که خلفا بنی مروان خواستند که علی را لعن کنند از عوام بوشیده کنند
بدین لفظ ذکر بارها بر خلفا این شرح لال (؟) ... که علی را لعن الاطلاق
و از کان ... خواجه و خواجه در اول کتاب شرح داده است که قصه کردن
بعینه الحاد است و ... از خلفا ... عوام ... کرده اند اما آنچ کفته است بر آن
اقتدا بعبد الله سبا ... اینها را سبائی خوانند ... مصنف مجبر ...
راس و رئیس ... بوده است ... علی مرتضی منکر ... مصنف ...
اولیتر که مصنف کتاب اقتدا بدو کند ... علی که این کتاب کرده است
و این حوالت بشیعه لایق نیست و اما آنچ کفته است که اینها را مفوضه کویند که
حوالت ... بقیامت ... کنند مکر نمی داند که ... اجماع امت
که باری تعالی را فرشتکان هستند در دنیا و در قیامت که حوالت ارزاق عباد و حصر
اعمال مکلفان و حساب قطرات امطار و مانند این بدیشانست و فرشتکان رحمة الله

در زبانیه دوزخ که امور مفوض است بدیشان و شریعت و کتاب بدیشان مفوض است به انبیا
و اولیا پس این مجبر مدبر از عقلت و سلطنت خدای تعالی بی خبر است قرآن مجید نکر
نخوانده است که امور عظام در دنیا و آخرت باری تعالی تفویض کرده است بملائکه و انبیا
و ائمه و علما چون امر معروف و نهی از منکر و هیچ جای مشارکت لازم نیست از ارزاق
میکائیل ... حساب و قطرات اسرافیل ... و از اعمال کرام الکاتبین ...
ارواح ... عزرائیل ... باشد و همه اهل اسلام اثبات این حوالت کنند و کفر امفوضی لازم
نیست اکر ... دوزخ ... این خبر معروف که همه محدثان و اصحاب الحدیث
باسانید درست روایت کرده اند از مصطفی صلی الله علیه وآله که کفت یا علی انک
قسیم النار وانک تقرع باب الجنة وتدخلها بلا حساب ... امیر مومنان باشد
مشارک با خدای تعالی لازم اید و شیعه مفوضه باشند بلکه قسیم در خبر بمعنی
مقاسم است کالشریک بمعنی المشارک والضجیع بمعنی المضاجع و درین اخبار و آثار
بسیار است و شعرا با نظم کرده اند و متنبی شاعر درین معنی کفته است

اباحسن لو کان حبک مدخلی　　جهنم کان الفوز عندی جحیمها
وکیف یخاف النار من کان موقنا　　بان امیر المومنین قسیمها

و چکونه نصف کند کسی که از مذهب خود خبر ندارد و نداند مذهب مسلمانان
اکاه باشد و عرف ... نه شرع نه لغت نه اشتقاقات و معانی از سر لغض علی
مرتضی قلم در میدان ... افکند و بنداد که کس نیست که ... طبع رحشو
را حجة ... کرد اند ... درست است عذاب خدای تعالی فرماید
امام دوزخ زبانیه باشند لواحة للبشر علیها تسعة عشر ... خدای
فرماید ... فرشتکان ... خدای باشد ... فرمان مرتضی کنند
پس اکر امیر المومنین قسیم نار باشد همان حکم دارد ...
مجتهد ... اما از جانب اضافه مفوضه مجبره اند که جمع قرآن ...
تفویض کردند بعثمان و امامت را که رکن اعظم است تفویض کردند بخلیفه
امة و شریعة را تفویض کردند بقیاس و اجتهاد فقها و خدای تعالی ...
کردند از بس شغل اعظم تا بدرستی مفوضه باشند و خواجه مجبر شاید که
لقب خود بود دیکری نهد اما آنچ کفته است که کویند علی صحابه و تابعین را
بدروغ فرستد و کفشکران در عایش و اسامی هر شهر و مردم بندی یاد کرده

کی ایشان بهشت بر ند حاشا که این مذهب شیعه باشد و اعلی منت از ایشان سند که خدای
فرماید و ان اهل توحید و عدل باشند مقران بنبوة معترفان بامامت که شرایع قبول کرده
باشند از هر شهر که باشد و هر پیشه که کنند و با دروغ ایشان را فرستند که منکر اصل
اصول و فروع باشند اکرچه نزد صورت و محترم دیدار باشند ... عبد الله
ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات ... بما کانوا یعملون و اما
آنچ کفته است که اینها را حلولی خوانند که کویند روح الله در علی شد لعنت بر آن باد
که دروغ کوید که هر کز شیعه این حوالة نکرده است و مکر خواجه ... بوده
است که در حق عزیر ... حیاة ... اثبات کنند که شیعه خدای تعالی را ... اثبات
کنند و ... مصنف معنی روح دانستی و از مذهب خصم آکاه بودی
این حوالت ... و شیخ عبد الملک ... و خواجه علی متکلم ...
رحمة الله علیهما از ... و بزرکتر اند که بدیشان چنین حوالت شاید کردن و انکار
و اقوال ایشان ... دروغ ... این مصنف مجبر ... در حق خدا و رسول
صلی الله علیه وآله و در حق ائمه معصوم علیهم السلام و در حق علما ...
کتاب مسطور است اکر در حق عبد الملک ... و علی متکلم رحمة الله علیهما باشد ...
نکنند و اما آنچ کفته است که اینها را اثنی عشری خوانند راستست و این لقب مدح است
شیعه را نه لقب ذم و اما آنچ کفته است که اینها دوازده امام کویند چنانکه ملحدان
هفت امام کویند قیاسی نیست که هفت نه دوازده باشد و ملحد خود خدا و امامت
امامت رکن سیوم است اما این مصنف از علما خود نشنوده است که روایت کرده
از رسول علیه السلام که کفت الائمة من بعدی ثلثون سنة ثم بعدها الامارة یعنی امامت
که کفت امامت از پس من سی سال باشد و بعد از آن امام ...
و عمر و عثمان و علی ... باشند و بعد از آن امیران باشند پس اکر خواجه که امام چهار
کوید مذهبش ... کو چهار ... کویند چرا مذهب دوازده
امامیان ... امامیان ... که آنجا عدد ...
تا این الزام ... اما آنچ کفته است که اینها را قطعی
کویند که بر دوازده امام قطع کنند پس کفته است که این خرافات که نکی شاید ...
چیزها زیادت و نقصان بذیرد تا شد چرا امام سیزده نشاید ... از عقل
و خبر و شریعت ...

و بدر سرای خدای تعالی شود و کویدان توی که یکی شاید و دو نشاید چرا بنیاد اسلام بر
پنج نهادی اکر پنج می شاید چرا شش نشاید چرا روزه ماه رمضان برسی روز نهادی اکر
سی روز می شاید چرا چهل روز نشاید نماز شام اکر سه رکعت می شاید چرا چهار نشاید
در شبانروز اکر هفده رکعت فریضه می شاید چرا هشتده نمی شاید قرآن چرا صد و چهار
ده سوره است چرا صد و بیست نمی شاید ششه عید چرا هفت روز نمی شاید ایام
التشریق چرا چهار روز نمی شاید و مانند این همه معدود و مشروعست زیرا که
نص خداست نه اختیار مجبران که امام نص است نه اختیار چندان شاید که
خدای تعالی فرماید نه چندانکه مجبران باید انکه مجبر دست از مذهب بد خود
چکونه بدارد و کوید انجیل مطلق در صحابه ده نفر اند دوازده نشاید احسن
و حسین الحق باشند اما طلحه و زبیر را از میانه بدر نتوان افکندن تا سوراخ در
مجبری نباشد اکرچه خصم علی مرتضی اند چون این اعداد همه چنین است باید امام
بنو علی رغم المجبره والخوارج هم چنین دوازده می باید که باسانید مشهور منقول
از رسول علیه السلام که کفت الائمة من بعدی اثنی عشر و قال علیه السلام عدد الائمة
کعدد نقباء بنی اسرائیل و مانند این اخبار بسیار است که امام دوازده است اولهم
علی و آخرهم مهدی والحمد لله رب العالمین با انکه بحساب دیکر باره کور تر است
در تفسیر قطعی ... که شیعه ملاحده را قطعی خوانند و کویند از اسمعیل ...
... طمع شده و در عهد سلطان محمود رحمة الله علیه از قلعه
از رنک بانک بر زدند و شیعه را قطعی خوانند ببر در اجرا این لقب موافقه
بو اطنه ... که در وجوب معرفة و با حجة من حجة الله که شیعه
... اما آنچ کفته است اینها را عزالی خوانند و ما ...
ما هر کز نشنوده ایم و این مجبر مدبر اکر راست می کوید که ... مذهب
داشته است بتقلید ... که این مایه از مذهب شیعه ندانسته بود که شیعیان را
چه نشاید که محمد و علی را با جبرئیل و میکائیل برابری دهند ...
باشند با خیر الانبیا و خیر الاوصیا ... امیر المومنین را
علیه السلام باری سبحانه و تعالی در ... اسد الله ... است
... رسول علیه السلام او را اخ خود برادری داده است
... انت منی وانا منک و روز مواخاة کفت انت اخی و امیر المومنین کوید

بتفاخر محمد النبي اخي وصهري وذكر وقت بي كويد وانا من احمد كالضوء من الضوء والذراع من العضد اما خطابي و بو الخطاب كجا ما در توان كرد كي شيعة ما با بسياري منزلة امامت قبول نمي كنند براي فقد عصمة ونصوصية بندارم تبع بو الخطاب كمتر كي باشند كي شيعة را اعتقاد ومذهب اقتدا بابو الخطاب و ابو الخطاب كه رد كنند او را خداي ومصطفي ومرتضي كنند با ازكي محمد بن عثمان العمروي رضي الله عنه نامه ي نوشت مهدي حسن عسكري عليه السلم چند مشكل در وي وامام همه را جواب نوشت جون با بو الخطاب رسيد لركله نوشته بود اما ابو الخطاب محمد بن زينب الاجدع فهو ملعون واصحابه ملعونون فلا تجالس اهل مقالتهم فاني منهم بري وابائي عليهم السلم منهم برا ابس جون امام شيعة در حق ايشان چنين نويسد شيعة را خطابي روا نباشد خواندن والحمد لله رب العالمين فصل بدانكه مجبره را چند لقب است لا بو نزاع شبهت اول مجبر شان خوانند كي كويند خداي تعالي افعال بد ونيك بقهر در بندكان افريند دوم قدريشان خوانند كي كويند خداي تعالي همه كفر ومعاصي وبدعتها وضلالتها بقضا و قدر خداي باشد سيوم مشبهي خوانند شان كي كويند خدا را بدين چشم سر به بينيم چنانكه ماه شب چهارده چهارم ناصبيشان خوانند كي نصب امام را حوالت بخود كنند و بعداوت ال مصطفي تظاهر كنند پنجم جهمي خوانند شان كي در مذهب متابعت جهم صفوان كنند ششم كلابي خوانند شان كي در مسايل متابعت ابن الكلاب كنند هفتم صفاتيشان خوانند كي كويند هشت قديم قايم است بذات باري تعالي هشتم سبائي خوانند شان كي در جبر و قدر و عداوت علي مذهب بو بكر باقلاني دارند نهم خارجيشان خوانند كي علي را دشمن دارند واز بيم تركان حنفي كويند كي علي را دوست دارم چنانكه اين مجبر درين كتاب عداوت علي را بيان كرده است دهم كبريشان خوانند بقول رسول كي كفت قدرية هذه الامة مجوسها يازدهم اشعريشان خوانند وكرچه در عهد سلطان سعيد نور الله قبره امامانشان رجوع كرده بودند وخطها باز داده واز مذهب بيزار شده اما از تقيه بوذ وكرچه تقيه مذهب ملحدانست دوازدهم خود ظاهر است كي وجوب معرفة خداي تعالي بسمع كويند جز باطنيان واز اكي چندين لقب باشد [illegible] كه مسلمانان را چندين لقب نهند سباسر خداي را كي ما را ممكن كرد تا از [illegible]

جوابها

كلاه و ناحر [illegible] شنك [illegible] عب فصل [illegible] خوب [illegible] كرده [illegible]

جوابها بدر امد نم وهو القادر علي ما يشا فصل [illegible] فضيحت بيست ويكم كفته ام كي رافضي نماز ادينه و نماز عيد مصلي كاه مسلمانان نكنند و كويند جون وقت باماذ نماز وغير ونكنند تا امام بيايد وجون بجامع شوند بيش از انكه خطيب بر منبر شوذ نماز پيشين و ديكر بهم بكنند وهر زه مي نشينند تا خطيب خطبه بكند وجون نماز جماعت كنند ايشان نيز بدروغ موافقتي بكنند و باز كردند وجون كويند كي ماجون بدينجا نماز بجماعت نمي كنيم بچه كار امذه ايم و كويند اكو جوكي بدين منبر شوذ او لبيز زيرا كه خطبه بنام دوازده امام نيست [illegible] اين كلمات بانصاف فهم بايذ كردن تا فايده حاصل شوذ و شبهت زايل باشذ اما انچ كفته است كي نماز بجامع ومصلي مسلمانان نكنند معلومست كي در همه شهرهاي اسلام جامع دو سه باشذ مثلا شهر اعظم در عالم يكي ري است جامعي بروده هست از ان اشعري مذهبان و مسجد طغرلست از ان حنفيان محض حنيفانست و مساجد عتيق سه كانه كي دبالم شيعة كرده اند كويند يكي از ان حنفياني است كي مذهب نجار كويند اكنون نه دانم كي اين مصنف ناصبي از ين سه كانه جامع مسلمانان كدام را مي خواند اكر هر سه است حنيفان هر كز بجامع روده نماز نكنند واقتدا بامام اشعريان نكنند واشاعره اتفاقست كي بمساجد حنفيان جماعت نكنند وعلماء هر دو طايفه فتوي كنند كي نماز هر يك در جماعت بدان ديكر اقتدا روا نباشد كه زين بس اكو با اين طريقه از هر دو مسلمانند و مسلماني بدو قسمت شايد بر شمت هم شايذ و بر شيعة حرجي نباشذ كي در نماز جماعت اقتدا بكسي نكنند بس اكو مسلماني وجماعت يكي است و دو نيست اين تشنيع كي بر شيعت مي زند چرا بر ان جماعت نمي زند و جون اين كلمات مفهوم شوذ ان شبهت زايل باشذ بحمد الله ومنه كي نماز هرجا كي كنند نماز باشذ جون شرايط حاصل باشذ و هر طايفه ي در دنبال ديكران روا ندارند كردن ومعلومست كي نماز جماعت بظهور امام تعلق ندارد اما نماز ادينه و عيدها بيش از ين بيان كرده شد كي بمذهب بو حنيفه اكو يك بيشه ور در شهر نباشذ وجوب ساقط باشذ و بمذهب شافعي تا چهل نفر نباشند واجب نباشذ بمذهب شيعة نيز جنانست كي امام معصوم بايذ كي حاضر باشذ با امام مقام او تا نماز ادينه واجب باشذ و كو بمذهب مو نقش نه شرط واجب نباشد و خللي نكند بمذهب شيعة نيز وجوب ان موقوف باشذ بر شرط هم نقصاني نكند و اما جواب انچ كفته است كي غزو روا ندارند كردن نه وجود وظهور امام اما نيز همين حكم باشذ كي كفته شد اما نمي دانم

كي كدام وقت بوذه است كي از اصفهان جماعتي بغزا روم رفتند كي اهل قاشان نرفتند واز ساوه كي رفتند كي از اوه نرفتند واز كوبايكان كي رفتند كي اهل قم نرفتند وجون اين قاعده نيست ولاة وسلاطين خود نمي كنند بما نيم باغزا الملحدان از قزوين اكرده شيني بروند با كثرة عدد كمتر از پنج شيعي نباشند دران صحبت وبرين قياس بايذ كردن و در همه بسيط زمين و دايره ي مسلماني كدام شيني است كي با ملحدان ان كرده است كي شاه شاهان الب رستم بن علي شهريار شيعي از قلعه كشاذين وملحد كرفتن وقتل وصلب ونامه ان كالظهر من الشمس است تا معلوم شوذ كي شيعة غزا با كفار واعدا دين جايز كنند واما انچ نماز پيشين وديكر تنها كنند درست است جون پيش نماز مخالف باشذ در مذهب اقتدا روا نباشد وجون حنفي اقتدا بشفعوي نكند وشافعي مذهب اقتدا بحنفي روا ندارد حساب شيعة هم برين قياس باشذ نماز تنها بكنند وجون انچ كويد خطبه بنام دوازده امام بايذ بديع نيست اكو بمذهب خواجه بنام سفيان و مروان و يزيد و وليد بايذ كي بمذهب شيعة بنام زين العابدين وصادق وباقر وكاظم بايذ قياس نكند اكر بعقل واصل مقابل ايشان باشند بدين قدر مضايقه نكند وبداند كي خداي تعالي دنيا واخرت براي اين معصومان افريذ و دين واعتقاد وطاعت بي ولا وحب ايشان مقبول نيست والحمد لله رب العالمين فصل [illegible] فضيحت بيست و دوم رافضي نكاح البغي روا دارد وان را متعه خواند وكر صد طلاق بخورد كويذ بر نيفتد كي رضا مرد و زن شرطست بي كراهيتي واين چنين طلاق هر كز ممكن نكردد واينست بعينه اباحتي مطلق [illegible] اين كلمات بالغضب بدروغ بعينه مانده از كا ورده است بر وذ بواسطي وحجة اثنا عشريه ان نكاح متعه خداي فرموده است وايه قران بدان ناطق است انجا كي ميفرمايد خداي تبارك وتعالي فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن يعني مهورهن واين نكاح متعات واجماع اماميه بدانست واجماع شيعة حجة است كي هميشه قول مقطوع علي عصمته داخل بوذه است در اقوال ايشان و در عهد رسول عليه السلام نكاح متعه ظاهر بوده است و در ايام خلافت بو بكر معمول عليه بوده است و عبد الله زبير را رفعة قدرش از نكاح متعه زاده است و در ايام عمر خطاب بوذ كي كويند او در خانه خواهرش رفت عيال كرد عمر كفت شوهر نداري وايام حيضت نيست از چه بر امدن كفت متعه كردم عمر غيرت ديذ وكفت مصلحت انست كي بر نكاح دوام برويم واز نكاح متعه نهي بكنيم

باشذ و بر منبر امذ و كفت متعتان كانتا في عهد رسول الله حلالتان انا احرمهما واعاقب عليهما متعة النساء ومتعة الحج دو متعه كي در عهد رسول حلال بوذه است من هر دو حرام كردم و بران عقاب كنم يكي متعه زنانست و يكي متعه حج وانچ تشنيعت كي بعضي فقها از اطوال القدوم خوانند وجون درست شذ كي نكاح المتعه در عهد رسول حلال بوذه است مذهب شيعة انست كي مصطفي را باجلال و قدر ومرتبت نبوت نيست كي حلال بحرام كند بدلالت اين ايت يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك تبتغي مرضات ازواجك جون مصطفي نباشذ غير مصطفي را نباشذ كي تغيير بدشرع مصطفي كند وكو كنند مبدع باشذ وكو بمذهب بو حنيفه طوال القدوم روايت و مخالفت عمر درين مسله مذهب را نقصاني نمي كند بمذهب شيعة نكاح متعه روا است و مخالفت عمر درين مسله نقصان مذهب شيعة نكند كي مسايل خلاف ميان بو حنيفه وشافعي كي مخالف بكديكر است بهمه حال اسناد هر خبري بو بكر و عمر وعثمان ودكر صحابه باشذ وجون در يك حكم دو خبر مختلف ارذ وصحابي روايت كند بضرورت خلاف ان ديكر باشذ ومذاهب را نقصاني نيست اكر شيعة در مسايل شرعي اقتدا باميرالمومنين وصادق وباقر كنند نقصاني نكند ونكاح متعه بي شبهت بمذهب شيعة حق و درستست وحلالست عقدي است شرعي بمهري معلوم ايجاب وقبول حاصل وكو بمذهب خواجه طلاق بي كواه درستست بمذهب شيعة اين نكاح بي كواه درستست تا بان قياس كنذ وهرچه اورا لازمست در طلاق بي كواه مارا لازم بايذ در نكاح بي كواه وخبرها از اخبار احاد كي اورده اند بمذهب ما ايجاب علم وعمل نكنذ والحمد لله رب العالمين اما انچ كفته است وكر صد طلاق بخورند كويند بر نيفتذ زيرا كه رضا مرد و زن شرطست اين بيچاره كي بيست و پنج سال دعوي مي كند كي رافضي بوذه است بيرون از انكه از اصول مذهب شيعة يك ذره خبر ندارد از فروع بحمد الله اكاه نيست اولا اكو طلاق هزار بخورند يكي حورند بر افتد اما اكر نه طلاق باشذ و هزار بخورند بر نيفتد تا ول بايذ كي بداند كي طلاق كدام باشذ بلفظ اعتبار نيست شرايط شرعيست اين چون حاصل باشذ بر افتذ وكو نباشذ بر نيفتذ در كتب فقهي شيعة بيايد ديدن تا اين شبهت زايل شوذ ورضا زن از شرايط طلاق نيست كي اكر مرد بحضرار فرمشك از زن غايب باشذ وبي علم ورضاي زن طلاق دهذ بر افتذ جون شرايط حاصل باشذ ورضاي زن معتبر نيست دران وانچ كفته است كي اين چنين طلاق هر كز ممكن نكردد غفلة

دانند کی آن ممکنا نیست پس اگر نیست پس لاجرم نه طلاق باشد احکام شرعی بسیار
است کی از اشرایطی هست چون حج و جهاد و مانند آن اگر شرایط حاصل باشد
واجب باشد اینجا نیز اگر شرایط حاصل باشد واقع آید والسلم اما
آن تعصب و بی ادبی کی از سر بی دیانتی کرده است و گفته کی اینست ابا حنیفی مطلق
انست کی ابا حنیفی مطلق آن بهتر ماند کی مردی هست از سر جهالت خویشتن طلاق
و ام و نفاق بر زبان براند در شب با مداد زن حلال را از خانه بدر کند و بی عدة
بدیگری دهد و او شر بکار بدارد و بعضی از و باستانند چو خواجه شرا خانه آورد
بکرم و تفضل خواجه ناصبی باید کی قیاسی بکند تا خود ابا حنیفی مطلق اینست یا آنکه
زن باید کی پاکیزه باشد و خصومتی نباشد و مرد مکره نباشد و دو گواه حاضر
باشند تا طلاق واقع باشد اینست جواب این فصل بر سبیل اختصار والحمد لله
کما هو اهله و فضیحت بیست و سیوم رافضی بر مرده
پنج تکبیر کند اما جواب این فصل در فصول ما تقدم بشرح و بسط گفته
ام و تکرار الاملال نیفزاید فضیحت بیست و چهارم رافضی
باهمه جبری جهودان مشابهت کرده باشد فریضه پنج است در شبانروزی ایشان
باسه کرده باشد و جهود سجده بر پیم روی کنند رافضی هم چنین کند اما
جواب انست کی جهودان مشابهت اینا باشد کی رویة مجاهره گویند و از هر روی
ائمة تبرا کنند و از وی برگردند و همه جهان دانند کی نماز پنج است و شیعه
نوافل و مندوباتی هست کی غیر ایشان انیست و پنج وقت سه وقت نباشد و کتب
شیعه از شرح اوقات و مقدمات و مقارنات نماز ملاهست و کر شیعه برو را دینه
جمع کنند میان پیشین و دیگر یا عند ضرورت جمع کنند میان نماز شام و خفتن
کی باختیار تا چهار رکعة نافله نماز شام و دو رکعتی صلوة الغفلة با دعیه بکنند
بعد از فریضه شام ابتدا نکنند بفریضه خفتن نه بشب ادینه و نه بدیگر اوقات
اقتدا دادان برسول کردند انه صلی الله علیه و اله جمع بین الظهر والعصر بعرفة
وجمع بین المغرب والعشاء بمزدلفة علی ما رواه کثیر من الصحابة رضی الله عنهم
و جمع میان ظهر و عصر روز ادینه برای آن کنند کی بیست رکعة نافله روز ادینه
بیش از فریضه ظهر بیست و میان دو نماز فریضه سنتی نیست کی فاصله است و اما
اینچ گفته است کی سجده بر پیم روی کنند بدان ری در آن مدت کی گوید رافضی بودم

پس نماز نکرده است اگر نه دانستی کی بمذهب شیعة واجب نماز بر هفت اعضا کردن
کی اگر یکی بگذارد نقصان نمازش باشد و بمذهب بعضی علما شیعة اگر باختیار
ترک کند نمازش باطل باشد پیشانی و کف هر دو دست و سر هر دو زانو و دو
سر انگشتان مهین پایها پس خلاف انست کی سجده بر پیم روی کنند جواب این مبدع
بر سبیل اختصار والحمد لله رب العالمین فضیحت بیست و پنجم
رافضی در نماز دست فرو گذارد مشابهت ملحدان خلاف امة کی بعضی دست زیر
هم بدارند و بعضی بر پشتین بر هم افکنند و بعضی کج باستند و زنج بدنبال دستار
بر بندند چون از نخستکان و بیشتر سر برهنه نماز کنند اما جواب
این کلمات اینچ گفته است کی در نماز دست فرو گذارند اقتدا بمصطفی است
و با میر المومنین و بهمه ائمه علیه و علیهم السلم و چون خواجه بدیشان ایمان ندارد
تا کی نیست مذهب همه زیر بار عالم است کی طایفه ای است از مسلمانان و چون
خواجه ایشان را مبتدع داند مذهب مالک است کی بزرگترین استاذی است
شافعی را داز بو حنیفه و شافعی گذشته بزرگتر از و صاحب تعالی نیست
اینچ او را و اصحابش را درین فعل لازم است شیعة را همان لازم است و عجبتر
این کی خواجه ناصبی بعد از شصت سال هنوز ندانسته است کی ملحدان بنماز
و روزه ایمان ندارند و بصنایع عالم معترف نباشند اما در میانه کتاب هر
جای ایشان را مسلمانی فرا می نماید تا همه کاری نگاه داشته باشد کی در
وجوب معرفة کی موقوف کو نید هر دو بعثت رسل همه کار است با ایشان
مبارکش یا دهم کار ایشان کی همه کار ملحدان الاخصم شیعیان نباشد
والحمد لله رب العالمین و اینچ گفته است کی سر برهنه نماز کنند با جتهاد صادق
و با فتوی رواست و کل مجتهد مصیب درست است اگر اجتهاد حنبل و دیگر اصوابست
اقتدا و صادق را با ایشان قیاسی بکند اگر نه دست از مذهب بد خود بدارد کی بیست
خوردن و نای زدن بهم راست نیاید اما اینچ گفته است کی دستار تحت
الحنک کنند اقتدا است بمصطفی و ائمه هدی و اگر خواجه بدیشان معترف نیست
اخر داند و شنیده باشد کی خلیفه خواجه در بغداد در هر نماز تحت الحنک
بر بندد و جمله قضاة و ائمه کی در دار الخلافه بوده اند و هستند همه این سنة نگاه
داشته اند و جمله قبایل عرب تربیت این قاعده کرده اند و درین دیار بزرگترین

مفتیی در اصحاب بو حنیفه در عراق قهستان قاضی عماد الدین حسن استرابادی بود همیشه
این سنة نگاه داشتی و در جامع مسلمانان کی خطبه و نماز کردی باز نکردی اقتدا بدو خطا
نباشد و او را بی علم نه پندارم هفتاد سال بر عملی متواتر مذاکره نماید و اختیار
بدعتی نکند پس اگر کرده است بر شیعة همان عیب است درین عمل کی بو حنیفیان معتبر
اگر تحت الحنک سنة مصطفی است صلی الله علیه و اله و سنة اهل البیت و او ناصبی
بدین تشنیع مستحق ذم و عقوبة و اما اینچ گفته است کی سر برهنه نماز کنند در مذهب
اهل البیت رواست و منابذ کردن و درین نقصانی نیست مذهب را والحمد لله رب العالمین
فضیحت بیست و ششم رافضی علم سفید دارد اقتدا بملحدان و ذم
علم سیاه کند و از رایت عز و ظفر است و خلاف نیست کی رایت رسول روز بدر سیاه بود
و رایة علی در جمل و صفین سیاه و دستاری کی رسول خدای بعباس داد سیاه بود و فرزندانش
بتبرک می دارند و بران لون رایتها و لباسها ساختند و هنوز دارند بحمد الله و هر کجا
بد دینی بود چون مقنع بسمرقند و بابک خرم دین و صاحب الزنج در بصره و علوی
تغلبی و صاحب المذیر و اتباعی در هجر و لحسا و بحرین خروج کردند و زکرویه بن
مهرویه القرمطی در عهد مکتفی بر منصور خلیفه بیرون امدند همه را علمها سفید بود
و رافضی نیز اقتدا بایشان کنند اما جواب این کلمات کی از سر نا انصافی
و بی دیانتی و عداوة علی مرتضی اظهار کرده است و فضول رفته را تکرار کرده است
بر سبیل اختصار کوشش باید داشتن تا شبهه زایل شود اولا دروغی محض است کی گفته است
کی شیعة علم سفید دارند کی عوام را عادت نباشد علم داشتن و ملوک شیعة سبز
و سفید و از هر لونی دارند مگر سیاه کی شعار آل العباس است و چون خلفا دارند
دیگران چگونه مشابهة کنند نه بینی کی ملوک و آل سلجوق اگر چه غیر ایشان جمع
کنند رایة سیاه در آن لشکر نباشد سبز و زرد و سرخ دارند تا فرق باشد
میان خلفا و غیر خلفا اما شبهت نیست کی مذهب شیعة بر انست کی رسول سفید و
سیاه و زرد داشت سیاه بعباس داد اقتدا بدو خود کردند و سبز بعثمان عفان
داد ملوک و سلاطین اقتدا بدو کردند و سفید و زرد فتح مکه از سعد عباده کی
انصاری باز بستند و بامیر المومنین علی داد اینست ای نا منصف اگر اقتدا بعباس و عثمان
بدعت و ضلالت نباشد شیعة نوجرا اقتدا با میر المومنین الحاد خوانی و گر ملاحده
اقتدا کنند بحکمی از احکام شریعة با هل اسلام دست از آن سنة بنشاید داشتن

کی ملحد برایة موحد نشود و موحد باختیار رایة ملحد نباشد و علی غمه نه همه زیدیان
در یمن و طایف و بلاد گیلان و زمین دیلمان رایة سفید دارند و بسالی هزاران ملحد
صلب را بکشند و سرها در پیش رایة سفید دارند تا خواجه ناصبی بداند کی رایة
داشتن نه ملحدی باشد و اما اینچ گفته است کی روز جمل و صفین رایة علی مرتضی سیاه
بود و منکران رایة سیاه را امروز رافضی و ملحد می خوانند انها کی در جمل و صفین
انکار از رایة و صاحب رایة کردند کو کی جه بودند اگر مسلمان بودند بدانستی
کی انکار رایة سیاه با علی مسلمانی است انکار رایة سیاه بی وجود علی
امروز مگر ملحدی نباشد تا منصف ناصبی یا آن طریقه را دست بدارد یا این الزام
قبول کند نابداند کی کر ملحد و رافضی دانسته است و اسما آن جماعت را کی
اسامی بر شمرده است از اهل الحاد و بدع و ضلالات کی علم سفید داشتند نیز و بر
و نفاق با رایة هم نماز پنج می کردند و هم بانگ نماز و بصورة بضرورة شعار
اسلام را کار می بستند پس حق و شریعة برای انکه مبطلان بران بروند باطل نباشد
و ملحد مسلمان نباشد حکم علم چون ذکر شرایع باشد و ایشان خود ملحد
و حق حق و عجبتر انکه مقنع سمرقندی و بابک خرم دین و زکرویه قرمطی
و غیر ایشان را کی یاد کرده است اول حالة کی دعوة کردند صاحب علم نبودند
بیاده بی عدة تنها در جهان می گشتند و عوام و اهل غفلة را با لحاد و مزدکیی
دعوة می کردند کی وجوب معرفة خدای تعالی موقوفست بر بعثة رسل و عقل
و نظر را اثری نیست و بی رسول خدای را نتوان دانستن و خود واجب نباشد آنکه
کی قوة گرفتند و قوم را بدست اوردند طلب علم و دعوی کردند پس اساس مذهب
و قواعد کیش ایشان بباید دیدن کی در اصول مذهب کیست و پیش از انکه خانه ی
خدای دزد را کیرد دزد شاید کی خانه خدای را کیرد اگر شیعة خواجه را در
اصول با ملاحده منازعة نکنند کرم باید کردن و مشابهت علم کی از فروع هم نیست
اسباب ملک و دولت است منازعت نباید کردن اینست جواب والله اعلم بالصواب
و هو ربنا الوهاب فضیحت بیست و هفتم رافضی چون تکبیرة الاحرام
بند دسه کام فرا پیش نهد و این بدعت جز اشارا نیست اما جواب این کلمه انست
کی خود را چگونه سنی نام نهد انکس کی سنة از بدعت باز نداند مذهب اهل البیت چنانست
کی فاصله ی بکنند میان بانگ نماز و قامت تا فصول منفصل شود و فرق ظاهر کردد

و از نماز با مسجد ... باشد یا دعایی یا قومی که بیش نهد یکبار و کودکان را فضیلت
نماز کرده بوذن این مایه دانستی و کر بانک نماز نکنند هرکز این قوم فرا پیش
نهند و این از مذهب شیعه اصولیه معلوم نیست
فضیحت بیست و هشتم رافضی جون نماز کنند دستها سه کرت بر زانو می زنند یعنی
سه خلیفه بوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم ... این دروغ و بهتان
است که می داند تا خوذ دست بر زانو زدن بدشمنی جه مناسبت است و بوبکر و عمر
و عثمان را جه نقصان باشد که کسی دست بر زانو زند و علی را جه نقصان که خا
رجی هزار بار سر بر دیوار زند اما دست خوذ یکبار بر زانو زنند تا سه بار
بکویند الله اکبر و سبب نزول آن است که معتمدان نقل کرده اند از مصطفی صلی الله
علیه و آله که روزی سلام نماز میشنید از داذ جبرئیل را دید گفت الله اکبر جبرئیل
گفت جعفر از حبشه باز رسید سید گفت الله اکبر در حال آواز آمد که فاطمه
حسن علی را زنها داد گفت الله اکبر جبرئیل گفت حق تعالی می فرماید که بعد از هر
فریضه که این سه بار نشسته بکوی الله اکبر این سنت شد و هنوز در شیعه
باقی است اگر جه خواجه سنی است بداند که این سنت مصطفی است که سنت را بدعت
خواند نه علامت سنی باشد پس این سه بار الله اکبر گفتن نشان دوستی جبرئیل
و حسن و جعفر است نه علامت دشمنی بوبکر و عمر است و الحمد لله رب العالمین
فضیحت بیست و نهم رافضی جون کرد روی بیک دست شوید و
مخالفت علی کرده اند اندرین سنت که او وضو جنان کرد که ما کنیم
این تهمت اول آنست که خواجه مفتنا رساله که احتجاج دست کند احوال
غیر حاجت و روایت اگر شیعه با فتوا رسول و ائمه روی بیک دست شویند که
نقصان وضو نباشد و جون حق تعالی در نص آیه گفت یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم
الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الآیه و از ظاهر آیه معلوم می شود
نیست که بیک دست باید و دست اگر بعضی فقها ابو سعد که اجتهاد اخیر
و اجرا کنند بر دو دست صادق و امیر را ابو سعد که خاطر کنند بر یک
دست بجنابت و متواتر از کتب مذهب شیعه منصوص علیه است و نیز آنکه شیعه
را قاعده نیست که به سنی که کون شویند هم بدان دست روی شویند اما شا
نهت بکوید اکر کو نیست فعل کرده وضو باید که تمام بدین اکر جه روی

بیک دست شویذ که به بعد از سه کرت افشار با سر کنند و با فراز کوش و راورذ بس کوبه
یک نیمه رافضی است و یک نیمه ناصبی جنانکه خواجه مصنف که بیست و پنج سال رافضی
بوده است و اکنون سنی است بس مذهب که به در وضو سر کشته بیک دست شویذ
جون رافضیان و افشار باز کنند جون ناصبیان و کر منش نیمه رافضی نیمه ناصبیش معاف
دارم خواجه باید که به نیمه رافضیش معاف دارد تا مرحبا با توافق باشد دین
یک نیمه که همه خلاف خوذ نباشد و السلام و اما آنچ گفته است که علی وضو
جنین کرد که ما می کنیم از دو وجه دروغ است یکی آنکه اگر علی جنین کرده بودی
خواجه نکردی که در جهان جه دوست دارد ناصبی از مخالفت علی وجه دوم آنکه
وفی رسول برخلاف قرآن وضو نکنند و باری تعالی وضو جنان فرموده است که ناصبیان
کنند قال سبحانه و تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم
و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و وضو بدین وجه در امة
الا شیعه نکنند و هذا اظهر من الشمس و انور من القمر علی رغم المصنف و اخر رافضی
در وضو افتدا بدین کرده است که ستوده مصطفی است و با کیزه است ناصبی در شر
که در وضو افتدا بعکس بجس کرده است و بدو دست شستن تا جون ان زمان از بی کانه
باشند و الحمد لله رب العالمین
فضیحت سی ام رافضی تراویح نکنند و کویند بیکار عمر است و نماز جاشت روا ندارند و رسول در فضیلت نماز جاشت
بسی کفته است اما ... این کلمات اول آنست که اکر تراویح نافله ماه رمضان
می خواهد از مذهب شیعه معروف است و در همه کتب فقیهان اهل البیت مذکور و
مسطور است که هزار رکعت نماز نافله در شبها و روزهای ماه رمضان بکنند زیادت بر
نوافل دیگر شهور بترتیبی که در کتب هست و این معنی بوشیده نیست بس دروغ محض است
که تراویح نکنند و کر آن میخواهد که بجماعت نکنند راست است این حوالت اما باید دانست
که اجماع امت است و اتفاق همه فقها که در عهد مصطفی علیه الصلوة و السلام تراویح
بجماعت نکرده اند و نه بدین وجه می کنند و در عهد خلافت بوبکر هم نکرده اند و در
اول روزگار خلافت عمر هم نکرده اند بعد از آن عمر فرموده است و نماز حکمی و امری
شرعی است و خواجه درین کتاب بسیار مواضع بر شیعه تشنیع بدروغ زده
است که ایشان حاشا عنهم علی را بهتر از رسول دانند و ما بدرست کردیم که درجه
ولایت کمتر است از درجه نبوت بس اینجا درین مسئله درست شد که مذهب ناصبیان

عمر بهتر است از مصطفی که جون مصطفی را علیه السلام با درجه اعظم و مرتبه اکبر نرسد
که حکمی از احکام شریعة بکرداند که خطاب این باشد که و لو تقول علینا بعض الا
قاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و رخصتش نباشد که در شریعة
جیزی نو نهد که عتاب این نه که لیس لک من الامر شیء و انکه عمر را باشد که متعه
و حج متمتع حرام کنند و یکبار تراویح بجماعت که در عهد مصطفی و بوبکر نبوده
باشد بنهد پس مذهب خواجه عمر بهتر باشد از محمد مصطفی ... و
بر شیعه حوالت کرده است براست و بحجة قلاده کردن بجبر تر باشد و عمر
بنزدیک خواجه ناصبی بهتر باشد از مصطفی و شیعه نافله ماه رمضان بحمد الله
هزار رکعة کنند اما سنة بجماعت نکنند نه از برای آنکه بیکار عمر است ان
برای آنکه ... تا کردنش متابعت پیغمبر است و اتفاق افتاد که با ناصبی درین
مسئله مناظره می کردم در میانه گفت هر که تراویح رمضان بجماعت نکند ملحد
باشد او را کفتم مصطفی کرد گفت نه کفتم بوبکر کرد گفت نه کفتم پس لازم آید
این اجرا در حق پیغمبر و صدیق اکبر متحیر فرو ماند آنکه کفتم جکونه در شبا
نروزی جند رکعة نماز فریضه است باجماع مسلمانان گفت هفده رکعت کفتم که فر
موده است گفت خدا کفتم که آورده است گفت مصطفی کفتم اگر مقدار استنی و
سالی صلب یا قزوینی هفتاد سال عمرش برآید و هر روز هفده رکعة فریضه بسر
سبیل تقدیر بجماعت نکرده باشد اما تنها گزارده باشد مسلمان باشد یا ملحد گفت مسلمان
و مؤمن و معتقد باشد کفتم ای سبحان الله محمد بهتر از عمر و فریضه از تراویح او
لیتر اگر هفتاد سال کسی نه جماعت نه کند مؤمن و مسلمان است اگر یک ماه کسی
این نکند ملحد باشد بجاره ناصبی که ... و خام متحیر فرو ماند و بهبوت شد
کفتم ای بیجاره سنت بهتر از فریضه می دانی عمر را بهتر از مصطفی می شناسی از ک
جماعت فریضه خدای را مسلمان میخوانی و از که جماعت تراویح عمر را ملحد
میدانی معترض شد و بشیمان گشت و بر منصفان با انصاف خوذ تفویض کرد لیس
ازین شد که نافله و سنت بجماعت در عهد مصطفی نفرموده اند تا اگر شیعه
نکنند نافوم و بزه کار نباشند ممدوح و مثوب و محمود باشند و حدیث نماز
جاشت بمذهب اهل البیت نکنند جنانکه ناصبیان از رسول و اعرابی نماز علی
و فاطمه و نماز جعفر و غیر آن از سنتها هرکز نکنند بخصومة لا بعصیان

شیعه نیز نماز جاشت نکنند بخصومت ناصبیان و السلم علی من اتبع الهدی
فضیحت سی و یکم رافضی کوید بر خدای تعالی واجبست که امام را هادار در هر زمانه که
اکر امام هادار از اخلال بواجب کرده باشد هم اکنون بر خدای تعالی جیزها بواجب کنند
و کبیرا باشد که بر خدای تعالی جیزها بواجب کند بس اگر بر خدای تعالی واجبست تقول شما
که امام هادار اکنون جون سیصد سال بر آمد که امام در جهان بدید نیست و مردم
معطل اند ها امام بس خوذ این نادان بر خدای تعالی باشد که از آن که امام کرده است
تفویض و تشبیه او می کنند با عجز خدا آن یا عجز امام و دین واقوی نیست و لا ما ما
مصرین ... این کلمات و شبهات اکر جه در فصول و ابواب کذشته
بیان کرده شد کونی باشد که درین موضع نیز اشارتی برود ان شاء الله تعالی اما
آنچ کفته است که بر خدای تعالی واجبست که امام هادار این وجوب بر حد وجوبی
باشد که در مکانها استعمال کنند و نه کسی بر خدای تعالی جیزی بواجب تواند کردن
و کفتن که از خلقان کسی را باشد که بر خدای تعالی جیزی بواجب کند کفر محض است
و مذهب هیج مسلمانی نیست تا آن شبهت که این مشبهی آورده است زایل باشد اما
معنی این وجوب آن باشد که جون خدای حکیم بندکان خوذ را تکلیفی کند و آن
تکلیف تمام نباشد الا بلطفی که من فعل الله و من فعل الله باشد بر قدیم تعالی باشد
که آن لطف بکند تا آن تکلیف عبث نباشد و خلل حکمت باری تعالی نکند مثلا
جون مکلف را تکالیف شرعی کند باید که کتاب و رسول بفرستد و جون
کار نو باید آلت آن کار بدهد و جون مکلف با وجود امام معصوم مطاع
بطاعت نزدیک باشد و از معصیة دور باشد باید که امام نصب کند تا اخلال
بواجب نکرده باشد که قبیح است جنانکه تکلیف مالا یطاق و فایده از لوط واجب
درین موضع این باشد نه آنکه کسی را باشد که جیزی بر خدای تعالی بواجب کند و اما
آنچ کفته است که سیصد سالست که امام نصب نکرده است بخلاف آنست که کفته است
امام آفریده است باری تعالی و نصب کرده و مکلفان را بوجود او اعلام کرده و جون
ظاهر نیست حوالت نقصان از عایدست بمکلفانی که او را منکر اند و معرفة
او حاصل نکرده اند و مثال مسئله یکی اینست که باری تعالی جون همه کفار عالم را تکالیف
عقلی و شرعی کرده است آلات ایشان را داده است در باب تکلیف جون
عقل و دیگر آلات جون کفار استعمال عقل نکنند و عقل و دیگر آلات در معاصی و کفر

خروج و صدوف کنند این عجز عاید نباشد بخدای و نه بعقل و الت عاید باشد بکفار کذلک
درین مسئله چون خدای تعالی امام بیافریند و نصب کرد و امام اختیار عصمت کرد منع او
از تصرف از کثرة اعدا و تقصیر مکلفان باشد این نقصان و عجز نه عاید باشد بخدای
تعالی و نه بامام علیه السلم عاید باشد بمکلفان و اینچ ممنوعست از تصرف بسی از انبیا
علیهم السلم بوده اند کی ممنوع بوده اند از تصرف و منع از تصرف چون نقصان نبوة
نکند کی درجه ی اکبرست نقصان امامت هم نکند کی درجه کمترست اینست
جواب این شبهات بر سبیل اختصار و الحمد لله رب العالمین
فضیحت سی و دوم رافضی تحیات با بزرکی خطرش نخوانند و بجای ان چیزهای دیگر خوانند
اما جواب ——— این دعوی بدروغ است کی کتب فقهای امامیه کثر الله عددهم
بر باید کرفتن و تحیات بدیدن و خواندن تا معلوم شود کی تحیات خوانند و بجای تحیات هیچ
دیگر نخوانند و روا ندارند خواندن و کو کلماتی زیادت و نقصان دران تحیات باشد
و تقدیم و تاخیر در الفاظ قیاس بامر کردن با انکه تحیات در مذهب بوحنیفه نمیرقا
عدت ان تحیات کی شفعوی باز خوانند و فرق ظاهرست و کو دو تحیات می شاید
مکر سه شاید و جعفر صادق نیز مجتهد نباشد از مجتهدان الا انست کی بمذهب
اهل البیت در تحیات اینچ واجبست کلمات شهادتین است و صلوة بر مصطفی و آلش
و دیگر الفاظ و کلمات سنت است و فرق میان واجب و مندوب الیه ظاهرست
مخالفت بیشتر ازین نیست درین دعوی و السلم علی النبی محمد و اله
فضیحت سی و سیوم رافضی بر سنة مصریان روز دو روز پیشی پیه ماه رمضان بکنند
و چون دو روز بعید مانده باشد افطار کنند و بمصر همچنین کنند و بجدول روزه
دارند و عید یک روز بیشتر کنند مخالفت آل عباس را ——— این کلمات
اول انست کی مجبران کویند کی ولجبنیست خدا را داستن تا علم خیابد اقتدا ه
مصریان کی این معنی مذهب مصریانست و مذهب مجبران کی دیگر را این مذهب و مقا
لت نیست این جواب از تعصب و بی ادبی است کی کرده است اما جواب اینچ دو روز بیشتر
از رمضان روزه در کیرند حساب کورترست کی زهاد و عباد شیعه بدو ماه بیشتر
از رمضان بروزه در کیرند اما نه بنیة ماه رمضان روزه دارند و کتب فقهای ایشان
در احتیاط این مسئله و عدد رویه هلال و عدد شهور بر اختلاف احوال اظهر
من الشمس است و جدول و نجوم و مانند این هرکز معتبر نبوده اند و انرا منکر

باشند و روز عید کشایند و درین معنی تعیین نتوان کردن الا جماعتی اخباریه کی
خویشتن را شیعه خوانند این معنی مذهب ایشان بوده است و از ایشان بسی نمانده اند
و کر جای باشد این معنی پنهان اصولیان کنند کی علم الهدی و شیخ بوجعفر طوسی و علما
ما از متاخران بر ایشان انکار کرده اند در مسائلی کی این یکی از انست و ایشانرا فقه
ا فهم کرده اند و تظاهر بیاوردن کردن و بیاوردن کفتن و مکر این انتقالی جای در کتب اخبا
ریه دیده باشد و معلومست کی نه مذهب اصولیانست و الحمد لله رب العالمین و اما
اینچ کفته است مخالفت آل عباس را عید یک روز بیشتر کنند دکر باره بحساب کورترست
این معنی مخالفت شریعة مصطفی باشد نه باینکه عباسیان امر مصطفی تقدیم و ترجیح نهادی
کی صاحب شریعة مصطفی است صلی الله علیه و اله نه ایشان اما خواسته است کی تعبیه
باز نماید کی دیگرانرا بهتر از رسول دانند و بهمه حال امام زاده بهتر از کافر بچه باشد
علی رغم المصنف و السلم ——— فضیحت سی و چهارم رافضی قبله راهم
مخالفت کنند و دست جب جنبند یعنی کی قائم در سردابه است بسامره روی بدانجا
کنند ——— این محالست کی قائم خود در سردابه نیست و ولادة کاهش
ان سردابه است و او در عالم روشن است و قیاس اهل عراق در نماز حکمی شرعی است
کی اکر این علت سردابه بودی شیعیان شام و یمن و طایف با بستی کی همین کردندی
و این کور بخت نامنصف اکر قیاس کند باید کی داند کی علی مرتضی نزد یک شیعه بهتر
از قائم است و کعبه ولادت کاه اوست اگر روی بکعبه کنند اولیتر بل که کعبه قبله ی
رسولست و روی بدو اوردن مامور شریعة است و قیاس حکمی منقولست از ائمه طا
هرین و ان محال با وجه از سر بغض آل مصطفی اورده است بی فایدة و بی اصلست و الحمد لله
رب العالمین ——— فضیحت سی و پنجم اکر از همه ایشان پرسند کی ه
بهترین شما کدام قوم بوده اند ترسایان کویند حواریان عیسی جهودان کویند انها کی با
موسی بدریا عبره کردند کبران کویند مجاوران زردشت جز رافضیان کی کویند
بدترین امة اصحابان محمد اند و زنان محمد کی امامت علی را منکر اند ما کوییم میان علی
و ایشان نقاری نبود و فضل بکر را انکار نکردند و در موافقه الصحابه نظر باید کردن
کی ایشان با بکر چکونه بودند ——— این کلمات انست کی این بیچاره روا نداشته است کی راستی بکوید درین کتاب با انصاف برهد دکر بار بحساب کورترست اکر
از جهودان برسند کی از موسی برکوفته در امة او کی بهترست کویند برادرش هرون اکر

اکر کویند بعد از موسی کی بهترست کویند وصیش یوشع نون اکر از ترسایان برسند کی بعد
از عیسی کی بهترست کویند وصیش شمعون اکر از کبرکان برسند کی در امة ابرهیم بعد
ازو کی بهترست کویند اسمعیل و اسحق ایشانرا نیز صحابه بوده اند اما نیا کرد چون خواجه
نباشد بیکانه چون برادر نباشد صحابی چون وصی نباشد شیعه نیز از طریق نکاه
داشته اند بعد از مصطفی در امة علی بهترست کی برادر محمد بیست چون هرون و وصی
است چون یوشع نون و خلیفه است چون شمعون انکه حسن و حسین کی اسمعیل و اسحاق
رسول اند تا بیچاره ی ناصبی را همان شبهت کی اورده است خار دیده و پیکان جانش
باشد علی بهتر باشد و اولادش انکه چون صحابه و زنان ای هرکسرا کی با ذریه و عترت
خصومتست دین شیعه بی شبهت از ایشان تبرا کنند و هرکرا محبة و موالاتست
بدیشان تولا کنند بکفایة و اشارت جوحا نجاتست اینست جواب این شبهت
بر سبیل اختصار با دلیل و حجت و الحمد لله رب العالمین
فضیحت سی و ششم رافضی هر روز صد طلاق بخورد و بیشمار تجدید نکاح می کنند
و خدای می کوید فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره رافضی با یه قران و حکم
خدای تعالی استخفاف کنند ——— این کلمات انست کی معروف و مشهورات
از مذهب شیعه این مسئله کی چون طلاق واقع باشد بر حکم ایة قران و سنة مصطفی کار
کنند و در فصول رفته این باب برفته است شرط نبود اعادت کردن و این خواجه
ناصبی این کتاب ساخته است این کلما انفاق کی بدرش بقول او رافضی بوده است
و چون هر روز صد طلاق خورده باشد و رجعتی نامشروع کرده باشد و حله بجای نیاورده
باشد در ولادة خواجه بقول خواجه نظر باشد این خود الزام خاص است بروی و لا
مفرله منه و اما اینچ عامست بر مذهبش نه مذهب خواجه جنانست کی اکر مردی
از زنش غایب شود و خبرش نیفتد و نداند روا باشد کی زنش را بشوهر دهند مرد زنده
سه طلاق زنش را بشوهر دهند روا باشد اما طلاق رجعی را مراجعة بشریعة روا باشد
شد رحمت بر کسی باد کی انصاف از مذهب خود و مسلمانان برهد تا شبهت و خصومت
زایل باشد و مقصود حاصل و الحمد لله رب العالمین ——— فضیحت
سی و هفتم رافضی قرینه خوارج باشد زیرا که خوارج دو خلیفه ی حق را دوست ندارد
عثمان و علی را و رافضی سه را دوست ندارد و بوجعفر مشاط رحمه الله علیه کفتی جواب
رافضی باید کی خارجی دهد تا بعوض بوبکر و عمر علی را لعنت می کند و حسن و حسین را

وازتی است کی شاعر کفت ه سبوا علیا کما سبوا عتیقکم کفرا بکفر و ایمانا بایمان
اما جواب ——— اول کی لعنت است رافضی قرینه خارجی باشد انست کی مجبر و ناصبی
خود خوارج باشد بی قرینه و کر علی را عمه رافضی دو خلیفه اختیار خلق را دوست ندارد
ناصبی دوازده خلیفه نص خدای معصوم مطهر را دشمن دارد چنانکه در فصول این کتاب
بتعریض و بتصریح بیان کرده است پس نسبش با رخارجی باشد درین حساب دکر انچه
معارضه و مثال کرداست کی اورده است کی ظاهرست کی خوارج علی و عثمان را لعنت کنند
و از شیعت لعنت ظاهر نیست دعوی است بدروغ بر ایشان و اینچ کفته است از قول بو
جعفر مشاط اکر راستست و او کفته است خطای عظیمست و بدان می ماند کی بلعنت
علی راضی بوده است و بنا رسته است کردن حوالة بخوارج کرده است و سکوتش دلالت
رضاست و حوالت دلالت ارادة و انکس کی بلعنت علی راضی باشد خود دانی کی چه باشد
دکی باشد اما چون بمذهب خواجه خدای راضی است بقتل و لعنت و دشنام همه
انبیا اکر مشاط راضی باشد بلعنت علی بس عجب نباشد و بیس المذهب مذهبهم
و بیس الاعتقاد اعتقادهم اما شعر را کی حوالت بخوارج کرده است میان خارجی و ناصبی
فرقی نیست اسم است کی مختلفست اعتقاد یکی است جز اعتقاد بقیامت خود کیرند
و نکال خود باخرت بینند و نعم الحاکم الله و نعم الخصم محمد عبد الله ———
فضیحت سی و هشتم رافضی کوید شریعة نص باید و باجتهاد نشاید و از معصوم شاید
شنیدن زیرا که دیکران جایز الخطا باشند و امروز معصوم جز صاحب الزمان نیست پس
برین قول این همه احکام باطلست و بر هیچ خبری از اخبار اعتماد نیست زیرا هایه ان
معصوم می شنویم و انکس کی روایت کرد و می کند جایز الخطا اند پس بر قول رافضی خود پس
هر معصوم باید تا نوبت خود بانک کند ——— این کلمات اول انست کی
شبهتی نیست دران که شریعة نص باید از قول خدای و رسولش و هر اینچ نه از قول خدای و قول
رسول باشد البته بران عمل روا نباشد کردن بمذهب اهل البیت و چون در یک حکم
از احکام عبادات یا معاملات و غیران دو قول مختلف باشند و دو اجتهاد متفاوت
یا هر دو حق باشند یا هر دو باطل یا یکی حق و دیکری باطل محالست کی هر دو حق باشند
کی تفاوت و اختلاف ظاهرست مثلا بوحنیفه کوید امین در اخر الحمد نباید کفتن
یا تسمیه نه از قرانست و شافعی بخلاف این کوید کی امین واجبست کفتن و تسمیه از
هر سورتی است از قران و امثال این کی بذکر همه نتوان رسید و مانند ان کی بخروج دم

از اعضا موجب وضو است بمذهب بوحنیفه و بمذهب شافعی از نواقض وضو لمست و هر دو
عاقل عالم داند که این دو قول مختلف است و از دوگانه یکی باشد که رسول بران عمل
کرده باشد و قول دوم مخالف آن باشد که رسول کرده باشد و چون معتقد اصل رسول
باشد بقول و فعل او قیاسی باید کردن پس بضرورت یکی قول درست باشد و گر خبر کل
مجتهد مصیب راستست فقها را بر یکدیگر در مسایل شرعی انکار کردن جحود محض
باشد و رافضیان را مبتدع خواندن کفر باشد و مخالفت قول رسول باشد کل مجتهد
مصیب که مگر صادق و باقر در اجتهاد کمتر از دیگران نباشند و چون در یک حکم
اقوال بسیار باشد و خواجه بر خبر کل مجتهد مصیب کار کند همه حق باشد آنکه
بو مالکیه و زیدیه انکار نشاید کردن که دست در نماز [?] بگشاید و شیعه را رافضی
و ملحد نشاید خواندن بنماز الا آنکه مصطفی علیه السلام را در هر یک حکم از احکام
شریعه یک قول بوده باشد نص از قبل خدای تعالی و گر مصلحتی بگفته باشد لابد ابیخ
ناسخ بیامده باشد و دگری منسوخ شده پس همه شرایع نص باشد و بر اجتهاد و قیاس
خود عمل روا نباشد کرد ز مذهب اهل البیت علیهم السلام ما آتیکم الرسول فخذوه
و ما نهیکم عنه فانتهوا و ما اختلفتم فیه من شیء فحکمه الی الله و خواجه مصنف چون
در فصول گذشته بر شیعه بدروغ طعن زده است که علی را شریک مصطفی دانند
بایست که درین مسئله بدانستی که خواجه بو یوسف و بو داود را شریک خدای می دانند
که چون باری تعالی در یک حکم یک قول گوید و بران عمل فرماید و ایشان را خلاف آن
اجتهاد ان باشد لاشک و همه مصیب باشند و حکم یکی و اعمال مختلف همه شرکا
خدای باشند در اعلام شریعة و چون از قول و اعتقاد تولد فساد همی کنند
مذهب صادق و باقر آنست که شریعة همه نص است از قبل خدای بیان قرآن مجید یا
و قول قرآن و قول مصطفی نه برای و قیاس و اجتهاد احمد حنبل و مالک و ثوری و داود
والحمد لله رب العالمین و اما آنچه گفته است که شیعه گویند شریعة
و احکام الا از معصومان قبول نشاید کردن مذهب جبانست که اخبار چون متواتر
باشد ایجاب علم و عمل کند و بر رای بعضی فقهاء شیعه و اخبار آحاد مخصصه
داده اند عمل کردن و گرچه معصوم و امام زمانه غایب باشد چون مسند باشد با
ائمه معصوم و با رسول و درین معانی البته بقائم علیه السلام حاجت نباشد و بیان
کرده ام که احتیاج مکلفان با امام چیست و شریعة مصطفی متغیر و متبدل

نشود

نشود چون امام ظاهر شود همان گوید که از پدران شنیده باخبار متواتر منقول است و
حقیقه مذهب اینست درین مسئله که بجمل بیان کرده شد والحمد لله رب العالمین و راوی
خبر اگر جایز الخطا باشد تا بی نباشد و خللی نکند و تواتر خبر و طریق [?] مختلف
نشود اما آنچ گفته است که هر دو تا رافضی خروس که بانگ کند هم معصوم باید بلی
چنین است و چنین گیرند آن دلالت که اگر خروسی باشد که بی وقت بانگ کند پیران
در خانه گویند شوم است این را بباید کشتن تا پیر زن عارف تر باشد که ناصبی با
گوید خروسی نه بوقت خواند باید کشتن ناصبی نداند که شخصی که عالم و معصوم
باشد تا ما منکر قبول نباید کردن اینست جواب این شبهات بر سبیل مجامله و اختصار
والسلام علی النبی المختار و علی آله الابرار [?] فضیحت سی و نهم
آنست که از هفتاد و اند فرقه از فرق اسلام مذهبی واهی تر و مقالتی رکیک تر از مذهب
رافضی نیست که بنا مذهبشان بر شعرها و مغازیها باشد و فلان کس علوی بخواب
دیده است گیسوها در بر افکنده و همه گور پرست باشند و همچون دخترکان که لعبت
بیارایند رافضی گورخانه بیارایند و منقش کنند و بخویشتن ها نهاده اند که حق را
ایشانند و شاعر مست را که گوید علی صلوات الله علیه دعا و ترحم می کنند و تقرب
[?] این کلمات خدای تعالی بداند که کس نکند نوشتن و روزگار
عزیز ضایع کردن اما چون ضرورت شد اشارتی برود اما جواب آنچ گفته است که
مقالتی واهی تر از رفض و از بن رفض بهمه حال شیعت را می خواهد عجبست که عدل و توحید
و تقریر نبوة و اعتراف با امامة با عصمة واهی و رکیک است و جبر و تشبیه و کفر
را حوالت مشیة خدای کردن و معاصی و ضلالات را بر قضا و رضای خدای
بستن و انبیا را همه گناهکار و عاصی گفتن و شریعة را چون گوشت قربان
بقسمة بکردن مذهبی درست و سره است و زاد فی الطنبور نغمة با ملحدان در وجوب
معرفة موافقت کردن این مذهبی سره است و آن رکیک و واهی ایشان بیمار نیست
که دروغ گوید و چنین قیاس کند مگر از قرآن کریم این آیت نخوانده است
تا بدانستی که حق عدلست و باطل جبر قال سبحانه و تعالی ان الله یأمر بالعدل والاحسان
و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی و در جواب این کلمه این آیت
کفایت است اما آنچ گفته است که بنای مذهبشان بر شعرها و مغازیها رکیک
باشد اولا گور بخت اگر وقتی بتقلید شیعی بوده است بایستی که شنیده بودی که بمذهب

شیعه منهی است شعر گفتن تا بمذهب محققان شیعت چون خواجه امام رشید متکلم و غیر
او را مذهبست که روا نباشد که ائمه شعر منظوم گویند و نه انبیا و در همه عمر مصطفی یک
بیت را حوالت کنند بذو که گفت ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا و بقیه
شعر نه بر نظم شعر گفت تا شاعر نباشد و باری تعالی بر سبیل مدح او را گفت و لا
بقول شاعر قلیلا ما تذکرون و همه علما شیعة متفق اند که جعفر بن محمد الصا
دق گفت چون بروزه باشی شعر مخوان که نقصان روزه کند گفتند اگرچه
شعر حق باشد گفت و ان کان حقا پس معلوم شد که بنا مذهب شیعه بر شعر
نباشد اما آنچ گفته است که بر شعرهای رکیک عجبست که چون در بازارها
آن شعرهای غرا شنوند که بحمد الله که ما مسلمانیم نه زرتشتیم و نه [?]
کجا اشعار و ابیات بزرگ در چشمش آید چون شعر کسایی و اسعدی و عبد الملک
بنان معتمد و خواجه علی متکلم و احمد چه و خواجه ناصحی و امیر قوامی و قایمی
و معینی که هر بیتی را بهاجهانی نیرزد و توحید و زهد و مناقب را دشمن ندارد که
فلسفی یا حنبلی خارجی ایشست جواب بوجه بی خصومت ه اما جواب آنچه
گفته است که فلان کس علوی را بخواب دیده است گیسوها در بر افکنده بند [?]
است که در بیشتر بقاع که تربتهای سادات نیست خواب سنیان دیده اند چنانکه [?]
بیار [?] و ساوه و باهق و باطان [?] و برزقا و فارس و بصره و خوزستان
اما عجبست که بنا مذهب خود فراموش کرده است که هر سال [?] بر آید
که بفلان بقعه زاهدی بریده آمده است مجیران [?] از ولایات بر بار آن [?] می شوند
یا بکوه [?] باشد یا بصومعه [?] چون برسند زین کاو ریشی
را ببینند در بن غاری سبلت دراز شده پیش کنار تا سر زانو ابر برخویشتن حرام
کرده سنگلها از بن در او بخته از نماز و روزه بکر بخته زبان ببسته در کنجی
نشسته قیاسی باید کردن تا خود از خواب بهتر است یا این بیداری و باجر کار
چون [?] خبیر [?] بکشند [?] که تا گفتن او لیتر و اما آنچ گفته است که گور
پرست باشند هنوز بهتر الا نه بیشتر کفر اما آنچ گفته است که چون دخترکان
که لعبت بیارایند رافضی گورخانه منقش کند و می آراید اولا خیر البقاع در عالم
کعبه است هر سال خلیفه ی بغداد کسوتها فرستد منقش کند و می آراید اولا ه
بیداری برون از آنکه از شریعة [?] افتاده است از عرف و عادة هم بیگانه است

اگر

اگر خلیفه کسوتها نفرستد کعبه را نقصان دولت و کار باشد این مصنف بایستی
که رسولی بدار الخلافه فرستادی که این رسم و آیین دخترکانست که لعبت را آرایند
مگر از نصیحت مسموع بودی آنکه اشرف المنازل بعد از کعبه روضه ی مصطفی است
صلی الله علیه و آله [?] از سیم و زر مشک و زعفران و عود و عنبر و عبیر و انواع طیب
چنانست که دیوار اصلا ظاهر نیست بایست که این بیچاره که بخیر فتوی مطلق بکردی
که این رسم و آیین دخترکانست و بدعة و عادت رافضیانست تا بنگردندی و این
همه آوازه ی نیکنامی جمال الدین موصلی و رضی الدین بو سعد و رامینی در اطراف
عالم نه از برای زینة کعبه و حلیة روضه ی مصطفی است و همه علما و عقلا و فضلا
طوایف اسلام ایشان را بدان محمدت می کنند که کعبه و حظیره مصطفی در زر
و عنبر و مشک می گیرند پس این ناصبی بایستی که کسی بموصل فرستادی و بگفتی
که این رسم دخترکانست که لعبت آرایند و چون بر کعبه و روضه مصطفی عار نه و
عیبی نیست حلیه و زینت مگر بر شیعة آل مصطفی حرجی نباشد که مشاهد سا
دات علوی و مقابر اشراف فاطمی از خلوص اعتقاد سرها در عنان آسمان کشیده
دارند و بزر و جواهر و بردهای قیمتی و قنادیل مکلل و شموع منور و خادمان
مشهور مودب آراسته کرده اند اقتدا بکعبه خدای و روضه مصطفی تا بحدی
که اگر مجمل خزانه مشهد مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلم بر حساب گیرند
در هیچ خزانه ی ملکی و سلطانی چندانی نباشد از گور خوارج و بهر مشهدی
مثل آن و سلاطین عالم و ملوک و جهانبانان دنیا چون بدان مشاهد رسند از فرط
اعتقاد پاکیزه آستانه را بوسه دهند تقرب بخدای را و تبرک مصطفی و بقول
ناصبی خارجی خلل نکند اما چون بپانصد سال همه را حکایت نبوده است
که کله ی زر تکلف در سر تربة عثمان شهید زنند از حسد این طعن می زنند و گر
این مصنف بکعبه و مدینه نرسیده است عجبست که بگورخانه سلطان کبیر سعید
طغرل رحمه الله برین ندیده است با چندین زینة و آلت بعد از صد سال و بمرو و
باصفهان گورخانه سلاطین با صنیعه همه بالت و عدت و بهمدان گورخانه طغرل
دوم و از آن سلطان مسعود و محمد شاه با برکها و ساز نهاشاهانه تا منکر نگفتی
که رافضی زینة گورخانه کند چون دخترکان که این طعن است بر خدای و مصطفی و
همه خلفا و همه سلاطین آنکه بر شیعه گور بخت اگر می شاید که خانه مانی و ایوان

رکسری و قصر لیلی آراسته باشد چرا نشاید کی مشاهد فرزندان مصطفی و زهرا آراسته باشد
این شبهت زایل باشد وانکس کی بتواند دیدن کورو بی حاصل والحمد لله رب العالمین
واما جواب انج با خویشتن هانمازه اند کی چون ایشانست این کلمه در همه طوایف بر یک
جو نست وان کلیست کی خویشتن را عاکل دانست وخصم خود را ناچیز خواند الحجیقه
انست کی اکر خدای بر همه خلقان رحمة کند مقدر ابر جهود و کبر و ترسا هرکز
بر مجبر رحمة نکند کی مجبره را خصومتست با خدای و رسول واما مست و با این سه خصم
نجاة یافتن محال باشد فویل لمن شفعاؤه خصماؤه وغاة اخیرة در این امة اما مستی کی باری
تعالی کفت اولیک هم المومنون حقا و سید علیه السلم کفت یا علی انت وشیعتک
هم الفایزون وامیر مومنان کفت

اقول للناس حین توقف لی للعرض یا هذه ذری الرجلا
ذریه لا تقربیه ان له حبلا حبل الوصی متصلا ۵

واما انج شاعر مست را دعا کنند این چنین است شیعه مومن مست را دوست دارند کی مجبر
نماز کن راکی بجبر نماز می کند و می کوید خدای می کند مومن خمر می خورد و می کوید
من می خورم پس چنان خمر خواره بهتر از چنین نماز کن باشد کی ادم نسبت عمل بخود کرد
کفت ربنا ظلمنا انفسنا ابلیس حوالت کفر بخدای کرد کی رب بما اغویتنی پس شاعر
مومن مست را در اعتقاد اقتدا با دمست زاهد مجبر را اقتدا با بلیس یوم ندعوا کل
اناس بامامهم اینست جواب این شبهات بر سبیل اختصار والحمد لله رب العالمین

فضیحت جهل رافضی بیشتر عوان باشد و در شهرهای کی ایشان
زموسوم است چون قم و کاشان و آبه و سبزوار و در ذات مهران و مصلحتکاه هرکز
علم دین نخوانند مکر تازی و اشعار عرب هیچ را تفسیر کرده علم دین نکرد و فقهاشان
همه درس قدح و مثالب خوانند و ناهرانشانرا پیشانی سیاه باشد و با ایشان سیاه
باشد انانکه کرمابه با کرمابه شوید و چون کشیش روم اب نیاز ارند و سیمای
مسلمانی نور باشد پیشانی ایشان سیاه باشد و عوانی خماری نزدیک علما روافض
چندانی خطر دارد کی هیچ امامی ندارد و هرکز امر بمعروف ونهی از منکر نکنند
و روا ندارند ساجواب ایں کلمات دکر باره از سر بی دانشی وتعصب
کی یاد کرده است بضرورة مختصر کفته شود بتوفیق خدای اما انج
کفته است رافضی بیشتر عوان باشد دروغ این کلمات عقلا بضرورت دانند

کی اکر بر یک محلة دو پاسه عوان باشد عجب باشد باقی مردم خویشتن کار باشد وعوانی
مذهب تعلقی ندارد در هر مذهبی چنانکه عالم باشد جاهل باشد وچنانکه مصلح
باشد مفسد باشد وچنانکه نیکان باشند عوانان باشند واین معنی خاص نیست
عامست اما عجبست نمی دانم کی عوانی وبدکاری بقضا و رضای خداست یا از فعل
بندست اکر از فعل واختیار مکلفانست دکرباره رافضی با هشتن ودستان
مجبر و ناصبی بداشتن پس اکر بارادة ومشیة خداست سلاح بر باید کرفتن
وچون کرد مصاف خدای شدن و دست از کاشان و قمیان بداشتن کی پندارم کی
بفعل خدا ایشان ماخوذ نباشند وبفعلی کی خدای کند رافضیانرا دشنام
دادن خربطی واحمقی وجاهلی باشد با این همه عوانی عدلی بهتر از ده عالم
مجبر کی عوان شیعی فعل بد خود را حوالت بخود می کند وعالم نام مجبر همه
زلات ومعاصی را حوالت بخدای می کند انکه شیعی را باختیار مذهب جفا می کند
واما انج حوالت عوانان بقم و کاشان کرده است مکر اصفهان و همذان
کم باشند وبدکر بلاد اهل جبر وتشبیه وانج کفته است کی علم دین نخوانند
پوشیده نیست احوال مدارس و مدرسان و متعلمان در بلاد شیعة و برصرو را
دلالة کفتر از عقل وعرف دور است ومنکر شدن بی عقلی منسوب و تازی واشعار
عرب چون الت است در دکر علوم بهر طایفه خوانند و هرکس کی نخواند ناقص
العلم وعامی طبع باشد واین تشنیع را نشاید واما انج کفته است علما
شیعة درس قدح ومثالب خوانند حاشا عنهم وبحقیقت بر این تصنیف امانة
ودیانت مصنف پدید است کی قدح ومثالب راسته است اتامرون الناس بالبر وتنسون
انفسکم پنداری نخوانده است اما انج کفته است پیشانیشان سیاه باشد
بیچاره نداند کی از کثرة سجود باشد وسیمای مسلمانی کفته است نور باشد
وایشانرا پیشانی سیاه باشد عجبست کی در فصول کذشته علم سیاه را مدح کوید
وذم علم سپید کند وچون پیشانی شد سپید را منزلة نهد و سیاه را مذمة
کوید باری تعالی چنین مصنف را بخویشتن مشغول کرداناد وانج کفته است کی
علما شیعه امر بمعروف ونهی از منکر نکنند مکر کورست و ندیده است عقود مجالس
در بلاد شیعة وامر بمعروف ونهی از منکرات محتسب تمایز ظاهرست و کر مقدر را
نکشند باری چنک وچغانه نزنند و نرد وشطرنج نبازند وخمر وفقاع نخورند

چنانکه علما خواجه کی خود داند و بر دیکران پوشیده نماند باری تعالی توفیق خیرات و
طاعات کرامات کناد ما را وهمه مومنانرا بفضله ورحمته ایں
فضیحت جهل و بکم رافضی بر رای یکدیکر کواهی بعاریه دهند و در ری قاضی شمس
استراباذی کواهی رافضیان تنها قبول نکردی الا با قومی کی رافضی نبودندی جواب
این کلمات انست کی قبول واداء شهادت بمذهب تعلق ندارد با مانت تعلق دارد
هرکس کی بعوض و عاریة دهد مستحق ذم وعقوبت ولعنت باشد هر مذهب
کی دارد اما بمذهب شیعة لایق نیست کی ایشان جزا بر عمل کویند وبقیامت ایمان
دارند وخدای تعالی را عادل دانند وکویند بمذهبی لایق تر باشد کواهی بدروغ ۵
دادن کی جزا بر عمل نکویند و در قیامت بازکی در شک باشند وخدا را ظالم
دانند وکویند مالک الملکی است کی ممکن باشد کی خدا یا نبی مست را بهشت برد و
مناجاتی صایم قایم را بدوزخ برد این قیاس باید کردن تا این شبهت برخیزد اما
انج کفته است کی قاضی حسن رحمه الله کواهی شیعة تنها قبول نکردی نشان بدان
راستست کی همه اهل دین دانند کی مزکی و معتمد و مقرب در حضرت او یکی ۹
سید زکی یا فخ و نکی بود ودوم قاضی سید بو تراب عباسی وسید بکر خواجه کی
بالمفاخر فخر وسیم وچهارم قاضی الجصاص کمالی و هر چهار عدل و مقبول القول
وشیعی ومعتمد وانکس کی کواهی شیعة بشنود چکونه ایشانرا عدالت دهد
و مقرب تر دارد واین معنی ظاهرتر است از افتاب وسجلات ومحضرها بی نهایة
وبقبول وشهادات ایشان حکومات رانده تا ان دروغ دکرباره در تجبر مجبر منش
بماند و پوشیده نیست کی عماد الدین حسن سادات و شیعة را چکونه مکرم و محترم
داشتی ویوعونی یا معنی مرد عاقل التفات نکند والحمد لله رب العالمین
فضیحت جهل و دوم رافضی مصلی نماز رکوع و تشهد نماز نکنند مخالف معالجان ایمة
ولوحکی باشانه می سجده بران سجده کنند مشابهت بت پرستانرا و کر نماز کاه پلید
باشد روا دارند مکر جای پیشانی ساجواب انست کی بلی بمذهب شیعه ۵
اینست کی بر رکوع وپشم و پوست سجده روا نباشد کردن واجماع امامیه است واجماع
ایشان حجة است بدلالة قول مقطوع علی عصمته کی داخل است در اقوال ایشان
واجماع غیر امامیه را نیست این معنی وطریقه احتیاط وبراة ذمة در انست کی بر سنک
و کل و چوب وحصیر وبوریا کنند کی بمذهب همه فقها رواست وذمة بری وعلی

مرضی وحدیث لوح خاک وشانه چوبست وبمذهب همه فقها بر بزد و جنس سجده شا
یاد کردن وحدیث مشابهت بت پرستان خاکش بر سر کی چنین قیاس کنند بت پرست
بر بت سجده نکند روی بت ارد وسجده کند وشیعة سجده بر لوح وشانه کنند
این بدان کی ماند بت پرستان مشابهت ان دارد کی او لا کوید خدا را بدیده سر به بینم چنانکه
بت پرستان بت را ببینند ونه قدیم اثبات کنند وچون از یکی در کذشت بت پرستی باشد
نه خدای پرستی وحدیث انکه سجده کاه پاک کویند مذهب چنانست کی باید کی همه نمازکاه
پاکیزه باشد پس اکر دکر مواضع را نجاستی خشک شده باشد باکی نباشد وخواجه
ناصبی باید کی این مسله را برابر کند با انکه مذهب کبار فقها انست کی اکر منی بر جامه باشد
وخشک شود وبدست بر مالد و بنشوید با از جامه نماز روا باشد کردن و بمذهب خواجه
منی خود پاک وطاهرست و به نیم خورده جهود وترسا و کافر روا دارد وضو کردن
وانکس کی مذهبش چنین باشد نشاید کی بر مذهب دیکران طعنه زند وخرمی بارد
فضیحت جهل و سیوم رافضی خیر العمل زنند مشابهت ملحدان
و در شهرهای ایشان نه شرع را حرمت باشد ونه دین را رونق اساجواب حی خیر العمل
در فصول کذشته مشبع برفت کی در عهد مصطفی زده اند ومذهب زیدیه اینست
و ملاحده چون در اصول با خواجه مشارکة کردند و باکی نبود اکر در دو مسله کی فروعی
بشیعة مشابهت کردند هم باکی نباشد کی ملحد ملحد باشد با هر شعاری کی باشد
اما انج کفته است کی در شهرهای شیعة شریعة را رونقی نباشد راست می کوید در
قم خدا را بر عرش ننشانند ودر کاشان رسول را سینه نشکافند ودر اوه ۵
مصطفی را مشرک زاده نخوانند و بدر مصلحکاه نکویند تا بجمیع انبیا نیز واجب نبا
شد خدا را دانستن و بارم وساری عادت نباشد کی با ملحدان صلح کنند و باستراباد
برای خون خدای کاه ننهند وبسبزوار زنا ولواطه برضا و قضای خدای نکویند
همه جای اثبات عدل و توحید کنند و بر بعثة رسل وعصمة ایمه دلالت کویند
و بار کان شریعة معترف باشند و برای وقیاس واجتهاد نکویند حالم خدا را
دانند شارع مصطفی را اکر با این همه جهت اسلام را رونقی نباشد کو مباش
بلکی رونق دین و شریعة اینست وخلاف این بدعت وتهمت و کفر است وخصومت
خواجه نه با ان واینست با امیر المومنین است ولا تحبه الا مومن تقی ولا یبغضه
الا منافق شقی ونه سخن رافضیان قم وری وامین است کلام خیر المرسلین است

والحمد لله رب العالمين [illegible] فضيحت جهل وبغض مذهب روافض
گوشت خرگوش اشتر حلالست وهر كه بخورند وفقاع حرامست وهمه در مسجدها
خورند ومتعه حلالست پنهان كنند تا بداني كه كار روافض بخلاف كار
مسلمانان باشد [illegible] اين كلمات است كه بمذهب شيعه اين دو گوشت
مكروه هست واما خواجه نشايست كه با گوشت مار وموش برابر كرده است
كه بمذهب خواجه حلالست وچنين چيزها تشنيع مذهب را نشايد كه در هر
مذهبي مانند اين باشد واما آنچ فقاع حرامست هست ودر مسجدها خوردن
خطاست ومعصيت اما اينك مي ماند بدانكه بمذهب خواجه وهمه مسلمانان
مال مسلمانان بظلم ستدن هم حرامست والا در مسجدها نشايد كه در كعبه
باشد منزلتش بيفزايد فقاع كه در مسجد خورند حلال نشود ونه بمذهب ما
صبيان چنگ وچغانه زدن حرامست وهمه عالمان زنند وخمر حرامست
وهمه فقها خورند وبشاهد بازي حرامست وهمه پيران وزاهدان كنند ه
حرام حلال نشود اگرچه ظاهر كنند وحلال حرام نشود اگرچه پنهان
كنند تا بداني كه كار نواصب بخلاف كار همه مومنان باشد خمر حرام
دانند وخورند ظلم حرام دانند وكنند زنا ولواطه حرام گويند وكنند
وبمذهب همه طوائف اسلام نماز واجب دانند وبسياري عوام باشند كه نماز
نكنند وخمر خورند تا خواجه مصنف بداند كه دانستن دگر باشد وكردن
دگر واعتبار در اين احوال بعلما باشد نه بعامه ي مردم وبحمد الله ومنه علما
ومتدينان شيعه هرگز فقاع نخورند وروا ندارند اينست جواب اين كلمات
وشبهات والحمد لله رب العالمين [illegible] فضيحت جهل وتشنيع
رافضي گورها پرستند وگويند اين علوي است در سيرت واعمال متوفي نكرده
كه اهل تقرب وشفاعت وزيارت هست يا نه واز بهر زيارة علوي كه نه نافله
هست ونه سنة فريضه هزار فريضه بگذارند رها كنند وگورخانها نگارند
وحج كعبه رها كنند وبزيارت طوس شوند ومي گويند آن زيارت بهفتاد
حج انگاشته است [illegible] اين كلمات پنداري اين خواجه مست
بوده است يا خمار زده كه اين فصل نبشته است كه چون در فصول پيشين بيان كرده
است وشرح داده است حديث گور وگورخانه بر تكرار را فايده نباشد

اما آنچ

اما آنچ گفته است شيعه بزيارت علوي شوند ودر علم وعمل او نگاه نكنند بيچاره كسي كه
چندين حق را انكار كند ونداند كه اهل ري بزيارت سيد عبد العظيم شوند وبزيارت السيد
ابو عبد الله الابيض وبزيارت السيد حمزة الموسوي كه شرف ونسب وجزالة فضل
وكمال عفت ايشان ظاهر هست واهل قم بزيارت فاطمه بنت موسي جعفر كه ملوك وامرا
عالم حنفي وشفعوي بزيارت آن تربت تقرب نمايند واهل قاشان بزيارت علي محمد الباقر
كه مدفون است بسيار كوب با جنوان جن وبرهان كه آنجا ظاهر شده است واهل آوه بزيارت
فضل وسليمان شوند فرزندان امام موسي بن جعفر الكاظم وبزيارت آوجان كه عبد الله بن
موسي مدفون است اهل قم وري سني وشيعي تقرب بزيارت ابو عبد الله الحسين بن الرضا
شوند وكذلك بدين قياس بايد كردن تا خود علم وعمل وعفت وشرف حاصل هست
يا نه وباستحقاق هست يا نه ومخصوص نيستند شيعه بدين رغبة نه سنيان بزيارت
ابرهيم خواص وفراوي روند وحنفيان بزيارت محمد حسن شيباني وزيارت صالحان
سنة است ومندوب اليه پس اگر بر هيچ طايفه عيب وعار نيست چرا بر شيعه عيبست
اما خواجه را خصومت با ذرا ور داست هم با علي هم با آل علي تا طاعة فضيحت خواند
سنة بدعة داند حجة شبهت زه اي سني مشتهي وشاد باش اي ناصبي خارجي وجواب
گورخانه نگاشتن بگفته ام مشبع وحجتي نبود اعادت كردن وآنچ گفته است
كه زيارت طوس را بر حج كعبه ترجيح نهند دروغي محض است كه حج كعبه مباركه
با حصول شرايط واجبست ركني است از اركان خمسه تاركش مستحق ذم وعقوبة
باشد وزيارت رضا وغير رضا از ائمه هدي چون نذر نباشد سنة است واگر هزار بار
كسي بزيارت رضا شود عليه السلم يك حج از گردن او بنيفتد چون واجب باشد ومذهب
واعتقاد شيعه اينست وخواجه ناصبي مگر فراموش كرده است كه شيوخ متقدم
وپيران محتشم از اقصاء بلاد شام وحجاز ومغرب با افراز در گرده هزار فرسنگ
بپيمايند تا بزيارت شيخ بايزيد بسطامي رسند تا بزيارت پير محمد المقدسي يا بزيارت
بوبكر طاهران وابرهيم خواص از بدع نيست وتشنيع را نشايد اما شيعه چون بطوس
روند بزيارت پاره ي اندام مصطفي نايب وفرزند مرتضي جگر گوشه ي زهرا علي موسي
الرضا بر ايشان عار باشد وخواجه ناصبي بتشنيع ياد كند خداي كفايت است روز
قيامت در آن موقف محاسبه اما آنچ گفته است گويند زيارت رضا مقابله ي هفتاد
حج است اي سني لطيف نامنصف نه خبر عايشه صديقه روايت كرده است بتول بايد كردن

كه روايت سني غرامت باشد پس كه قول صديقه بنت الصديق ترك كند اما بدان اين روايات
نامقبولست كه در خبر روايت است كه علي مرتضي پسر چندين خفت وعايشه [illegible]
بيني چاجت وزيارت را ثواب هفتاد حج شرف حاصل بقول مصطفي وهزار زيارت
رضا بيك حج واجب وركني نه اما هزار حج واجب كه محبة رضا وبر علي [illegible]
نكشد چنانكه رسول صلي الله عليه واله گفته است لو ان عبدا عبد الله بين الصفا
والمروة الف عام ثم الف عام حتي يصير كالشن البالي ثم لم يدرك
محبتنا اهل البيت اكبه الله علي منخريه في النار ثم تلا قوله تعالي قل لا اسالكم
عليه اجرا الا المودة في القربي وچنانك شاعر گفته است

گر طاعتهاي ثقلين جمله تو داري والقول ولي از بغض علي [illegible]
فردا كه ابد عتاب همه عالم همراه تو باشد بره هاويه هامان

اينست مذهب طايفه محجة كه گفته شد والحمد لله رب العالمين [illegible]
فضيحت جهل وبغض رافضي روز عاشورا خاك بسر كند [illegible] بيدان خود
رافضيان [illegible] در كوفه چنانكه حسين را [illegible] كنند و
علما ايشان بر منبر شوند وقتل [illegible] روايت [illegible] گويند وتشنيع بر
خود واسلاف خود مي [illegible] ومنكرهاي كنند و[illegible]
[illegible] كنند وعالمان رافضي [illegible]
باشند عشره مي كنند مردان [illegible] مي كنند وپير دانشمند رافضي سر
برهنه كند [illegible] واين همه در شرع [illegible]
گفته است اعز اقوي [illegible] وجامه دريدن وخاك پاشيدن ونوحه كردن
ازين اكبرت اين باشد عبادت رافضيان وگر تعزيت با سني [illegible]
اوليتر وعمر وعثمان وعلي را نه هم بظلم بكشتند [illegible]
حق كشتند [illegible] حسين را بظلم كشتند كشتن عثمان [illegible]
جنگ كرد [illegible]
كرد شرع نكرد [illegible]
چون بر اين شرع [illegible] باشند [illegible] باشد [illegible]
اين [illegible] تشنيع وحشو مذهب كه دگر باره اين معاند مكابر ناصبي مجبر باز كرده است
وعداوة علي وحسين ظاهر كرده است اول آنست كه تعزيت حسين علي [illegible]

متابعت فرمان رسول صلي الله عليه واله كه گفت من بكي علي الحسين او ابكي وجبت له الجنة
معني اينست كه هر كس كه بر حسين علي عليه السلم بگريد يا بگرياند واجبست او را
بهشت تا هم علما داخل باشند وهم مستمعان ردا علي النواصب والخوارج وشيعه
بدين جزع وفزع مخصوص نيستند در همه بلاد اصحاب شافعي وبلاد اصحاب بوحنيفه
بحول علما چون محمد منصور وامير عبادي وخواجه علي غزنوي وصدر خجندي
وابو منصور ماشاذه ومجد همداني وخواجه بو نصر هسنجاني وشيخ بو الفضائل مشاط
وابو منصور حفده وقاضي ساوه وسمعانيان وخواجه ابو المعالي جويني ونوادر وعلما
رفته وباقيات از فريقين در موسم عاشورا اين تعزيت با جزع ونوحه وزاري داشته
اند وبر شهدا كربلا گريسته واين معني از آفتاب ظاهرتر است وگر خواجه انتقالي را بابت
نيست بايد كه بولايت كرمان وخارجيان شود كه اين سنت آنجا بدعة دانند كه بر علي
وحسين لعنت كنند [illegible] اگر در بلاد اسلام اگر كور وكر
نيست مي شود ومي بيند كه حنفي وسني وشيعي آن تعزيت دارند وآنچ تعزيت عمر وبوبكر
وعثمان ندارند از آنست كه ظلم اينجا صريح تر است وشهادت اينجا بليغ تر است ولحيار
وارد است وگر خواجه بر عثمان نوحه نكند از آن نكند كه كشندگان او مهاجر وانصا
ر بودند اينجا كشندگان حسين مروانيان وسفيانيان وانويه اند شيعه دليرتر باشند وحرمت
آنچ زنان ومردان بهم برشده باشند در همه مجالس بر اين نوع باشد ونية علما طاعة
باشد اگر مفسدي در آن ميانه معصيتي كند مستحق لعنت وعقوبت باشد وعايد نبا
شد بعلما وصلحا واين فصل را در فصول ما تقدم جوابهاي [illegible] مطول با حجة گفته
ايم چون اولان خوانده باشند بآخر مستغني باشند والحمد لله رب العالمين ه
[illegible] فضيحت جهل وتشنيع همه طوايف اسلام كه نام صحابي وبزرگي
ها ياد بد وترحم كنند وگويند ما مذهب ايشان داريم جز رافضي كه از همه بيزاري
جويد وگويد همه بر باطل بودند وكفشگران در غايش وجولاهكان [illegible] وغلامان سنا
ردك وعوانان قم وخربندگان سبزوار وسرهنگان آبه بعد از پانصد سال حق
بديده اند صحابه ي پاك كه مجاوران حضرت نبوي ونايبان دين بوده اند ومجاهدان
اسلام حق نديده اند بوجعفر طوسي وبوجعفر بابويه ومرتضي علوي وبوسهل
نوبختي منجم وعبد الجبار مفيد جمار ري وعلي زبرك هندي وخاصگان خدا اند
واتباع علي بوطالب اند صديق اكبر وفاروق اعظم ناصبي وسه هزار مرد از اصحاب

رسول خدای کی نام و صفة هر یک در توریة و انجیل و زبور مذکورست و علامات ایشان
موصوف همه ضال و مضل بوده اند مگر خواجگان رافضی تلک اذاً قسمة ضیزی کی
چنانکه جهودان گویند همه امة محمد در دوزخ باشند معاذ کی در توریة نعت
وصفة محمد میخوانند و جحود می کنند کی اهل بهشت ما ایم کی جهودان کنند
نقل و کنند رضا ایم کی خدای دریا از ایشان با شکات و دشمن یا باب غرقه
کرد اما جواب این کلمات نیک فهم باید کردن تا فایده حاصل شود
اولا انچ گفته است کی همه طوایف جون نام صحابی و تبرز کی برایشان ترحم کنند مگر
رافضی کی از همه بیزاری جوید این جوالی است بدروغ و تهمتی بی اصل کی شیعه
صحابه ی رسول را ترحم کنند و بر اهل بیت صلوة فرستند و از مذهب
شیعه این معنی معلومست اما انچ دگر باره تکرار کرده است بی فایده کی همه هالک
باشند مگر کفشگران در غایتش تا اخر کی مسلمانان بمساوی یاد کرده است
بارها جواب گفتیم کی نجات و هلاک بشهر و محلة و پیشه تعلق ندارد هر کس کی مومن
و مطیع باشد بهشت شود و گر چه جولاهه و کفشگر باشد و بی ایمان و بی طاعة
مستحق دوزخ باشد و گر چه امیر و وزیر و رئیس محتشم باشد و گر صد بار این
شبهت بیاورد جوابش همین است کی گفته شد و هنوز کی باجی سلمان و بوذر
باشد و مقداد و عمار و مانند ایشان هنوز انکه قمار بازان در کنده و رهالان
بالمان و خر بندگان نکاده و مخنثان اصفهان و حزان [illegible] و کیکا برد کرده
کبرکان قزوین و مانند ایشان تا این فصل را ان فصل قیاس کنند و بدانند کی
نجاة و هلاک تعلق بشهر و پیشه و دیه ندارد بایمان و طغیان تعلق دارد والسلم
اما جواب انچ گفته است کی عجبست کی صحابه پاک کی مجاوران حضرت نبوت
بودند حق ندیده اند اما بوجعفر طوسی و بوجعفر بابویه و اسما علما برده کی
بعد از پانصد سال بدیدند من انکار نمی کنم کی صحابه حق ندیدند اما این دبیر
خواجه ی ناصبی است کی گوید عبدالله و عبدالمطلب و بوطالب با نور مصطفی
و مجاورة ان نور بندیده اند و ان معجزات قبول نکردند و ایشان همه با ان قربة
و قرابة بدوزخ روند اما رئیسان قزوینی و شانه تراشی و حلاج کی از بعد پانصد
سال امده اند ناجی اند و همه ببهشت شوند اگر ان عجبست این عجبتر است
تا خواجه دگر باره بداند کی بشهر و پیشه تعلق ندارد و قیاسی بکند تا خود علم الهدی ک

و ابن دو بوجعفر و دو مفید و غیر ایشان با علما نواصب مقابل هستند یا نه و چون
بهتر اند مجامله ی بکند کی معصیة هر چند کمتر بهتر و اما انچ گفته است کی نام صحابه
در توریة و انجیل بوده است دگر باره این دعوی نوست کی خواجه را آمده بی کند
همه سال انکار بی کند کی نام اهل البیت روا باشد کی بر عرش خدای باشد و نه در
کتب انبیا اما نام صحابه در کتب اثبات می کند اگر شرمی برداشتی مکر دیگر
از نمونه محال برداشتی و باحق صلح کردی و باطل بگذاشتی اما انچ گفته است
کی مشابهت دارند بجهودان و گویند ما ببهشت شویم و دیگران نشوند جوابش
انست کی معلومست کی همه عقلا را کی ببهشت بانفضل خدا شوند با ایمان و طا
عة خود بغیر یا بشفاعت انبیا و مصطفی و ائمه هدی و شیعت بیش از این نیست و جحد الله
و منه ناصبیان بخارجیان را از این هیچ نصیب نیست الا بفضل خدا جاوید طمع
دارد انکس کی خدا را ابدینا ظالم و کفر آفرین خوانده است و بطاعة خود ه
چگونه امید دارد کی جزا بر عمل نگوید و روا دارد کی با هزار ساله طاعة مرده
هالک باشد و با هزار ساله معصیة مرد ناجی باشد کی خدای تعالی بالکل المالک است
و بشفاعت انبیا چگونه امید دارد کی بر هر یکی معصیتی گران گواهی داده است
از ادم تا عیسی مریم علیهم السلم و بشفاعت مصطفی چگونه امید دارد کی او را
کافر بچه خوانده است و پدر و مادرش را بیش از فرعون و هامان بدوزخ فر
ستاده اند و او را شکم شکافته و از کفر و نجاسة بر کرده اند و برزن
زید حارثه عاشق کرده بندارم بقیامة شرم دارد ازوی و بشفاعة ائمه خود
ایمان ندارند و ایشان را بخدمتی تهمة یاد کرده کی این مصنف مجبر در این کتاب ایشان
جون خواجه ناصبی را در ان بهشت بدان فراخی جای نیست و نخواهد بودن باید
کی قسمت در باقی نهد کی نخواهد بودن باید کی قسمت انکس باشد کی جزا بر عمل گوید
و تفضل روا دارد و بشفاعت انبیا و ائمه معترف باشند و از اهل توحید
و عدل و نبوة و امامت اند و الحمد لله رب العالمین اما جواب نصیحت
جهل و تهمة رافضی و جهود از ثواب امیر محروم باشند رافضی در نماز روا ندارد گفتن
و جهودان از امین طیره کنند اما جواب این نه از بی انست او لا این خبر مجبر
از ثواب امین ان مبتدع محروم باشد کی ثواب در مشیة گوید و در غضب ان
ناصبی باشد کی جبرش در قران افزاید کی نه از قران باشد و با جهودان مجبران

برابر باشد کی خدا ازرویة مجاهره اثبات کنند و ثواب امین در همه دعاها الاشیعة
امیر المومنین را نباشد بدلالت این خبر درست کی سید انبیا علیه السلم گفت علی و
صیی و هو خیر الاوصیا و انا الداعی و هو المومن یعنی من دعا کنم ام و علی
امین گوید و دعای که مصطفی کند و امینی که مرتضی کند همه مجبران و نا
صبیان از ان محروم باشند و همه شیعه بدان مخصوص اما در اخر الحمد کی روا
ندارند گفتن از انست کی نه از الحمد است و بهری از کبار فقها درین مسئله موافقت
کرده اند شیعه را و بقول ناصبی نو مسلمان الثقات کمتر باشند اما جواب
فضیحت مجاهر رافضی اخبار بدروغ روایت کنند از راویان متهم و بوجعفر
بابویه در کتاب خود اورده است از سعد عبدالله از محمد بن الحسن الصفار
از جعفر الصادق و این همه راویان مجهول و مطعون اند کی جعفر گفت از پدرانش
کی سید صلوات الله علیه روزی در سرای ام سلمه رفت جبرئیل امد و وحی اورد
سید علیه السلم گفت یا ام سلمه اسمعی و اشهدی بشنو و گواه باش کی علی قاضی دین
منست و حامل لوای منست و علی عالم منست همه امة منست و اوست کی در قیامت منبر ک
بنهند از نور برراست عرش تا او بر انجا بنشیند و هر گز اخواهد بر جب بدوزخ
و برنستند و منادی در قیامت ندا می کند کی ای معشر الخلایق اینست علی
دوزخ و بهشت در فرمان او کردیم تا هر چه خواهد می کند و علی صاحب
الجنة و علی صاحب النار و اول انصار را فرستند کی در امامت با او منازعت
کرده باشند و بنیاد ظلم نهاده و متابعان خود را به بهشت فرستند
کی در اخر زمان باشند و ایشان را رافضی خوانند و ازین معنی بسی خرافات
و ترهات باسنادهای دروغ اورده اند و ان روایات زاهر کز ائمه دین و اصحاب
الحدیث تزکیه نکنند و نام ایشان نبرند و دروغ از ان روایات دیگر که
مرو می بارد اولا ما ذ بمرکز را و صبیان نشیناد عقل را خود استعمال نکنند
کی اگر جنین سخنی رسول بحضور ام سلمه و غیرا و گفته بودی جون رسول
از دار دنیا برفت و صحابه در خلافت سخن گفتند چنانکه از افتاب روشن ترست
کی مهاجریان و انصار یان تیغ بکشیدند و گفتند ما اولیتر ایم بخلافت کی جان
فدا کرده ایم در نصرة او دیگری گفت منا الامیر و منکم الوزیر یعنی از
مهاجریان امیر و از انصاریان وزیر تا ابوبکر گفت کی رسول گفته است

الائمة من قریش انصار این قبول کردند و طمع از خلافت برداشتند اگر رسول علی را نص کرده
بودی بدین عظیمی کی رافضی احمق دعوی می کند و زمان او و ابن عباس و بوذر و سلمان
و عمار کی رافضی ایشان را بکرامی دارد اگاه بودندی این روز گفتندی این چه مشغله
است نه رسول این مرد را نص کرده است و این گفته شما در چه منازعت می کنید
اخر نصی بدین روشنی همه بنهان باز کردند و همه از بوبکر و عمر ترسان شدند و خدا را
و قول رسول را فراموش کردند و کل برون اختیار برانداختند از بسر بوقحافه ک
تیمی و بسر خطاب عدوی همه بترسیدند و انچ بوجعفر بابویه و بوجعفر طوسی
سر گشته و شیطان طاق و یونس عبدالرحمن رافضی بدیدند بعد از اندسال صحابه ک
پاک ندیدند و ندانستند و ان نشنیدند و نیز علی و عباس و همه بنی هاشم عاجز شدند
و ام سلمه و دیگران این گواهی باز گرفتند و همه عقلا را محو در رافضی معلوم شده است
کی هر چه می گوید دروغ می گوید و همه دعوی باطلست و روایت دروغ قول بی حجة
کی نه عقل قبول کند و نه قران فرا بذیرد اما جواب این فصل مطول پر
شبهت با تعصب کی بعلوم بسیار حاجت دارد و لیکن برسبیل اطناب بیان کردن حجة
و دلیل تا همه شبهت برخیزد و فوائد بحاصل اید علی رغم همه خارجیان ان شاء الله تعالی
اما جواب انچ گفته است کی شیعه اخبار بدروغ روایت کند از راویان متهم چنانکه
محمد بن الحسن الصفار خاکش بدهان کی درین معنی از خود و مذهب بد خود حکایت کرده
است کی بیشتر اخبار شرع معول باشد و اکثر راویانش نامعتمد چنانکه راوی خواجه
ناصبی یکی قیس بن ابی حازم است کی این خبر در تشبیه روایت کرده است بدروغ از رسول
علیه السلم کی گفت ستروْن ربکم کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون فی
رؤیته و این قیس بن حازم ناصبی بیرون از انکه مطعونست معروفست بخارجیی و
دشمنی علی کی ازوی شنیده اند کی گفت تا علی را دیدم کی قوم کوفه را بقتال معویه
دعوة می کرد کینه وی هنوز در دل ماست و نیز دیوانه بوده است این قیس بن
حازم الخارجی ناصبی کی اسمعیل بن خالد روایت می کند کی روزی مرا گفت
دو درم بمن ده گفتم تا از اجلی گفت تا عصای بخرم و بدان سگان را از شهر بدر
کنم پس خواجه را کی راویان بدین بزرگواری باشند شاید کی محمد بن الحسن الصفار
مومن و معتقد و معتمد طعن نزنند اما بزبان سگ اب دریا پلید نشود و گر
راویان شیعه را اسناد بجعفر باشد راویان خواجه را اسناد بوهریره و انس

وابوعبیده وبعاص وتماص باشد بدروغ وراست قیاسی بکند با خود راویان وایمهٔ
شیعه را با ایشان برابر شاید کردن با نه نشان با بن محمد ومحمد واما این خبر
کی یاد کرده است وتعجب نموده کی از ام سلمه روایت کرده اند دکرا ره معایب کو بزلت
که راویان خبر بیشتر سنی وحنفی اند ودر کتب فریقین ظاهر ترست کی در کتب شیعه
اولا راوی این خبر قاضی بو بکر احمد بن کامل بن خلف است سنی بوده است کی ادروایهٔ
کرده است از قاسم بن العباس المعشری وهم شیعی نیست واو روایت کرده است
از زکریا بن یحیی الخزاز المقری که عدلی مذهب بوده است کی او روایت کرده است
از اسمعیل بن عباد کی او روایت کرده است از شریک وشریک از منصور ومنصور
از ابرهیم از علقمه از عبدالله عباس بن رخلفا کی گفت خرج رسول الله صلی الله
علیه واله فلم یلبث ان جا علی علیه السلم وان حدیث بطوله زیادت از انست کی
ناصبی اورده است این راویان برین وجه از مصطفی در حق علی روایت کرده اند کی یاد کرد
خبر ومعنی از کتاب بیفزاید رسول گفته است وام سلمه شنوده است وروایت
کرده وگر چهار هزار خبر را راوی عایشه می شاید وگمی برد دربیت ام
سلمه فاضلترست ومرد کمتر از بسیاری از زنان رسول مگر بدان باشد کی او را با علی
وفاطمه وال ایشان خصومتی وعداوتی بوده است واخبار در امامت وولایت
وفرض طاعه وقربه وقرابه وسخاوه وفضل واخوة ومناقب امیر المومنین
بیش از انست کی سنی وحنفی وشیعی روایه کرده اند کی بگفتن صد هزار خارجی وناصبی
ومبتدع پنهان وباطل نشود باید که تا جانش بر اید بکتبخانه ی ساوه وه
همدان وقزوین واصفهان شود کی رافضی نباشند واز وادیان سنی معتمد بشنود تا بداند
کی نه ساخته ی بوجعفر بابویه وانداخته ی بوجعفر طوسی است کی صد هزار لعنت بر
دشمنان سید مرتضی ودو بوجعفر ودو مفید باد والحمد لله رب العالمین
فضیحت پنجاه ونهم رافضی گوید کی در وضو موی دست بار بشاید شکستن کی وضو
باطل کند وایشان برین بوده اند اند
این شبهت انست کی این
بیچاره بیست وسه سال رافضی بوده است وهم نبوده است وبیست سال است تا سنی است
وهم نیست او لا بایست کی دانستی کی مذهب مرتضی است ودر کتاب المتفرد است
کی موی باز بر شکستن روا باشد ووضو باطل نکند وگرچه بوجعفر گوید او لیکن
ان باشد کی باز نشکند اما مذهب مرتضی اینست کی گفته شد وا کی نباشد وزوا

باشد چون کتاب برگیرند وخوانند این شبهه ساقط باشد والحمد لله رب العالمین ٥
فضیحت پنجاه وششم رافضی دو جوب با سرده در کفن بجذ باد رشته
بداند کی رافضی است
این شبهت اینست کی حسن است وجوب تر با سرده در کرد
نهادن سنه همه انبیا است وسنه مصطفی است وسبب نهادن نه انست کی این ناصبی
اورده است سبب انست کی چون ادم با از بهشت بزمین فرستادند جبریل را گفت از ان
درخت خرما که بزیر ان خفتی ونشستی دو چوب بیاور تا مرا از نسیم او راحتی باشد
بیاورد وبنهاد ودرخت باور شد وادم در سایه ان نشستی ومیوه او خوردی
وچون از دنیا برفت خدای فرمود کی دو چوب از ان در کفن ادم بچیند چنان کردند
وادم چون چوب خرما دید مر بدان خود را گفتی هذه عمتکم ابن عمتهی شما است
پس چوب تر سنه ادم وحوا باشد انکه سنه همه انبیا شد انکه سنه مصطفی ومرتضی
وخواجه اگر سنی است نداند تا از ان سنه چرا تبرا می کند اینست وجه وسبب نه
انکه خواجه انتقالی اورده است والحمد لله رب العالمین
فضیحت پنجاه وهفتم مرتضی بغداد در کتاب المنفرد اورده است کی روزه ی روز شک
فضیلتی تمام دارد وان بعینه مخالفت رسول خداست کی گفت من صام یوم الشک فقد
عصی ابا القسم
این شبهت انست کی این بو مسلمان چون حوالتی کند
با کتابی یا شخصی چون نه ببیند وبداند وخلاف ان باشد کی ذکر کرده باشد شرم
زده باشد اولا مذهب همه شیعه ومذهب مرتضی چنانست کی روز شک بنیه شک
روزه داشتن حرامست واز مذهب وکتب شیعه این معنی معلوم ومصورست تا جان
مجبرش بر اید بر باید کرفتن وخواندن تا این شبهت زایل باشد وحوالت بکتاب المنفرد
کردن بدروغ غایه جهل ونادانی باشد اما مذهب شیعه چنانست کی روز شک
بنیه شعبان روزه باید بودن تا شک ساقط باشد وهنوز کی روزی بنیه شعبان
روزه دارند اولیتر باشد کی روزی از رمضان بخورند چنانکه مجبران قاعده است
کی هر سال یک روز از اول ماه رمضان بخورند بکوری رافضیان واخباریان را قاعده
است کی دو روز از اخر ماه رمضان بخورند بکوری مجبران ولعنت بر هر دو باد کی
روزه تمام باید داشتن وان خبر کی از رسول علیه السلم اورده است بهمه حال تاویلش
برین وجه کرده اند کی من صام بنیه الشک فقد عصی ابا القسم ودلیل برین
انست کی اگر نه چنین بودی وباشد هرگز از رسول وامامان واصحاب ومومنان

امه کی اجب وشعبان بروزه باشند باید کی روز شک روزه بگشایند ومعلوم خلاف اینست
کی پیوسته دارند پس چون روز شک بنیه شعبان روزه دارند روا باشد وتاویل
خبر برین وجه باشد کی بنیه شک روزه نشاید داشتن چنانکه مذهب اهل حقست
والحمد لله رب العالمین
فضیحت پنجاه وهشتم رافضی بر هیچ
درغوشی رحمة نکند ومرتضی در کتاب المنفرد اورده است کی صدقه هیچ درغوشی
نشاید دادن الا انکه گوید لا الاه الا الله ودوازده معصوم کند
این شبهت انست کی خواجه غلط خوانده است این فتوی نه در صدقه سنت است بمذهب
شیعه بمخالف ومؤالف شاید دادن بلک بمخالفان اسلام هم روا باشد دادن اما
زکوة واجب الا معتقدان حق کی عالم وظاهر ستر باشد واز هیچ حنفی وکنی اشعری
نشاید دادن کی مولف قلوب با غیبة امام حکم منسوخ است پس اگر مرتضی رحمه الله
علیه گفته باشد در زکوه گفته باشد نه در صدقه
فضیحت پنجاه ونهم رسول زکوة بر بنی هاشم حرام کرده است رافضی مخالف فرمان
رسول کند وگوید زکوه بنی علی شاید دادن وگوید در همه چیزی از
انواع تجارات ومراعات وکسب خمس است خلاف شرع وسهمی از بهر قایم در زیر
زمین باید کردن تا چون بیاید برگیرد اگر نه امانت نی سپرند اما غز غز کابر
وصیت می کنند تا چون بیاید بدو دهند واین مخالفت امه است وگنج نهادن نهی
است
اول کی رسول علیه السلم زکوة بر بنی هاشم حرام کرده
است خطای عظیم است کی خدای تعالی کرده است کی حلال کننده وحرام کننده
خداست کی عالم الذات است ومصالح شناسد ومخالفت قول رسول ان کرده باشد
کی فدک که رسول علیه السلم بفاطمه دهد باز نستانند ودران تصرف کنند تا خواجه
مجبر نا رنجها کهن فراموش نکند واما اخر گفته است کی شیعه را مذهبست
کی زکوة بنی هاشم شاید دادن هم خطاست ودروغست کی بمذهب شیعه چنانست
کی زکوة وصدقه بر بنی هاشم حرامست بدلاله این خبر کی روزی خرما
اورده بودند تا رسول بر فقرا خرج کند حسن علی کوچک بود یکی برداشت
ودر دهان نهاد سید گفت نه دست در کرد واز دهانش بر کشید وگفت لا تحل
الصدقه لی ولا لاهل بیتی پس زکوة وصدقه از ینجا بر بنی هاشم با سر همه
حرامست وگرچه فرزندان بولهب باشند بو سبیل تقدیر تا از دروغ دیگر باره در خبر

مجبرش بماند اما بعضی فقها شیعه عند ضرورة رخصة داده اند کی چون بنی هاشم از اخماس
ممنوع ومحروم باشند بقدر حاجة زکوة بدیشان شاید دادن ومحققان شیعه بران
عمل نکنند وحدیث خمس چنانست کی نوشته است وبیان کرده وشرح ان این کتاب
احتمال نکند دلالات از قران واخبار واجماع شیعه در کتب مسطورست بیاید دیدن
وخواندن تا شبهت زایل شود
فضیحت شصتم گفته ام کی رافضیان
بهمه چیزی مشابهت دارند بجهودان خدای تعالی من وسلوی بر ایشان فرستاد جهودان بدل
ان سیر وپیاز می خواستند خدای تعالی گفت بدتر می خواهید وبهتر رد می کنید انکه گفت
ضربت علیهم الذلة والمسکنة کار رافضی هم چنین است همواره مذلتی کشند ولعنت
ودشنام می شنوند وبکوش می زنند وهمه را همه درویشی باشد واز کمتر خربنده ی
بترسند وگویند رسول خدا درویش بوده است وعلی همه روزه گرسنه بودی وقرص
پست جو خوردی وفاطمه را چادر بشمین بود چند جایگاه برگ خرما بر دوخته
همه دروغ گویند اگرچه با دل چیزی نداشتند اما خدای تعالی دنیا طفیل اخرت در
بر ایشان نهاد ودر دنیا زهد اختیار کردند واز وجه حلال خوردند وصلتها
وعطاها بسیار دادند وچاکران وبندگان داشتند کی همه بسیم بتوان داشتن
این کلمات بشرح انست کی گفته است بگفتم چون گفت وبرفت دگر
باره زیادة کردن از غایه بی علمی وکمال الحمقی باشد وما را جواب ضرورة است
اما اخر گفته است رافضی مشابهت بجهودان ندارد بحمد الله ومنه ما درست کردیم در فصول
وابواب این کتاب کی مجبر وناصبی را مشابهت است از وجوه بکیرکان وجهودان
وترسایان واعادة شرط نیست چون بخوانند بحجة ودلیل بدانند اما اخر گفته است درین
صورة کی جهودان ترک من وسلوی کردند وسیر وپیاز خواستند بهتر رها کردند وبدتر
طلب کردند سبحان الله العظیم چه مانده است مجبران وناصبیان ومشبهیان در صورة ٥
جهودان اولا متابعت ادم کی ربنا ظلمنا انفسنا رها کردند ومتابعت ابلیس طلب کردند
کی رب بما اغویتنی وعدل وتوحید بگذاشتند وجبر وتشبیه اختیار کردند وسعد بن
باک باک زاده را دست برداشتند کافر بچه شکم شسته را اختیار کردند وامام نص
معصوم را ترک کردند واختیار وجایز الخطا طلب کردند وشریعة کی از قول خدای ومصطفی
بود رها کردند وبقیاس حنبل ودنبل راضی شدند تا با جهودان مشابهت دارند کما قال
تعالی قال اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر تا اگر ایشان از شهر بدر کردند ایشان را از دین

اذ دین بدر کردند اما جواب انچ مذلت و مسکنه اختیار کردند کو دست و نمی بینند کی در هر
طایفه ی و مذهبی هم غالب باشند و هم مغلوب هم درویش باشند و هم توانکر و هم دلیر
باشند و هم بد دل این مخصوص نباشد بمذهبی و طریقتی عام است در همه طوایف باشد تا
اکر شیعیان بساوه و مزدغان زبون باشند همه مجبران و ناصبیان در بلاد مازندران
زبون باشند و امثال از خود معلوم نیست و دلیری و جراءة جه مفاخرة است کی ملحدان
و کافران بیشتر دلیر و مشهور باشند و این تشنیع مذهب و اعتقاد باشد
و عاقل جون تامل کند بداند والسلم علی النبی و آله [illegible] کی در کتاب
المبعث کی واقدی ساخته است بجند طریق اورده است کی هر یکی از وجوه صحابه کی
از دنیا برفتند از ایشان جه بماند و محمد بن کعب القرظی کوید بن شنیدم از امیر
المومنین علی کی دیدا و لیمن سنک بر شکم بسته بود می از کرسنکی و اکنون در عهد
عمر دوازده هزار دینار عطا یا منست و عمر جند مزرعه و دیه بطعمه ی را
کرده بود از آن جمله یکی ینبع بود و عمر رضی الله عنه جون وفاتش رسید ۵
هشتاد هزار دینار بماند بفرمود تا با بیت المال بردند و هفتصد درم وام
بماند موزید آنرا بکفت تا باز دادند و عبد الرحمن عوف را سه هزار شتر اروانه
و بانصد شتر کاروانی و پنج هزار و بانصد میش و بز تا بنده و دو دست ما
دیان در کله و پنجاه شتر اب کشید نی کشتها او نا بیرون از دکر مالها
و جهار زن داشت و یازده پسر و دختر ثمن یک زن هشتاد هزار دینار براید
و پنجاه هزار دینار وصایت کرد بیرون ترکت تا بغازیان اسلام دهند با صد
و پنجاه اسب سبیلی و هزار و بانصد شتر از بهر سبیل وانچ از عثمان عفان باز ماند هزار
هزار درم بود و دویست و پنجاه هزار دینار و صد و پنجاه اسب و دو هزار شتر و این
همه غوغا بغارت کردند وانچ از زبیر بماند پنجاه و جهار هزار درم و بمصر و اسکندریه
و مکه و مدینه و کوفه ضیاع بسیارش با بجهل هزار درم وانچ از طلحه بماند ضیاع و عقار
هشتاد هزار دینار براید و دو هزار هزار درم و بانصد هزار درم نقد و جهار صد
هزار دینار نقد و سخا او در عرب دیگری نبود تا کنیزکش حکایه کرد کی روزی نیز
بود کی صد هزار درم بیک دفعه بداد و هر روز دویست تن را طعام دادی و دویست
و بیست بنده و جهار صد شتر اب کشی بماندش با کوسفند و کاو بسیار و هر سال
بهزار هزار درم او را غله ملک بود و دویست هزار دینار در تجارت بودش وانچ

وانچ

وانچ از خباب بن الارت بماند پنجاه هزار درم بود و او از درویشان صحابه بود وانچ از
حاطب بن ابی بلتعه بماند هفتصد هزار درم و جهار هزار دینار بود وانچ از زید بن ثابت بماند
جهار صد و سی هزار دینار بود و ده هزار درم بمصر و سیصد و بیست و پنج هزار دینار
متاع وانچ از مسیلمة بن مخلد بماند صد هزار دینار برامد وانچ از محمد بن مسلمه الانصاری
بماند سی هزار دینار و صد و ده هزار درم برامد با دویست و پنجاه شتر و سه هزار کو
سفند وانچ از عقبه بن عامر الجهنی بماند صد هزار درم و جهل هزار دینار برامد و از عبد
الله بن ربیعه پنجاه هزار دینار بماند از عقار و بانصد هزار درم نقد و جهل هزار دینار
وانچ از یعلی امیه بماند بهزار هزار دینار و صد هزار دینار صامت و ناطق برامد وانچ
از حکیم بن حزام القرشی بماند و او را صد و بیست سال بود یک سرایش معونه در مکه
به پنجاه هزار دینار بخرید از ورثه و زکوة مالش جهل هزار دینار بود وانچ از حویطب
بن العبد العزی بماند و او را صد و بیست سال بود شصت هزار دینار و از بو هریره
صد هزار دینار بماند و مال انس مالک و فرزندان او را قیاس نبود و از فرزندان بو بکر با
تفاوت مروت ایشان جندانی بماند کی حدش نبود و در بقیان [illegible] و از عبد
الله بن عمرو بن عاص دویست هزار دینار بماند و از عبد الله عمر سیصد هزار دینار بماند
و املاکش پنجاه هزار دینار برامد و از عبد الله عباس بهزار هزار و نود هزار درم و با
نصد هزار دینار بماند این همه بود نشان ندانم تا درویشی در مانده جکونه بود دنیا
روی با ایشان کرد ببرکات سید اولین و اخرین افضل الخلایق اجمعین همه از غنیمت
کافران بدیشان رسیده بود و در راه خدای و اعزاز دین صرف می کردند
اما جواب این ترهات و خرافات و طامات مطول کی نه بموضع خویش اینجا رجی
بیان کرده است مستقصی برود ان شا الله تعالی اما جواب انچ کفته است کی رافضیان
کویند رسول خدای درویش بود انست کی از مصاف اوایل بایست کی با مصطفی کنند
علیه السلم کی اجماع امة است کی بلفظ بی عوار خویش کفته است الفقر فخری و از باری
تعالی درویشی بحاجت خواسته است اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی
فی زمرة المساکین وانچ عایشه کفت ما دخل بیت نبیکم منخل قط وما شبع ال محمد ثلثة
ایام متوالیات قط معنی انست کی در خانه حجره رسول بیزنی نبود کی ارد بدان بیزند
و در غریب الحدیث هست کی خرج رسول الله صلی الله علیه واله من المدینه علی صعدة ۵
یتبعها حذافی علیها قوصف لم یبق منه الا قرتها معنی انست کی مصطفی از مدینه بیرون

امد برخری نشسته بجه خر در دنبال و باذ ر کلیمی برو انداخته کی ان کلیم الا شتش
نمانده بود و امیر المومنین از زهد مصطفی بدین لفظ عبارت کرد و کان علیه السلم یرکب
الحمار العاری و یردف خلفه و امثال این حکایات کی در اثار هست بندارم همه ۵
دروغست مبارک باد بقول خواجه ناصبی کی از اولیتر کی توانکر باشند و اما
بست جو خوردن علی با خشت کندن عمر قیاس باید کردن اکر بدرویشی بود اکر
بتواضع اکر بقناعة کی خواجه همه روز بقفا خر عمر بر سر رافضیان می زند و اما
حکایه جادر دختر خیر البشر با کلیم بو بکر قیاس باید کردن کی بدرویشی فرو
کرفته بود و خواجه بانصد سالست کی از آن فقر و کلیم لاف می زند باجون حکایه
علی و فاطمه کند قصه بو بکر و عمر فراموش نکند اما انچ کفته است کی علی
کفت مرا در عهد عمر دوازده هزار دینار عطاست دروغی صریح است و جای نامده
است و کر بوده است مبارک باد اما انچ کوید کی عمر جند ضیعة و دیه
بطعمه ی علی کرده بود هر عاقلی که داند کی عمر فدک ملکی با فاطمه محمد جندان
منازعة کند داند کی دیه و ضیعة بعلی ندهد و از قصه معروفست کی فدک دختر
مصطفی باز کرفتند بر جکونه زیادت از کار جیزی بعلی دهند تا بحال این دعوی
از ین جه معلوم شود کی هنوز کی اول فدک عمر اثر و استحقاق فاطمه و علی را
کردی او لیتر از آن بودی کی باحوز ینبع و غیر آن را استحقاق بطعمه ی علی
کردی و انفاقست کی ینبع ابی بود خود علی اورده بود بوقت رسول هر روز بکرم کاه
برفتی و اندکی بکشودی تا اب ظاهر شد و عمر را و غیر عمر را در ینبع هرکز حقی
نبود و ان محالات کی کفته است کی از هر یکی از صحابه جند باز ماند خدای تعالی عا
لم است کی بیشتر دروغ است و عقل عقلا بر حبان دعاوی خنده می اید وقتی کوید جون
عمر در اسلام امد بر هنش هفده درم بود جون مقتول شد هفده من بود از بس بام
بسیار [illegible] بود وقتی [illegible] بالمقابله کند [illegible]
کی کذام کبیرم زهد یا تنعم وانچ از عبد الرحمن عوف حکایت کرده است بغایت نا
معقول و نامعلومست اکر جه او را نعمت بسیار بوده است اخر نه تا بدین حد و از غایة
جهل [illegible] علی کفته کی ثمن یک زن از جهار هشتاد هزار دینار بود و نداشت کی ثمن
از ترکه نصیب هر جهار باشد و کر بوده مبارک باد والدیوث من یحسده بندارم ان
خبر خواجه ناصبی نرسیده است کی رسول علیه السلم کفت فقرا امتی یدخلون الجنة ۵

قبل

قبل الاغنیا بخمس مایة عام و ای بسا کی عبد الرحمن بدین حساب در عرصات بماند تا از عهده ی
حساب بدر اید و اما انچ از عثمان روایت کرده است در سنتست کی امیر المومنین علی علیه
السلم جنین روایت کرده است در خطبه شقشقیه از قصه عثمان جنین می کوید و قام معه
بنو امیة یخضمون مال الله تعالی خضم الابل نبتة الربیع مال خدای مصطفی بر یتیمان و فقرا
و مساکین خرج کردی جون نکشتند ناجار بمیراث باز ماند و این نه فضیلتست منقصه است
کی خواجه ناصبی اورده است در حق خلفا راشدین کی ما کمان بردیم کی ایشان بمتابعت
مصطفی و دیکر انبیا ترک دنیا و زخارف او کردند ندانستیم کی جون قارون مالهای عظیم
جمع کردند تا از ایشان باز ماند اکر جنین بود مبارک باد و در زبیر هم جنین و مانند این
و اما انچ از طلحه روایت است بغایت دروغست اما غرض مصنف انست کی جون
در اول کتاب بکفته است کی زبیر از علی شجاع تر بود خواسته است کی بر مزد در اخر
کتاب بکوید که طلحه از مصطفی سخی تر بود کی جون در عرب کسی کوید کی از و سخی تر
نبوده است مصطفی جون از عرب است داخل باشد و این اجرا اکر باعتقاد کند کفر محض
باشد اما خواجه بتعصب با علی و ال علی لاف می زند اکر نه جرا از عبد الله جواد
و از اسخیا بنی هاشم نه حکایتی کرده است نه در حق ایشان اشارتی کرده است از بغض
جعفر طیار و از سخا و عطای حسن و حسین علیهما السلم اثری نیاورده است از غایة
بغض حیدر کرار و نعوذ بالله من مقالة الاشرار و الفجار اما انچ از عمرو بن العاص
شریر روایت کرده است و او را بغض علی رحمه الله علیه نوشته است عجب نباشد کی
عمرو عاص کی متابعت معاویه و مخاصمت علی هزار حق باطل کند و هزار باطل حق نماید
و او را مالی و حالی باشد و بیس المال ماله و بیس الحال حاله یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی
بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون
اما انچ از ابو هریره روایت کرده است هم عجب نباشد و خواجه ناصبی خوانده با
شد و شنوده کی در عهد خلافة بو بکر بو هریره سوار بر استری بود در سرای عایشه ی
صدیقه بکذشت او از پای استر بکوش عایشه امد کفت من الراکب کفتند بو هریره است
عایشه کفت بو هریره بدانجا رسید کی سوار می کذرد این کلمة نقل اسنادید و فرود امد
و عایشه را کفت ارنی بن سی و اند خبر در نفی امامت علی از حلق باز بوشیدم تا امامت
بر بدرت قرار کرفت اخر استری بمن نرسد عایشه عذر خواست از و و بعد از آن معاومت کی
با معویه رفت و با علی خصومتها کرد و بوقت حسن کی زهرش داد بمشورت بو هریره و عمرو عاص

و شرحبیل بوذ پس عجب نباشذ کی از ایشان مالی باز مانذ اما عاقل داند کی اینها مال باشذ
و بال و نکال باشذ و بذان مفاخرت نموذن غایة جهالة و ضلال باشذ اما حدیث انس
بن مالک باری تعالی داند کی دروغ محض است کی در شدة فقر و درویشی بمرد تا در آثار
هست کی در آخر عمرش بانتجاع حجاج بن یوسف الثقفی امذ و انس از معمران صحابه
بوذ چون حجاج رسیذ بر تیغی داشت بروی فرو گذاشته باذ درامذ و بر داشت
نابینا شذه بوذ و برص بر رویش ظاهر شذه حجاج و رسیذ این چیست گفت در شورک
علی از من گواهی خواست باز پوشیدم و گفتم مرا بیاذ نیست مرا نفرین کرد و گفت اگر
دروغ می گوئی باری تعالی ترا امتحان کناذ بعلتی که هرگه که خواهی کی باز پوشی
ظاهر شوذ حجاج او را قبول نکرد و هیچ بذو نداذ و درویش و محتاج مرد تا اگر
همه دعاوی مصنف در حق مال داران چنانست کی در حق انس بس دروغ است
و گر بعضی راست است مبارک باذ اگر حلال داشتند حساب قیامت و وقوف در عر
صات باشذ و گر حرام داشتند خوذ عقاب باشذ فی حلالها حساب و فی حرامها
عقاب نزد کل اهل حق چنین است کی از مصطفی از مال دنیا هیچ باز نماند الا از منقولاتی
از آلت و سلاح و کسوة خاص و از علی مرتضی این شب کی او را دفن کردند امام حسن علیه
السلم بمنبر برآمذ و گفت یا معاشر الشیعه لقد قبض فی هذه اللیلة رجل لم یسبقه
الاولون بعلم و لم یدرکه الاخرون بعلم و ما خلف صفرا و لا بیضا الا سبعمایه درهم
اراد ان یشتری بها خادما لاهله بیشتر از هفتصد درم نبوذ و فضیلة انبیا و اولیا
بر فراعنه و ما الطلبان بکلی اینست کی نبی می گوید اللهم احینی مسکینا و در یک گوید
یا صفرا و یا بیضا غری غیری و من بنداشتم کی قارون دون قیصر روم و خاقان
ترکستان باشذ کی بمال تفاخر کنند ندانستم کی صحابه رسول با نزول چنین
ایة کی انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال
و الاولاد و مانند این چگونه جمع حطام و زخارف دنیا کنند و بندارد خواجه
ناصبی این حدیث نشنوذه است کی بو ذر مهمان سلمان رفت نان نمک یافت و
مصطفی بخانه علی امذ طعام دنیا نیافت و این خبر بندارد منکر است کی سید علیه
السلم قصه متقیان و ناجیان می گفت بو ذر گفت من از ایشانم هستم سید گفت
یا ابا ذر الک قوت ثلثة ایام قال لا قال علیه السلم الک قوت یومین قال لا سید گفت
قوت یک روزه داری گفت دارم گفت کنتو از دستکاران باشی بندارد عمر و عثمان

و عبد الرحمن

و عبد الرحمن و طلحه و زبیر و بو هریره و بسر عاص و انس و سعد وقاص از چنین بیگانه
بودند کی بالهای عظیم و سر یک دیگر می نهاذند بیچاره این ناصبی مست و ناگاه بوذه
است کی منقصه از منقبت باز نشناخته است و از آن چنین بیگانه بوده است کی
کی امیر عادی سنی در اربعین آورده است کی یکی از صحابه متوفی شد کی ده دینار
داشت سید گفت شما بر وی نماز کنید کی دینار دار بوده است ای عجب موسی
و عیسی در کسوة درویشی دعوة کرده فرعون و قارون در لباس توانگری
دعوی کرده انگه خواجه توانگری صحابه و جمع مال و سر رافضیان می زند
و نداند کی مال دنیا را قدری نباشذ و نعمت دنیا را خطری نباشذ الا وزر و وبال
و نکال و حساب و عقوبة قیامت و بندارد کی خواجه ناصبی از چنین نشنیذه
است کی همه اصحاب الحدیث چون محمد بن اسمعیل البخاری و مسلم بن الحجاج و غیر
ایشان روایت کرده اند کی جبرئیل بمحمد امذ و گفت یا محمد ان ربک یقریک
السلم و یقول یا محمد ان شئت جعلت لک بطحا مکة ذهبا و فضة قال لا یا رب
اجوع یوما فاشکرک و اشبع یوما فاحمدک و چون مصطفی با جلالة مرتبه و وفور
عظمت روزی گرسنگی خواهد و روزی سیری و در قصه قارون چنین باشذ
کی ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة و خواجه سنی گوید عمر و عثمان
و طلحه و زبیر را هزاران هزار درم و دینار باز ماند ندانم کی این موافقت قا
رون باشذ یا متابعت پیغمبر این دعوی در صحابه اگر رافضیان کرده بوذندی
مستحق ملامت و لعنت بوذندی اما چون سنیان کنند باکی نباشذ و ندارم
کی این چندین الزام جحود نتوان کردن و ندامت سوذ ندارد و دیگر آنکه
خواجه مجبر همه ساله از پیران طریقه لاف می زند کی شبلی را قناعت چگونه
بوذه است و جنید را کسوة چگونه بوذ اگر آن سنة است پس جمع مال بدعة
باشذ و گر جمع مال سنة باشذ مگر ترک و تبرا ریا و بدعة باشذ و عباره
کسی کی از شریعة و طریقه چنین بیگانه باشذ کی رسول گوید حب الدنیا
راس کل خطیئة و جای گوید من احب دنیاه اضر باخرته الخبر و دیگر
جای گوید ان الله تعالی لم ینظر الی الدنیا منذ خلقها بغضا لها و باری تعالی
گوید انما اموالکم و اولادکم فتنة و جای گوید ان الله لا یحب المسرفین
پس خواجه سنی خلاف این همه تصنیف کند تا باید کی گوید صحابه علم و طاعة

طلب کردند گوید مال و نعمت و زر و سیم و خر و گاو و شتر طلب کردند انگه این منقصه
منقبه خواند و فضیحت رافضیان داند و هر عاقل عالم کامل کی این فصل و
جوابش باستقصا برخواند نقصان مذهب مصنف و نقصان عقلش بداند و الحمد
لله رب العالمین [illegible] فضیحت شصت و یکم رافضی گوید با وجود
زن عمه زن را و خاله زن را بزنی نشاید کردن و این مخالف شریعة است
اما جواب این شبهت انست کی این معنی بمذهب شیعة چنانست کی چون مرد
با وجود عمه و خاله کی زن او باشذ خواهد کی دختر برادر و خواهر ایشانرا
نکاح کند الا بدستوری و اجازة و رضا عمته و خالته ایشان نتواند کردن
و گر نکاح کند بی رضای ایشان آن نکاح موقوف باشذ و رضای
ایشان اگر بدان نکاح رضا دهند درست باشذ و مرضی و بعد از رضا
نباشذ ایشانرا کی فسخ آن عقد کنند و گر عزل کنند و منع در رضا ندهند
بدان نکاح ایشانرا از مرد جدا بکنند و سه پاکیزگی عده ایشان بوذ
چون سه پاکی بگذشت آن فراق باشذ از میان ایشان و شوهرشان و مستغنی
باشند از طلاق اما اگر با وجود دختر برادر و دختر خواهر کی زن او
باشند خواهد کی عقد بندذ بر خالته و عمته ی ایشان بی رضا ایشان روا
باشذ و آن عقد درست باشذ و مرضی و دختر برادر و دختر خواهر را اختیا
ری نباشذ در آن عقد و این خلاف مذهب فقها است و در آیه حرمت علیکم
امهاتکم الی آخرها کی ایه محرم است این نیست کی این عقد برین وجه کی بیان
کرده شذ حرامست و بمذهب بو حنیفه چیزها باشذ از عبادات و معا
ملات و بیوع و مناکحات کی بمذهب شافعی معمول علیه نباشذ و بمذهب شافعی
باشذ کی بمذهب بو حنیفه بران عمل نکنند این مسله مذهب اهل بیت است
و چون بر تحریم آن آیتی اخبری نیست اجماع امامیه بر صحة آن کفایت باشذ
بدلایل کی گفته شذ از پیش اینست مذهب اهل البیت کی گفته شذ درین
مسله و الحمد لله رب العالمین [illegible] فضیحت شصت و دوم رافضی
روا دارد کی خواجه فرج کنیزک خویش بمزد و عاریة بدهذ اما جواب
این شبهت انست کی بمزد بداذن فرج بمذهب هیچ مسلمانی روا نیست اما کنیزک بهبه
بدادن حکم کنیزک حکم دیگر مال باشذ و مالک را باشذ کی مال خوذ بغیری دهذ

اما این

اما این مسله شرحی بسیار دارد در کتب شیعة بباید دیدن تا این شبهت بدلایل
کاورده اند زایل باشذ کی درین کتاب بیش ازین احتمال نکند کی بغایه مطول
و مملی شذ اما خواجه مجبر چون روا دارد کی خدای تعالی اگر خواهد ایمان مومن
بستاند و بکافر دهد و کفر کافر بستاند و بمومن دهد کی مالک الملک است
اینجا نیز باید کی روا دارد کی خواجه کنیزک کی مالک الملک است بعد از استبرا
و احتیاط روا باید داشتن کی کنیزک را بغیر خوذ دهد بهبة والسلم
[illegible] فضیحت شصت و سیوم رافضی فقاع را چون خمر
داند و همه در بجرها خورند و فقاعی را خمار دانند بر خلاف فقهای اسلام
اما جواب این شبهت بعینه گفته باشذ و تکرار بسیار ملال افزاید
و یک فصل دو بار در کتاب آوردن بعینه الا دلالت نباشذ بر جهل مصنف
[illegible] فضیحت شصت و چهارم بدانکه نیز دیگر همه امت
چنانست کی هیچ زمینی بزرگوارتر نیست از آن زمینی که خدای تعالی رسول خوذ را
از انجا افرید و بعد از آن بقعه کی قبض روح رسولش انجا کرد کی جای مدفن
و تربه است و رسول خدای تعالی گفته است المنبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران
و هیچ قومی محتشم تر از آن قوم نبودند کی مصاحبة رسول بیافتند و رسول گفته است خیر
القرون قرنی ثم من یلیهم و یلی من یلیهم و نیز گفته است طوبی لمن رانی و لمن یری من رانی
پس خوذ این همه هرزه است گفتن کی کران در عایش بهتر از مصاحبان رسول اند و نیز رسول
علیه السلم گفته است جنبوا اموالکم جیران السوء پس بقول رافضی این خاک و آن تربة کی ر
سول خدا نهاده است بتر از خاکی است کی بو بکر و عمر باو نهاده اند و رسول علیه السلم
خوذ را از همسایگان بذ نگاه نداشت و زنانش خوذ بذترین زنان بودند و این دروغ
است کی اصلح لنا ازواجنا و ذریاتنا این دعا نکرد و گر کرد اجابت نبوذ کی بمذهب روافض
زنان رسول منافقان بودند اما جواب این فصل با تعصب از سر تهمت و بدعت
یاد کرده است اول اینست کی شبهتی نیست کی مکه خیر البقاع است کی مولد و منشا مصطفی
است و در شرف مدینه اشرف المنازل است کی منزل و مدفن مصطفی است و در شرف
این دو بقعه خلافی نیست و در آن هم خلافی نیست کی المنبر روضة من ریاض الجنه و شرف
و مرتبه بهشت با عظمة از مصطفی است و منبر مصطفی روضه رضا خداست رفت این نیز
اما آنچ گفته است کی هیچ قوم محتشم تر از آن قوم نبودند کی مصاحبة رسول بیافتند این

مطلق کفتن خطاست و روا نباشد کی بهتری از مصاحبت رسول باشد بمجرد بهتر بهتر باشد
وکرچه مصاحبة رسول هرکز در نیاوذ و بذ تر بذتر باشد وکرچه خود از نفس رسول
باشذ بمجرد مصاحبة بهتر نتوان شذن کی پسر نوح اکرچه بیغمبر زاده است بذتر است
و موسی ال فرعون اکرچه هیچ بیغمبر ندیذه است بهتر است تا خواجه بداند کی مصاحبت
تنها کار راست نشوذ و نه مذهب خواجه ناصبی رافضی سنی حنیفی جنانست کی بلال
حبشی بهتر است از بوطالب قرشی و مصاحبة و قربة و قرابة بوطالب را بیشتر است
تا بدین حجت دست اران شبهت بدارذ و بمجرد مصاحبة حکم نباشذ کی باری تعالی حکایة
می کنذ از قصه یوسف علیه السلم کی او با جماعتی در زندان بودند کفت یا صاحبی السجن
و معلومست کی ایشان بر دین و سنة یوسف نبودند و الا مصاحبین بمجرد نبوذ و اصحابه
رسول انکه بهتر است با یمان و طاعت و متابعت بهتر است نه بمجرد مصاحبه اما آنچ کفته
است کی سید علیه السلم کفت خیر القرون قرنی ثم الذین یلیهم و یلی الذین یلیهم راستست
و حقست و قول مصطفی است و بدان انکار نیست بدان شرایط کی بیان کرده شذ
و خبری دیکر که فرموذ کی طوبی لمن رانی الی اخره راست و حقست اما شعر و کلام
جنین باشذ کی انها کی مرا دیدند و بمن ایمان اوردند و بر قول من کار کردند و از اهل بیت
من بر نکشتند و بر شریعة من کار کردند و ان خبر هم صحیح است کی جنبوا الوانکم
جیران السوء و بحمد الله جیران و رفیقان و متبعان دین هرج بهتر هستند تا شبهتی
نباشذ بس اکر بتقدیر بذی در جوار نیکی افتذ نیکو داران بذ چه نقصان باشذ و اما
دعای اصلح لنا از واجنا و ذریاتنا هم درستست و رسول کفته است و خواندة و خذای
اجابت کرده و زنانش بحمد الله مومنات و قانتات و امهات المومنین بودند اما خواجه
مجبر چون نمیداند کی اصلح لنا از واجنا از قرانست باید کی این ایت دکر برخواند کی عسی
ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن تا اخر ایة برخواند کی هم از قرانست
و روا باشذ کی اصلح لنا از واجنا در بعضی زنان مستجاب باشذ و در بعضی نه کی نه معصوم
مانند تا شبهة زایل باشذ و فرزندانش خود بعضی ایمه طاهرین و بعضی سادات بزرکوار اند
کی میخ دیده ی مجبران و خارجیانند کی مجبر و خارجی اکر مار سیاه ببیند بر سینه خوذ
دوستر دارذ کی کیسوی سیاه علویان و فاطمیان و ذریة هم هستند کی الوده ی زلت
و معصیة اند و دعا در بعضی مستجابست دون بعضی اما حرف آنچ کویذ بذترین خاکی تربت
رسولست کی بوبکر و عمر انجا نهاده اند این خود نه مذهب شیعة است و مذهب خواجه

سنی

و مقدمانش کاین تر است بدان دلیل کی علی مرتضی روز وفات بوبکر و روز وفات عمر زنده
و با صلابة و شجاعت او منع نکرد کی بوبکر و عمر را انجا دفن کنند و عباس با رفعة قدرش
کانه بنی هاشم حاضر بوده اند البته خصومتی و منعی نکردند دلیل کند کی اذنی باشند
این مجاورت اما ان روز کی حسن مجتبی پسر علی مرتضی فرزند فاطمة زهرا با رفعة قدر و
شرف نسب و ظهور فضل و عصمت کی بهتر بوذ با صل و نسب و علم و عصمت هزار بوبکر
و هزار عمر کذشته خواستند تا او را بسر تربة مصطفی اورند تا عهدی تازه کردانند
رحال عایشه بر استری سوار شذ و مروان با ذه تیغ برکشیذ و همه بنی امیه با سلاح
خصومت حسن علی بر ده امذند و کینه ی بدر و احد و صفین و جمل تازه کردند تا رها
نکنند کی جکر کوشه ی مصطفی را انجا دفن کنند شیعة و مقتدایان شیعة منع نمی
کنند کی بوبکر تیمی را و عمر عدوی را در حضیره مصطفی بردند اما عایشه و مروان
روا نمی دارند کی پسر فاطمه را در حضرة جدش برند تا این عداوة بنکر تا خود کرا بیشتر
است و این خصومت کجا سابق تر است تا در کتب می اید کی عبد الله عباس رضی الله عنه
لی بذر خلفا راشدین است بو ملای خلق روی بعایشه کرده و اسوتاه یوما علی بغل
و یوما علی جمل تو بدین ان تطفیوا نور الله و تقاتلین اولیا الله ارجعی الی بیتک
و کلای که درین معنی مذکورست و مسطورست بس ظاهر شذ بدین حجت کی علی امیر
دانکی منع نکرد کی بوبکر و عمر را بجوار مصطفی برند شیعة اینجا چکونه منکر باشند
و چون عایشه و مروان و بنی امیه حسن را در حضیره ی رسول نکذارند خواجه چکونه
دشمن خاندان نباشذ و کر نه مانند این اخبار و قصص مشغول شویم کتب بسیار باید
و ما را بجواب این مجبر و همه مجبران این قدر درین موضع کفایت است تا معلوم باشذ
کی مجبران و ناصبیان علی و الش را دشمن تر دارند کی شیعة صحابه را و الحمد لله رب العالمین
فضیحت شصت و نجم رافضی دیدیم می زند کی علی امام
نص بوذ بقول خذای و رسول اکر کوییم در قران ایات است کویذ انما ولیکم الله و رسوله
و الذین امنوا الایه دلیل بر نص علی بوطالبست کوییم این چه دلیل خلافت و امامت کند
کی اکر درست باشذ کی در شان علیست بعد ما کی خوذ مسلم نیست و بیشی مفسران
برانند کی در شان او خاص نیامذه است و کر مسلم شوذ خذای تعالی می کویذ من ولی شما
و رسول من ولی شما است و ان مومنان کی در رکوع صدقه دادند و کذام کس این را
منکر باشذ کی خذای و رسول و علی ولی مومنانند و معاون و محب مومنان اند این

این دلیل نکنذ بر نص بر خلافت و از اخبار رسول کویند انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه
لا نبی بعدی دلیل است بر خلافت او مادرست کردیم کی هرون خلیفه ی موسی نبوذ بعد از مرک او تا
بر ان حمل کنی کی خلیفه و وصی یوشع بوذ نه هرون و خوذ چون علی را نص کرد چرا مر جمهور
اصحاب نص نکرد چنانکه پوشیده نماند و هیچ کس انکار نکرد در سفری نه ایت و بالا
می بایست چنانکه کسی در دیده کاری کنذ مدینه کجا بوذ منبر کجا بوذ چنانکه شرح همه
بر سر جمهور صحابه می کرد این کار کی بهر دکل تو عظیم تر است و با نبوة برابرست بنهان
بکواه و قباله بایکی کویذ نشنیدم کی کویذ حاضر نبودم کی کویذ بدین امامت می خوا
اکر چنین بودی کستی کوی خذای با رسول وای کویذ ما کان محمد ابا احد من رجا
و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کفی بالله شهیدا محمد رسول الله و ما محمد الا رسول
یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض هرون اخلفنی فی قومی بدانستم کی رافضی ژاژ خا
و دروغ می کویذ و درستست کی رسول کفته است در حالة وفات دالله خلفنی
و بر کسی نص نکرد و کفت مرا دا بابکر باجماع امتی حجة باشذ اما جواب
آنچ کفته است کی شیعة امام نص کویند بلی جنین است و این مذهبی درست است و کسی
ایمان دو نکار با دست این مذهب کی ادم بر شیث نص کرد و بعد از وی همه انبیا هم
کردند نه مذهبی نو و تازه است کی بدین نهاده اند چون مذهب بو الحسن اشعری و حسین
نجار و عمرو عبید و غیر ایشان مذهب اهل حق امام نص است و معصوم و بعد از مصطفی
علی مرتضی است بدلالات قاطع کی بیان کرده شذ و بحمد الله شیعة دلالت بر امامت
نه از ایة کویند و نه از خبر کی این هر دو سمعی است و اما دلالت بر امامت از طرف
عقل کوییم و ان وجوب ریاست است و جواز خطا بران وجه کی بیان کرده ایم
اما ایات و اخبار از برای تاکید دلالة و تعیین امامة اورسم و سرون اند ایشان
و خبرانست منی بسیار ایات و اخبار است کی دلالت است بر امامة علی و چون کتاب
نه در امامت است آنچ در مواضع بر نت از ین معنی کنایه است و ما در کتاب البراهین
فی امامة امیر المومنین بیان ایة و وجه خبر و دلالت بر امامة بسمع کفته ام درین کتاب
احتمال نکنذ چون بخواند بداند اما آنچ کفته است کی خلیفه ی موسی هرون نبوذ و
وصی و خلیفه ی وی یوشع بوذ تسلیم افتاذ مبارک باذ بس درین امة خلیفه همان باید
کی باشذ کی باجماع وصی باشذ و اجماعست کی وصی مصطفی نه بوبکر بوذ و نه عمر و نه عثمان
علی بوذ بس خلیفه هم وصی باید تا صورت و مثال درست باشذ کی اورده است و اما

آنچ

آنچ کفته است کی چون علی را نص کرد بایست کی بر ملا خلق کفتی تا نص مشتهر شذی بماند کر بار و
بحساب کور تو رست تا این همه باید کی تفسیر جریر طبری مطالعه کیرد و به بیند کی او را نص کرد
بحضور همه مهاجر و انصار مکی و مدنی حضری و بدوی عربی و عجمی او را امام کرد زنان
رسول همه حاضر و خلاف حضور دیات کردن نقصان عقل باشذ اما آنچ کفته است کی در
سفر این تقریر نص امامت بیجاره بنداری اران احوال بدایة وحی و رسالة او المعنی
مانی جنین است باید کی این مصاف اول با خذای بکنذ و کویذ در شبی تاریک باذ و باران
بر خاسته موسی غریب در بیابان از درختی کویی انی انا الله چنانکه کسی کاری در دیده
کنذ مصر نهاده مردم حاضر این چه معنی دارد کذلک مکه و کعبه نهاده بنی هاشم
نشسته محمد را بر کیری بکوه حرا بری تنها چنانکه کسی کاری در دیده کند
بس اکر تقریر رسالة موسی بشب در کوه و بیابان و تقریر نبوة مصطفی بحرکت
[illegible] مان نبوة ایشان نمی کنذ مکر تقریر امامت علی بو ملا در بیابان نقصانی
نکنذ رسول موسی و محمد باشند کی صادق و صاحب معجزات اند امام علی و الش کی نص
و معصوم اند و عالم و بنهان و اشکارا تعلق ندارد تا خواجه ناصبی این صورة را باینه
قیاس می کنذ تا دلش تنک نباشذ اما آنچ کفته است کی باری تعالی اسامی انبیا
و نام مصطفی ظاهر در قران کفته است بایست کی نام علی مصرح بکویذ کی او بعد از مصطفی
امامست تا امة را در ان شبهت نباشذ دکر باره ناصبی ملعون دست از یفعل الله ما یشا
برداشته است و از ارادة و مشیة بیزار شذه و مالک الملک را معزول کرده و چنانکه
رافضیان کویند می کویذ چنین می بایست کردن و چنان می بایست و کورست و نمی داند
کی قیاس امامت درین صورة با نبوة نکنند کی معرفة نبی سمعی است و معرفة امام عقلی
و عجبست کی با خذای تعالی منازعت نمی کنذ کی این سر کشتکی است کی مسلمانان امر می هن
مطلق کوی اقیموا الصلوة چرا مصرح نکوی کی فریضه چندست و سنة چندست
تعیین وقت نکنی در قران ایتی نفرستی کی چند رکعتست در سفر و حضر چکونه کنند
مبهم بکوی اقیموا الصلوة تا امة مصطفی سر کشته باشند انکه کوی و اتوا الزکوة مطلق
تعیین نکنی کی از بیست دینار نیم دینار از ده من یک من تا فقها را خلاف نباشذ شریعة
نو مرنمای باری اجتهاد با ما امکنی با هفتاد و دو قول مختلف بر بود باید کذلک در همه
ارکان شرعیات بس اکر درین همه کی سمعیاتست رواست تا بعثت مصطفی عبث نشد
و بعد از وی فرق از میان عالم و جاهل پدید اید مسله ی امامت خود عقلیست

١٨٤

مطلب نحن بر روز گار

مطلب حجیت هست و صلوات

نام علی ببرد بتصریح تا شرف علم باطل شود و مرتبه عقل زایل شود و ثواب و عقاب
نمی ماند در عقل عقلا مرکور کی امامی می باید و جایز الخطا نمی شاید تران و محمد
و بکر رید کی بدین صفت کرام مخصراست تا بدانی کناصبی مجبر همه ثار خاید و
دروغ کوید و دشمن توحید و عدل و نبوة و امامت و شریعة است دلم بدان خوش
کی نام علی در قران مصرح نیست نام دیگران نمی بینی کی چکو[illegible] سراست و هر اینة
بیان اورده اند در حق غیر علی بوطالب بدروغ و تزویر و تعصب است جواب اخ در
لیکم الله و خبر منزلة واما اخ کفته است و دروغ بر رسول نهاده کی در حالة وفاة
به خلیفتی فی اهلی اگر کفته است هم دلالة است بر [illegible]
به خلیفتی فی ازواجی عایشه را بهره نباشد اتان چون [illegible] الله خلیفتی
ناصبی را دران نصیبی نباشد کنت الله خلیفتی فی اهلی [illegible] ان فاطمه با
بدانش کی بارخدایا امت را بعلی سپردم و علی را بتو تا [illegible] چون
کر بشاهد بیاورد اما اخ بر انکار نص اورده است کی رسول علیه السلام
را وابا بکر را اجماع امتش حجة باشد اگرچه خبری است کی شیعة قبول نکرده
صورة هزار گوهر می ارزد کو وحشی باشد کی این لفظ بداند کی دلالت است بر نص
بر اختیار و کر کفتی مر وا وحدا منکم واختیار تعیین با ایشان افکندی دلالت
اجماع و اختیار چون تعیین مصطفی بکرد و کفت من وابا بکر اختیار و اجماع
نباشد بس من قول بوبکر نص رسول است بامامة خواجه باید کی همه سنیان بکویند
از مذهب صد و پنجاه ساله بدارند و طریقة اختیار رها کنند و بو بکر را امام نص
دلالت این خبر تا مذهبی نو باشد کی بدارند از مذهب کهنشان بلا لخاست
این شبهات این جمها کفایت است والحمد لله رب العالمین اما و [illegible]
صت و ششم رافضی هرگز نماز وتر نکند و بنزدیک امام بوحنیفه واجبست و بنزدیک
سنه است و رافضی هرگز نکند اما جواب
این کلمه ابنست کی مصباح
کبیر و صغیر و دکر کتب بر باید کرفت و عوام نیز کرچه کورست وچشم نابینا مطالعت
کردن تا بدانند کی بمذهب شیعه نماز شفع و وتر چکونه موکدست و ادعیه
چکونه است وچه وقت برخیزند بدان و در هر شهری اند هزار معتقد چکونه کنند
ایدون دروغ نکفتی و برین خویش نخندیدن کی حلال بدید اید ازین بهتانها ودروغها
او مزوشان بکذاشتن بوحنیفه کوید واجبست الا بنیة واجب نکند شافعی